

## مقدمه: مقدمه:

در میان تحولات مختلف علمی که قرن نوزدهم را تحت تأثیر قرار می دهد می دهد می توان می توان به ابداعات جورج بول انگلیسی، انگلیسی واضع جبر بول و گئورگ کانتور، کانتور واضع نظریه ی مجموعه ها<sup>۱</sup> مجموعه ها نام برد که به هم نزدیک کردن منطق و ریاضیات کمک بسیاری کردند. شخصیت شخصیت برجسته ای برجسته - ای که هم ریاضی دان ریاضی دان و هم فیلسوف بود و می توان می توان او را عامل نزدیکی منطق به منزله ی به منزله مبحثی فلسفی با روش های روش های ریاضی دانست، فردریش لودویگ گوتلوب فرگه<sup>۲</sup> نام داشت.

این واقعیت که قصد فرگه بیشتر متوجه پروژه ی پروژه ی تحویل ریاضی به منطق<sup>۳</sup> بوده است چیزی از اهمیت وی در عرصه ی عرصه ی فلسفه ی زبان و معنا نی کاهد نمی کاهد. مسئله ی مسئله زبان و تحلیل آن به قدری به قدری برای فرگه حائز اهمیت بوده است که مسئله ی مسئله ی مثل علم به اموری مانند اعداد - در حالی که در حالی که آنها آن ها نه به شهود تعلق دارند و نه به مشاهده در می آیند در می آیند - اساساً رویکردی زبانی در پیش می گیرد می گیرد و این مسئله معرفتی را در قالب مسئله ای مسئله ای ناظر به زبان و کارکرد آن مطرح می کند می کند. زبان امر بسیار مهمی در فلسفه ی فلسفه ی تحلیلی است که باعث شده است برخی از فلاسفه ی فلاسفه تحلیلی، تحلیلی، فلسفه را به عنوان به عنوان تحلیل مفهومی یا تحلیل زبانی قلمداد کنند و هدف

1- set-Theory

2- Friedrich Ludwig Gottlob Frege

3- Logicism

فلسفه‌ی فلسفه تحلیلی را مطالعه‌ی مطالعه دقیق و موشکافانه‌ی موشکافانه مفاهیم می دانند. می دانند.

مدت‌ها مدت‌ها قبل از فرگه، فرگه، این مورد توجه مورد توجه قرار گرفته بود که زبان یک وسیله‌ی وسیله‌ی ضروری برای تفکر می باشد. است. در دوره‌ی دوره جدید توماس هابز<sup>۱</sup> و جان لاک<sup>۲</sup> دو صفت و مشخصه‌ی مشخصه اصلی مورد استفاده مورد استفاده در زبان به همراه به همراه تفکر را مورد اشاره مورد اشاره قرار دادند: اول، اول، زبان مورد استفاده مورد استفاده قرار می گیرد؛ می گیرد تا به حافظه کمک رسانی کمک رسانی کند، یا به عبارت دیگر به عبارت دیگر جهت بازنمایی و ثبت تفکر تفکر شخصی یک فرد مورد استفاده مورد استفاده قرار می گیرد؛ می گیرد؛ و دوم، دوم، به عنوان به عنوان یک وسیله‌ی وسیله‌ی مورد نیاز مورد نیاز جمعی جهت ارتباط و تفکر تفکر و اندیشه‌ی اندیشه‌ی شخصی یک فرد با سایر مردم مورد استفاده مورد استفاده قرار می گیرد. می - گیرد. (Hobbes: 1655:192-197) اما این آخرین دهه‌ی دهه قرن نوزدهم بود که روش فلسفی یک موضع کاملاً جدی تحت عنوان چرخش زبانی<sup>۳</sup>، به خود گرفت. بحث های بحث‌های زبانی آنکه مهمترین مهمترین مسائل مسائل مفهومی و هستی شناسانه را آشکار کند - و فرگه یکی از اولین کسانی بود که پا به عرصه گذاشت. گذاشت. برای فرگه این کاملاً روشن بود که تفکر و اندیشه‌ی اندیشه بشری به طور قطع به طور قطع وابسته به زبان می باشد. است، یا به نهادهایی که به طور به طور عمومی او را مجبور و ناگزیر می

<sup>1</sup> - Thomas Hobbes

<sup>2</sup> - John Lock

<sup>3</sup> - Linguis tam

کرد می‌کرد که کارهایی را که زبان انجام می‌دهد می‌دهد تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل کند و درباره‌ی درباره ساختمان منطقی تفکر بحث و تفحص کند.

فارغ از پژوهش‌های پژوهش‌های مخصوص فرگه در فلسفه‌ی فلسفه ریاضیات<sup>۱</sup> ریاضیات، کار کردن بر روی ماهیت تفکر<sup>۲</sup> به‌طور به‌طور عمومی و رابطه و نسبت اش نسبتش با منطق<sup>۳</sup> صدق<sup>۴</sup> منطق، زبان<sup>۵</sup> و اشیاء<sup>۶</sup> مربوط می‌شد. می‌شد. در ۱۹۱۸-۱۹۱۸، فرگه یک مقاله‌ی مقاله طولانی تحت عنوان اندیشه<sup>۱</sup>؛ اندیشه<sup>۲</sup>، را منتشر کرد که در آن او انگیزه‌ها انگیزه‌ها و محرک‌هایی<sup>۳</sup> محرک‌هایی را که باعث شد به بحث ماهیت زبان بپردازد، ذکر می‌کند می‌کند من در اینجا در موقعیت یک زمین‌شناس زمین-شناس نیستم که به مخاطبین خودش یک سنگ کریستال را نشان دهد؛ دهد: «من نمی‌توانم نمی‌توانم یک اندیشه را در دست مخاطبان خود قرار دهم و از آنها آنها درخواست کنم که آن را از زوایای مختلف بررسی کنند. تفکر<sup>۴</sup> تفکر نشان داده شده است که نشان-دهنده چیزی است که در خودش محسوس و درک کردن قابل درک نیست و من می‌باید باید آن را درون یک قالب زبانی قابل درک قابل درک نشان دهم. دهم».

جنبه‌ی جنبه تصویری زبان مشکلاتی را ارائه می‌کند می‌کند؛ امر محسوس همیشه ایجاد مشکل می‌کند می‌کند و تعابیر مصوری را می‌سازد می‌سازد و که بسیار ناصحیح نادرست است. است. بنابراین یک فرد علیه زبان می‌جنگد می‌جنگد و من ناگزیر شده‌ام شده‌ام که خود را با زبان مشغول کنم، هر چند هر چند آن مسئله در اینجا تمرکز اصلی من

<sup>۱</sup>-Philosophy of mathematics

<sup>۲</sup>-Thought

<sup>۳</sup>-Logie

<sup>۴</sup>-Truth

<sup>۵</sup>-Languach

<sup>۶</sup>-Object

نیست. امیدوارم برای خوانندگانم مشخص و روشن سازم منظورم از آنچه «اندیشه» می نامم می نامم، چه می باشد.<sup>+</sup> چه چیزی است.

فرگه ما را با یک معما روبرو می کند می کند که در طول زندگی اش زندگی اش در مرکز توجه قرار دارد، دارد، از یک طرف از یک طرف زبان امری ضروری برای ما می باشد است تا بتوانیم تفکر کنیم و از طرف دیگر، دیگر، زبان به خاطر مشخصه می مشخصه محسوس آن، آن، تفکر تفکر (که خودش غیر محسوس است) را مبهم می کند. می کند. فرگه خود را مکلف به کوششی کرد که در جهت بحث های بحث های زبانی بود و علیه تخریب های تخریب های که از سوی زبان بر تفکر تفکر تحمیل می شد، می شد، انجام می داد می داد و جدیتی با جدیت تبلیغ در شناسایی سوء فهم های سوء فهم های که از این تخریب ها تخریب ها صورت می گیرد می گیرد به خرج داد.

فرگه در این میان از ابزار قدرتمندی به نام منطق در تحلیل زبان استفاده کرده است. او در حقیقت با این کار انقلابی عظیم در فلسفه پدید آورد که بعدها رهروانی چون راسل<sup>۲</sup>، ویتگنشتاین<sup>۳</sup> و کارناپ<sup>۴</sup> پیدا کرد. کرد. فرگه با تحلیل کردن مفاهیمی مانند تابع<sup>۵</sup> و معنا<sup>۶</sup> و مرجع<sup>۷</sup>، اینهمانی اینهمانی<sup>۸</sup>، مفهوم<sup>۹</sup>، و شیء شیء<sup>۱۰</sup>، نام ها نام ها<sup>۱۱</sup> و توصیفات<sup>۱۲</sup>، وجود<sup>۱۳</sup>، اندیشه<sup>۱۴</sup>، مرجع غیر مستقیم غیرمستقیم<sup>۱۵</sup> و علائم نقل قوی

<sup>+</sup> -Thoughts : A Logical Enquiry

<sup>2</sup> - Russell

<sup>3</sup> -- Wittgenstein

<sup>4</sup> - Carnep

<sup>5</sup> - Functic

<sup>6</sup>--Argument

<sup>7</sup>- Sense

<sup>8</sup>- Refrence

<sup>9</sup> - Identity

<sup>4</sup> Concept

<sup>11</sup> - Object

<sup>6</sup>-Names

<sup>7</sup>-Description



- اصول کلیدی که در تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل تابع / شناسه مورد استفاده مورد استفاده قرار می‌گیرند می‌گیرند و،

- اصل بنیادین این همان این همان لایب نیتس و رابطه ی رابطه آن با شناسایی اشیاء و صفات

و فرگه در سال ۱۸۷۹ رساله ی رساله کوچکی با عنوان Begriffshrif ( مفهوم نگاری ) منتشر کرد که تاکنون مهمترین مهمترین کتابی است که در منطق جدید نوشته شده است است. فرگه در این رساله ی رساله هشتاد و هشت هشتاد و هشت صفحه ای صفحه ای با ارایه ی ارئه نخستین نظام کامل منطق جمله ها جمله ها، تحلیل جمله به تابع<sup>۱</sup> و سرشناسه<sup>۲</sup> به جای به جای موضوع و محمول نظریه ی نظریه تسویر<sup>۳</sup>، نظام کامل صوری استنتاجی و تعریف منطقی دنباله ی دنباله ریاضی<sup>۴</sup> - انقلابی در منطق پدید آورد که یکی از نتیجه های نتیجه های آن آشکار کردن ناتوانایی ها ناتوانایی ها، نقص های نقص های ذاتی منطق ارسطویی و پایان دادن به سلطه ی سلطه دو هزار رساله ی رساله ی آن بود (موحد ، ۱۳۷۴ ، صص ۶۹-۷۰) فرگه خود در این مورد می گوید می گوید که: مصرانه و در این خصوص [یعنی طرح جدید و تفسیر نوین از مفاهیم منطقی] من مصرانه مصرانه از نمونه ی نمونه زبان صوری ریاضیات پیروی می کنم می کنم. (Frege , 1879) فرگه برای بیان جملات به جای به جای تقسیم بندی تقسیم بندی موضوع و محمول به تقسیم بندی تقسیم بندی تابع / سرشناسه همت می شمارد می شمارد. یک تابع f از S به S' عناصری از S (دامنه f) را با عناصری از S' (برد f) به هم مربوط می کند می کند. اگر S

<sup>1</sup> -Function

<sup>2</sup> -Argument

<sup>3</sup> -Quantification theory

<sup>4</sup> -Mathematical sequence

$x \in S'$  آنگاه  $f(x) \in F(X)$  و  $f(x)$  ارزش تابع  $f$  برای شناسه‌ی  $x$  می‌باشد. است. به عبارت دیگر به عبارت دیگر برای هر  $x, y$  در دامنه‌ی  $f$ ، اگر  $x=y$ ، آنگاه  $f(x) = f(y)$ . از این رو از این رو  $f$  هر عضوی از  $S$  را تنها با یک عضو منفرد از  $S'$  ارتباط می‌دهد: می‌دهد. تابع یک نوع خاصی از رابطه است است، نوعی که هر عضو از دامنه را با عضوی یگانه از بُرد مربوط می‌کند. می‌کند. به زبان ساده‌تر ساده‌تر و اگر تابع را به یک جعبه تشبیه کنیم که لااقل حداقل یک ورودی و حداکثر یک خروجی داشته باشد، آنچه که در محاسبات با توابع رخ می‌دهد می‌دهد این است که به اِزاء از هر مقدار از ورودی یک مقدار از خروجی بدرست به دست می‌آید. می‌آید (حجتی، ۱۳۷۷، ص ۶۰).

بررسی‌های بررسی‌های گوناگونی از سوی فرگه در مورد تابع، تابع، متغیر تابع، تابع، ارزش صدق تابع و به طور کلی به طور کلی نحو<sup>۱</sup> و معناشناسی تابع<sup>۲</sup> مورد واکاوی قرار گرفته است. اصول ۲۰۳۰۱ و ۲۰۳۰۳ که تحت عنوان دو اصل کلیدی در فصل دوم از آنها نام برده میشود می‌شود ابزاری ابزار تحلیل تابع و شناسه هستند. از این دو اصل این گونه این گونه برمی‌آید برمی‌آید که مرجع یک عبارت مرکب به طور به طور منحصر به فردی منحصر به فردی به وسیله به وسیله مرجع اجزا آن مشخص شده است و اینکه عبارات تشکیل دهنده، تشکیل دهنده، تنها مشخصه‌ای مشخصه‌ای است که برای متعین کردن معین کردن مرجع عبارت مرکب مورد محاسبه مورد محاسبه قرار می‌گیرد می‌گیرد.

<sup>۱</sup> -Syntax

<sup>۲</sup> -Semantics

به عبارت دیگر به عبارت دیگر از نظر از نظر فرگه یک عبارت بسیط عبارتی است که هیچ ساختار معناداری ندارد، ندارد، یعنی نمی تواند نمی تواند به تابع و شناسه تحویل یابد و مورد تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

در این فصل همچنین به توابع مرتبه - اول و مرتبه - دوم پرداخته می شود. می شود. در اصطلاح شناسی اصطلاح شناسی فرگه یک تابع مرتبه - اول تابعی است که اشیاء را به عنوان به عنوان شناسه بر می گیرد می گیرد و یک تابع مرتبه - دوم تابعی است که توابع مرتبه - اول را به عنوان به عنوان شناسه ها در بر می گیرد بر می گیرد.

همچنین مسئله مسئله نسبت<sup>۱</sup> که فرگه با مطرح کردن آن یک مشکل عمده می عمده است سنت ارسطویی را حل کرده و مورد بررسی مورد بررسی قرار می دهد می دهد. همچنین نگاهی به ارتباط بین ساختمان تابع و شناسه و قانون لایب نیتس<sup>۲</sup> (به عنوان به عنوان قانون بنیادین منطق) می افکنند انداخته و پایه های پایه های را که ارتباط بین آنها آنها برای شناسایی اشیاء و صفات فراهم می کنند می کنند، مورد توجه مورد توجه قرار می دهد. می دهد.

به طور کلی به طور کلی می توان می توان گفت بررسی تابع و شناسه چه از نظر از نظر معناشناسانه معنا شناسانه و چه از نظر از نظر نحوی و همچنان نتایج مترتب بر این نوع رویکرد مورد امعان نظر قرار می گیرد می گیرد و چالش های چالش های پیش آمده پیش آمده - آمده به طور به طور خلاصه مطرح می گردد می گردد.

<sup>1</sup> -Relation

<sup>2</sup> -Leibnitz



## فصل سوم

در فصل سوم <sup>۱</sup> به معرفی مفهوم اینهمانی-اینهمانی به عنوان به عنوان یکی از مفهوم های مفهوم های اصلی و تعریف ناپذیر تعریف ناپذیر منطق از گوتلب فرگر<sup>۲</sup> ((-موجد، ۱۳۶۸، ص ۳۳۷)) پرداخته میشود. می شود.

فرگه معتقد است که این رابطه تساوی فقط تا آنجایی برقرار خواهد شد که آنها آنها چیزی را نام گذاری نام گذاری یا به آن اشاره کنند. از نظر نویسنده می نویسنده کتاب، فرگه یک فهم روشن از نقش ساختاری معنا ارایه ارائه نداده است. است. او آنچه را فرگه متقدم از اینهمانی-اینهمانی به عنوان به عنوان آنچه عباراتی را به هم مربوط می کنند می -کند، مورد تردید مورد تردید قرار میدهند می دهند و اینهمانی اینهمانی را در ارتباط دادن اشیاء با یکدیگر می دهند می دهند. در این فصل راجع به پارادوکس اینهمانی اینهمانی بحث

میشود می شود و مسائل مطرح شده مطرح شده از سوی راسل و فرگه را مورد بحث مورد بحث قرار می دهد می دهد.

اصل ۳۰۳۰۱ (جایگزین مفهوم نگاری) بیان می کند می کند که اگر  $S\alpha$  درباره  $r(\alpha)$  باشد ؟ باشد، آنگاه

اگر  $r(\alpha) = r(\beta)$  باشد، پس  $S\alpha / \beta, S\alpha$  دارای یک ارزش شناختی هستند. اگر دو اینهمانی، اینهمانی مارک تواین = ساموئل کلمنس و مارک تواین = مارک تواین را در نظر بگیریم جمله ی جمله ی دوم را از جمله ی جمله ی اول با جایگزین کردن و مارک تواین ' به جای به جای (ساموئل کلمنس) به دست به دست می آوریم می آوریم.

با توجه به اصل جایگزینی مفهوم نگاری دو جمله ی جمله ی فوق می باید می باید دارای یک ارزش شناختی باشند و این استدلال به هیچ خصوصیت از نام های نام های خاص انتخاب شده انتخاب شده بستگی ندارد.

اما نویسنده در ادامه بیان می دارد می دارد که اتخاذ اتخاذ چنین رویکردی می تواند می تواند - تواند جملات معنادار را به جملات پوچ و بسیار پیش پا افتاده پیش پا افتاده و روشن تبدیل کند کند. در ادامه نویسنده به بیان سه راه حل راه حل می پردازد می پردازد. نخست خود فرگه دو راه پیشنهاد می دهد می دهد و هرکدام بر این باور بودند که اینهمانی هایی اینهمانی - همانی هایی مانند  $a=b$ ,  $a=a$  با یکدیگر در ارزش شناختی متفاوت هستند. راسل راه حل راه حل راه حل سومی را ارائه ارائه کرد که در آن عباراتی که تحت عنوان اسامی خاص بودند را از یکدیگر تفکیک کرد. به خصوص به خصوص توصیفات معین - عباراتی که پیش تر

پیش‌تر او و فرگه آنها آنها را به عنوان به عنوان اینکه منطقاً به عنوان به عنوان الفاظ ثابت منفرد تمام عیار تمام عیار عمل می‌کنند می‌کنند، در نظر گرفته بودند را خارج از مقوله‌ی مقوله نام‌های نام‌های خاص و درون مقوله عبارات مسور مسور قرار داد. در ادامه بحث به معنا مرجع پرداخت میشود می‌شود؛ از نظر از نظر فرگه هُمینکه شیء هُمینکه شیء -  
 ء' موجود بوده و یا وجود داشته باشد دارای جنبه یا جوانبی<sup>۲</sup> است و از آن جنبه یا جوانب اطلاع و خبری وجود خواهد داشت، داشت، خواه زبانی وجود داشته باشد که آن معنا را بیان کند و خواه وجود نداشته باشد. بنابراین sense، امری غیر<sup>۳</sup> است و در دسترس<sup>۴</sup> و وجودش وابسته به زبان و مدرک<sup>۵</sup> نیست، نیست، زیرا که وجود شیء شیء و جنبه‌ی های جنبه‌ی آن وابسته به زبان و مدرک نیست. اما sense می‌تواند می‌تواند در قالب الفاظ زبان بیان<sup>۶</sup> شود. (حجتی، ۱۳۷۷ ص ۱۷). فرگه در باره در باره معنا و مرجع میان معنای کلمات و معنای جمله از یک سوی یک سو و مرجع آنها آنها تمایز قایل قائل میشود می‌شود و این کار نقطه‌ی نقطه عطفی در علم سمانتیک می‌باشد. است. او با نظریه‌ی نظریه ارجاع مستقیم<sup>۷</sup> که معنا را همان مرجع لحاظ می‌کند می‌کند به مخالفت می‌برخیزد برمی‌خیزد. فرگه از تمایز معنا و مرجع در مورد نام‌های نام‌های خاص آغاز می‌کند می‌کند که از سنخ نشانه<sup>۸</sup> هستند. هستند. او در تحلیل سمانتیک سمانتیک خود نسبت میان سه چیز یعنی، یعنی، نشانه، نشانه، معنا<sup>۹</sup> و مرجع<sup>۱۰</sup> را بررسی

1 -Object  
 2 -Aspects  
 3 -Objection  
 4 -Accessabel  
 5 -Agent  
 6 -Express  
 7 -Direct Reparence  
 8 -Sign  
 9 -Sense  
 10 -Refrence

می‌کند. می‌کند. فرگه می‌خواهد می‌خواهد نشان دهد که نشانه‌ها نشانه‌ها از رهگذر معنا به مرجع اشاره دارند. (میثمی - ۱۳۸۵ ص ۲۸).

تمایز معنا و مرجع یک تمایز هستی شناسانه است. ولی همچنین چنین تمایزی بین روش هایی روش‌هایی است که در آن روش‌ها روش‌ها به علائم مرتبط میشوند می‌شوند. یک هستومند ممکن است به‌وسیله به‌وسیله یک نماد مورد ارجاع قرار گیرد یا ممکن است به‌وسیله می‌به‌وسیله علامت و نماد بیان شود و یا ممکن است با علامت و نماد همراه شود. شود.

فرگه یادآوری می‌کند می‌کند که دو اصل ترکیبی مرجع و هم مصداقی هم مصداقی مرجع در مورد معنا هم صادق است و با معرفی این دو اصل به بررسی - مرجع با توجه به این دو اصل می‌پردازد می‌پردازد.

## فصل چهارم

در فصل چهارم نظریه‌ی و اینهمانی، نظریه این‌همانی، مفهوم مفهوم نگاری به‌طور به‌طور - طور مشروح و مفصل مورد نقد مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد می‌گیرد و دیدگاه‌های دیدگاه‌های مختلف فرگه و منتقدان او شرح داده می‌شود می‌شود. نظریه‌ی اینهمانی

نظریه این‌همانی مفهوم نگاری می‌تواند می‌تواند در سه موضوع مورد بحث مورد بحث و انتقاد قرار گیرد: گیرد.

- ادعا شده است که اطلاعات بیان شده بیان شده در جمله‌ی اینهمانی، جمله این‌همانی وقتی به شیوه‌ی به شیوه مفهوم نگاری تفسیر شود، شود، فقط می‌تواند می‌تواند اطلاعات پیش‌پافتاده‌ای که جامعه‌ی جامعه زبانی چنین قراردادهایی را پذیرفته است، نه اطلاعات اساسی و واقعی که در یک کشف واقعی درباره‌ی درباره جهان ابزار شده است.

- دیگر اینکه تئوری مفهوم نگاری دوری است و دیگر این تئوری را به واسطه‌ی به واسطه خط کاربرد / بیان خداشه دار خداشه دار می‌دانند. اگر A, B دارای اینهمانی این-همانی محتوا باشند، این معنی را میدهد می‌دهد که نماد -A و نماد B دارای یک محتوای مفهومی هستند به طوری که به طوری که A می‌تواند می‌تواند همیشه به جای به جای B جایگزین شود و برعکس.

نویسنده بیان می‌کند می‌کند که هر چند هر چند فرگه به این توجه که تنها اینهمانی این-همانی محتوا در میان ثوابت منطقی، عبارات را به هم مربوط می‌کند می‌کند، این را آشکار نمی‌کند نمی‌کند که چرا این چنین این چنین است. فرگه در صد در صد تأیید آن بود که اینهمانی این همانی محتوا را به منزله‌ی به منزله یک نسبت بین عبارات انتخاب کرد تا پارادوکس اینهمانی این همانی را نشان دهد. بنابراین او می‌باید می‌باید یک اصل جایگزینی مثل ۲۰۳۰۱ در مفهوم نگاری اتخاذ کند. در این فصل سعی در تأیید این مطلب می‌شود می‌شود و سپس این مطلب را مورد راست آزمایی و تحقیق قرار می‌دهد.

می‌دهد که چگونه فرگه در چنین قالبی امیدوار به تبیین محتوای شناختی اینهمانی‌ها - این - همانی‌ها بود. دو گزاره‌ای گزاره‌ای که برای مشخص کردن اینهمانی - اینهمانی در یک تئوری مرتبه اول کافی هستند عبارتند عبارت‌اند از:  $f(x) \rightarrow f(x)$  و  $x \rightarrow x$ . سپس به بحث در رابطه با علامت  $\equiv$  و فرق آن با  $=$  پرداخته میشود می‌شود. فرگه از  $\equiv$  - برای بیان یکسانی محتوای مفهومی استفاده می‌کند می‌کند. اگر  $\alpha = \beta$  هر دو حد مفرد هستند ظاهراً  $\alpha = \beta$  - همان شرایط صدق  $\alpha = \beta$  - را دارد ولی وقتی  $\beta$  و  $\alpha$  هر دو جمله هستند هستند هستند، یکی بودن محتوای مفهومی چه خواهد بود بود.

در مفهوم نگاری، نگاری، به نظر می‌رسد می‌رسد جمله به جای به جای محتوای خودش قرار می‌گیرد می‌گیرد به زبان فرگه، فرگه، جمله یک جانشین یا نماینده برای محتوای آن است و بخش‌های بخش‌های این جمله هم به نوبه‌ی نوبه‌ی خود به جای به جای بخش‌های بخش‌های مطابق با محتوای جمله قرار می‌گیرند می‌گیرند. مطابق با تحلیل تابع / شناسه (اولیه-) که فرگه در مفهوم نگاری معرفی کرده بود، اگر ما هر بخش از جمله از جمله را با چیز دیگری که دارای همان محتوا است، جایگزین کنیم جمله اصلی جمله بدست آمده به دست آمده می‌باید باید دارای همان محتوای جمله اصلی جمله باشد. اما مشکل با سمانتیک مفهوم نگاری فرگه در نقطه‌ای نقطه‌ای خود را عیان کرد که جایگزین حدود مفرد هم مرجع هم مرجع در یک جمله منتج به یک محتوای معنایی، به مانند به مانند جمله اصلی نشده فرگه کشف کرد که جمله منطقاً صادق  $\alpha = \alpha$  و ممکن الصدق  $\beta = \alpha$  به نظر می‌رسد می‌رسد دارای محتوای مفهومی یکسان باشند، باشند، زیرا هر دو به شیء واحدی اشاره می‌کنند می‌کنند که در یک نسبت واحد قرار می‌گیرند می‌گیرند. آنها آنها نمی‌توانند نمی‌توانند دارای یک محتوای مفهومی باشند زیرا

یک جمله منطقاً صادق است و دیگری ممکن الصدق است و آنها آنها نمی توانند نمی -  
توانند به صورت به صورت دو طرفه دو طرفه از یکدیگر قابل استنتاج قابل استنتاج باشند  
و این با اصل ۴۰۲۰۱ مطرح شده مطرح شده در تضاد است یعنی اگر sa درباره ی درباره  
r (α) است است، آنگاه اگر  $r(\alpha) = r(\beta)$ ، پس sa دارای همان محتوای مفهومی  $s \alpha / \beta$   
می باشد است.

فرگه درصد درصد اصلاح این مشکل برمی آید برمی آید که توضیح آن در طول فصل  
آورده میشود می شود؛ از زاویه ای زاویه ای دیگر به طور به طور خلاصه انتقاد غالب  
متفکران از فرگه آن است که چون او اینهمانی اینهمانی را به عنوان به عنوان اینکه عبارات  
را به هم مربوط می کند می کند فرض کرده بود بود، راهی برای اینکه او بتواند اینهمانی  
هایی اینهمانی هایی را که نام ها نام ها با هم دارند تشخیص دهد وجود نداشت - نداشت.  
در این فصل استدلال های استدلال های لینسکی<sup>۱</sup> و نیل<sup>۲</sup> و نقدهای چرچ<sup>۳</sup> و لانکفورد<sup>۴</sup> مورد  
واکاوی و بررسی قرار می گیرد می گیرد.

## فصل پنجم

در فصل پنجم به مفهوم و شیء شیء پرداخته می شود می شود. تعاریفی که فرگه از این  
دو واژه ارایه می دهد ارائه می دهد و همچنین چالش های چالش های افراد مختلف با فرگه

<sup>1</sup> -Linsky

<sup>2</sup> -Kneal

<sup>3</sup> -Church

<sup>4</sup> -Land ford

و راه حل های راه حل های ارایه شده ارائه شده از سوی آنان مورد بحث مورد بحث و بررسی قرار می گیرد می گیرد. فرگه تمایز معنا مرجع را بررسی می کنند می کنند. او می گوید می گوید که یک علامت معنای خودش را بیان می کند می کند و به جای به جای مرجع علامت می گیرد می گیرد یا بر آن دلالت می کند می کند. فرگه بحث خود را در مورد اسامی خاص و همین طور همین طور کلمات مفهومی و به طور کلی به طور کلی عبارات تابعی مطرح می کنند می کنند. همچنین فرگه تمایز معنا مرجع را با تمایز تابع / شیء مغایرت می دهد می دهد ولی دلالت کلمات فرگه بر اینکه چگونه این دو مرتبط هستند روشن نیست. که این تا حدی به خاطر برخورد ظاهراً متعارض خود فرگه می باشد است. فرگه تمایز پخته و بالغ تابع/شیء را با استفاده از مخلوطی از دو تمایز اولیه خود را ارایه می دهد ارائه - می دهد می دهد. تمایز مفهوم / شیء شیء (۱۸۸۴) که در آن آن، تمایزی بین معنا و مرج مرجع قائل قائل نشده بود و فرض می کند می کند که مفاهیم بامعنا بامعنا عبارت - تابعی یکی هستند. و تمایز دوم اشباع نشدگی اشباع نشدگی تابع و اشباع شدگی اشباع شدگی - شدگی شدگی (۱۸۹۱) است و هم در سطح مرجع برقرار می باشد است ولی در سطح مرجع به عنوان به عنوان یک ساختمان تابع / شناسه تفسیر می شود می شود در حالی که در حالی - که در سطح معنا به تمایز تابع / شیء شیء هم در سطح معنا به عنوان به عنوان یک ساختمان بخش / کل تفسیر می شود می شود که این درس ها درس ها تا حدودی مبهم هستند هستند.

اما فارغ از اینکه این تمایز در چه سطحی برقرار باشد در این فصل فصل، به تمایز تابع / شیء شیء در سطح مرجع پرداخته میشود می شود و تعریف فرگه از شیء شیء پرداخته می شود بیان می شود. از نظر از نظر او یک شیء شیء آن نوع هستومند است که



به وسیله ای به وسیله یک اسم خاص ارجاع داده شده است. است. فرگه چیزی را اسم خاص میداند می داند که علامتی برای یک شیء شیء باشد. اما اودیسه نیز اسم خاصی است که به یک شیء شیء ارجاع میدهد می دهد. مشخص نیست فرگه تقدیم را به شیء شیء می دهد می دهد یا اسم خاص. فرگه اغلب تصویری را ارائه می دهد می دهد که گویی شیء شیء را در مقدم می دارد می دارد ولی دامت مطرح می کند می کند فرگه به اسم خاص تقدیم می بخشد. می بخشد. اما آنچه بایست باید بیش از هر چیزی در تحلیل فرگه مورد بررسی مورد بررسی قرار گیرد طبقه بندی طبقه بندی هستی شناسانه ی هستی شناسانه هستومندها به اشیاء در توابع است. است.

او بیان می کند می کند که یک شیء شیء چیزی است که یک تابع نیست. نیست. یک عبارت که به جای به جای یک تابع قرار می گیرد می گیرد می باید چیزی می باشد باید چیزی باشد که آن را عبارت ناکامل یا عبارت تابعی (Function- expression) می نامیم می. پس یک تابع نوعی از هستومند است که به وسیله ی به وسیله یک عبارت ناکامل ارجاع داده شده است و فقط یک عبارات ناکامل می تواند می تواند به جای به جای یک تابع قرار گیرد. از نظر از نظر فرگه اسم خاص و عبارات – تابعی هر دو اسم هستند. هستند. او عبارات – تابعی را نام های نام های نام های می نامد می نامد و آنها آنها نیز نام هستند زیرا ارجاع می دهند می دهند یا به نظر می رسد می رسد به هستومندها ارجاع می دهند می. دهند. تمایز میان اسم خاص (Eigennamen) و نام تابعی در هستومندهایی است که هر یک به آن ارجاع می کنند می کنند.

به همین قیاس تفاوت بین اشیاء و توابع باید در نوع عباراتی که به جای آنها قرار می گیرد یافت ~~می شود~~. می گیرد، یافت شود. اما فرگه هرگز نتوانست این تفاوت را به طور به طور منسجمی بیان کند. نویسنده نویسنده کتاب متذکر می شود که جای درست برای مشخص کردن تفاوت هم در روال صوری بین اسم خاص و نام تابعی و هم در سطح روال مادی بین اشیاء و توابع در خصوصیات ترکیبی آنها می باشد است. اما از نظر از نظر فرگه همان طور همان طور که توابع به طور به طور بنیادین از اشیاء متفاوت هستند، هستند، بنابراین توابع که شناسه شناسه آنان می باید باید توابعی باشند باشد به طور به طور بنیادین متفاوت از توابعی هستند که شناسه ی آنها شناسه آنها شناسه آنها اشیاء می باشند است. توابع دو شناسه ی شناسه ای از توابع یک شناسه ی شناسه ای متفاوت هستند و توابع یک شناسه ی شناسه ای از اشیاء متفاوت هستند. چون درجاتی جایی درجایی که اشیاء اشباع شده اند، شده اند اشباع شده اند، توابع دو شناسه ها شناسه ای به یک درجه ی درجه کمتری از توابع یک شناسه ی شناسه ای اشباع شده اند شده اند که خود اینها اینها [توابع یک شناسه] اشباع نشده اند، نشده اند اشباع نشده اند.

از نظر از نظر فرگه انواع مختلف عبارات نام های نام های تابعی با مراتب مختلف با شناسه های شناسه های یک موضعی یا بیشتر قابل تکمیل شدن هستند و البته هیچ عبارتی به بیش از یک مقوله تعلق ندارد.

گرامر فرگه ی فرگه ای بیشتر یک ترکیب منطقی می باشد است و همان طور همان طور که چامسکی (۱۹۵۷) قویاً قویاً استدلال کرده است چنین گرامری نی تواند نی تواند زبان

طبیعی را به دست به دست به دست دهد. دهد. یکی سازی یکی سازی یکی سازی نحو فرگه با ساختار زبان متداول شک برانگیز شک برانگیز است و قابل یکی کردن یکی کردن یکی کردن یکی کردن نیست. نیست. دلیل اصرار نویسنده می نویسنده کتاب بر اینکه نحو فرگه، نحو منطقی می باشد است آن است که ترکیبات مورد استفاده می مورد استفاده او بر مبنای منطقی متعین معین می شوند می شوند و نه بر مبنای گرامری و بنابراین نمی توانیم نمی توانیم به راحتی به راحتی شهودهای گرامری خودمان را در این باره در این باره که آیا یک زنجیره می زنجیره مفروض از عبارات یک کل کل منسجم را شکل می دهد می - دهد یا خیر به نحو فرگه منتقل کنیم. کنیم. برای مثال جمله می، جمله «ملکه می ملکه فعلی انگلستان عاقل است» یک عدد اول است و نمی تواند نمی تواند به طور به طور معمولی به عنوان به عنوان یک جمله می جمله انگلیسی با گرامری منسجم در نظر در نظر در نظر گرفته شود. اما این جمله در نظریه می نظریه فرگه صحیح است. است زیرا «ملکه می ملکه فعلی انگلستان عاقل است» ((یک اسم خاص است) و 11 یک عدد اول است و یک نام تابعی مرتبه - اول است. است؛ از این رو از این رو هر چند هر چند فرگه برای ما یک نحو فراهم کرده است به یک معنا او هنوز این واقعیت را که زنجیره می زنجیره خاصی از عبارات، عبارات، عبارات مرکب را شکل می دهند می دهند و بقیه این گونه این گونه نیستند را تبیین نکرده است. و سپس در ادامه به بیان طرح فرگه در رفع این نقص پرداخته میشود. می - شود. نویسنده معتقد است که می باید باید در تمایز تابع /شیء شیء دو نکته را در نظر داشت؛ داشت: تمایز هستی شناسانه و هستی سمانتیک.

در بخش دیگری از فصل پنجم و در ارتباط با نکات قبلی معمای 'مفهوم اسب' که مورد چالش مورد چالش مورد چالش بنو کرى همعصر همعصر فرگه قرار گرفته بود، مورد توجه مورد توجه قرار می گیرد می گیرد.

بر مبنای نظریه فرگه مفهوم اسب یک اسم خاص است که می باید باید به جای به جای به جای یک شیء شیء شیء شیء قرار گیرد؛ بنابراین به نظر به نظر به نظر به نظر می رسد می رسد حداقل یک مفهوم خواهد بود، یعنی مفهوم اسب که شیء شیء شیء شیء هم هست. اما فرگه بیان می کند می کند که 'مفهوم اسب' یک اسم خاص است و اینکه می باید باید به جای به جای یک شیء شیء شیء شیء قرار گیرد، پس فرگه خودش را به صدق یک جمله ای جمله ای پارادوکسیکال متعهد کرد که مفهوم اسب یک مفهوم نیست، نیست، تبیینی لازم بود و دلیلی برای ارائه مقاله ای ارائه مقاله ای با عنوان 'مفهوم شیء شیء شیء شیء از سوی فرگه. البته فرگه کوشش های کوشش های کمی را برای جمله ای جمله ای 'مفهوم اسب یک مفهوم نیست' انجام داد ولی قانع کننده قانع کننده نبودند نبودند. او خصوصیت پارادوکسیکال جمله را به نارسایی زبان نسبت داد و مثال دیگری از این نارسایی را نشان داد. فرگه دست آخر دست آخر راه حل راه حل مشخصی بر ای حل این معما ارائه نمی دهد ارائه نمی دهد.

## فصل ششم

در فصل فصل ششم به نام ها نام ها و توصیف ها توصیف ها پرداخته می شود. می -  
فرگه هم اسامی خاص معمولی و هم توصیفات معین را اسم خاص میدانست میدانست -  
دانست. اما سوالی که مطرح است سوال مطرح است این است که آیا معنای متصل شده متصل شده

شده متصل شده به یک نام خاص باید با یک مفهوم یا یک-ترکیبی از مفاهیم یکی انگاشته شود. فرگه این موضوع را که آیا معانی متصل شده متصل شده متصل شده متصل شده به یک اسم خاص با معنای یک محمول یکی شده است و اگر چنین است چگونه این اتفاق روی می دهد؟ می دهد؟ اینها- اینها موضوعاتی هستند که فرگه مورد توجه مورد توجه قرار نمی دهد نمی دهد. اما راسل در حل این موضوع گام بلندتری را برداشته است- است. تئوری راسل به ادعا خودش سه معمایی را حل کرد که به ادعای خودش ”یک تئوری دلالت می باید باید قادر به حل کردن آنها- آنها باشد“. یکی آنکه مفهوم اینهمانی- اینهمانی را بیان می کند می کند و دوم اینکه متضمن مفهوم وجود میشود- می شود و سوم آنکه درگیر با مفهوم صدق میشود می شود. در این فصل مقایسه ای- مقایسه ای بین فرگه و راسل در رابطه با اسامی خاص و توصیفات معین صورت می گیرد می گیرد و به خصوص به- خصوص به راه حل- راه حل راسل در رابطه با پارادوکس اینهمانی- اینهمانی پرداخته میشود می شود. راسل در تئوری توصیفات راسل تمایز واضح و محکمی بین اسامی خاص منطقی و توصیفات معین برقرار می سازد می سازد. راسل عقیده دارد اسم خاص منطقی به یک شیء- شیء ارجاع می کند می کند. معنای اسم شیء- شیء شیئی است که این اسم به جای به جای آن قرار می گیرد می گیرد. او در تئوری توصیفات خود جمله ای جمله ای معروف پادشاه فعلی فرانسه طاس است، را مورد تحلیل مورد تحلیل قرار می دهد، می دهد هرگاه جمله ای جمله ای را مانند پادشاه فعلی فرانسه طاس است، در شکل منطقی اش- منطقی اش یعنی ترکیب عطفی نشان می دهیم، می دهیم، کذب آن آشکار می شود؛ می شود:

(۱) کسی هست که در حال حاضر پادشاه فرانسه است و

(۲) فقط یک نفر پادشاه فرانسه است و

(۳) چنین نیست که کسی پادشاه فرانسه است و طاس نیست. و

جمله‌ی شماره‌ی جمله شماره (۱) 'کسی هست که در حال حاضر پادشاه فرانسه است' است، کاذب است و بنابر بنا بر قانون عطف کل ترکیب کاذب خواهد بود. راسل با این نظریه نشان می‌دهد که میان استعمال ظاهری زبان و ساختار و منطقی آن تفاوت هست و چه بسا چه بسا نیروی حرکه‌ی محرکه فلسفه‌های فلسفه‌های تحلیل زبان همین نکته بوده است که در عرصه‌های عرصه‌های فلسفه و فلسفین، فیلسوفین، زبان بسیار فریبده است و می‌تواند می‌تواند به آسانی به آسانی ذهن فیلسوف را گرفتار باورهای متافیزیکی کند. در ادامه‌ی ادامه بحث به مواجهه‌ی مواجهه راسل با سه موضوع صدق، اینهمانی این‌همانی و وجود پرداخته می‌شود می‌شود.

راسل در مورد تئوری صدق بیان می‌کند می‌کند که اگر ما همه‌ی همه چیزهایی را که تاس هستند مورد بررسی مورد بررسی قرار دهیم، پادشاه فعلی فرانسه را در میان آنها آن‌ها نخواهیم یافت؛ بنابراین پادشاه فعلی فرانسه نه تاس است و نه تاس نیست. این مسئله قانون اصلی طرد -ثالث را نقص نقص می‌کند می‌کند که راسل در پی حفظ آن بود و در این مورد به آنجا می‌رسد می‌رسد که اشیا اشیاء غیر موجود غیرموجود غیر موجود هیچ صفتی ندارند و بنابراین نمی‌توان نمی‌توان صفت تاس بودن یا نبودن را به شی‌ای شیئی مثل پادشاه فرانسه نسبت داد. و اما در مورد اینهمانی این‌همانی نوع برخورد راسل متفاوت است. او در حل این مسئله به موضوع راضی - وسیع و دامنه - محدود متوسل می‌شود می‌شود. از نظر از نظر او اگر یک توصیف دارای دامنه وسیع

باشد، باشد، آنگاه جایگزینی حفظ شده است، مادامیکه مادامی که شیء شیء مورد ارجاع موردارجاع مورد ارجاع وجود دارد. ولی اگر این تمایز، دامنه محدود داشته باشد جایگزینی ضرورتاً حفظ نشده است، حتی اگر مورد ارجاع موردارجاع مورد ارجاع وجود داشته باشد برای مثال وقتی این توصیف در یک متنی که متن تابع صدقی نیست قرار گرفته است. از زاویه‌ی زاویه دیگر مثلاً در دو جمله الف- فردوسی = سراینده‌ی سراینده شاهنامه ب- فردوسی = فردوسی، به علت آنکه دو اصطلاح فردوسی، فردوسی، و سراینده‌ی سراینده شاهنامه هم مرجع هم مرجع هستند، بنابراین دو جمله‌ی جمله بالا دارای یک ارزش شناختی هستند. اما راسل اصل جایگزینی مفهوم نگاری را فقط برای عبارات ارجاعی مستقیم مثل اسامی خاص واقعی برمی‌گزیند برمی‌گزیند ولی این اصل برای توصیفات معین یا اسامی خاص معمولی برقرار نمی‌باشد. نیست. از نظر از نظر راسل مرجع مستقیم درباره‌ی درباره معنا میباشد می‌باشد است و نه درباره مرجع، پس وقتی یکی از الفاظ ارجاعی مستقیم را به جای دیگری جایگزین می‌کنیم می‌کنیم ارزش شناختی آنها آنها حفظ شده است زیرا آنها آنها دارای یک معنی هستند. در مورد وجود<sup>۱</sup> نیز استراتژی راسل گسترش دامنه واقعیت بود تا فقط شامل اشیایی اشیایی که وجود داشتند نشود و بلکه شامل اشیایی اشیایی که دارای هستی بودند نیز باشد. البته این رویکرد به رویکرد ماینونگ<sup>۲</sup> فیلسوف اتریشی بسیار نزدیک است که راسل خودش آن را فهمیده بود. بود. راسل در برخورد با این موضوع به پارادوکس موجود اشاره می‌کند می‌کند و با اشاره به اینکه نفی کردن محول چیزی نیست، سعی در ارایه ارایه راه‌حلی راه‌حلی در این مورد دارد. دارد. در ادامه فصل

<sup>1</sup> -Existence

<sup>2</sup> -Meinung

نویسنده به نظریه‌ی نظریه فرگه و راسل در مورد- توصیفات معین می‌رسد می‌رسد.

فرگه بیان کرد که یک اسم خاص ممکن است معنا داشته باشد ولی مرجع نداشته باشد.

باشد. او جملات خبری را که فاقد ارزش صدق بودند رد کرد، و با فرض اینکه بین مرجع یک جمله و مرجع بخش‌های بخش‌های آن یک ارتباطی وجود دارد. در موردی که یک چیز و فقط یک چیز F است، مانند زبان معمولی، معمولی، F خاص به جای به جای آن شیء شیء قرار خواهد گرفت ولی - که وقتی وقتی که هیچ چیز F نباشد و یا اگر بیشتر از یک شیء شیء دارای خصلت F باشند. در اینجا، اینجا، فرگه به طور به طور دل بخواهی دلخواهی یک مرجع را به آن نسبت می‌دهد می‌دهد، فقط به طوری که به طوری که مرجعی داشته باشد. او اگر جمله‌ای جمله‌ای دارای هیچ مرجعی نباشد و به عبارت دیگر به عبارت - دیگر هر حد مفرد غیر دلالت کننده‌ای غیر دلالت کننده‌ای را به طور به طور دل بخواهی دلخواهی به مجموعه‌ای مجموعه‌ای تھی اشاره می‌کند می‌کند. در ادامه‌ی ادامه‌ی این فصل نیز به مشابهت‌های مشابهت‌های بین رویکرد فرگه و راسل نسبت به توصیفات اشاره‌ای می‌شود اشاره‌ای می‌شود و از مواجهه آن‌ها با آن‌ها با طبقه‌ها طبقه‌ها و رده‌ها رده‌ها و محمولات در رابطه با توصیفات نکاتی بیان می‌شود می‌شود.



## فصل هفتم

در فصل هفتم به مفهوم وجود پرداخته میشود می شود. فرگه از این موضوع دفاع می کند می کند که وجود صفت صفات هاست صفات صفت ها است و نه صفت اشیاء. اشیاء. در این فصل بیان میشود می شود که آیا وجود یک صفت مرتبه اول است؟ است؟ فرگه با به تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل دقیق جمله ی جمله ی کانت مبنی بر اینکه وجود یک محمول واقعی نیست، می پردازد می پردازد. او سوی وجودی را در گرامر مقوله ای مقوله ای<sup>۱</sup> خودش به جای به جای خاصیت خواص قرار می گیرد می گیرد، اینگونه این- گونه که ما به طور به طور معمول به طور معمول وقتی می خواهیم می خواهیم بگوییم یک شیء شیء وجود دارد، در نظر می گیریم می گیریم. اینکه اگر بخواهیم به مسئله مسئله وجود بپردازیم لاجرم باید به پارادوکس های پارادوکس های لا وجود لا وجود و اینهمانی اینهمانی پرداخته شود. شود. همچنین اشاراتی نیز به ابزار راسلی جهت اجتناب از پارادوکس های پارادوکس های وجودی می شود می شود. در مورد نظریه ی نظریه ی فرگه / راسل درباره ی درباره ی وجود میتوان می توان گفت که این دو در فضای کانت تنفس می کنند می کنند و معتقدند که 'λ وجود دارد' یک محمول واقعی نیست. فرگه در مبانی حساب<sup>۲</sup> پیشنهاد می کند می کند که 'وجود' یک محمول مرتبه - دوم می باشد است که خصوصیتی از مفاهیم را بیان می کند می کند. نظریه ای نظریه ای که او به آن باور داشت اینگونه اینگونه فهمیده میشود می شود که وقتی می گوییم می گوییم F' ها وجود دارند، باید به عنوان به عنوان بیان کننده بیان کننده چیزی درباره ی درباره ی مفهوم

<sup>1</sup> - Categorical grammer

<sup>2</sup> -Grund Lagen

F - فهمیده شود، شود، یعنی اینکه F حداقل دارای یک مورد می باشد. است. سور (X-)

به صورت به صورت (چیزی هست-) خوانده میشود می شود. رویکردی دیگر آن است که

به وجود به صورت به صورت زاید زائد نگاه شود. مشکل همراه با این تئوری آن

است که آیا ادعایی وجودی مثل و 'F وجود دارند-' در صورت صادق بودن می تواند

می تواند آگاهی بخش آگاهی بخش باشد یا خیر؟ خیز؟ یعنی چه طوری چه طور چطور می

شود یک نفر اطمینان حاصل می کند می کند که مثلاً F ها وجود ندارند؛ راه حل راه حل

راسل آن است که اگر ما یک موضوع واقعی داشتیم داشتیم، آن یک اسم خاص منطقی یا

اسم خاص واقعی می بود می بود. در مورد یک اسم خالص واقعی ما می باید باید به طور

به طور مستقیم آشنایی با شیء شیء نامیده شده می یافتیم می یافتیم و بنابراین مسئله

مسئله وجود نمی تواند نمی تواند مطرح شود. هم تأیید و هم انکار وجود بی معنی

بی معنی هستند. مطلبی که تقریباً به طور به طور مفصل به آن توجه میشود می شود

برهان وجودی خداوند است. از نظر از نظر فرگه برهان هستی شناسانه شناسانه

وجود خدا از مغلطه تلقی وجود به عنوان به عنوان یک مفهوم مرتبه - اول رنج می برد می

برد. فرگه به ارتباط اساسی بین مفهوم وجود و عدد اصلی نیز می پردازد می پردازد. او

محتوای یک جمله جمله عددی را تصدیقی درباره درباره یک مفهوم مفهوم میداند

می داند. در ادامه این گونه این گونه نتیجه گرفته میشود می شود که با قالب معنا مرجع

است که فرگه می تواند می تواند نظریه نظریه مناسب درباره درباره وجود به

عنوان به عنوان یک صفت از اشیاء بیان کند. پس فرگه به شاخص میرسد می رسد آنجایی

آنجایی آنجایی که وجود را صفت صفت ها صفت ها میداند می داند و در حالی که

در حالی که در قالب معنا مرجع از وجود به عنوان به عنوان یک صفت از اشیاء نام می برد

می‌برد. در هر صورت در هر صورت در سرتاسر فصل هفتم تمامی لغاتی که جزو جزء کلیدهای اصلی فهم فرگه هستند در رابطه با وجود مورد بحث مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند می‌گیرند.

## فصل هشتم

در این فصل به نظریات فرگه راجع به صدق و شک های شک های ایجادشده درباره ی درباره آن بحث خواهیم کرد. از نظر از نظر فرگه اگر همگی بخش های بخش های مختلف یک جمله را با بخش های بخش های دیگر هم مرجع هم مرجع جایگزین کنیم و از جمله ای جمله ای به جمله های جمله های دیگر و دورتر برسیم، باز هم این جمله ها جمله ها همگی دارای یک ارزش صدق برابر خواهند بود. یعنی می توان می توان نتیجه گرفت که همه ی همه آن جملات دارای یک دلالت و اشارت هستند. کسانی مانند دیویدسون<sup>۱</sup> با انتزاعی و ریاضی کردن این موضوع سعی در متقن تر مقنن تر مقنن تر کردن این مسئله داشته اند داشته اند.

فرگه در تمایز معنا/ مرجع به شناسایی و توجیه کردن جا به جا جا به جا کردن جملات هم مرجع هم مرجع و تصدیق در ارزش صدق آنها آنها می پردازد می پردازد. او بیان می دارد می دارد که اگر کلمات در شیوه های شیوه های معمولی به کار رفته باشند آنچه یک نفر قصد صحبت کردن راجع به آن را دارد دارد، مرجع آنها می باشد است ولی اگر یک نفر بخواهد درباره ی درباره خود کلمات یا معنای آنها آنها حرف بزند می باید باید آنها آنها را درون علامت نقل قول نقل قول قرار دهد دهد. او ادامه میدهد می

<sup>۱</sup> -Davidson

دهد که نقل قول نقل قول غیرمستقیم فرد درباره ی درباره معنی صحبت می کند می کند و کلمات به معنای خود اشاره می کنند می کنند تا به مرجع . مرجع. اما در متن کتاب اشاره میشود می شود که فرگه در این مورد در اشتباه بوده است . است. توضیح فرگه در استفاده ی استفاده ما از نقل مستقیم (میگوید میگوید "....") و نقل قول نقل قول غیر مستقیم غیرمستقیم (می گوید می گوید که ....) ناکافی است و بر پایه ی پایه این توضیح ناکافی یک تئوری ساخته میشود . می شود.

اما نویسنده ی نویسنده کتاب با چرخشی ناگهانی به مسئله ی مسئله ارزش صدق باز می گردد می گردد باز می گردد و به ذکر دلایل نپذیرفتن کواین در رابطه با عملگر صدق □ می پردازد می پردازد که با جایگزین کردن قسمت های قسمت های هم مرجع هم مرجع همراه با این عملگر صدقی معنای جملات نیز تغییر خواهند کرد و دیگر جملات به یک امر واحد اشاره نمی کنند نمی کنند.

سپس کواین به نحوه ی نحوه خوانش عملگر صدقی □ اشاره می کند می کند که خوانش شی ای شیئی<sup>۱</sup> و جمله ای جمله ای<sup>۲</sup> معناهای متفاوتی را به ذهن متبادر می کنند می کنند. خلاصه اینکه نظرات کواین مورد بررسی مورد بررسی قرار می گیرد می گیرد و نقدهای نویسنده بر آن با نگاهی به نظریات فرگه راجع به بحث موجهه موجهه مورد استفاده مورد استفاده قرار می گیرد می گیرد. سپس نویسنده ی نویسنده کتاب نتیجه ی نتیجه خود را می گیرد می گیرد که جایگزینی الفاظ هم مرجع هم مرجع ارزش صدق را حفظ می کند می کند فقط اگر این جمله درباره ی درباره شیء ارجاع شده باشد و استدلال فرگه را در

<sup>1</sup> -Dere

<sup>2</sup> -De dicto

اصل جایگزینی دوری می داند می داند چراکه فرگه توصیفات را به عنوان به عنوان اسم خاص بر می گزینند بر می گزینند. اما راسل نیز تبیینی جایگزین برای این مورد به دست میدهد به دست به دست می دهد. همان طور همان طور که می دانیم می دانیم راسل معتقد بود که یک فرد نمی تواند نمی تواند از یک جمله به منزله می منزله به منزله اینکه راجع به چیزی است، صحبت کند. او دارای تئوری ای تئوری ای راجع به توصیفات است که استدلال فرگه را رد می کند می کند. راسل به تفسیر و خوانش دامنه بزرگ و دامنه - محدود معتقد است + است؛ که جایگزینی الفاظ هم مرجع، هم مرجع، صدق را در جمله با تفسیر بزرگ - دامنه حفظ می کند می کند در حالی که در حالی که در تفسیر دامنه کوچک این صدق حفظ نمی شود نمی شود. نتیجه آنکه استدلال فرگه در این مورد آن طور آن طور که او نشان می دهد می دهد، نیست و با تفسیری متفاوت مسدود می گردد می گردد. فرگه در مورد مفهوم دیگری مانند (تصدیق)<sup>۱</sup> نیز غفلت می کند می کند. ممکن است منظور از یک تصدیق با آن چیزی باشد که تصدیق شده است و یا تصدیق کردن آن باشد. باشد. این تمایز نسبتاً راحت مغفول واقع می شود می شود. فرگه به نوعی به نوعی در آشارش از | صحبت می کند می کند که گویی این علامت نقش تصدیقی جملات را بر عهده دارد حال اینکه ارزش های ارزش های صدق به ' | ' تعلق ندارند بلکه به دستگاه ارجاعی نمادگذاری تعلق دارند.

در بخش انتهایی فصل به مفهوم صادق پرداخته میشود می شود و مفهوم صادق با تعبیری تعبیری دیگری که از سوی سایر فلاسفه مانند دیویدسون که آن را واقعیت بزرگ می نامد می نامد مورد تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل قرار می گیرد می گیرد. برداشت فرگه

<sup>۱</sup> -Assertion

از صادق بودن زاید زائد بودن آن است و اینکه صدق قرار نیست نقش چیزی را بازی کند و در این راستا به یک گفتگو گفت‌وگویی انتقادی با سایر فلاسفه می‌پردازد می‌پردازد که در طول فصل به آن اشاره‌ای میشود. اشاره‌ای می‌شود.

## فصل نهم

موضوع فصل نهم مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم می‌باشد. است. به مقدار بسیار کمی راجع به عبارات موصولی در فصل هشتم توضیح داده شده، بار دیگر به معنا و مرجع بازگشت می‌گردد برمی‌گردد و به ذکر مطالب گفته‌شده گفته‌شده درباره‌ی نقل قول‌های درباره نقل قول‌های مستقیم و غیر مستقیم غیر مستقیم در آن می‌پردازد می‌پردازد. در سخن مستقیم یک فرد درباره‌ی درباره معنا صحبت می‌کند می‌کند و در این شیوه کلمات مرجع مرسوم خودشان را ندارند و معمولاً به معنای آنها آنها دلالت می‌کنند می‌کنند. در سخن غیر مستقیم غیر مستقیم کلمات به‌طور غیر مستقیم مورد استفاده به‌طور غیر مستقیم مورد استفاده قرار گرفته‌اند گرفته‌اند یا دارای مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم خودشان هستند. هستند. به نظر میرسد میرسد فرگه سعی دارد معنای غیر مستقیم غیر مستقیم یک جمله را با آنچه او اندیشه می‌خواند می‌خواند یکی قرار دهد. دهد. راسل بیان اینکه چگونه معنای سخن غیر مستقیم تعیین میشود میشود را مشکل می‌داند می‌داند. داند چراکه معتقد است هیچ جاده‌ی جاده عقب‌گردی عقب‌گردی از دلالت‌ها دلالت‌ها به معناها وجود ندارد. ندارد. کارناپ<sup>۱</sup> با طرح سلسله‌مراتب سلسله‌مراتب نامتناهی بیان می‌دارد می‌کند که فرگه نیازمند تعداد نامتناهی از نام‌های نام‌های مجزا برای معناهای غیر

<sup>۱</sup> - Carnap

مستقیم غیرمستقیم می باشد، است، دیویدسون نیز این مطلب را تأیید می کند، می کند پس با این حساب می توان می توان به نتیجه رسید که یک عبارت در نقل قول نقل قول مستقیم مضاعف دارای یک معنا یا مرجع متفاوت از آن چیزی که دارای نقل قول نقل قول مستقیم ساده است، نمی باشد، باشد، نیست.

آنگاه به نظریات پارسونز پرداخته میشود می شود که اصطلاحات صلب و غیرصلب غیر صلب را در مورد مورد یک سلسله نامتناهی و متناهی از کلمات در نظر می گیرد می گیرد و سعی در تبیین نظر فرگه در این چارچوب دارد. عبارات غیرصلب غیرصلب غیر صلب قابلیت جایگزینی با کلمات دیگر را دارند در حالی که در حالی که این در مورد عبارات صلب، این مطلب صادق نیست. در حقیقت نظر پارسونز آن است که سعی در توجیه مرجع غیر مستقیم فرگه ای غیر مستقیم فرگه ای به فروپاشی معنا/ مرجع خواهد انجامید.

این فصل با مبنا قرار دادن قرار دادن مقاله ای مقاله ای مقاله ای معنا/ مرجع فرگه به ارزیابی نظرات فرگه درباره ای درباره نقل قول نقل قول غیرمستقیم می پردازد می پردازد. با تحلیل نحوی فرگه از یک جمله مانند 'مارگارت تاچریک پژو را می راند می راند شروع می کند کرده و با بیان ارجاع ها ارجاع ها و معناهای مترتب بر این جمله به سوی به سوی صورت بندی صورت بندی نمادین آن پیش می رود می رود و سپس در طول فصل به توضیح این صورت بندی صورت بندی نمادین و علائم علائم مربوط به آن می پردازد می پردازد و آنگاه این بخش ها بخش ها را با اصول مورد وثوق فرگه مورد ارزیابی مورد ارزیابی قرار می دهد می دهد. بار دیگر این جمله را با نقل قول غیر مستقیمی نقل قول غیر مستقیمی مانند تدکندی باور دارد که مارگارت تاچریک پژو را می

راند می راند-، تکرار می کند می کند و حال از دیدگاه نقل قولی غیر مستقیم مورد ارزیابی  
نقل قولی غیرمستقیم مورد ارزیابی قرار می دهد می دهد و در این رهگذر به  
نقد و رد اصولی که جزء امهات امهات نظریه های نظریه های فرگه مانند اصل  
مصدیقی بوند مرجع است، می پردازد می پردازد. راسل نیز در همین راستا معتقد است که  
اگر ما سعی کنیم یک رابطه و نسبت منطقی بین معنا/مرجع را پیش ببریم تبیین فرگه از  
متون غیر مستقیم غیرمستقیم به ناهنجاری های ناهنجاری های سمانتیک منتج منتج  
خواهد شد و در این راستا با ذکر مرکز ثقل منظومه ی منظومه شمسی، به نقیصه ی  
نقیصه ی استدلال فرگه اشاره می کند می کند و استدلال و برهان خویش را ارایه می دهد.  
ارائه می دهد.



در فصل دهم نیز به نقلقول و علائم آن پرداخته میشود و تغییرات و یا تأکیدی که این علائم برای جمله پدید میآورند، توضیح داده میشود. ساختمان نقلقول ساده جهت صحبت درباره زبان و کلمات مورداستفاده در آن است. ازاینرو کلمه یا کلماتی که درون علامت نقلقول قرار میگیرند نباید بهعنوان اینکه دارای مرجع معمولی هستند بهحساب آیند، حال اگر نقلقولهای بیرونی را به نقلقولهای درونی اضافه کنیم چه اتفاقی در معنای جمله و نوع کاربرد آن میافتد؟ نقلقولهای  $o$  و نقلقولهای  $p$  نام - هایی هستند که به نقلقولهای مستقیم و غیرمستقیم داده میشود و در رابطه با نقش و چگونگی عملکرد آنها بحث نسبتاً مستوفایی صورت میگیرد.

همچنین در طول فصل با تئوری نام بی ساختار<sup>۱</sup> کواین آشنا میشویم. کواین سه جمله در مورد کلمه بوستون بیان میکند و با توجه به قرار دادن نقلقولها در جاهای مختلف جمله، معنای متفاوتی را از آن به دست میدهد و بحث در رابطه با نقلقولها را ادامه میدهد.

همچنین در ادامه فصل به تئوری برهانی دیویدسون نیز پرداخته میشود که در آن دیویدسون به رویکردی انتقادی در رابطه با نگاه فرگهای درباره نقلقول میپردازد و نظریه او را مختوم به سرنوشت سلسله مراتب نامحدود نامهای اولیه سمانتیکی میدانند. اما درعینحال هم کواین و هم دیویدسون انکار میکنند که نامهای واحدی هم درون و هم بیرون علائم نقلقول قرار میگیرند. این در حالی است که پارسونز که نام دیگری است که در این فصل برده میشود طرف منظر فرگهای را میگیرد که یک کلمه واحد

---

<sup>1</sup> -Structureless Name Theory

## فصل دهم

در فصل دهم نیز به نقل قول و علایم آن پرداخته میشود و تغییرات و یا تأکیدیاتی که این علایم برای جمله پدید می آورند توضیح داده میشود. ساختمان نقل قول ساده جهت صحبت درباره ی زبان و کلمات مورد استفاده در آن می باشد. از این رو کلمه یا کلماتی که درون علامت نقل و قول قرار می گیرند نیابد به عنوان اینکه دارای مرجع معمولی هستند به حساب آینده. حال اگر نقل قول های بیرونی را به نقل قولهای درونی اضافه کنیم چه اتفاقی در معنای جمله و نوع کاربرد آن می افتد؟ نقل قولهای O و نقل قول های p نام هایی هستند که به نقل قول های مستقیم و غیر مستقیم داده میشود و در رابطه با نقش و چگونگی عملکرد آنها بحث نسبتاً مستوفایی صورت می گیرد.

همچنین در طول فصل با تئوری نام بی ساختار کوااین آشنا می شویم. کوااین سه جمله در مورد کلمه ی بوستون بیان می کند و با توجه به قرار دادن نقل و قول ها در جاهای مختلف جمله معنای متفاوتی را از آن بدست می دهد بحث در رابطه با نقل قولها را ادامه میدهد.

همچنین در ادامه ی فصل به تئوری برهانی دیوید سون نیز پرداخته میشود که در آن دیویدسون به رویکردی انتقادی در رابطه با نگاه فرگه ای درباره ی نقل قول می پردازد و نظریه ی او را محتوم به سرنوشت سلسله مراتب نامحدود نام های اولیه سمانتیکی می داند. اما در عین حال هم کوااین و هم دیویدسون انکار می کنند که نام های واحدی هم درون و هم بیرون علایم نقل قول قرار می گیرند. این در حالی است که پارسونز که نام دیگری است که در این فصل برده میشود طرف منظر فرگه ای را می گیرد که یک کلمه

---

<sup>1</sup> -Structureless Name Theory

واحد ممکن است در متن های مختلفی ظاهر شود و آنچه را بیان می کند یا به آن ارجاع می کند بستگی به متنی که در آن مورد استفاده قرار گرفته است دارد. ضمن اینکه گفتارهای نقل قولی (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) به صورت صوری و فرمول بندی شده نیز مورد بررسی قرار می گیرد.

ویرایش در کادر بالا

## فصل دوم

### تابع و شناسه

مفهوم‌نگاری، مفهوم‌نگاری، همان‌طور همان‌طور که عنوان فرعی [آن] اعلام می‌کند، یک زبان صوری از تفکر محض بود که بر مبنای زبان ریاضی مدل‌بندی مدل‌بندی شده بود. فرگه، نمادگذاری برای توابع را از حساب اقتباس کرد و قلمرو به‌کارگیری به‌کارگیری تابع را به چیزهایی ورای دامنه دامنه اعداد گسترش داد. آنگاه با جانشین کردن تقسیم موضوع/محمول که مشخصه مشخصه نظام‌های منطقی پیشین بود با تقسیم‌بندی تابع/شناسه یک نمادگذاری منطقی خلق کرد، یک Begriffsschrift - تحت‌اللفظی، مفهوم‌نگاری مفهوم‌نگاری - که جهت نشان دادن افکار راجع به هر موضوعی کفایت می‌کرد می‌کرد. مفهوم‌نگاری مفهوم‌نگاری او، مانند زبان ریاضی، افکار را طوری بازنمایی می‌کرد می‌کرد که ارتباطات استنتاجی بین آنها آنها در خود بازنمایی بازنمایی به‌شدت به‌شدت موفقیت‌آمیز بود. فرگه، نه‌تنها نه‌تنها منطق محمولات مدرن مدرن را خلق کرد، بلکه یک قالب تئوریک برای بسیاری از گسترش‌های فلسفی بعدی در منطق و همین‌طور در فلسفه فلسفه نظری فراهم آورد. همان‌طور که دامت (1981 a) به‌درستی به‌درستی یادآوری کرد، کار فرگه توجه محوری فلسفه را از موضوعات معرفت‌شناسانه معرفت‌شناسانه به‌وسیله به‌وسیله دکارت مطرح شده بودند به موضوعات متافیزیکی و هستی‌شناسانه برگرداند که از زمان ارسطو به بعد برجسته شده بودند. اما تحلیل تابع/شناسه‌ای شناسه‌ای که فرگه



اصل (۲.۲.۱): (خصوصیت بنیادی توابع) برای هر  $x, y$  در دامنه دامنه  $f$ ، اگر  $x=y$ ، آنگاه  $f(x)=f(y)$ .

از این رو از این رو،  $f$  هر عضوی از  $S$  را تنها با یک عضو منفرد از  $S'$  ارتباط می‌دهد، تابع یک نوع خاصی از رابطه است، نوعی که هر عضو از دامنه را با عضوی یگانه از بُرد مربوط می‌کند. البته، یک عضو از دامنه ممکن است با تعداد بیشتری از یک مورد بُرد ارتباط برقرار کند. ولی در آن صورت، این ارتباط رابطه‌ای است که تابع نیست. مثلاً، برادر بودن، نسبتی است که تابع نیست: این نسبت یک فرد با برادر یا برادران است. جذر بودن یا ریشه ریشه دوم بودن یک نسبت ریاضی است که یک تابع نیست: هرچند ما از مجذور ۴ صحبت می‌کنیم، اما غلطانداز و گمراه‌کننده صحبت می‌کنیم؛ چرا که ۴، دو ریشه دارد،  $+۲$  و  $-۲$ .

نظریه نظریه - مجموعه‌ای، روابط و توابع به عنوان به عنوان n تایی‌های مرتب عضوها تصور شده‌اند. برای مثال، یک رابطه رابطه دو موضعی، یک زیرمجموعه از ضرب دکارتی  $S \times S'$  خواهد بود، یعنی، مجموعه مجموعه زوج‌های مرتب  $\langle x, y \rangle$ ، که  $x \in S$  و  $y \in S'$  و  $S'$  ضرورتاً مجزا نیستند). اصل (۲.۲.۱) به ما می‌گوید که اگر  $y=z$  هر وقت هر وقت  $\langle x, y \rangle$  و  $\langle x, z \rangle$  هر دو رابطه هستند، آنگاه آن رابطه یک تابع هم است.

قبل از ادامه [مطلب] یک هشدار بد نیست.

فرگه یک تابع را با یک مجموعه از جفت‌های مرتب یکی نگرفت. بلکه مجموعه مجموعه جفت‌های مرتب برابر با چیزی است که او آن را *Werthverlanf* - قلمرو ارزش یا ردیف ارزش‌ها - تابع می‌نامد. ما در فصل ۵ خواهیم داد که فرگه یک تقسیم هستی‌شناسانه هستی‌شناسانه

بنیادین بین اشیاء [Gegstände] از یک طرف و توابع از طرف دیگر برقرار می‌سازد (خیلی تقریبی، مطابق تمایز سنتی میان شیء و ویژگی). دسته اول [اشیاء]، از آن چیزهایی که او آن را *Werthverläufe* محسوب کرد، هستومندهای کامل، ~~قائم به ذات قائم به ذات~~ برشمرد، ولی دسته دوم [توابع] ~~قائم به ذات قائم به ذات~~ نیستند، بلکه با پیگیری استعاره‌های فرگه، ~~اشباع شده~~ اشباع شده نیستند و محتاج تکمیل شدن هستند. اما ~~به~~ هر حال به هر حال، برای فرگه اگر توابع برای شناسه‌های یکسان، ~~ارزشهای~~ ارزشهای یکسان به بار آورند، عین هم هستند. چون این با نگاه و دید مصداقی که به آن خو گرفته‌ایم سازگاری دارد، ما می‌توانیم به شهودی‌های نظریه - مجموعه‌ای خودمان ~~به عنوان به عنوان~~ به عنوان روش اکتشافی تکیه کنیم ~~مادامیکه~~ مادامیکه ملاحظات ~~هستی~~ شناسانه ~~هستی شناسانه~~ به تدریج به تدریج زمینه را روشن می‌کند.

اینجا مثال‌هایی از توابع ریاضی وجود دارد. تابع مجذور  $f(x) = x^2$  یک تابع منفرد است، یعنی، یک تابع با یک شناسه. این تابع اعداد صحیح را با اعداد صحیح نظیر می‌کند، هر عدد صحیحی را با مجذور آن مرتبط می‌کند: این تابع ۱ را با ۱ متناظر می‌کند، ۲ را با ۴، ۳ را با ۹ و همچنین ... متناظر می‌کند. جمع،  $f(x,y) = x+y$  یک تابع دوتایی است. این تابع یک جفت از اعداد صحیح را با اعداد صحیح متناظر می‌کند. این تابع جفت  $\langle ۱، ۱ \rangle$  را با ۲، جفت  $\langle ۲، ۳ \rangle$  را با ۵ و همچنین ... متناظر می‌کند. در مباحثی که ~~درباره~~ درباره ~~درباره~~ درباره چگونگی برقراری این پیوند و ربط یا چگونگی برقراری این

پیوند و ربط یا چگونگی ارزش‌دهی تابع توسط یک شناسه شناسه مفروض، صحبت شده است.

منظر نظریه - مجموعه‌ای، این جنبه - جنبه مهم خصوصیت جبری توابع را، که برای فهم شهودی ما درباره درباره این مفهوم اساسی است، نادیده می‌گیرد. برای مثال، وقتی ما به تابع جذر توجه می‌کنیم، که به صورت به صورت جبری اینطور - اینطور بیان شده است  $f(x)=x^2$ ، به این تابع به عنوان به عنوان روش بدست آوردن به دست آوردن مقدار عددی از عدد دیگر (شناسه) فکر می‌کنیم. این یک رویه شناخته‌شده - شناخته‌شده رویه شناخته‌شده ریاضیاتی است که با فرمول جبری که این معنا را می‌دهد که ارتباط بین دامنه و بُرد مرتب و منظم است، پیوند برقرار می‌کند. این فرض که عناصر برد یک مجموعه از جفت‌های منظم که اصل ۱. ۲. ۲ را برآورده می‌کند، عناصر بُرد در دسترس نباشند، یک تابع است - با یک خیز نسبتاً بلند است. ما مطمئن نیستیم که فرگه چگونه روی این فرض پافشاری می‌کند. ما تمایل داریم باور کنیم که بدون یک فرمول جبری، او به سرعت وجود یک تابع را نمی‌پذیرفت، زیرا او نمی‌توانست مجموعه‌ها را فقط به عنوان به عنوان مصداق‌های مفاهیم قرارداد فرد نمی‌توانست بدون این مفاهیم برای مشخص کردن عناصر این مجموعه و وجود چنین مجموعه‌ای را مفروض بگیرد ولی ما نمی‌توانیم از این مطمئن باشیم.

### ۲.۳) تابع و شناسه



ما ~~در حال حاضر~~ در حال حاضر نمادگذاری تابع/شناسه در ریاضیات را که ~~به طور عمده~~ به طور عمده از فرگه (1891) اقتباس شده است شرح خواهیم داد. تابع خطی  $f(x) = (2 \cdot x) + 1$  اعداد صحیح را با اعداد صحیح متناظر می‌کند. برای شناسه شناسه ۱ و ۲ و ۳ تابع به ترتیب به ترتیب مقادیر ۳، ۵ و ۷ را نتیجه می‌دهد. فرگه مشاهده می‌کند که معادله معادله ریاضی،

$$(2 \cdot 2) + 1 = 3$$

در حقیقت اینهمانی اینهمانی است، یک ایفهمانی این-همانی صادق<sup>۲</sup>. چون  $'(2/1) + 1'$  در کنار علامت اینهمانی اینهمانی قرار دارد به عنوان به عنوان یک نام به کار می‌رود: این  $'(2 \cdot 1) + 1'$  عددی را که با افزودن یک به حاصل ضرب ۲ در ۱ به دست می‌آید، یعنی عدد ۳ را نامگذاری می‌کند. به هر حال به هر حال، برخلاف عدد ۳ که یک عبارت ارجاعی بسیط است،  $'(2 \cdot 1) + 1'$  یک عبارت ارجاعی مرکب است: آن [عبارت ارجاعی مرکب] شامل اعداد به عنوان به عنوان قسمت‌های خاصی به همراه نمادهایی برای جمع و ضرب میشود. است. عبارت مرکب  $'(2 \cdot 1) + 1'$  به وسیله به وسیله جایگزین کردن عدد ۱ به جای به جای متغیر 'x' در سمت راست معادله (۲.۲) ساخته شد. حال،

$$(2 \cdot 3) + 1 = 7$$

به جای به جای یک عدد قرار نمی‌گیرند و به خصوص به خصوص خصوص به خصوص به جای به جای یک متغیر یا عدد نامعین مثل آنچه بعضی از معاصران فرگه متمایل بودند فرض کنند، قرار نمی‌گیرد. دقیقاً برای جلوگیری از چنین اشتباهی، فرگه ترجیح داد که متغیر 'x' را به طور به طور کامل کنار بگذارد و فضای خالی باقی مانده را در پرانتز احاطه

کند، بنابراین (۲.۳) ~~به صورت به صورت~~ یک بیان ناکامل،

$$(۲.۴) \quad ' + (۱) (۲.۱) ' ۱$$

در خواهد آمد. این نمادگذاری گرچه ~~مرجع مرجع~~ است ولی وقتی تابعی با بیش از یک شناسه داریم ناکافی و ناقص است. زیرا ~~در این صوری در این صورت~~ ما فرق متغیرها را که نشان می‌دهند چه وقت باید اعداد مشابه را درج کنیم و چه وقت نیازی به این کار نداریم، ~~را~~ نمی‌فهمیم. ~~بالاخره بالاخره~~ فرگه با استفاده از حروف کوچک الفبای یونانی  $\epsilon$  و  $\eta$  ~~به جای به جای~~ جاهای خالی موافقت کرد ~~به این صورت به این صورت~~ که (۲/۴) را به صورت،

$$(۲.۵) \quad ' + (۲. \eta) ' ۱$$

بنویسند، (۲.۵) نماینده یک عدد نیست، بلکه فرگه برای تابع خطی که ما با آن شروع کردیم،

$$(۲.۶) \quad ' + (۲. \eta) ' ۱$$

را پیشنهاد کرد.

پیشنهاد فرگه نمادگذاری را ~~به زیبایی به زیبایی~~ تسخیر می‌کند. چون درج کردن اعداد،

$$(۲.۷) \quad ' ۱۳' ، ' ۱۲' ، ' ۱۱'$$

در (۲/۵) ~~به ترتیب به ترتیب~~ عبارات زیر را نتیجه می‌دهد.

$$(۲.۸) \quad ' + (۲.۳) ' ۱ ، ' + (۲.۱) ' ۱ ، ' + (۲.۱) ' ۱$$

و تابع (۲.۶) را برای شناسه‌های

$$(۲.۹) \quad ۱، ۲، ۳$$

ارزشهای ارزشهای

را به ترتیب به ترتیب اخذ می کنند می کنند.

نمادهای عددی در (۲/۷) به جای به جای اعداد در (۲/۹) قرار می گیرند و عبارت در (۲/۸)، به جای به جای اعداد در (۲/۱۰) قرار می گیرند. این اعداد در (۲/۱۰) مقادیر تابع (۲/۶) برای شناسه - شناسه (۲/۹) هستند.

بنابراین تحلیل فرگه از نمادگذاری ریاضی تا اینجا نتایج زیر را به دست - به دست آورده است. وقتی یک نام - عدد (یعنی یک عبارت ارجاعی مرکب یا نماد عددی که عددی را به صورتی به صورتی یگانه مشخص می کند در یک عبارت - تابع قرار داده شده است، این نام - عدد و این عبارت - تابع ترکیب می شوند تا یک عبارت ارجاعی مرکب را تشکیل دهند. بگذارید  $\theta(\Omega)$  یک عبارت - تابع با یک جای شناسه باشد که با  $\Omega$  مشخص شده باشد؛ و اجازه بدهید  $\alpha$  یک نام باشد. ما عبارت - تابع  $\theta(\Omega)$  را با نام  $\alpha$  ترکیب می کنیم تا عبارت مرکب  $\theta(\alpha)$  را به دست - به دست آوریم. این عبارت مرکب به چه چیزی ارجاع می دهد؟ (این به ارزش تابعی ارجاع می دهد که  $\theta(\Omega)$  وقتی مقدار شناسه آن چیزی است که  $\alpha$  به آن ارجاع می دهد. اجازه بدهید  $r(\eta)$  مرجع  $\eta$  باشد، ما این اصل حاکم بر نمادگذاری تابع/شناسه را اینطور - اینطور بیان می کنیم.

اصل ۱ . ۳ . ۲ (ترکیبی بودن مرجع) برای هر عبارت - تابع  $\theta(\Omega)$  و هر نام  $\alpha$ ،  $r(\theta(\alpha)) = r(\theta) [r(\alpha)]$

برای مثال عبارت مرکب  $۳^۲$  را در نظر بگیرید. مرجع این عبارت مرکب -  $۹ - ۳^۱(۳^۲)'$  می باشد است.

این نتیجه به کارگیری نتیجه، به کارگیری تابع نامگذاری شده نام گذاری شده با عبارت - تابعی -  $r'(r^2)$  - بر شیء مشخص شده با عبارت - شناسه -  $r'(r^3)$  است.

..... برخی اوقات اینگونه اینگونه بیان می شود:

اصل ۲.۳.۲ (..... غیررسمی برای مرجع)، مرجع یک مرکب، تابعی از مرجع اجزاء آن است.

چون یک تابع یک ارزش منحصر به فرد منحصر به فرد برای یک شناسه بدست به دست می آورد، به عنوان به عنوان یک نتیجه نتیجه مستقیم اصل ۱.۳.۲ متوجه می شویم که یک ارجاع مرکب که به این روش تشکیل شده است یک مرجع منحصر به فرد منحصر به فرد دارد.

اصل (۲.۳.۳) (مصادقیت مرجع) برای هر عبارت تابعی  $\theta(\Omega)$  و هر نام  $\alpha$  و  $\beta$ ، اگر  $r(\alpha) = \beta$  پس  $r(\theta(\beta)) = r(\theta(\alpha))$

اصول ۱.۳.۲ و ۲.۳.۳ اصول کلیدی تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل تابع/شناسه هستند. اصل ۱.۳.۲ به صورت به صورت غیررسمی می گوید که مرجع یک عبارت مرکب به طور به طور یکتایی به وسیله به وسیله مرجع اجزاء آن مشخص شده می شود. اصل ۲.۳.۳ به صورت به صورت غیررسمی می گوید، عبارات تشکیل دهنده تشکیل دهنده، تنها مشخصه ای است که برای متعین معین کردن مرجع [عبارت] مرکب مورد محاسبه قرار می گیرد. از مثال های ~~ارایه شده~~ ارائه شده معلوم است که اصل ۳.۳.۲ یک اصل متناسب است وقتی به سؤال عملی در مورد معین کردن اینکه یک عبارت مفروض  $E(\eta)$ ، که دارای جزء مقوم  $\eta$  است، مرکب است یا نیست؟

این روند شامل ۲ بخش مرحله است: مرحله مرحله اول: ما  $\eta$  را به وسیله به وسیله عبارات هم مرجع جایگزین می‌کنیم و اگر مرجع کل تحت این جایگزین‌ها ثابت بماند، آنگاه این احتمال است که مرجع  $E(\eta)$  به مرجع جزء مقوم  $\eta$  بستگی داشته باشد.

مرحله مرحله دوم: ما  $\eta$  را به وسیله به وسیله عباراتی که به جای اشیاء قرار می‌گیرند جایگزین می‌کنیم. و روند مرحله مرحله اول را برای هر کدام از این عبارات تکرار می‌کنیم، اگر مرجعی - ثابت در هر مورد - پیدا کنیم، آنگاه دلیل و بینه‌ای از ارتباط مرتب و منظم بین مرجع این قسمت و مرجع کل داریم که مشخصه مشخصه یک تابع است. و بنابراین ما دلیل و بینه‌ای داریم که  $E(\eta)$  یک عبارت - تابع است.

اگر یک عبارت مرکب شامل یک اسم به عنوان جزء کامل باشد و اگر این جزء مقوم بتواند بوسیله به وسیله سایر اسامی جایگزین شود. و در هر مورد یک عبارت کامل با معنی نتیجه شود، آنگاه آنچه از عبارت مرکب بعد از حذف جزء اسمی مقوم باقی می‌ماند یک تابع - عبارت است به شرطی که اصول (۱) . ۳ . ۲ و (۳) . ۳ . ۲ (یا شکل کلی آنها آنها) برآورده شده باشند. به این ترتیب به این ترتیب این ترتیب نشان داده می‌شود که عبارت مرکب، یک تابع از مرجع جزء اسمی مقوم است. روشن‌ترین جمله جمله فرگه در مورد تحلیل کلی تابع/شناسه از کتاب *Grundgesetze* جلد ۲ بخش ۶۶ است:

درواقع هر نماد یا کلمه می‌تواند به عنوان به عنوان بخشی تشکیل شده تشکیل شده از اجزاء مورد توجه قرار گیرد؛ ولی - سادگی آن را انکار نمی‌کنیم مگر اینکه - با فرض قوانین کلی دستور زبان یا قوانین کلی صورت‌گرایی، مرجع کل، از مرجع این اجزاء تبعیت کنند و همچنین این بخش‌ها در سایر

ترکیبات باشند و ~~به عنوان~~ به عنوان نمادهای غیروابسته با مرجعی مربوط به خودشان در نظر گرفته شوند. (1952:17.1)  
(Black and Geach

یک عبارت بسیط، عبارتی است که هیچ ساختار معناداری ندارد، یعنی نمی‌تواند به تابع - عبارت و شناسه - عبارتی تقطیع شود که مرجع کل، تابع مرجع اجزا باشد.

یک عبارت بسیط ممکن است یک نماد منفرد باشد، برای مثال- نماد عددی '۱' ممکن است زنجیره‌ای از نمادها باشد، برای مثال- اسم - عدد «هفت». یک نظریه- نظریه معروف کواین (1953a) آن است که 'Cicero' یک نماد بسیط است، هرچند به نظر می‌رسد، 'Cicero' ~~به عنوان به-~~ عنوان یک بخش آن است، ولی واقعاً چنین نیست، زیرا مرجع 'Cicero' تابعی از مرجع 'Cicero' نیست. ما درباره- درباره این مثال در بخش ۲۰ بیشتر سخن خواهیم گفت و مجدداً در بخش ۱۰ به آن بازخواهیم گشت. اگر یک عبارت بسیط نیست، آنگاه مرکب است و تقطیع شدن به تابع و شناسه - عبارت را می‌پذیرد.

معادله- معادله ریاضی (۲. ۲) از این نظر یک مورد خاص بود ~~از این نظر~~ که هر کدام از تحلیلهای پیشنهاد- شدة پیشنهادشده شناسه - عبارت کامل بود.

لازم نیست اینطور- اینطور باشد. برای مثال- فرگه سورهای مرتبه اول را جهت وضع کردن توابع سطح- دوم می‌فهمد که توابع (سطح - اول) را به ارزشهای صدق متناظر می‌کند- و همچنین یک جمله مسوّر به یک عبارت تابعی (سطح دوم) و یک عبارت - شناسه‌ای که خود آن یک عبارت تابعی (سطح اول) است تقطیع می‌کند. ما در بخش ۵، بیشتر راجع به تقسیم دو شاخه کامل/ناکامل صحبت خواهیم کرد، ولی در حال حاضر توجه می‌کنیم که تمایز

مرکب/ساده با آن مغایرت دارد. یک عبارت کامل و همچنین یک عبارت ناکامل ممکن است ساده یا مرکب باشد.

#### ۲.۴) مصادیقِ نمادگذاری

صورتبندی ریاضی که فرگه تحلیل می‌کند یک نمادگذاری مصنوعی است که استدلال ریاضیاتی را تسهیل می‌کند و آن با نظر به حداکثرسازی صراحت، ایجاز و صحت ساخته شده است. خواص نمادگرایی برای هر کسی که کوشش می‌کند با آن کار کند روشن هستند، برای مثال، این جمله جمله فارسی، عددی که به واسطه به واسطه اضافه کردن یک به نتیجه ضرب دو در یک حاصل می‌شود، را به جای به جای  $(+)$  (۱. ۲) در نظر بگیرید. عبارت فارسی بسیار بزرگ است. با این حال با این حال، هرآنچه می‌تواند با این نمادگذاری بیان شود می‌تواند به فارسی بیان شود، ما می‌توانیم یک عبارت ریاضی و زبان طبیعی آن را به عنوان متغیرهای عددی به هم مربوط کنیم و بنابراین مشاهدات فرگه را با توجه به ساختمان تابع/شناسه عدد ریاضی به ساختمان زبان طبیعی مربوطه منتقل کنیم. مثلاً عبارات انگلیسی 'one' و 'two' مثل اعداد عربی '۱۱' و '۱۲' که با آنها آنها متناظر-تناظر دارند، عبارات ساده هستند؛ نه اینکه هیچ جزیی جزئی از آنها آنها در مرجع کل شرکت می‌کنند. و مطابق با « $\eta \times \xi$ » عبارت تابعی فارسی 'n مرتبه  $\xi$ ' را داریم داریم که از آنها میان آنها از اسامی - عدد فارسی، مانند، دو برابر یک، می‌تواند شناخته شود.

عبارت، (۲.n) عددی که با جمع کردن یک با نتیجه ~~نتیجه~~ دو در یک ~~به دست~~ به دست آمده است، یک دلالت‌گر مرکب برای عدد ۳ است که از عبارت تابعی، (۲.۱۲) 'عددی که ~~به وسیله به وسیله~~ اضافه کردن x به ~~نتیجه~~ نتیجه ضرب دو در یک حاصل شده است' ساخته شده است، با قراردادن 'یک' ~~به جای به جای~~ متغیر.

آنگاه با استمرار چنین روشی خواهیم دانست که چگونه قسمتی از زبان طبیعی که برای گفتگو ~~درباره~~ درباره اعداد به کار می‌رود می‌تواند در چارچوب تابع و شناسه مورد ~~تجزیه و تحلیل~~ تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

هنوز هم می‌توانیم بیشتر پیش برویم. اسامی خاص مانند، 'ندا'، 'سهراب' و 'ترانه'، عبارات هستند. برای مثال اسم 'علیرضا'، اسم «علی» را به عنوان یک بخش مخصوص در بردارد، ولی مرجع 'علی' ~~تعیین~~ کننده ~~تعیین‌کننده~~ مرجع 'علیرضا' نیست. از طرف دیگر، یک عبارتی مثل توصیف معین، (۲.۱۳) 'همسر آبراهام لینکلن' یک عبارت مرکب است. (۲.۱۳) ~~به جای~~ به جای مری تادلینکلن (همسر آبراهام لینکلن) قرار می‌گیرد. اگر ما در (۲.۱۳)، به جای آبراهام لینکلن، جرج واشنگتن را قرار دهیم، خواهیم داشت:

(۲.۱۴) 'همسر جرج واشنگتن'

که ~~به جای به جای~~ به جای مارتا (همسر جرج واشنگتن) قرار می‌گیرد. توصیفات در (۲.۱۳) و (۲.۱۴) ~~هر کدام هر کدام~~ به یک شیء یکتا ارجاع می‌دهند. (به فرض اینکه یک شخص فقط می‌تواند یک زن داشته باشد). ~~به علاوه به علاوه~~، مرجع ~~هر کدام هر کدام~~ هر کدام تنها وابسته به مرجع اسم که جز ~~تشکیل‌دهنده~~ تشکیل‌دهنده کل است، ~~می‌باشد بوده~~ می‌باشد بوده ~~به~~ به ~~طوری که به طوری که~~ اگر در (۲.۱۳)، مثلاً، 'آبراهام



لینکلن<sup>۱</sup>، را با لفظ مفرد هم مرجع آن جایگزین کنیم، برای مثال، رییس‌جمهور - رئیس‌جمهور ایالات متحده در ۱۸۶۲، عبارت مرکب حاصل‌شده حاصل‌شده، به‌جای‌به‌جای همان شخصی که (۲ . ۳) است قرار می‌گیرد، یعنی، ماری تادلینکلن. از‌این‌رو، از‌این‌رو می‌توانیم هر‌کدام - هرکدام از (۲ . ۱۳) و (۲ . ۱۴) به‌عنوان را‌به - عنوان اینکه از عبارت تابعی 'همسر x' ساخته شده‌اند، در نظر بگیریم که این کار با قرار دادن اسم مناسب برای x انجام می‌شود. بنابراین ما می‌توانیم (۲ . ۱۵) را به‌عنوان به‌عنوان جایگزین «همسر x»، در نظر بگیریم یعنی یک تابع که شخصی را به همسرش متناظر می‌کند. این مثالی از استفاده - استفاده ما از روند طراحی - طراحی‌شده در بخش قبلی است.

اما، جالبترین تعمیم این تجزیه و تحلیل - تجزیه و تحلیل در مورد خود جملات می‌باشد - است. مجدداً به معادله - معادله (۲/۲) توجه کنید. ما توجه داریم که عدد '۱۳' ممکن است با سایر اسامی - اعداد جایگزین شود و عبارت نتیجه‌شده - نتیجه‌شده در هر مورد یک معادله - معادله ریاضی با معنی خوش‌ساخت - خوش‌ساخت خواهد بود. برای مثال جایگزین کردن عدد '۱۳' با '۱۲+۱' معادله - معادله زیر را بدهت - بدهت خواهد داد:

$$(۲ . ۱۷) \quad ۱۲+۱=(۲ . ۱)+۱$$

و جایگزین آن به‌وسیله - به‌وسیله '۱۲' معادله - معادله زیر را بدهت - بدهت می‌دهد.

$$(۲ . ۱۸) \quad ۱۲=(۲ . ۱)+۱$$

هر‌کدام - هرکدام یک ارزش صدق یکتایی دارند، (۲/۱۷) صادق و (۲/۱۸) کاذب است. (۲/۱۷) و (۲/۱۸) واردی - واردی

وارد یک ساختار عمومی مشترک با (۲/۲) هستند. هر هرکدام کدام می‌توانند از عبارت،

$$' \eta = (۲ . ۱) + ۱ ' \quad (۲ . ۱۹)$$

با جایگذاری عدد - شماره به جای '  $\eta$  ' حاصل می‌شود شوند.

اما - هرچند (۲ . ۱۹) یک عبارت ناکامل به نظر می‌رسد، با اینحال - اینحال کاملاً روشن نیست که آیا یک تابع - عبارت است یا خیر. این تصمیم به این برمی‌گردد که آیا ما می‌توانیم،

$$' \eta = (۲ . ۱) + ۱ ' \quad (۲ . ۲۰)$$

را به عنوان به عنوان یک تابع در نظر بگیریم یا خیر. و مشکل در اینجا است که دامنه - دامنه (۲ . ۲۰) را رسم کنیم، یعنی - اینکه گفته شود چه ارزشی (۲ . ۲۰) ممکن است چه ارزشی مثلاً برای شناسه - شناسه (۲) ممکن است حاصل کند. حال، یک ارتباط مرتب بین مرجع اسم - عدد قرار داده شده - داده شده در (۲ . ۱۹) و ارزش صدق معادله - معادله منتج وجود دارد. اول، درج کردن و قرار دادن یک اسم - عدد در (۲ . ۱۹) یک معادله با یک ارزش صدق یگانه را نتیجه می‌دهد. دوم، ارزش صدق معادله ثابت باقی می‌ماند وقتی آن اسم - عدد با هر نامگذاری دیگر همان عدد جایگزین شود؛  $r'(۲+۱) = r'(۳)$  و (۲ . ۲) و (۲ . ۱۷) هر دو صادق هستند. اینرو از اینرو، یکبار - یکبار دیگر روند توصیف شده - توصیف شده را به کار می‌گیریم. ما و درمی‌یابیم که (۲ . ۱۹) ظاهراً با اصول ۱ . ۳ . ۲ و ۲ . ۳ . ۳ توافق دارد و با (۲ . ۲۰)، تابع طراحی شده، می‌باشد طراحی - شده است که اعداد صحیح را با ارزشهای - ارزشهای صادق متناظر می‌کند. †

کامل کردن (۲. ۱۹) به وسیله به وسیله یک اسم - عدد یک معادله ای معادله ای را نتیجه می دهد که ارزش تابع (۲. ۲۰) را معین می کند که و برای شناسه شناسه معین شده بوسیله معین شده به وسیله اسم - عدد درج شده درج شده، ارزش گذاری شده است. فرگه نتیجه می گیرد که (۲. ۱۹) یک عبارت - تابع می باشد و بنابراین (۲. ۲) یک عبارت ارجاعی مرکب است که به جای به جای ارزش صدق خود قرار می گیرد. فرگه دو ارزش صدق را صادق و کاذب می نامد. (ما این بحث را با جزییات بیشتر در بخش ۸ مورد توجه قرار می دهیم). مجدداً یک بار دیگر، فرگه دروس فراگرفته درباره- درباره نام گذاری ریاضیاتی را به زبان طبیعی منتقل می کند. جمله- جمله خبری،

(۲. ۲۱) 'آبراهام لینکلن موهای قرمز دارد'

یک جمله مرکب است. نامی که جزء سازنده است، آبراهام لینکلن، می تواند با الفاظ مفرد دیگر جایگزین شود. + در هر مورد منتج شدن یک جمله که یک ارزش صدق یکتا دارد +: صادق است اگر شیء نام گذاری شده موی قرمز داشته باشد و کاذب است اگر شیء نام گذاری شده موی قرمز نداشته باشد. ارزش صدق (۲. ۲۱) تنها به مرجع نامی که جزء سازنده است بستگی دارد. اگر ما 'آبراهام لینکلن' را با هر لفظ بسیط هم مرجع جایگزین کنیم، جمله منتج شده جمله منتج شده همان ارزش صدق (۲. ۲۱) را دارد و هر دو کاذب هستند؛ بنابراین جمله- جمله (۲. ۲۱) مرکب است: آن [جمله] بوسیله به- وسیله قرار دادن 'آبراهام لینکلن' به جای به جای 'x' در عبارت تابع،

(۲. ۲۲) 'x موی قرمز دارد'

ساخته شده است و آنگاه

(۲۲. ۲) به جای به جای این قرار می‌گیرد،

(۲۳. ۲) x موی قرمز دارد

یک تابعی که اشیاء را با ارزش صدق‌ها متناظر می‌کند. فرگه یک تابع یک موضعی مانند (۲۳. ۲) که ارزش آن برای هر شناسه یک ارزش صدق است را یک مفهوم<sup>۱</sup> [Begriff] می‌نامد. یک تابع دو موضعی که ارزش آن برای هر جفت از شناسه‌ها یک ارزش صدق است را یک نسبت<sup>۲</sup> می‌نامد. از جمله چیزهایی که در توسعه منطق نمادین اهمیت خاص دارد، تحلیل فرگه از ادات تابع - ارزشی و سورها می-باشد. جمله-جمله خبری،

(۲۴. ۲) 'این چنین نیست که آبراهام لینکلن موی قرمز دارد'

کل جمله خبری (۲۱. ۲) را به عنوان به عنوان یک بخش خاص شامل می‌شود. به علاوه به علاوه، ارزش صدق (۲۴. ۲)، به طور به طور منحصر به فردی منحصر به فردی به وسیله به-وسیله ارزش صدق (۲۱. ۳) تعیین شده است. اگر ما جمله جمله جزء سازنده را با هر جمله-جمله دیگری که دارای همان ارزش هست جایگزین کنیم، برای مثال-

(۲۵. ۲) 'جورج واشنگتن موی بلوند دارد'

جمله نتیجه شده-نتیجه شده،

(۲۶. ۲) چیزی نیست که جورج واشنگتن موی بلوند دارد، همان ارزش صدق (۲۴. ۲) را دارد. از این رو از این رو، مورد و (۲۱. ۲) در (۲۴. ۲) آن چیزی هست که کوااین (1953 b:159) یک مورد تابع ارزشی می‌نامد:

Concept<sup>۱</sup>-  
Relation<sup>۲</sup>

یک مورد یک جمله به عنوان به عنوان یک جزء از جمله - جمله طولانی‌تر تابع ارزشی (Truth - Functional) نامیده می‌شود، اگر هر وقت که ما جمله - جمله درونی را با جمله - جمله دیگری که دارای همان ارزش صدق است عوض کنیم، ارزش صدق جمله - جمله در برگیرنده [جمله اصلی] بدون تغییر باقی می‌ماند.

اگر ما یک جمله خبری را آن‌گونه که فرگه انتظار داشت، کاربریم، یعنی، به کار ببریم یعنی به عنوان به عنوان یک حد مفرد [لفظ مفرد] که بجای - به جای خودش قرار می‌گیرد، آنگاه توصیف کواین از یک مورد تابع ارزشی یک جمله مطابق است با اصل فرگه‌ای هم مصداقی برای مرجع ۳. ۲. ۳ که هم شناسه - عبارت و هم عبارت مرکب محتوای آن دو جمله هستند. یعنی - از منظر فرگه، تابع ارزش بودن یک مورد خاصی از هم مصداقی می‌باشد.

مرجع (۲. ۲۴) به وسیله به وسیله مرجع جمله - جمله جزء سازنده - سازنده آن (۲. ۲۱) به طور یکتا و منحصربه - فردی - منحصربه‌فرد متعین - معین شده است و بنابراین ما به (۲. ۲۴) به عنوان به عنوان یک جمله - جمله مرکب نگاه می‌کنیم که به وسیله - به وسیله درج کردن جمله - جمله مناسبی به جای - به جای 'η' در تابع - عبارت،

(۲. ۲۷) 'چنین نیست که η'

ساخته شده است.

این تابع ارجاع شده بوسیله - ارجاع شده به وسیله (۲. ۲۷) عبارت است از،

(۲. ۲۸) چنین نیست که η،

یک تابع که ارزش صدق‌ها را با ارزش صدق‌ها متناظر می‌کند. برای شناسه - شناسه صادق، (۲. ۲۸)، کاذب را به - عنوان - به عنوان ارزش نتیجه می‌دهد و برای شناسه - شناسه

شناسه کاذب، (۲.۳۰) صادق را ~~به عنوان به عنوان~~ ارزش آن نتیجه می‌دهد.

جمله خبری.

(۲.۲۹) 'چیزی موی قرمز دارد'

اگرچه ~~به طور به طور~~ سطحی شبیه به (۲.۲۱) می‌باشد است ولی یک ~~تجزیه و تحلیل~~ تجزیه و تحلیل کاملاً متفاوت ~~را~~ دارد.<sup>۶</sup>

'چیزی' موضعی را در (۲.۲۹) ~~را~~ اشغال می‌کند که می‌تواند ~~به وسیله به وسیله~~ یک حد مفرد پر شود. و بنابراین وسوسه‌ای برای این فرض وجود دارد که 'چیزی' در (۲.۲۹) ~~همانطور~~ همانطور عمل می‌کند که آبراهام لینکلن، در (۲.۲۱) عمل می‌کند ولی همان‌طور که فرگه نشان داد، اگر ما این مقایسه را به 'هیچ‌چیز' گسترش دهیم آن‌طور که در،

(۲.۳۰) 'هیچ چیز موی قرمز ندارد'

وجود دارد، بیهودگی این پیشنهاد روشن می‌شود. چون مجبور خواهیم شد بگوییم که 'هیچ چیز' در (۲.۳۰) ~~به~~ جای به جای چیزی، یعنی ~~هیچ چیز~~ قرار می‌گیرد. این، در میان سایر دلایل ~~منجر به~~ این شد که فرگه این نظر را بپذیرد که (۲.۲۹) و (۲.۳۰) باید به ترتیب به ترتیب این‌طور ~~این‌طور~~ فهمیده شوند. حداقل یک شناسه وجود دارد که برای آن تابع،

(۲.۳۱)  $\eta$  موی قرمز دارد، ارزش صدق صادق را ~~به دست~~ به دست می‌آورد.

و

هیچ شناسه‌ای وجود ندارد که برای آن تابع،

(۲۰۳۲)  $\eta$  موی قرمز دارد ارزش صدق صادق را ~~به دست می آورد~~ به دست آورد.

در اصطلاح‌شناسی فرگه، یک تابع مرتبه - اول تابعی است که اشیاء را ~~به عنوان به عنوان~~ شناسه برمی‌گیرد؛

یک تابع مرتبه - دوم تابعی است که توابع مرتبه - اول را ~~به عنوان به عنوان شناسه ها شناسه ها~~ در بر می‌گیرد.<sup>۷</sup> بر مبنای تحلیل های تحلیل های (۲۰۲۹) و (۲۰۳۰)، 'چیزی' و 'هیچ چیز' ~~به جای به جای~~ توابع مرتبه - دوم قرار می گیرند می گیرند که توابع مرتبه - دوم می نامند می نامند می‌شوند.

در اینجا سه نکته را باید مذ نظر مدنظر داشت. اول، فرگه قادر بود مشکلی را که ~~به صورت متمرّد به صورت~~ متمرّد برای کسانی که در سنت ارسطویی در مورد جملات حملی کار می کردند می کردند، مورد بررسی قرار دهد. ~~اینها اینها~~، تحلیل منطقی جملات که حاوی نسبت ها نسبت ها ~~نسبت ها نسبت ها~~ هستند برخورد یک دست او با نسبت ها نسبت ها، تحلیل منطقی صوری را قادر به [تحلیل] جملاتی مثل «هر عدد بزرگتر از عددی است» و جملات با چند سوره کرد، یک گام اولیه ضروری جهت هر صورت بنده ~~برهان های~~ برهان های ریاضی شد.

دوم، فرگه تبیینی از سورها را بیان کرد که آن هم به صورت یکپارچه یکپارچه از مرتبه ی مرتبه ی اول به مرتبه دوم و مرتبه ی مرتبه ی  $\eta$ -ام مسور مسور شد. در حقیقت، فرگه (۱۸۷۹) تقریباً اهمیتی به تمایز میان تسویر تسویر مرتبه اول و مراتب بالاتر نداد.<sup>۸</sup> فرگه در توصیف خودش از اصول موضوعه و قواعد حاکم بر حروف گوتیک آلمانی برای متغیرهای پابند استفاده کرد. استفاده از متغیرهای پابند شخصی بیان شده بیان شده،

~~خواستگی آنها خواسته آنها~~ را برای متغیرهای از هر نوع به کار برد.<sup>۹</sup>

~~به عنوان به عنوان~~ نتیجه، قواعدی که فرگه (۱۸۷۹) برای ~~سوری ها سوری های~~ مرتبه اول به کار برد، کاملاً کلی و برای استفاده برای سورها از هر ~~مرتبه ای مرتبه ای~~ مورد نظر بوده است. سوم، فرگه (۱۸۷۹)، (۲۰۳۰) را تحلیل صحیح،

(۲۰۳۳)، یک شیء ~~شیء~~ موقر رمز وجود دارد،

در نظر گرفت ~~که~~ بر مبنای نظریه فرگه، وجود یک مفهوم مرتبه-دوم ~~می باشد است~~. ما این ~~نظریه ی نظریه~~ بسیار موثر ~~موثر~~ را در فصل هفتم مورد بررسی قرار خواهیم داشت. ~~داد~~.

ما به این زودی نتایجی را که فرگه ~~به وسیله ی به~~ ~~وسيله~~ این تحلیل تابع / شناسه زبان ~~به دست به دست~~ آورد ~~را تمام تمام~~ نکرده ایم. ~~آورده است، تمام نمی کنیم~~. ~~ادامه ی ادامه~~ ~~بر شمردن آنها بر شمردن آن~~ ها، ~~غیر ضروری غیر ضروری~~ خواهد بود. ~~چون زیرا~~ برای اینکه ~~دری خواننده از~~ ارزش ابزار قدرتمندی که این [تحلیل] برای بررسی زبان ~~ارایه ارائه می کند می کند~~، ~~را دریابه همین مقدار کافی است~~.

بیشتر قدرت و کلیت این تحلیل تابع / ~~سر شناسه سر شناسه~~ ناشی از این است که فرگه جملات خبری را همراه با اسامی خاص و توصیفات معین در ~~مقوله ی مقوله ی~~ عبارت قرار ~~می دهد می دهد~~.

به یک معنا، هیچ چیز جدیدی در تعبیر ~~کردن یک جمله~~ ~~به عنوان به عنوان~~ یک نوع از نام که ~~به جای به جای~~ چیزی قرار ~~می گیرد می گیرد~~ وجود ندارد. این ایده در فلسفه ~~ایده ی ایده ی~~ آشنایی است و تنها ~~معمول تر معمول تر~~ بوده است که وضع امور تفکرات یا ~~گزاره ها گزاره ها~~



گزاره‌ها به عنوان به عنوان یک موضوعی که نامیده شده است، قلمداد شود. از این رو از این رو آنچه در تئوری فرگه بسیار تعجب آور تعجب آور است آن نیست که جملات به جای به جای هر چیزی قرار می‌گیرند، بلکه آن است که آنها به جای آنها به جای ارزش های ارزش های صدق قرار می‌گیرند می‌گیرند. با این حال با این حال، فرگه یک استدلال نسبتاً قوی ارایه می‌کند ارائه می‌کند، برای این فرض که یک جمله به جای به جای یک ارزش صدق قرار می‌گیرد می‌گیرد، اگر اصلاً ارجاع دهد، ما این استدلال را در تحلیل های معادل های تحلیل معادل های ریاضی ارایه کرده ایم ارائه کرده ایم، و ما وقتی این موقعیت را داشته باشیم که آن را به دقت به دقت آزمایش کنیم دوباره آن را با شدت وحدت بیشتری بیان خواهیم کرد. به علاوه به علاوه، فرگه دلایلی برای این فرض فراهم کرده است برای این فرض که یک جمله به جای به جای چیزی قرار می‌گیرد می‌گیرد، حداقل آن چیزی که تئوری منحصر به فرد منحصر به فرد در زبان بیان می‌کند می‌کند که بر مبنای این تصور سر بر می‌آورد بر می‌آورد آورد، نیست. برای مثال، با این فرض که یک جمله به جای به جای ارزش صدق خودش نشیند بنشیند، ما می‌توانیم می‌توانیم یک خاصیت مثل داشتن موی قرمز قرمز را به عنوان به عنوان یک تابع که اشیاء را به ارزش های ارزش های صدق متناظر می‌کند می‌کند، مورد توجه مورد توجه

مورد توجه قرار دهیم.<sup>۱۰</sup>

(۲۰۵) اصل جایگزینی مدلول

اجازه بدهید نماد گذاری ای یک نماد گذاری را استاندارد کنیم. جایی که sa یک جمله جمله ای است که شامل حد مفرد، α می شود،  $\frac{\alpha}{\beta}$  نتیجه ی نتیجه جایگزینی β به جای به جای α در یک یا تعداد بیشتری

از موارد آن در  $sa$  است؛<sup>۱۱</sup> هر جایی که  $\eta$  هر عبارت ارجاعی باشد، ما با ~~به کارگیری به کارگیری~~  $r(\eta)$  ~~به جای به جای~~ هستومندهایی که به آن ارجاع ~~می دهد می دهد~~ ~~می دهد،~~ کار را ادامه ~~می دهیم می دهیم~~.

~~به عنوان به عنوان~~ یک مورد خاص از اصل ۳۰۳۰۲ وقتی عبارت مرکب یک جمله است، تحلیل تابع / شناسه فرگه از جملات، اصل جایگزینی ~~شناخته شده ی شناخته شده~~ زیر را به بار آورد:

اصل ۱۰۵۰۲ (جایگزینی برای ارجاع)، اگر  $r(\alpha) = r(\beta)$ ،  $[sa\_ \text{آنگاه}]$  و  $s^{\alpha/\beta}$  یک ارزش صدق دارند.

بنیان و اساس این اصل جایگزینی یک قانون منطقی ~~پایه ای می باشد پایه است~~: اگر یک ~~شیء شیء~~  $X$  با یک شیء  $y$  ~~اینهمان اینهمان~~ باشد، پس هر صفت  $x$  معادل با یک صفت از  $y$  است و ~~بر عکس برعکس~~. این قانون، که برخی اوقات ~~به طور به طور~~ روشن ~~به عنوان به عنوان~~ عدم تمایز ~~این همان ما اینهمان ما~~ نامیده ~~می شود می شود~~، در منطق مرتبه-اول ~~به صورت به صورت~~ زیر بیان ~~می شود می شود~~:

اصل ۲۰۵۰۲ (قانون لایب نیتز)  
 $(\forall x)(\forall y)(x = y \supset (f_x \equiv f_y))$

اصل ۱۰۲۰۲ (خصوصیت بنیادین توابع) یک شباهت ~~قابل توجهی قابل توجه~~ با اصل ۲۰۵۰۲ (قانون لایب نیتز) دارد. پیشنهاد ~~خردمندان ی خردمندان~~ فرگه این بود که اساس ~~هستی شناسی هستی شناسی~~ شیء / صفت سنتی اصل ۲۰۵۰۲ با ~~هستی شناسی هستی شناسی~~ تابع / شیء اصل ۲۰۲۰۱ جانشین شود. ~~به طور به طور~~ ریاضیاتی و ~~همینطور همین~~ ~~طور به طور~~ نحوی چشمگیر، این تناسب ~~حیرت انگیز حیرت انگیز~~ است. ~~به طور به طور~~ فلسفی، این توابع انتزاعی مثل ~~داشتن موی قرمز، در روزگار او چیزی چیزهایی~~

~~چالش برانگیز~~ چالش برانگیز بودند، ولی ~~آنها~~ آنها قطعاً یک منظر ~~مهیج~~ مهیج و ~~جدیدی~~ جدید را بر مبنای موضوعی کلاسیک معرفی ~~می کردند~~ می کردند که در فضای جاری که در آن ما از ~~مجموعه های~~ مجموعه های ~~اشیاء~~ اشیاء صحبت ~~می کنیم~~ می کنیم، ~~پیش پا افتاده~~ پیش پا افتاده شده است. ~~نوشته ها~~ نوشته ها معمولاً به هر دو اصل ۲۰۵۰۱ و ~~اصل~~ اصل ۲۰۵۰۲ ~~به عنوان~~ به عنوان قانون لایب نیتز اشاره ~~می شود~~ می کند ولی اصول ۲۰۵۰۱ و ۲۰۵۰۲، اصول مجزایی هستند و فقط اصل ۲۰۵۰۲ شایستگی آن را دارد که یک قانون نامیده شود. اصل ۲۰۵۰۲ ~~نمی تواند~~ نمی تواند ~~تواند~~ تواند ~~به طور موجه~~ به طور موجه مورد انکار قرار گیرد. زیرا، ~~شهوداً~~ شهوداً فرض اینکه x همان y ~~بوده~~ بوده و با آن یکی است و ~~با این وجود~~ با این وجود فرض اینکه x یک خصوصیت ~~دراد~~ دارد که y آن را ندارد و یا برعکس، در واقع ~~فرض کردن~~ فرض کردن آن است که یک چیز و همان چیز یک خاصیت مفروض را هم دارد و هم ندارد، پس اصل ۲۰۵۰۲ بر همان مبنایی است که قانون ~~مقدس~~ مقدس ~~عدم تناقض~~ عدم تناقض بر آن مبنا قرار دارد،  $(\forall x) - (f_x \wedge -f_x)$ .

از طرف دیگر اصل ۲۰۵۰۱، خوب پایه گذاری نشده است. در اینجا یک مثال ~~نقصی~~ نقصی در مورد اصل ۲۰۵۰۱ وجود دارد که کواین (1951) آن را مطرح و مشهور ساخت.<sup>۱۲</sup>

Cicero=Tully (۲۰۳۴)

و

(۲۰۳۵) 'cicero' ۶ حرف دارد،

هر دو صادق ~~هستند~~ هستند. ~~از این رو~~ از این رو،  
 $r('cicero')=r('Tully')$  را جایگزین 'cicero' در

(۲۰۳۵) می‌کنیم، می‌کنیم و نتیجه به واسطه به واسطه اصل ۲۰۵۰۱، می‌باید باید صادق باشد. ولی در

(۲۰۳۶) 'Tully' ، شش حرف دارد،

کاذب است. 'Tuuy' فقط ۵ حرف دارد.

مورد کو این کو این یک مثال نقض برای اصل ۲۰۵۰۱ می باشد است ولی نسبت به اصل ۲۰۵۰۲ مثال نقض نمی باشد.

نیست. همچنین می‌تواند می‌تواند نسبت به اصل ۲۰۵۰۲ نیز یک مثال نقض باشد فقط اگر (۲۰۳۵) و (۲۰۳۶) هر

دو فقط یک صفت را به یک شیء نسبت می‌دهد دهد، یکی به‌طور به‌طور صادق و دیگری به‌طور به‌طور کاذب. ولی

بر مبنای طبیعی‌ترین طبیعی‌ترین تفسیر، این دو جمله یک صفت را به اشیاء مختلف نسبت می‌دهد می‌دهند. چون

در حالی که درحالی که (۲۰۳۵) می‌گوید می‌گوید که نام 'cicero' شش حرف دارد، (۲۰۳۶) می‌گوید می‌گوید که یک

نام متفاوت، 'Tully' شش حرف دارند دارد. حال یک مرد، به‌طور به‌طور معمول، با نام خودش (یا نام هایش نام -

هایش) اینهمان اینهمان نیست. هر چند هر چند (۲۰۳۶) صادق است،

(۲۰۳۷) 'Tully'='cucerb'

کاذب است. اگر (۲۰۳۷) صادق بود، یعنی نام 'cicero' با نام 'Tully' اینهمان اینهمان بود، پس مطابق با اصل

۲۰۵۰۲، هر خاصیت از هر کدام هر کدام یک صفتی از دیگری خواهد بود. ولی (۲۰۳۷) صادق نیست، و به‌طور

قطع به‌طور قطع اصل ۲۰۵۰۲ مستلزم این نیست که اشیاء متمایز می‌باید همه ی صفات شان باید تمامی صفات شان

مشترک باشد. چون نام 'cicero' همان چیزی که نام 'Tully' است، نمی باشد. اصل ۲۰۵۰۲ هیچ تزاومی وجود ندارد که

از این حقیقت بر می‌خیزد بر می‌خیزد 'cicero' یک صفت دارد، یعنی شش حرف دارد که 'Tully' فاقد آن است.

ما یک تفسیری فراهم کرده ~~ایم کرده ایم~~ که بر مبنای آن به نظر ~~می رسد می رسد~~ مورد ~~کو این کو این~~ با اصل ۲۰۵۰۲ سازگار باشد. ولی بنا بر ~~این مورد~~، نشان ~~نداده~~ ~~ایم~~ ~~نداده ایم~~ که هیچ تفسیری وجود ندارد که بر مبنای آن این تفسیر با آن اصل تصادم داشته باشد. شاید اطمینان بیشتری ~~مورد نیاز~~ ~~مورد نیاز~~ باشد. ولی چه دلیلی ~~مبنی بر برای~~ اصرار بر این راستا وجود دارد؟ تا آنجا که ~~می تواند می تواند~~ مشخص شود، فقط در رابطه با نام 'cicero' در (۲۰۳۵) و نام 'Tully' در (۲۰۳۶). چون یک نفر ممکن است به این متمایل شود که (۲۰۳۵) بنابراین ~~می باید باید~~ راجع به Cicero باشد و (۲۰۳۶) راجع به Tully باشد. فرض مؤثر در اینجا آن است که اگر یک جمله شامل یک حد مفرد ~~بشود بشود~~ شود، پس آن جمله ~~می باید باید~~ ~~درباره ی آن چه درباره آن چه~~ باشد که ~~حد مفرد به جای به جای~~ آن قرار ~~می گیرد می~~ ~~گیرد~~ یا یک صفت به آن اسناد ~~می دهد می دهد~~ و یا بیان ~~می دارد می دارد~~ که آن یکی از اطراف نسبت در نسبت n- طرفه ~~می باشد است~~. ~~به طور به طور~~ خلاصه، فرض بر این است،

اصل ۲۰۵۰۳ (درباره بودن) ~~sa~~ راجع به  $ra$  می باشد. با فرض اصل ۲۰۵۰۳، ~~جمله ی جمله~~ (۲۰۳۰۵) دارای تحلیل زیر ~~می باشد است~~: نام 'cicero' ~~به جای به جای~~ شخص Cicero قرار ~~می گیرد می گیرد~~ و ~~باقی مانده ی باقیمانده~~ جمله، یعنی (۲۰۳۸) 'شش حرف دارد'

~~به جای که به جای~~ صفت نسبت داده شده به Cicero قرار ~~می گیرد می گیرد~~. ~~به طور به طور~~ مشابه (۲۰۳۶) آن صفتی که (۲۰۲۸) به آن ارجاع ~~می کند می کند~~ به شخص tully نسبت داده شده است. بنابراین، چون (۲۰۳۴) صادق است، ما

نتیجه می‌گیریم می‌گیریم که (۲۰۳۵) و (۲۰۳۶) هر دو یک خاصیت را به همان شیء نسبت می‌دهند می‌دهند.

به هر حال به هر حال اینکه آیا یک مثال نقض بروی روی اصل ۲۰۵۰۲ داشته باشیم یا نه، هنوز غیر شفاف است، برای آن چه آن چه تاکنون نشان داده شده است که در (۲۰۳۵) و (۲۰۳۶) در ارزش صدق بر مبنای این تفسیر می‌کنند می‌کنند. ما به طور به طور اساسی موافقت کردیم که (۲۰۳۵) صادق بود و (۲۰۳۶) در ارزش صدق بر مبنای این تفسیر می‌کنند می‌کنند. ما به طور به طور اساسی موافقت کردیم که (۲۰۳۵) در ارزش صدق بر مبنای این تفسیر می‌کنند می‌کنند. ما به طور به طور اساسی موافقت کردیم که (۲۰۳۵) صادق بود است و (۲۰۳۶) کاذب بود، ولی آن بر مبنای تفسیر ریشه‌ای ریشه‌ای و اساسی بنا شده بود و این نمی‌تواند نمی‌تواند تواند در اینجا بدون استدلال فرض شود. تا وقتی آنچه ادعا شده صفت (۲۰۳۸) به جای به جای آن قرار گرفته به ما گفته می‌شود می‌شود، ما می‌باید باید قضاوت راجع به ارزش صدق آن را معلق نگه داریم، ولی این یک نکته حداقلی است. علاقه‌ی علاقه‌ی واقعی در این مورد به اصل ۲۰۵۰۳ می‌شود می‌شود، زیرا اصل ۲۰۵۰۳ رابطه‌ی رابطه‌ی بین اصل ۲۰۵۰۱ و اصل ۲۰۵۰۲ است: اگر اصل ۲۰۵۰۲ و اصل ۲۰۵۰۳ هر دو صادق هستند باشند، پس اصل ۲۰۵۰۱ می‌باید باید صادق باشد. و چون ما ثابت کرده‌ایم کرده‌ایم که اصل ۲۰۵۰۱ کاذب است، یا اصل ۲۰۵۰۲ یا اصل ۲۰۵۰۳ شاید هر دو می‌باید باید کاذب باشند. حال آنچه در پاراگراف قبل پیشنهاد شده است آن است که اصل ۲۰۵۰۳ صادق است و بنابراین اصل ۲۰۵۰۲ کاذب است. ولی اصل ۲۰۵۰۲، همان‌طور همان‌طور که قبلاً دیدیم، در میان بنیادی‌ترین بنیادی‌ترین اصول

منطقی قرار دارد. ~~از این رو از این رو~~، اگر ما باید اصل ۲۰۵۰۲ را با توجه به اصل ۲۰۵۰۳ رد کنیم، به نظر ~~می‌رسد می‌رسد~~ که اصل ۲۰۵۰۳ حداقل ~~به عنوان به عنوان~~ اصل پایه در نظر باشد. ~~با این حال با این حال~~ هنوز هم مشکوک است که اصل ۲۰۵۰۳ صادق باشد. کلمه 'cicero' نام 'cicero' را ~~به عنوان به عنوان~~ یک بخش خاص شامل ~~می‌شود می‌شود~~، ~~می‌شود~~،

~~با این حال با این حال~~، ما فرض ~~نمی‌کنیم نمی‌کنیم~~ که ~~جمله‌ی جمله~~،

(۲۰۳۹) او به cicerone ۱۰۰ لیره انعام داد،

در مورد سخنور بزرگ رومی باشد.

~~نماد گذاری نماد گذاری~~ زبان طبیعی ~~آن قدر آن قدر~~ یکنواخت نیست که یک ~~زنجیره‌ی زنجیره~~ ~~ردیف شده ردیف~~ شده از حروف ~~می‌باید می‌باید~~ همیشه ~~به عنوان به عنوان~~ یک تابع واحد متنی که آن تابع وجود دارد، به کار گرفته شوند. حتی ~~این گونه این گونه~~ نیست که توابع مختلف که ~~بوسیله زنجیره‌ی به وسیله زنجیره~~ مفروض از حروف به کار گرفته نشده ~~اند~~، به یکدیگر مربوط باشند. -

بنابراین ~~زنجیره‌ی زنجیره~~ حرفی که یک بخش ابتدایی از اصطلاح 'ciceron' را شکل ~~می‌دهند می‌دهند~~، ~~باید در سایر متن ها متن ها~~ (برای مثال در ۲۰۳۴) به کار گرفته شوند تا به جای «آن رومی» قرار گیرند؛ ولی این در وقوع آن در 'ciceron' اتفاقی است. مجدداً، نام 'cicero' مطمئناً در (۲۰۳۵) وجود دارد. ولی در آن متن هم به جای آن مرد قرار ~~نمی‌گیرد نمی‌گیرد~~ ~~همان طور همان~~ ~~طور~~ که در ۲۰۳۹ ~~همین گونه همین گونه~~ بود. بلکه این ~~نشان دهنده نشان دهنده~~ است (همان گونه همان گونه) که ~~گیومه نشان می‌دهد می‌دهد~~ و در (۲۰۳۵) ~~درباره‌ی درباره‌ی~~ ~~درباره~~ نام است، نه ~~درباره‌ی درباره‌ی~~ شخص. تنها مورد

معقول، ~~نیپذیرفتن اصل محدود نشده می محدود نا شده~~ ۲۰۵۰۳ و مثال نقض نمایانده شده برای اصل ۲۰۵۰۲ می باشد. است. می توان به وسیله می توان به وسیله استدلالی مشابه ~~به نشان داد~~ سایر مثال ~~نقض های نقض~~ های آشنا برای اصل ۲۰۵۰۱ از این نوع که یک حد مفرد در یک عبارت که یک فعل رویکرد ~~گزاره ای گزاره ای~~ یا یک عملگر موجه بر آن حاکم است وجود دارد، اصل (۲۰۵۰۳) را ~~نقض نمی کنند نمی کنند~~. ما از این مثال می فهمیم می فهمیم که یک حد مفرد موجود در یک جمله لازم نیست در آن جمله ~~به جای به جای~~ آنچه ~~به طور به~~ طور معمول به آن دلالت ~~می کند می کند~~، قرار گیرد. بنابراین ما نباید انتظار داشته باشیم که این جمله ~~درباره ی درباره ی~~ آن چیزی باشد که این حد مفرد ~~به طور به طور~~ معمولی به آن دلالت کند. اگر  $s\alpha$  ~~درباره ی درباره ی~~  $r(\alpha)$  نیست، پس ما ~~می توانیم می توانیم~~ انتظار داشته باشیم ارزش صدق  $s\alpha$  تنها به  $r(\alpha)$  بستگی داشته باشد. پس ما ~~می توانیم نمی توانیم~~ انتظار داشته باشیم  $s^{\alpha/\beta}$  همان ارزش  $s\alpha$  را داشته باشد حتی اگر  $r(\alpha) = r(\beta)$ . به هر حال این تحلیل از مثال نقض نشان داده شده نسبت به اصل ۲۰۵۰۲ که در اصل ناشی از فرگه است، ~~بهر حال~~ دارای یک جنبه سازنده است.

زیرا ~~در بیان فرض اصل ۲۰۵۰۳، ماهیت ارتباط بین اصل ۲۰۵۰۱ و اصل ۲۰۵۰۲ آشکار شده است و بنابراین این تصحیح لازم برای اصل ۲۰۵۰۱ آشکار می شود می شود~~. اگر  $s\alpha$  ~~درباره ی درباره ی~~  $r(\alpha)$  است، پس به نظر ~~می رسد می رسد~~ که  $s\alpha$  و  $s^{\alpha/\beta}$  ~~می باید می باید~~ در ارزش صدق یکی باشند وقتی که  $r(\alpha) = r(\beta)$ . همان طور همان طور که ~~کو این~~



کواین (1953a140) یادآوری می‌کنند می‌کنند می‌کند، 'هر آنچه می‌تواند می‌تواند درباره‌ی درباره یک شیء تصدیق شود، وقتی ما به شیء به وسیله‌ی به وسیله هر نام دیگری ارجاع می‌کنیم می‌کنیم، صادق باقی می‌ماند می‌ماند ماند؛ بنابراین ما اصل ۲۰۵۰۱ را جایگزین می‌کنیم با اصل ۲۰۵۰۴، جایگزین تصحیح شده تصحیح شده مرجع و مدلول جایگزین می‌کنیم، اگر  $s\alpha$  درباره‌ی درباره  $r(\alpha)$  باشد. پس اگر  $r(\alpha) = r(\beta)$ ، پس  $s\alpha$  و  $s\beta$  یک ارزش صدق دارند.

بنابراین برای اینکه  $s\alpha$  درباره‌ی درباره  $r(\alpha)$  باشد یک شرط لازم، جانشینی  $s\alpha$  با حفظ ارزش صدق<sup>۱</sup> است.

#### (۲۰۶) سبک صوری و سبک مادی

اصل ۲۰۵۰۲ (قانون لایب نیتز) یک قانون منطقی بنیادین است که بر اینهمانی اینهمانی حاکم است و همان‌طور همان‌طور که دیدیم هیچ مثال نقضی را نمی‌پذیرد نمی‌پذیرد پذیرد. اگر کسی ادعا کند که شیء  $x$  با شیء  $y$  اینهمان اینهمان باشد است ولی  $x$  یک صفت دارد که  $y$  فاقد آن است، ما می‌گوییم می‌گوییم که این شخص دچار اشتباه شده است، یا در فرض کردن اینکه  $x$  با  $y$  اینهمان اینهمان اینهمان است یا در این فرض که  $x$  دارای صفتی است که  $y$  فاقد همان صفت است. ما مثال‌های مثال‌های نقض را راجع به اصل ۲۰۵۰۲ نمی‌پذیریم نمی‌پذیریم زیرا اصل ۲۰۵۰۲ راهنمای ما در سخن گفتن از شیء واحد و صفت واحد است. مثال‌های مثال‌های گوناگونی از چنین کاربردهایی از اصل ۲۰۵۰۲ وجود دارد که ما در اینجا

<sup>۱</sup> - Salva veritate

ما دو تا مورد از آنها آنها را ذکر می‌کنیم می‌کنیم.

I-

یک پنی (Penny) وقتی از یک منظر به آن نگاه انداخته شود، گرد به نظر می‌رسد ولی وقتی از زاویه‌ی زاویه دیگری به آن نظر انداخته شود، گرد به نظر نمی‌رسد نمی‌رسد. با توجه به اصل ۲۰۵۰۲ هر بار به آن نگاه انداخته شود همان چیز نیست، چرا که در دفعه‌ی مرتبه اول گرد به نظر رسید، در حالی که در حالی که در مرتبه دوم گرد به نظر نمی‌رسید نمی‌رسید. از این رو از این رو آن شیء در دفعه‌ی مرتبه اول با شیء در دفعه‌ی مرتبه دوم اینهمان اینهمان به شمار نمی‌رود نمی‌رود پس با توجه به صفات اولیه‌ی اولیه اینهمانی اینهمانی نتیجه می‌شود می‌شود که حداقل یکی از دو موقعیت، با پنی (Penny) اینهمان نمی‌باشد اینهمان نیست. این استدلال اغلب به وسيله‌ی به وسيله نظریه پردازان نظریه پردازان داده - حسی (sense-datum) مورد استفاده مورد استفاده قرار می‌گیرد می‌گیرد.

II-

جان، یک جمله ای جمله ای مثل  $\delta$  را اظهار می‌کند می‌کند و آنچه او می‌گوید می‌گوید صادق است، در حالی که در حالی که تام، همان جمله‌ی جمله  $\delta$  را بیان می‌کند می‌کند و آنچه او بیان می‌کند می‌کند، صادق نیست. چون آنچه جان بیان می‌کرد می‌کرد صادق است و آنچه تام بیان کرد، صادق نیست. پس با توجه به اصل ۲۰۵۰۲، نمی‌توان نمی‌تواند چنین باشد که آنچه جان بیان کرده همان چیزی باشد است که تام بیان کرده

است. چون هر کدام هر کدام همان جمله‌ی جمله  $\delta$  را بیان کرده، باز نتیجه می‌شود می‌شود که به واسطه به واسطه صفات ابتدایی اینهمانی این همانی که حداقل یکی از این دو موقعیت آنچه را بیان کرده و مجدداً جمله  $\delta$  نیست و بنابراین، بر مبنای حداقل یکی از این دو موقعیت، یکی از این جمله‌ها جمله‌ها غیر از آن چیزی است که جمله‌ی جمله  $\delta$  بیان می‌کند می‌کند که گفته می‌شود می‌شود یا صادق است یا کاذب. این استدلال را عموماً گزاره گراها<sup>۱</sup> بیان کرده اند کرده اند. اما، ذکر این نکته مهم است که در هر کدام هر کدام از استدلالاتی استدلالاتی بالا فرض شده است که  $x$  دارای همان صفتی است که  $y$  فاقد آن است. همه‌ی تمامی آن چیزی که اصل ۲۰۵۰۲ بیان می‌کند می‌کند یک ارتباط خاص بین اشیاء و صفات می‌باشد، است، به طوری که به طوری که مثلاً در مثال I، نمی‌تواند نمی‌تواند هم اینطور اینطور اینطور باشد که هر بار یک شیء واحد دیده شود و هم اینکه اینطور اینطور اینطور باشد که آن صفتی که شیء در دفعه‌ی مرتبه اول با آن صفت دیده شد، همان صفتی است که در دفعه‌ی مرتبه دوم فاقد آن تشخیص داده شد. مجدداً، در مثال II، نمی‌تواند نمی‌تواند هم اینطور اینطور اینطور باشد که جان و تام یک چیز را بگویند و هم اینطور اینطور اینطور باشد که گفته‌ی گفته جان صادق باشد و آنچه تام گفته، صادق نباشد. اصل ۲۰۵۰۲ نسبت به بدیلی که در هر مورد پذیرفته نشده است خنثی می‌باشد است. این [اصل] مستلزم آن است

<sup>۱</sup> - propositionalists

که (حداقل) یکی پذیرفته نشده است. ولی توجیه برای عدم پذیرش یکی از آنها آنها است و نه دیگری، که می‌باید در جای دیگری جستجو شود. بنابراین یک واقع‌گرایی واقع‌گرایی خام ممکن است بکوشد که پدیده‌ی توصیف‌شده پدیده توصیف‌شده در مثال I را تبیین کند و با اصل ۲۰۵۰۲ سازگار بماند با اصرار بر اینکه در هر بار همان یک شیء دیده شده است. یعنی یک پنی، ولی آن صفتی که ذکر شد در دفعه‌ی مرتبه اول دیده شد. همان صفتی نیست که در مرتبه‌ی مرتبه دوم آن پنی فاقد آن بود. او ممکن است ادامه دهد و ادعا کند که صفت توصیف‌شده توصیف‌شده برای پنی، در دفعه‌ی مرتبه اول آشکارا گرد نبود ولی از منظر PI گرد به نظر می‌رسید می‌رسید رسید و صفتی که در مرحله دوم کمبود آن بیان شد به نظر گرد نمی‌رسید نمی‌رسید ولی از منظر P2 گرد به نظر می‌رسید می‌رسید. به‌طور به‌طور مشابه یک نام گرا ممکن است به مورد توصیف‌شده توصیف‌شده در مثال II با اصرار بر این نکته پاسخ گوید که جان و تام یک چیز یعنی جمله  $\delta$  را می‌گویند، یعنی جمله  $\delta$  را، ولی آن صدق می‌باید نسبت به یک زبان، یک زمان، یک سخن گو سخنگو و یک متن سنجیده شود.

اصل جایگزینی تصحیح‌شده تصحیح‌شده ۲۰۵۰۴ به‌عنوان به‌ عنوان یک شکل صوری مشابه اصل ۲۰۵۰۲ فهمیده شده است. حدود مفرد به‌جای به‌جای اشیاء قرار می‌گیرند و محمولات به‌جای به‌جای صفات قرار می‌گیرند می‌گیرند؛ بنابراین اگر  $s\alpha$  بیان می‌کند می‌کند که  $r(\alpha)$  یک صفت

مفروضی را دارد، پس اگر  $r(\alpha) = r(\beta)$ ، در این صورت  $s^{\alpha/\beta}$  بیان می‌کند می‌کند که  $r(\beta)$  یعنی  $r(\alpha)$  صفت مفروض را دارد. حال دقیقاً همان‌طور همان‌طور که اصل ۲۰۵۰۲ یک رابطه بین اشیاء و صفات را برقرار می‌کند می‌کند که صحبت‌های صحبت‌های ما از یک شیء و یک صفت بر مبنای آن است، همین‌طور همان‌طور هم اصل ۲۰۵۰۴ جهت وضع کردن یک ارتباط بین حدود مفرد و محمولات بنا شده بنا شده تا صحبت ما از حد مفرد و همان محمول بر مبنای آن قرار گیرد. بنابراین، مثل‌های مثال‌های نقض بیان‌شده بیان‌شده برای اصل ۲۰۵۰۴ به‌عنوان جلوه‌های به‌عنوان جلوه‌های ابهام بیان می‌شوند می‌شوند، برای مثال در مورد Tuny/Cicero که ما دیدیم که cicero به جای به‌جای «مرد» در (۲۰۳۴) قرار گرفت ولی به‌جای به‌جای (۲۰۳۵) قرار نگرفت. بر اساس هر نمادگذاری نمادگذاری مناسب، نمادهای متفاوت جهت ثبت کردن تفاوت در تابع معرفی می‌شوند می‌شوند. به‌علاوه به علاوه، بی‌تفاوتی بی‌تفاوتی اصل ۲۰۵۰۲ نسبت به رقابت بین رویکردهای داده-حس و واقع‌گرایی واقع‌گرایی خام برای تبیین پدیدارها در مثال I به‌وسیله‌ی به‌وسیله اصل ۲۰۵۰۴ در سطح شکل صوری (Formal-mode) مجدداً مجدداً تولید شد. چون دو جمله‌ی جمله‌ی زیر را مورد توجه مورد توجه قرار دهید،

(۲۰۴۰) آن چیزی که از منظر P1 دیده شده است، گرد به نظر می‌رسد می‌رسد.

و

(۲۰۴۱) آن چیزی که از منظر P2 دیده شده است، گرد به نظر می‌رسد می‌رسد.

همان طور همان طور که در مثال I نشان داده شد، (۲۰۴۰) صادق بود و (۲۰۴۱) کاذب بود. حال نظریه پرداز نظریه - پرداز داده-حسی معتقد است که (۲۰۴۰) و (۲۰۴۱) یک صفت را به اشیاء متفاوتی نسبت میدهند می دهند. در سطح شکل- صوری او آن را می توان می توان این طور این طور توصیف کرد که (۲۰۴۰) را به حد مفرد و محمول به صورت به صورت زیر تقسیم کنند؛  
-----  
به نظر گرد می آید می آید،

(۲۰۴۲) آن چیزی که از منظر P1 دیده شده است، به طوری که به طوری که (۲۰۴۱) نتیجه ی نتیجه جایگزینی حد مفرد آن چیزی که از منظر P2 در (۲۰۴۰)، به جای به جای حد مفرد آن چیزی که از منظر P1 دیده شده است، خواهد بود. چون (۲۰۴۰) صادق است و (۲۰۴۱) کاذب است، با توجه به اصل ۲۰۵۰۴ نتیجه می گیرد می گیرد که، (۲۰۴۳) آن چیزی که از منظر p1 دیده شد  $r \neq$  آن چیزی است که از منظر P2 دیده شد.

از طرف دیگر، رئالیست (واقع گرای واقع گرای) خام می خواهد می خواهد باور داشته باشد هر بار همان شیء، یعنی «آن پنی» دیده شده است. جهت باقی نگه داشتن سازگاری با اصل ۲۰۵۰۲ او در نظر می گیرد می گیرد که صفت نسبت داده شده در پنی در (۲۰۴) همان صفتی نیست که در (۲۰۴۱) به آن پنی نسبت داده شده است. بنابراین در سطح شکل صوری می توان می توان آن را این طور توصیف کرد که (۲۰۴۰) را تقسیم می کند می کند به حد موضوع و محمول (مفهوم) به شیوه ی شیوه زیر، (۲۰۴۴) ----- از منظر P1، به نظر گرد می آید می آید آن چیزی که دیده شده است،

بنابراین (۲۰۴۱) تا (۲۰۴۰) مربوط نشده است ~~به عنوان~~  
~~به عنوان~~  $s^\alpha/\beta$  نسبت به  $S\alpha$ . بنابراین، ~~نظریه پرداز~~  
~~نظریه پرداز~~ داد ه- حسی، (۲۰۴۰) و (۲۰۴۱) را ~~اینطور~~  
~~اینطور~~ در نظر ~~می گیرد می گیرد~~ که شامل محمول واحد  
ولی حدود مفرد متفاوت ~~می شود، می شود~~، ~~در حالی که~~  
~~در حالی که~~ رئالیست خام (۲۰۴۰) و (۲۰۴۱) را ~~که~~ شامل  
حد مفرد واحد ولی محمولات متفاوت ~~می شود می شود~~، در  
نظر ~~می گیرد می گیرد~~. تصویری که ما ~~بدست می آوریم به~~  
~~دست می آوریم~~ آن است که اصل ۲۰۵۰۴ یک وسیله برای  
تشریح و تجزیه کردن یک جمله به حد مفرد و محمولات ~~می~~  
~~باشد~~ ~~است به طوری که~~ ~~ساختمان جمله~~،  
ساختمان جهان را نشان ~~می دهد. می دهد~~ یا ~~دقیق تر~~  
~~دقیق تر~~ با فرض عدم ~~تعیینی~~ ~~تعیینی~~ که ~~هم اینک اکنون~~  
بیان شده، ~~به طوری که~~ ~~به طوری که~~ آن یک ساختار منسجم  
از جهان را ~~آینه وار~~ ~~آینه وار~~ نشان ~~می دهد می دهد~~.  
بنابراین ~~تقسیم بندی~~ ~~تقسیم بندی~~ در زبان اهمیت هستی  
شناسانه دارد.

ارتباط بین ساختمان تابع/ شناسه و قانون لایب نیتس  
~~پایه های پایه های~~ را برای شناسایی اشیاء و صفات  
را فراهم ~~می کند. می کند~~ ولی ~~تقسیم بندی~~ ~~تقسیم بندی~~  
در زبان اهمیت سمانتیک هم دارد: ساختمان تابع/  
شناسه ~~محاسبه ی محاسبه~~ ارزش صدق یک ~~جمله ی جمله~~  
مرکب ~~را~~ که مرجع ~~بخش های~~ ~~بخش های~~ آن فرض شده ~~را~~  
است، ~~مقدور می سازد می سازد~~ و این ~~یک پایه ای پایه ای~~  
برای ~~بدست~~ ~~به دست~~ آوردن شرایط صدق مولد را فراهم  
~~می آورد می آورد~~. بنابراین ساختار تابع/ شناسه ~~یک~~  
قوت جدیدی به این ترکیب متهورانه هستی شناسی و  
سمانتیک داد که در مرکز بیشتر ~~برنامه های~~ ~~برنامه های~~

متافیزیکی قرار دارد: مشخص کردن اینکه برای تبیین فهم انسان چه چیزی باید باشد.

هنوز، ~~همه‌ی همه~~ این ~~دستگاهها~~ دستگاه‌ها در سطح مرجع عمل ~~می‌کنند~~ می‌کنند. معنای یک عبارت ~~به وسیله~~ به وسیله ~~ی~~ ی ~~رابطه‌ای~~ رابطه‌ای [ رابطه‌ای ] باشد، دقیقاً در جهت مقابل قرار گرفته است- ولی گفتن این بخش از داستان در ~~فصل‌های~~ فصل‌های بعدی ~~صورت‌می‌گیرد~~ صورت می‌گیرد.

تحلیل فرگه از زبان، بخشی از یک حرکت و جنبش بزرگ در تاریخ عقلانی غرب است که برخی از ~~بزرگترین~~ بزرگترین ~~ترین~~ ترین اذهان ریاضی قرن ۱۹ را به خود مشغول کرده است. این تحلیل ~~در صد در صد~~ در صد در صد انتزاع و عمومی کردن روند ریاضی و هندسه و ~~به کارگیری به کارگیری آنان~~ به کارگیری به کارگیری آنها در ~~حوزه‌هایی حوزه‌هایی~~ حوزه‌هایی از تفکر بود که معمولاً گمان ~~نمی‌شدند نمی‌شد~~ نمی‌شدند نمی‌شد. پذیرای چنین ~~تحلیل‌هایی تحلیل‌هایی~~ تحلیل‌هایی باشند. این حرکت بود که ~~مطالعه‌ی مطالعه~~ مطالعه‌ی مطالعه ریاضیات و رای حساب و هندسه را به ~~ساختارهای ساختارهای~~ ساختارهای انتزاعی از هر نوع گسترش داد. زبان ساختاری است که علیق فرگه صرف آن ~~می‌شود می‌شود~~ می‌شود می‌شود. نبوغ او در این بود که در زبان طبیعی یک نحو انتزاعی صوری دید که در گرامرش، ~~منطق‌اش منطق‌اش~~ منطق‌اش را از ساختمان تابع/ شناسه به ارث ~~می‌برد می‌برد~~ می‌برد می‌برد که ~~به وسیله‌ی به وسیله~~ به وسیله‌ی به وسیله آن واقعیت را عیان ~~می‌کرد می‌کرد~~ می‌کرد می‌کرد.

تصادفی نیست که نوام چامسکی<sup>۱</sup> (1957) به Paeon فرگه اشاره ~~می‌کند می‌کند~~ می‌کند می‌کند وقتی او ~~توصیه‌هایی توصیه‌هایی~~ توصیه‌هایی درباره جنبش زایای خویش ~~درباره‌ی درباره~~ درباره‌ی درباره گرامر صحبت ~~می‌کند می‌کند~~ می‌کند می‌کند.

<sup>۱</sup> - chomsky



## فصل سوم

### معنا و مرجع

(۱۰۳) مقدمه

برای فلاسفه مدرن، متون بسیار اندکی مثل متن فرگه (1892 c:151-2) شناخته شده شناخته شده هستند. پاراگراف

ابتدایی آن چنین است،

«تساوی» موجب برآمدن سؤالات چالش برانگیزی می شود چالش برانگیزی می شود که جواب دادن به همه ی آنها همه آنها ساده نمی باشد نیست. این [تساوی] یک نسبت است؟ یک نسبت بین اشیاء یا بین نام ها نامها یا علائم اشیاء است؟ — در مفهوم نگاری من، من دومی را فرض کردم. دلایلی که برای آن به نظر می رسد می رسد به این صورت هستند:

$a=b$ ,  $a=a$  به طور به طور آشکار جملات متفاوتی از نظر ارزش صدق هستند. ... حال اگر ما درصدد بودیم تساوی را به عنوان به عنوان یک رابطه رابطه که میان آن چیزهایی بود که نام های نام های «a» و «b» به آنها آنها اشاره می کنند می کنند، در نظر بگیریم [bedeuten]، به نظر خواهد رسید که  $a=b$  نمی توانست متفاوت از  $a=a$  باشد. (یعنی به شرط آنکه  $a=b$  صادق باشد). یک نسبت از یک شیء نسبت به خودش بیان خواهد شد ولی نه نسبت به چیز دیگری. آنچه به وسیله ی به وسیله  $a=b$  صادق می باشد است، حاصل می شود می شود. یک نسبت از یک شیء نسبت به خودش بیان خواهد شد ولی نه نسبت به چیز دیگری. آنچه به وسیله با به وسیله بیان  $a=b$  قصد می شود می شود به نظر می رسد می رسد آن خواهد بود که علائم یا نام های نام های 'a', 'b' به یک چیز اشاره می کنند می کنند.

[bedeuten] به طوری که به طوری که خود این علائم مورد بحث مورد بحث خواهند بود، یک نسبت بین آنها آنها تصدیق خواهد شد. ولی این رابطه بین نام ها نامها یا علائم فقط تا آنجایی برقرار خواهد شد که آنها آنها چیزی را نام گذاری نام گذاری یا به آن آن اشاره کنند. این کار با میانجی گری میانجی گری ارتباط هر کدام هر کدام از این دو علامت با یک شیء که به

آن اشاره می‌شود می‌شود، انجام می‌شود می‌گیرد. ولی این دل  
بخواهی مورد دلخواه است.

هیچ کس نمی‌تواند استفاده نمی‌تواند استفاده هر مورد یا  
موضوع قابل آرایه‌ی قابل‌ارائه دل‌بخواهی دلخواهی را به‌عنوان  
به‌عنوان یک علامت برای چیزی ممنوع کند. در آن مورد، جمله‌ی  
جمله  $a=b$  به موضوعی دلالت نمی‌کند نمی‌کند، بلکه فقط به شکل  
دلالتی‌اش دلالتی‌اش اشاره می‌کند می‌کند؛ ما هیچ شناخت خاصی به  
وسیله‌ی به‌وسیله معانی آن بیان نخواهیم کرد. ولی در بسیاری  
موارد این آن چیزی است که ما می‌خواهیم می‌خواهیم انجام  
دهیم. اگر علامت 'a' از علامت 'b' فقط به‌عنوان شیء متمایز شده  
است فقط به‌عنوان شیء (در اینجا بوسیله‌ی به‌وسیله شکل خودش)،  
نه به‌عنوان نماد یعنی نه به‌واسطه‌ی به‌واسطه شیوه‌ای شیوه‌ای  
که به آن شیوه به چیزی دلالت می‌کند می‌کند، ارزش شناختی  $a=a$   
ضرورتاً برابر با  $a=b$  می‌باشد است و به شرط آنکه  $a=b$  صادق  
باشد.

با اینحال با اینحال این نقل‌قول نقل‌قول به راحتی به-  
راحتی مورد سوء فهم قرار می‌گیرد می‌گیرد. این عیب و  
نقص تا حدی متوجه فرگه می‌باشد، است که نتوانسته  
برای خوانندگانش تمایز قایل شود بین (۱) اشتباهی که  
او در این پارادوکس پیدا می‌کند می‌کند (یعنی اصل  
جایگزینی بنیادین و (۲) این اشتباه (اگر اصلاً  
اشتباهی باشد) در اتخاذ اتخاذ اینهمانی به‌عنوان  
مرتبط‌کننده اینهمانی به‌عنوان مرتبط‌کننده عبارات  
تمایز قائل شود. به‌خصوص این دو تصور غلط به‌خصوص،  
احتیاج هست نیاز است که تصحیح شوند:

این گونه تصور شده است که فرگه این نظریه را که اینهمانی  
اینهمانی عبارات را به هم مربوط می‌کند می‌کند را برمی  
گزیند برمی‌گزیند زیرا او هیچ مفهومی از معنا را مشخص نکرده  
است.

این کاذب است. فرگه مفهوم کاملاً روشن از معنا برای حدود مفرد  
در مفهوم نگاری دارد. آنچه او کم گذاشته است یک فهم روشن از

نقش ساختاری معنا بود که در داستان سمانتیک او نقش ایفا ~~می~~  
~~کرد می‌کرد~~.

این گونه تصور شده است که منطقاً چیزی نادرست همراه این نظریه  
که ~~''اینهمانی'' اینهمانی~~ عبارات را به هم مربوط ~~می‌کند می-~~  
~~کند~~ وجود دارد. این کاذب است. هیچ چیز منطقاً کاذبی به  
همراه آن نظریه وجود ندارد. آنچه اشتباه است این نظریه است  
که ~~''اینهمانی'' اینهمانی~~ عبارات را به هم مربوط ~~می‌کند می-~~  
~~کند~~ و نه اشیاء را. ۱۱.

بحث ما در مورد این پارادوکس در دو بخش خواهد بود.  
در این فصل، خود پارادوکس را امتحان خواهیم کرد،  
~~راه حل های راه حل های مطرح شده مطرح شده~~ از سوی راسل  
و فرگه را ~~مورد بحث مورد بحث~~ قرار داده و با هم  
مقایسه ~~می کنیم می‌کنیم~~ و آنگاه طرح کلی خصوصیات  
عمومی ~~نظریه ی نظریه~~ معنای مرجع را بیان خواهیم  
کرد. در فصل بعد مجدداً تبیین فرگه (۱۸۷۹) از  
~~اینهمانی اینهمانی~~ را مطرح خواهیم کرد. و بیان ~~می~~  
~~کنیم می‌کنیم~~ که چرا او به این نظریه رهنمون شد و چه  
چیزی در مورد این نظریه کاذب بوده است.

جملات ~~اینهمانی اینهمانی~~ در ~~''ارزش شناختی''~~ [Erkenn  
Tnis werth] با یکدیگر متفاوت هستند. در اینجا یک مثال  
ساده ~~ارایه می کنیم ارائه می‌کنیم~~. 'مارک قوانین =  
مارک قوانین.' یک ~~جمله ی جمله~~ کاملاً واضح است، ولی  
'مارک قوانین = سلموئل کلمنس' از یک نکته قابل  
~~فهمیده فهم می شود می‌شود~~ که ~~رابطه ی رابطه~~ یکی و  
همان چیز بودن میان ~~اشیایی اشیایی~~ که با  $\alpha$  و  $\beta$  ~~مورد~~  
~~اشاره مورد اشاره~~ قرار ~~گرفته اند گرفته اند~~، برقرار  
است. چون فرض بر این است که این رابطه میان خود  
اشیاء برقرار است، ~~همه ی همه~~ آن چیزی که  $\alpha = \beta$  بیان  
~~می کنند می‌کنند~~ - محتوای شناختی جمله - آن است که  
اشیاء در نسبت فرض گرفته شده قرار ~~می گیرند می-~~

گیرند.  $\alpha = \beta$  و  $\delta, y, \beta, \alpha \gamma = \delta$  ضرورتاً مجزا نیستند) یک چیز را می‌گویند می‌گویند - محتوای شناختی یکسان دارند - اگر  $\delta, y, \beta, \alpha$  همه به جای به جای یک شیء قرار می‌گیرند - گیرند، گفته می‌شود گفته شده یک رابطه میان اشیاء واحد برقرار است. بنابراین به طور به طور طعنه آمیز طعنه آمیز، بر مبنای این نظریه که  $\alpha = \beta$  در باره ی درباره اشیا ی اشیا ی است که بوسیله ی به وسیله  $\alpha, \beta$  مورد اشاره مورد اشاره قرار گرفته اند گرفته اند - اینهمانی - اگر صادق است، اهمیت کمتری درباره ی درباره اشیاء نمادگذاری شده نسبت به یک نقل بی ارزش بی ارزش از قانون اینهمانی اینهمانی نشان می‌دهد می‌دهد. این پارادوکس فرگه در مورد اینهمانی اینهمانی است.

(۳۰۳) پارادوکس شدت وحدت یافته

ما هنوز از نمادگذاری معرفی شده معرفی شده در بخش ۲۰۵ استفاده می‌کنیم می‌کنیم جایی که  $\eta$  هر عبارت ارجاعی می‌باشد است،  $r(\eta)$  مرجع می‌باشد است و جایی که  $s\alpha$  جمله ای جمله ای است که شامل حد مفرد،  $\alpha$  می‌شود می‌شود،  $s\frac{\alpha}{\beta}$  یک جمله ای جمله ای است که ما جایگزین کردن  $\beta$  در یک یا تعداد بیشتری از موارد در  $s\alpha$  به جای به جای  $\alpha$  به دست می‌آید می‌آید. در استدلال بالا، فرگه فرض می‌کند می‌کند اگر ما  $\alpha = \beta$  را این طور اینطور بفهمیم، بیان می‌کند می‌کند نسبتی بین  $r(\beta), r(\alpha)$  برقرار است، پس طریقی که در آن اشیاء مشخص و معین شده اند شده اند نامربوط نامربوط به محتوای شناختی  $\alpha = \beta$  می‌باشد است. اگر ما  $\alpha$  (یا  $\beta$ ) را به وسیله ی به وسیله یک حد مفرد هم مرجع جایگزین کنیم، جمله ی جمله برآمده از آن می‌باید باید دارای همان محتوای

شناختی به مانند به مانند جمله ی جمله اصلی باشد. این فرض مخصوص اینهمانی ها اینهمانی ها نیست بلکه یک دیدگاه عمومی درباره ی درباره نسبت بین مرجع یک لفظ و محتوای شناختی جمله ی جمله دربگیرنده ی دربگیرنده آن را منعکس می کند می کند. این فرض مانند این می باشد است: اگر  $s\alpha$  واقعاً درباره ی درباره  $r(\alpha)$  است، یعنی اگر  $s\alpha$  یک صفت به  $r(\alpha)$  نسبت می دهد می دهد یا اگر  $s\alpha$  بیان می کند کند که  $r(\alpha)$  در یک نسبت به خصوص به خصوص قرار می گیرد می گیرد، پس محتوای شناختی  $s\alpha$ ، به سادگی به سادگی همان داشتن صفت فرض شده ی فرض شده  $r(\alpha)$  یا قرار داشتن در نسبت فرض شده ی فرض شده  $r(\alpha)$  می باشد است. فقط این شیء  $r(\alpha)$ ، نه لفظ  $\alpha$ ، بخشی از محتوای  $s\alpha$  است. بنابراین اگر ما  $\alpha$  را در یک یا تعداد بیشتری از موارد آن در  $s\alpha$  به وسیله ی به وسیله هر حد مفرد هم مرجع جایگزین کنیم، جمله ی نتیجه شده می باید جمله نتیجه شده باید همان ارزش شناختی  $s\alpha$  را داشته باشد. این اصل جایگزینی کلی شده کلی شده است، اصل ۳۰۳۰۶ (جایگزینی مفهوم نگاری) اگر  $s\alpha$  درباره ی درباره  $r(\alpha)$  می باشد است، آنگاه اگر  $r(\alpha) = r(\beta)$  باشد، پس  $s\alpha/\beta$  دارای یک ارزش شناختی هستند.

با اصل ۳۰۳۰۱ در دست، استدلال فرگه به راحتی به راحتی معتبر نشان داده می شود می شود. فرض کنید که  $\alpha = \beta$  درباره ی درباره  $r(\alpha), r(\beta)$  می باشد است و توجه کنید به دو اینهمانی اینهمانی ما،

(۳۰۱) مارک تواین + ساموئل کلمنس،

(۳۰۲) مارک تواین = مارک تواین،

جمله‌ی جمله (۳۰۱) صادق است، بنابراین (ساموئل کلمنس) = r (مارک تواین) r. چون (۳۰۲) را از (۳۰۱) با جایگزین کردن، 'مارک تواین' به جای به جای 'ساموئل کلمنس' بدست می آوریم به دست می آوریم، بوسیله‌ی به-وسیله اصل جایگزینی مفهوم نگاری ۳۰۳۰۱، دو جمله‌ی جمله (۳۰۱) و (۳۰۲) می باید باید یک ارزش شناختی داشته باشند. این استدلال به هیچ خصوصیت از نام های نام های خاص انتخاب شده انتخاب شده بستگی ندارد. بنابراین ما کاملاً به طور کلی به طور کلی داریم  $\alpha = \alpha$  و  $\alpha = \beta$  صادق، نمی توانند نمی توانند در ارزش شناختی متفاوت باشند.

(۳۰۴) پارادوکس کلی شده

اما به هر حال به هر حال این پارادوکس به اینهمانی اینهمانی محدود نشده است. استدلالاتی استدلالاتی مشابه به سادگی به سادگی برای سایر صفات پیش پا افتاده-پیشیا افتاده و نسبت ها نسبت ها ساخته شده ند شده اند. جمله‌ی جمله، (۳۰۳) مارک قواین *Innocents abroad* را نوشت،

برای مثال، صفت نوشتن *Innocents abroad* را به مارک تواین نسبت داده است. با اصل ۳۰۳۰۱، اگر ما هر حد مفرد هم مرجع دیگری را با مارک تواین در (۳۰۳) جایگزین کنیم، ارزش شناختی جمله می باید باید بدون تغییر بای باقی بماند. حال، شخصی که *'Innocents Abroad'* را نوشت، یک حد مفرد هم مرجع است، چرا که نه فقط صادق است که مارک تواین *innocents Abroad* را نوشت، بلکه او تنها شخص است که این کار را انجام داده است. با این حال با این حال،

(۳۰۴) شخصی که *innocents Abroad* را نوشت، *innocents Abroad* را نوشت،

اگر ~~یک-یک~~ جمله بیهوده نباشد، ولی تقریباً ~~به وضوح~~ به وضوح ارزش شناختی آن از (۳۰۳) متفاوت است. در این مثال، به خاطر استدلال موازی فرگه ما ~~به دقت~~ حد مفرد جایگزین شده-جایگزین شده را به دقت انتخاب کردیم، از این حیث که او یک جمله ~~آگاهی بخش~~ آگاهی بخش را به یک ~~جمله ی~~ جمله پوچ تغییر داد. ولی احتیاج نیست که به این طرح ~~پای بند-یابیند~~ بمانیم. زیرا همان شهودهایی که ما را به این کار رهنمون ساخت که به (۳۰۱) به عنوان به عنوان یک اینهمانی آگاهی بخش این- همانی آگاهی بخش نظری بیفکنیم ما را به این راهنمایی کرد که انکار کنیم که،

(۳۰۵) ساموئل کلمنس *innocents Abroad* را نوشت،

همان ارزش شناختی (۳۰۳) را دارد. خصوصیت ~~پیش پا~~ افتاده-پیش افتاده نبودن (۳۰۱) دست در دست این دارد که (۳۰۵) به ما چیزی ~~می گوید~~ می گوید که (۳۰۳) ~~نمی گوید~~ نمی گوید و برعکس.<sup>۲</sup>

~~همان طور همان طور~~ که فرگه ~~می گوید~~ می گوید، ~~مادامیکه~~ مادامیکه ~~اینهمانی~~ اینهمانی با تأمل چالش دارد، هر چیز ~~به خصوصی درباره ی اینهمانی~~ به خصوصی درباره این- همانی وجود ندارد که در اینجا آشکار شده باشد. ریشه ی ریشه این پارادوکس بر مبنای یک مفهوم مخلوط ~~درباره ی درباره~~ درباره محتوای شناختی یک جمله ~~می باشد~~ است که فقط جهت نشان دادن تلخی آن در مورد اینهمانی اینهمانی اتفاق ~~می افتد~~ می افتد.

(۳۰۵) سه ~~راه حل راه حل~~

دو فرض در این استدلال وجود دارد:

- اصل جایگزینی مفهوم نگاری ۳۰۳۰۱ و ۳۰۳۰۲

این دیدگاه که اینهمانی اینهمانی، اشیاء را به هم مربوط می‌کند می‌کند.

این دو به این نتیجه منتج شد که هیچ اینهمانی این-همانی آگاهی بخش آگاهی بخش وجود ندارد. فرگه دو راه حل راه حل مجزا- مجزا را برای این پارادوکس- پارادوکس را در نقاط مختلف دوره-ی دوره زندگی‌اش پیشنهاد کرد هر کدام هر کدام بر مبنای این باور بودند که اینهمانی ها اینهمانی ها مانند (۳۰۱) و (۳۰۲) در ارزش شناختی متفاوت هستند. بنابراین هر کدام- هر کدام پارادوکس را به عنوان به عنوان یک *reductio* - از یک یا هر کدام هر کدام دیگر از فرض‌های فرض‌های بالا در نظر گرفتند. فرگه-ی فرگه-ی؟؟؟؟ (1879) پارادوکس را به عنوان به عنوان *reductio* از فرض دوم در نظر گرفت، یعنی ”اینهمانی- اینهمانی اشیاء را به هم مربوط می‌کند می‌کند“ در نظر گرفت. اما فرگه-ی فرگه-ی متأخر (1892c)، پارادوکس را به منزله-ی به- منزله-ی *reductio* یک منزله از اولین فرض در نظر گرفت، یعنی اصل جایگزینی ۳۰۳۰۱، که مطابق آن ارزش شناختی تحت جایگزینی حدود مفرد هم مرجع ثابت باقی می‌ماند می‌ماند.

راسل (1905) یک راه سومی خارج از پارادوکس را پیشنهاد کرد. مانند فرگه-ی فرگه-ی متقدم-ی متقدم (1879) او به اصل جایگزینی (۳۰۳۰۱) متعمد بود. مثل فرگه-ی فرگه-ی متأخر (1892c) او به این عقیده که اینهمانی اینهمانی اشیاء را به هم مربوط می‌کند می‌کند، متعهد بود. پس او چگونه نتیجه‌گیری نتیجه‌گیری غیرمطلوب غیرمطلوب پارادوکسی را که هیچ اینهمانی اینهمانی آگاهی بخشی آگاهی بخشی وجود ندارد، را مسدود کرد؟ بر خلاف فرگه، متقدم یا متأخر او با دقت



عباراتی که تحت عنوان اسامی خاص بودند از یکدیگر تفکیک کرد. به خصوص به خصوص راسل (1905) توضیحات توضیحات معین عباراتی که پیش‌تر پیش‌تر او و فرگه آنها را به عنوان به عنوان اینکه منطقی به عنوان به عنوان الفاظ ثابت منفرد تمام عیار تمام عیار عمل می‌کنند می‌کنند، در نظر گرفته بودند- را خارج از مقوله‌ی نام‌های مقوله نام‌های خاص و درون مقوله‌ی مقوله عبارات مسور- انتقال داد، مورد توجه مورد توجه قرار داده بود. او باور داشت که این توضیحات معین است، که اینهمانی‌های اینهمانی‌های آگاهی بخش آگاهی‌بخش را تولید کرد. راسل (1905) انکار کرد که وقتی اینهمانی‌ها اینهمانی‌ها مثل (۳۰۱) و (۳۰۲) در ارزش شناختی متفاوت هستند، آنها آنها از شکل و قالب *sa* باشند؛ بنابراین با استفاده از اصل جایگزینی، یکی نمی‌تواند نمی‌تواند از دیگری نتیجه شود.

بهرحال به‌رحال، اسامی خاص اصیل، در معرض ۳۰۳۰۱ هستند- و در مورد آنها نتیجه‌ی آنها نتیجه این پارادوکس مسدود نشده است: هیچ اینهمانی اینهمانی آگاهی بخشی آگاهی‌بخشی که متضمن نام‌های نام‌های خاص باشد وجود ندارد- ما درباره‌ی درباره نظریه راسل با جزییات بیشتری در فصول ۶ و ۷ بحث خواهیم کرد.

راه‌حل راه‌حل مفهوم نگاری (*The Begriffshrift solution*)

فرگه (1879) توضیح توضیح نداد که چرا او اینهمانی اینهمانی عبارات است، انتخاب کرده است. ما از زمان فرگه (1892c) در تاریکی رها شده ایم شده ایم. در آنجا فرگه به ما می‌گوید می‌گوید که تأمل بر روی این پارادوکس

او را متقاعد کرده است که اطلاعات منتقل شده منتقل شده به وسیله‌ی یک اینهمانی به وسیله یک اینهمانی نمی‌تواند نمی‌تواند درباره خود اشیاء باشد چون در این صورت در این صورت هر اینهمانی اینهمانی صادق به حاصل این اطلاعات بی ارزش بی ارزش تبدیل می‌شود می‌شود که شیء مورد اشاره مورد اشاره خود - همان<sup>۱</sup> است. اگر یک اینهمان اینهمان صادق از شکل  $\alpha = \beta$  قرار است آگاهی بخش آگاهی بخش باشد، آگاهی بخشی آگاهی بخشی آن می‌باید باید در این حقیقت که عبارات مختلف  $\alpha$  و  $\beta$  به جای به جای یک شیء قرار می‌گیرند می‌گیرند، واقع شده باشد.

آنچه ظاهراً می‌خواهیم می‌خواهیم بوسیله بوسیله  $a=b$  بیان کنیم آن است که علائم علائم یا نام‌ها علائم یا نام‌های 'a', 'b' به یک شیء اشاره می‌کنند می‌کنند، [bedeuten]، به طوری به طوری که به طوری که آن علائم علائم خودشان مورد بحث مورد بحث خواهند بود؛ یک نسبت بین آنها آنها آنها مورد تصدیق قرار گرفته است. (Frege 1892c: 151).  
به این دلایل، فرگه می‌گوید، می‌گوید او در مفهوم نگاری این نظریه را رد کرده است که  $\alpha = \beta$  بیان کننده بیان کننده این است که رابطه رابطه ی رابطه یک چیز و همان چیز بودن، میان اشیاء مورد اشاره اشاره ی اشاره  $\alpha$  و  $\beta$  برقرار است، در عوض می‌گوید می‌گوید که  $\alpha = \beta$  بیان کننده بیان کننده یک نسبت بین خود عبارات  $\alpha$  و  $\beta$ ، یعنی نسبت معادل بودن که اشاره کننده اشاره ی اشاره کننده به یکی و همان چیز است.<sup>۳</sup>

راه حل راه حل مفهوم نگاری برای پارادوکس راه حل راه ی راه بدی است. زیرا اینهمانی اینهمانی را به عنوان به عنوان منشاء منشاء مشکل مشخص می‌کند می‌کند. آنگونه آنگونه آن گونه که دیدیم، مشکل البته فراتر از آن می‌باشد

<sup>۱</sup> - self-identical

است. راه حل راه حل برای اینهمانی اینهمانی یا می باید باید عمومی شده باشد (همه می همه صفات و نسبت ها درباره می نسبتها درباره کلمات هستند) یا حذف شده باشد. دو مسأله مورد توجه مورد توجه درباره می درباره این راه حل راه حل باقی می ماند می ماند که ما در فصل بعد آنها آنها را بررسی خواهیم کرد. اول، اگر این پارادوکس، محرک فرگه برای پذیرش نظریه ای نظریه ای که داشت بود، پس او می باید باید دیدگاهی درباره می درباره محتوای مفهومی داشته باشد که متضمن متضمن یک اصل جایگزینی مثل ۳۰۳۰۱ می باشد است؛ آن چه بود؟ دوم، سرو صدای سرو صدای فراوانی به این مضمون بوده است که این دیدگاه که اینهمانی اینهمانی همانی عبارات را به هم مربوط می کند می کند، ناسازگار هست: آیا هست؟

راه حل راه حل معنا / مرجع

هر چند  $s\alpha$  (به طور به طور آشکار)، درباره می درباره  $r(\alpha)$  می باشد است و هر چند هر چند  $r(\alpha) = r(\beta)$ ، احتیاجی به این نیست که  $s\alpha$  و  $s\alpha/\beta$  یک ارزش شناختی داشته باشد. نتیجه ای نتیجه ای که فرگه (1892c) می گیرد می گیرد، همان طور همان طور که همه می دانیم می دانیم، این بود که از از تئوری سمانتیک مفهوم نگاری خودش و اصل جایگزینی که پارادوکس ایجاد می کرد می کرد، دست برداشت. برای فرگه می فرگه کمال یافته کمال یافته، اصل جایگزینی ۳۰۳۰۱ مفهوم نگاری یک امر نامتجانس به شمار می رود می رود. مرجع بخش هایی بخش هایی، با معنای ترکیب مرتبط شده است. حال در اینجا شکافتن این به دو اصل جایگزینی مجزا تقسیم می شود می شود. جایگزینی حد مفرد هم مرجع ارزش صدق را حفظ می کند می کند.

می‌کند و آنگونه آن‌گونه که قبلاً فکر می‌شد می‌شد، ارزش شناختی را حفظ نمی‌کند نمی‌کند. این یعنی، ارزش شناختی با جایگزینی حد موضوع که معنای واحدی دارند حفظ می‌شود می‌شود. ما طرح اصلی این تئوری را بعداً در این فصل مشخص خواهیم کرد.

همراه با نویسنده‌ی نویسنده مفهوم نگاری، راسل راسل (1905) اصل ۳۰۳۰۱ جایگزینی را تأیید می‌کند می‌کند کند. راسل به روشنی بر آن است که یک عبارت محمولی به یک تابع گزاره‌ای گزاره‌ای<sup>۱</sup> دلالت می‌کند می‌کند و نه همان‌طور همان‌طور که فرگه (1892c) به یک تابع صدق معتقد بود به یک تابع صدق. او این عدم توافق را در تبادل نامه‌ها نامه‌ها و مکاتبات با فرگه صریحاً بیان می‌کرد می‌کرد. نتیجه‌ای نتیجه‌ای که راسل از این واقعیت گرفت این بود که  $s\alpha$  و  $s\alpha/\beta$  در ارزش شناختی متفاوت هستند و آن است اینکه  $\alpha$  و  $\beta$  هر دو نمی‌توانند نمی‌توانند اسامی اصیل یک شیء باشند. راسل انکار می‌کند می‌کند که  $\alpha = \beta$  صادق وقتی عبارات در طرفین نماد اینهمانی اینهمانی قرار گرفته شده نام‌های نام‌های واقعی منطقی باشند و بتواند آگاهی بخش آگاهی‌بخش باشد. اگر یک جمله به‌طور به‌طور اصیل از شکل و فرم  $s\alpha$  است، خود شیء یک جزء تشکیل دهنده تشکیل‌دهنده از گزاره‌ی گزاره‌ی شخیمه‌ای شخیمه‌ای<sup>۲</sup> است که آن را بیان می‌کند می‌کند. معنای نام واقعی منطقی شیء ای شیئی است که این نام به‌جای به‌جای آن قرار می‌گیرد می‌گیرد و بنابراین هیچ نام دیگری از همان شیء نمی‌تواند نمی‌تواند هیچ تغییری در معنا ایجاد کند. اما وقتی یک طرف یا هر دو طرف یک اینهمانی

<sup>۱</sup>-propositional function  
<sup>۲</sup>-singular proposition

این‌همانی با توصیفات معین پر شده است، از نظر راسل- این جمله می‌تواند می‌تواند آگاهی بخش آگاهی‌بخش باشد. چون معنای یک توصیف معین تنها بوسیله به‌وسیله آن‌شء که آن را توصیف می‌کند می‌کند، تمام نمی‌شود نمی‌شود. این منظور راسل است وقتی می‌گوید می‌گوید که یک توصیف معین «به‌طور به‌طور مجزا» هیچ معنایی ندارد. یک جمله شامل یک توصیف معین به فرم و قالب  $sa$  نیست، گزاره‌ی گزاره بیان‌شده بیان‌شده به‌وسیله‌ی به‌وسیله یک جمله شامل یک توصیف معین یک گزاره‌ی شخصیته گزاره شخصیته نیست و هیچ شی‌ای شیئی وجود ندارد که بوسیله‌ی به‌وسیله توصیف معین دلالت شده باشد که یک جزء تشکیل‌دهنده‌ی تشکیل‌دهنده گزاره باشد- سهمی که یک توصیف معین (وصف خاص) در یک قضیه‌ای قضیه‌ای که برای بیان آن به کار رفته، دارد همان خاصیتی است که محمول وصفی به‌جای به‌جای آن قرار گرفته است. بنابراین اصل جایگزینی ۳۰۳ حفظ شده است: جایگزینی نام‌های نام‌های هم مرجع محتوای شناختی را حفظ می‌کند می‌کند اما توصیفات معین، ظاهراً فقط نام هستند و این اصل جایگزینی برای آنها آنها آنها حاکم نیست<sup>۴</sup>. کاملاً مشخص است که سمانتیک راسل از سمانتیک فرگه متفاوت است. تئوری دو-سطحی فرگه‌ای فرگه‌ای فرگه خصوصیت غیر کامل محمول را از آگاهی بخشی آگاهی-بخشی آن تفکیک می‌کند می‌کند؛ تئوری یک-سطحی راسل هر دو را با هم پیش می‌برد می‌برد. ندیدن این تمایز یک سرو حصار برای فهم روشن فرگه فراهم کرده است<sup>۵</sup>. ما در فصل ۶ به تئوری راسل بر خواهیم گشت.

(۳۰۶) معنا و مرجع

در اینجا یک دوره‌ی دوره مختصری از تمایز معنا/مرجع و به‌خصوص به‌خصوص از مفهوم معنا خواهیم داشت.

در مورد معنا ~~می توانیم می توانیم~~ فقط ~~به طور به طور~~ مختصر بیان کنیم زیرا فرگه خیلی کم این مفهوم را بسط داد. او در کار منطقی، در ابتدا ~~علاقه مند~~ ~~علاقه~~ ~~مند~~ بود که به مرجع عبارات بپردازد و برای او ارزش اصلی ایضاح این تمایز اطمینان از این بود که مفهوم مرجع ~~به واسطه به واسطه~~ سایر موضوعاتی که ~~به جای به~~ ~~جای~~ دیگری ارتباط دارد، به مخاطره افکنده شود.

مرجع یک حد مفرد، ~~شی شی~~ ~~شیئی~~ است که این [حد مفرد] ~~به جای به جای~~ آن قرار ~~می گیرد می گیرد~~، چه ~~به وسیله~~ ~~ی~~ ~~به وسیله~~ نسبت داده شدن به آن شیء یا ~~به وسیله ی~~ ~~به وسیله~~ توصیف ~~یگانه ی~~ ~~یگانه~~ آن.

'استاگیرایی'، 'ارسطو'، 'بزرگترین شاگرد افلاطون' و 'معلم اسکندر کبیر'، همه به یک شیء یعنی ارسطو اشاره ~~می کنند می کنند~~ ولی ~~همه ی آنها همه آنها~~ یک معنی ندارند. معنای یک حد مفرد آن چیزی است که 'درون آن، نحوه ~~ارایه~~ ~~ارائه~~ گنجانده شده است' و بنابراین زحمت معرفی کردن، ~~ارایه~~ ~~ارائه~~ کردن و یا مشخص کردن مرجع را به عهده دارند، برای مثال اهل استاگیرا، ارسطو را ~~به عنوان به عنوان~~ کسی که مشهورترین اهل استاگیرا است مشخص ~~می کند می کند~~ در ~~حالی که در حالی که~~ ~~بزرگترین بزرگترین~~ شاگرد افلاطون او را ~~به عنوان به عنوان~~ کسی که نزد افلاطون درس خوانده است و بهترین شاگرد او بوده است، مشخص ~~می کند می کند~~. هر کدام ~~هر کدام~~ از این دو اصطلاح، ~~به جای~~ ~~به جای~~ ارسطو قرار ~~می گیرند می گیرند~~ ولی چون ~~آنها~~ ~~آنها~~ ارسطو را به ~~شیوه های شیوه های~~ مختلف مشخص ~~می کنند می کنند~~، یک معنی ندارند. ~~به عنوان به عنوان~~ مثال دیگری، ~~مقایسه کنید~~ 'عددی که با ۴ بار جمع کردن ۲ بدست می آید' ~~را~~ ~~با~~ 'عددی که با ۲ بار جمع

کردن ۱۴ به دست می آید، مقایسه کنید. هر دو به جای  
به جای ۸ قرار می گیرند، می گیرند ولی اولی به ما یاد  
می دهد می دهد که ۲ را ۴ مرتبه انتخاب کنیم، یعنی: :

xx

xx

xx

xx

در حالی که دومی به ما آموزش می دهد می دهد که ۴ را  
دو مرتبه انتخاب کنیم، یعنی: :

xxxx

xxxx

بنا بر این بنا بر این آنها آنها یک معنی دارند.  
این برای مفهوم فرگه ای فرگه ای مهم است که هر جدا  
کردن یک شیء از منظر و زاویه ای زاویه ای صورت می  
گیرد می گیرد، ولی نیازی نیست که این منظر از توصیف  
معین باشد. مشهور ترین مشهورترین پانوشت فرگه در  
(1892c: 153) به طور قطع به طور قطع بیان می کند می کند  
که معنا، در شرایط خاص، به طور قطع به طور قطع می  
تواند می تواند چگونگی یک توصیف معین باشد.

در مورد یک نام واقعی مانند "ارسطو" عقاید در مورد معنا ممکن  
است متفاوت باشد. برای مثال آن می توند می تواند این گونه  
این گونه در نظر گرفته شود: شاگردان افلاطون و معلم اسکندر  
کبیر. هر کسی این کار را انجام دهد معنای دیگری را به جمله  
جمله 'ارسطو در استاگیرا متولد شد'، اضافه می کند می کند  
نسبت به کسی که به عنوان به عنوان معنای اسم این را بر می  
گزیند بر می گزیند: معلم اسکندر کبیر که در استاگیرا متولد شد.  
مادامیکه مادامیکه مرجع یکی باقی بماند، چنین تنوع های  
تنوع های معنایی می تواند می تواند تحمل شوند، هر چند هر چند  
باید از آنها آنها در ساختار تئوریک یک علم برهانی پرهیز  
شود و نباید در یک زبان کامل واقع شود.

ولی فرگه همچنان وضوح داشت که یک شیء ممکن است بلا واسطه در تجربه (*Anschauung*) بدون اینکه به طور به طور کامل یا روشن برای ما تفسیر شود، فرض گردد و داده شود. برای مثال یک طرح و شکل هندسی<sup>۴</sup>. یک اینهمانی می توند آگاهی بخش اینهمانی می تواند آگاهی بخش باشد حتی وقتی یکی از عبارات، مرجع آن را مثل این مورد، بی واسطه ارایه بی واسطه ارائه دهد<sup>۷</sup>.

اگر  $\eta$  یک عبارت است،  $s(\eta)$  را معنای  $\eta$  در نظر بگیرید. آنگاه ما می توانیم می توانیم اصول زیر را که حاکم بر نسبت بین یک معنای عبارت و مرجع آن است، را شناسایی کنیم. اول، فرگه، به طور به طور واضح باور دراد دارد که معنا، مرجع را متعین می کند<sup>۸</sup> معین می کند.

اصل ۳۰۶۰۱: (معنا، مرجع را متعین می کند معین می)  

$$r(\eta) = r(s(\eta)) \quad (\text{کند})$$

دوم، او صراحتاً باور دارد که مرجع متعین شده معین شده به این روش منحصر به فرد منحصر به فرد است، یعنی، آن دو اصطلاحی که دارای که دارای یک معنا هستند، به یک شیء ارجاع می دهند می دهند:

اصل ۳۰۶۰۲ (مرجع یک تابع است) اگر  $s(\eta) = s(\delta)$ ، آنگاه  

$$r(\eta) = r(\delta)$$

معنای یک عبارت چیزی است که به وسیله ی به وسیله عبارتی انتقال داده شود؛<sup>۹</sup> اطلاعاتی که آن عبارت شامل آن می شود می شود. معنای یک عبارت مادی نیست، و همین طور همین طور محسوس نیست، بلکه آن یک هستومند عینی است که مستقل از آگاهی افراد وجود دارد.

چون کسی نمی تواند نمی تواند انکار کند که نوع بشر یک ذخیره ی ذخیره عمومی از اندیشه ها اندیشه ها دارد



که از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. ( Frege 1892c: 154)؛ ولی اگر هر اندیشه ای اندیشه ای نیازمند یک ~~دارنده ی دارنده~~ آن اندیشه است و متعلق به محتوای ~~آگاهی های آگاهی های~~ او می باشد است، پس این اندیشه مالک خود را ~~به تنهایی به تنهایی~~ دارد؛ و هیچ علم عمومی و مشترکی وجود ندارد ~~ندارد~~ که بسیاری روی آن کار می کنند ~~می کنند~~. (Frege, 1918, 366).

او ~~به طور به طور~~ خاص مشتاق است که معناها را ~~که عینی می باشد است~~ از ~~ایده ها ایده ها~~ [Vorstellungem] که به افراد اختصاص دارند، متمایز کند.

این جوهر هر یک از ~~ایده های ایده های~~ من ~~می باشد است~~ که محتوای آگاهی من است، اینکه هر ~~ایده ای ایده ای~~ که هر کس دیگر دارد ~~درست همین طور~~ از ~~ایده ای ایده~~ متعلق به من متفاوت است. (Frege, 1918: 335).

چون ارتباط ~~غیر ممکن می شود~~ ~~غیر ممکن می شود~~:

اگر هر کسی به نام «ماه» به چیز متفاوتی اشاره ~~می کند کند~~، یعنی به یکی از ~~ایده های ایده های~~ خودش، ~~استدلال درباره ی درباره~~ خصوصیات ماه ~~بی معنی بی معنی~~ خواهد بود: یک شخص ~~می تواند می تواند~~ چیزهایی نسبت دهد ~~خلاف چیزهایی که فرد دیگر~~ که ~~همان قدر همان قدر~~ محقق ~~محقق~~ است، به ماه خودش نسبت دهد. اگر ما ~~نمی توانیم نمی توانیم~~ چیزی را ~~به جز به جز~~ آنچه درون خودمان است، ~~به دست به دست~~ آوریم، ~~در این صورت در این صورت~~ برخورد عقاید [بنا شده بر] یک فهم ~~دو طرفه دو طرفه~~ ~~غیر ممکن غیر ممکن~~ خواهد بود، زیرا یک ~~زمینه ی زمینه~~ مشترک وجود نخواهد داشت، و هیچ ~~ایده ای ایده ای~~ در معنای روان شناختی ~~نمی تواند نمی تواند~~ برای ما چنین ~~زمینه ای زمینه ای~~ را فراهم آورد. (Frege 1993: 17).

و او قادر نخواهد بود که ~~ریاضات ریاضیات~~ را از اشتباه ~~روان شناسی روان شناسی~~ که هر کس از ~~غوطه ور غوطه ور~~ شدن در آن ~~می ترسد می ترسد~~، حفظ کند:

«برای من ~~یک دامنه ای دامنه ای~~ از آنچه عینی است وجود دارد، که متمایز از آن چیزی است که با الفعل بالفعل است، در حالی که در حالی که منطق دانان منطق دانان روان شناسی گر روان شناسی - گر بی درنگ، به بی درنگ علت آنچه را با الفعل نیست، را ذهنی می دانند. می دانند. منطق دانان روان شناسی گر منطق دانان روان شناسی گر امکان اینکه چیزی عینی باشد و با الفعل نباشد را درک نمی کنند، نمی کنند. آنها آنها مفاهیم را ایده می دانند می دانند و بنابراین آنها آنها را به روان شناسی روان شناسی واگذار می کنند می کنند. (frege 1893 ، 15-16) .

وقتی یک شخص یک معنا را به دست می آورد می آورد [fassen] می باید باید چیزی در آگاهی او باشد که به سمت آن نشانه رفته باشد. (frege 1980:342) با این حال، با این حال او آن را خلق نمی کند نمی کند بلکه فقط در یک نسبت معین با آنچه از قبل وجود داشته است، قرار می گیرد می گیرد - یک نسبت متفاوت از فهمیدن یک چیز یا داشتن یک ایده (frege 1918:337) . از این رو از این رو، معانی نه متعلق به دنیای خارجی هستومندهای مادی هستند و نه در جهان های جهان های درونی خصوصی هستومندهای روان شناسی گر روان شناسی گر، بلکه در یک قلمرو سوم (مورد اشاره می مورد اشاره خالصی) وجود دارند.

تمایز معنا/مرجع تا حدی یک متمایز هستی شناسانه است. ولی همچنین یک تمایز بین روش هایی روش هایی است که در آن روشها روشها هستومندها به علایم مرتبط میشوند می شوند:

یک هستومند ممکن است به وسیله ای به وسیله یک نماد مورد ارجاع قرار گیرد. یا ممکن است به وسیله ای به وسيله علامت و نماد بیان شود. و یا ممکن است با علامت و نماد همراه شود؛ 'ایده' و 'معنا' برای مشخص کردن انواع خاص از هستومندها به کار می رود می روند و این

روشن می‌کند می‌کند که ایده‌ها «ایده‌ها» تنها نوع چیزهایی هستند که می‌توانند می‌توانند با یک عبارت همراه شوند و «معنا» تنها انواعی از اشیاء هستند که می‌توانند می‌توانند به وسیله‌ی به وسیله یک عبارت بیان شوند. اما «مرجع» چنین الزاماتی را ندارد: مرجع یک عبارت تنها آن چیزی است که ما عبارت را برای صحبت درباره‌ی درباره آن به کار می‌بریم می‌بریم بریم و تا آنجایی که درباره‌ی ایده‌ها درباره ایده‌ها و معانی صحبت می‌کنیم می‌کنیم، درباره‌ی در مورد چیزهای معمول نیز صحبت می‌کنیم می‌کنیم و ما از عبارات استفاده می‌کنیم می‌کنیم که به آنها آنها ارجاع دهیم. ایده‌ی ایده A از ماه مرجع عبارت 'این ماه' نیست بلکه از قرار معلوم آن چیزی است که A با این عبارت همراه می‌باشد است؛ از طرف دیگر، ایده‌ی ایده A از ماه مرجع عبارت 'ایده‌ی ایده A از ماه' می‌باشد است و با این حال ایده‌های با این حال ایده‌ها های دیگر ممکن است با این عبارت همراه شود. مجدداً، معنای عبارت 'ستاره صبحگاهی'، معنای 'ستاره‌ی ستاره‌ی صبحگاهی' است ولی این مرجع 'معنای' 'ستاره‌ی ستاره‌ی صبحگاهی' می‌باشد است و با این عبارت معنای دیگر بیان خواهد شد. به هر حال به هر حال، هر چند هر چند فرگه صراحتاً چنین چیزی نمی‌گوید نمی‌گوید. گوید، این گونه این گونه فرض شده است که معنا، مرجع و ایده‌های ایده‌های همراه با یک عبارت مفروض می‌باید باید مجزا و جدا از هم باشند و هیچ عبارتی نمی‌تواند نمی‌تواند یک هستومند واحد را هم ارجاع کند و هم آن را بیان کند.

یک زنجیره از اصوات یا نشانه‌ها نشانه‌ها روی کاغذ، اگر یک کلمه یا عبارت باشد- آنچه فرگه یک 'علامت'

~~می‌نامد می‌نامد - می‌باید باید~~ یک معنا داشته باشد؛ ولی لازم نیست نتیجه شود که مرجعی مطابق با آن وجود دارد. فرگه (1892:153) ~~می‌گوید می‌گوید~~: برای مثال، 'جسم آسمانی که بیشترین فاصله از زمین را دارد' و 'The Least rapidly converging series' هر دو جمله معنای معین دارند ولی این شک وجود دارد که آیا اولی دارای مرجعی ~~می‌باشد است~~ و ~~قابل اثبات قابل اثبات~~ است که مرجعی ندارد. بسیاری از ~~نام‌های نام‌های~~ موجود در افسانه و اسطوره در اینجا قرار دارند: 'معروزا' ، 'ژئوس' ، 'سانتاکلوز' ، 'بنابراین' فرگه به یک سؤال ~~آزار دهنده آزار دهنده~~ پاسخ ~~می‌گوید می‌گوید~~: ~~چگونگی چگونه~~ یک اسم ~~می‌تواند می‌تواند~~ دارای معنا باشد وقتی اصلاً به چیزی ارجاع ~~نمی‌کند نمی‌کند~~. حدود مفرد غیر ارجاعی معنا دارد ولی هیچ مرجعی ندارند. مطابق با چنین عبارتی یک معیار برای تشخیص اینکه آیا شیء مفروض مرجع باشد یا نه وجود دارد و اگر هیچ شیء ~~ای شیئی~~ جهت ~~بر آوردن بر آوردن~~ شرایط قرار ~~داده شده داده شده~~ وجود ندارد، 'روش تشخیص دادن' ، استحکام گفتمان ~~را~~ که برای لفظ ضروری است، ~~را~~ به لفظ ~~می‌دهد می‌دهد~~.

~~همان‌طور همان‌طور~~ که ~~پیش از این پیش از این~~ ذکر کردیم، تمایز فرگه بین معنا و مرجع در جهت روشن کردن مفهوم «مفهوم نگاری» از «محتوا» ~~می‌باشد است~~؛ ~~همان‌طور همان‌طور~~ که فرگه در مفهوم نگاری معتقد است عبارات مرکب مثل ~~بخش‌های تشکیل دهنده شان بخش‌های تشکیل دهنده شان~~ دارای محتوا هستند، ~~همین‌طور همین‌طور~~ ~~طور~~ او در 'معنا و مرجع' ، تمایز معنای مرجع در

مورد ترکیب‌ها ترکیبها را مثل بخش‌ها بخش‌ها گسترش می‌دهد می‌دهد. به‌مانند به‌مانند گذشته  $\theta(\Omega)$  را یک عبارت- تابعی در نظر بگیرید که دارای یک مکان شناسه هست که به‌وسیله‌ی به‌وسیله  $\Omega$  نشان داده شده است. دو اصل فصل قبلی، اصل ترکیبی بودن مرجع ۲۰۳۰۱ و اصل مصداقی بودن مرجع ۲۰۳۰۳، به‌ترتیب به‌ترتیب مشابه خودشان را برای معنا دارند،

اصل ۳۰۶۰۳ (ترکیبی بودن معنا) و  $s(\theta(\alpha)) = s(\theta)[s(\alpha)]$

اصل ۳۰۶۰۴ (مصداقی بودن معنا) اگر  $s(\alpha) = s(\beta)$  پس  $s(\theta(\alpha)) = s\left(\theta\left(\frac{\alpha}{\beta}\right)\right)$

ممکن است به یاد آوریم که فرگه (1879) در مفهوم نگاری، فکر می‌کرد می‌کرد یک جمله به‌منزله‌ی به‌منزله - منزله یک نام مرکب تشکیل‌یافته متشکل از یک تابع - عبارت و شناسه - عبارت است به طریقی که محتوای بخش‌های بخش‌های جمله بخشی از محتوای کل جمله بودند. این عقیده در اینجا نیز وجود دارد، به‌جز به‌جز آنکه فرگه (1892c) مرجع جمله تشکیل‌یافته تشکیل‌یافته از مرجع بخش‌های بخش‌های جمله می‌داند؛ می‌داند و او معنای جمله را متشکل از معنای بخش‌های بخش‌های جمله میداند می‌داند. به‌وسیله‌ی به‌وسیله جدا کردن معنا از مرجع، فرگه حالا از خصوصیت آزاردهنده آزاردهنده تئوری مفهوم نگاری که باعث ایجاد مشکلاتی برای او شد، اجتناب می‌ورزد. یعنی، از این حقیقت که اشیاء خودشان بخش‌هایی بخش‌هایی از محتواها باشند. چون حالا زیرا اکنون اگر یک جمله شامل یک حد مفرد باشد، آنگاه مرجع آن حد مفرد، یعنی آن شیء که به‌جای به‌

جای این قرار می‌گیرد می‌گیرد، از مرجع جمله می‌باشد، قسمتی از مرجع جمله می‌باشد است و آن قسمتی از اندیشه‌ای اندیشه‌ای نیست که به وسیله‌ی به وسیله جمله بیان شده است. اندیشه‌ای که فرگه آن را با معنای جمله یکی می‌کند می‌کند، شامل معنای حد مفرد، نه مرجع آن، به عنوان به عنوان یک بخش میشود می‌شود. ما می‌باید باید از یک طرف، بین این گفته که، مرجع (معنا) یک نام مرکب تابعی از مرجع (معنا) بخش‌های بخش‌های آن نام است و از طرف دیگر این گفته که مرجع (معنا) یک نام مرکب شامل مرجع (معنا) بخش‌های بخش‌های آن نام است، تمایز قایل قائل شویم. فرگه متذکر شد که ما می‌باید باید درباره‌ی درباره اینکه حرف و صحبت مان صحبت‌مان در مورد بخش‌ها بخش‌ها و یا کل با توجه به عبارات را به قلمرو معنا و مرجع منتقل کنیم، محتاط باشیم:

بهرحال «به‌رحال»، من در اینجا کلمه‌ی کلمه 'بخش' را به معنایی به‌خصوص به‌خصوص در نظر گرفته‌ام گرفته‌ام. من در حقیقت نسبت بین بخش‌ها بخش‌ها و کل جمله را به مرجع (Beudeutung) آن انتقال داده‌ام داده‌ام. به این شکل که مرجع یک کلمه بخشی از مرجع جمله است. اگر این کلمه خودش یک بخشی از جمله باشد. مطمئناً این روش صحبت کردن می‌تواند می‌تواند مورد حمله موردحمله قرار بگیرد. زیرا کل مرجع و یک بخش از آن جهت تعیین کردن و معین کردن باقی مانده‌ی آن کفایت نمی‌کند، نمی‌کند و چون کلمه 'بخش' در معنای دیگری مورد استفاده مورد استفاده قرار گرفته است. یک اصطلاح به‌خصوص می‌باید به خصوص باید جعل و اختراع شود (Frege 1892c:159). «

به نظر می‌رسد می‌رسد، در آن زمان، فرگه از عمق اشتباهش آگاه نبود. سرانجام او مجبور شد از این ادعا ادعا که مرجع یک بخش از یک نام مرکب مرکب بخشی از مرجع یک نام مرکب است، دست بشوید. چون کلمه‌ی کلمه‌ی انگلستان شامل نام 'انگلستان' به

عنوان ~~به عنوان~~ یک بخش درست می شود، می شود ولی ملکه ی ملکه انگلستان شامل کشور انگلستان ~~به عنوان~~ به عنوان یک بخش درست نیست. از طرف دیگر، فرگه هرگز استعاره ی استعاره بخش / کل برای معناها را رها نکرد. ما الزامات این مورد را در فصل ۹ مورد بحث مورد بحث قرار خواهیم داد.

معنای یک جمله ی جمله خبری اندیشه ای اندیشه است که آن جمله بیان می کند می کند و مرجع یک جمله خبری ارزش صدق آن است؛ و همان طور همان طور که در مورد حد مفرد بود، یک جمله ممکن است معنا داشته باشد ولی مرجع نداشته باشد. برای فرگه، یک جمله یک نام مرکب است و نسبت بین مرجع یک جمله و مرجع بخش های بخش های جمله به وسیله ی به وسیله اصل جایگزینی برای مرجع (۲۰۵۰۱) داده شده است. ولی اما چه چیزی درباره ی درباره نسبت بین معنای یک جمله و معنای بخش های بخش های های جمله وجود دارد؟ اینکه ما می باید باید معنای جمله را، اندیشه ای اندیشه که آن جمله آن را بیان می کند، می کند به عنوان به عنوان تشکیل شده تشکیل شده از بخش ها بخش ها بفهمیم، در این نقل قول نقل قول بسیار مشهور از فرگه ارایه ارائه شده است. (-1923:537) (8).

آنچه زبان می تواند می تواند انجام دهد حیرت انگیز حیرت انگیز است. با یک سری کلمات محدود می تواند می تواند تواند تعداد بی شماری بی شماری از اندیشه ها اندیشه ها را بیان کند. به طوری که به طوری که حتی اندیشه ای اندیشه ای که برای نخستین بار به وسیله به وسیله انسانی فراچنگ به دست آمده می تواند می تواند در شکل کلماتی در آید در آید که فرد دیگری که این

اندیشه برای او کاملاً جدید است، آن را می‌فهمد می -  
فهمد .

این غیر ممکن غیر ممکن خواهد بود اگر ما قادر نمی  
بودیم - نبودیم تمایز بدهیم بخش‌های بخش‌های اندیشه  
را که مطابق با بخش‌های - بخش‌های یک جمله  
هستند، تمایز بدهیم به طوری که به طوری که ساختمان  
جمله به عنوان به عنوان یک تصویری از ساختمان اندیشه  
به کار می‌رود رود . پس اگر ما اندیشه‌ها اندیشه‌ها  
را به عنوان به عنوان ترکیبات تشکیل شده متشکل از  
بخش‌ها بخش‌ها در نظر بگیریم و اینها اینها را هم  
مطابق با بخش‌های ساده ی بخش‌های ساده جملات در نظر  
بگیریم، می‌توانیم می‌توانیم بفهمیم چگونه یک بخش  
های بخش‌های کوچکی از جملات می‌تواند می‌تواند در جهت  
ساختن یک توده ی توده عظیمی از جملات به کار گرفته  
شوند شود، که به طوری که آنها آنها هم با تعداد  
زیادی از اندیشه‌ها اندیشه‌ها مطابق هستند.

به علاوه به علاوه، فرگه (1892c:157) خاطر نشان می‌سازد  
می‌کند :

« اگر فقط سؤالی راجع به معنای جمله، اندیشه، وجود داشت لازم  
نبود که با مرجع یک بخش از جمله ایجاد در دسر در دسر ایجاد  
کنیم؛ معنای تنها و نه مرجع یک بخشی بخش با معنای کل جمله  
مرتبط است. »

این یک یک اصل جایگزینی مثل اصل جایگزینی مرجع را  
پیشنهاد می‌دهد می‌دهد . اگر معنا و فقط معنای یک  
نام مفروض معنای یک جمله ای جمله ای را که شامل آن  
نام می‌شود می‌شد، ارایه می‌کرد ارائه می‌کرد در این  
صورت اگر ما در صد در صد جایگزینی آن به وسیله ی  
به وسیله هر نام دیگری که همان معنا را داشته باشد  
برآییم، آنگاه جمله ی جمله نتیجه می‌یابد باید همان  
تفکری را که جمله ی جمله اصلی بیان می‌کرد می‌کرد،



بیان کند. فرگه باالفعل چنین اصلی را در نوشته‌های  
نوشته‌های منتشر شده‌اش منتشر شده‌اش بیان نمی‌کند نمی‌  
کند ولی او اغلب به این مطلب نزدیک می‌شود می‌شود،  
 برای مثال در این نقل قول نقل قول از فرگه (1893:90):  
«نام‌ها نام‌ها، بسیط باشند یا مرکب، که از آنها از آنها از نام  
 یک ارزش صدق تشکیل شده‌اند شده‌اند، در بیان اندیشه سهم  
 هستند و این سهم بودن و این توصیف از افراد [و اجزاء بر  
تشکیل دهنده تشکیل دهنده] معنای آن می‌باشد است. اگر یک نام  
 بخشی از نام ارزش صدق باشد، پس معنای نام اول بخشی از اندیشه  
بیان شده به وسیله‌ی بیان شده به وسیله نام دوم است.»  
 بنابراین ما یک اصل جایگزینی برای معنا داریم که  
قابل مقایسه قابل مقایسه با اصل جایگزینی برای مرجع  
 که قبلاً بحث شده، در اختیار داریم:

اصل ۳۰۶۰۵ (جایگزینی معنا)، اگر  $s\alpha$  دوباره‌ی دوباره  
 $r(\alpha)$  می‌باشد باشد پس اگر  $s(\alpha) = s(\beta)$  و پس  $s\alpha$  و  $s\alpha/\beta$   
 یک ارزش شناختی یکسان دارند.

بالاخره، بالاخره ما می‌باید باید طرز تعامل فرگه از  
 عبارات موصولی-کواین که آنها آنها را «متون مبهم»  
می‌نامد می‌نامد - مورد توجه مورد توجه قرار می‌دهیم  
دهیم - متن‌هایی متن‌هایی که جایگزینی حدود مفرد هم  
 مرجع در آنها آنها ارزش صدق را حفظ نمی‌کند نمی‌  
کند. از-

(۳۰۶) ستاره‌ی ستاره ستاره = شامگاهی ستاره‌ی ستاره  
 صبحگاهی

و

(۳۰۷) جان می‌داند می‌داند که ستاره‌ی ستاره شامگاهی  
 جسمی است که به وسیله‌ی به وسیله خورشید روشن شده  
 است،

ما ~~نمی‌توانیم نمی‌توانیم~~ به‌طور به‌طور معتبر نتیجه بگیریم که،

(۳۰۸) جان ~~می‌داند می‌داند~~ که ستاره‌ی ستاره صبحگاهی جسمی است که ~~به‌وسیله‌ی به‌وسیله~~ خورشید روشن شده است.

به‌جای به‌جای آنکه این مورد را مثال نقض اصل جایگزینی برای مرجع ۲۰۵۰۱ در نظر بگیریم، فرگه عدم اعتبار این استنتاج را ~~به‌عنوان به‌عنوان~~ شاهی بر این امر در نظر ~~می‌گیرد می‌گیرد~~ که (۳۰۷) درباره‌ی درباره‌ی ستاره‌ی ستاره‌ی شامگاهی نیست و بنابراین، 'ستاره‌ی ستاره‌ی شامگاهی' در (۳۰۷) نمی‌تواند نمی‌تواند تواند به‌جای ستاره‌ی به‌جای ستاره شامگاهی مطمح مورد نظر قرار گیرد.

اما، تا آنجا که آن برای ارجاع به چیزی در (۳۰۷) به کار گرفته ~~می‌شود می‌شود~~، ~~همان‌طور همان‌طور~~ که در مباحث قبلی این مفهوم مرجع ذکر کردیم، به‌جای به‌جای آن چیزی قرار ~~می‌گیرد می‌گیرد~~ که ما در (۳۰۷) قصد صحبت از آن را داشتیم و فرگه ~~می‌گوید می‌گوید~~ که آنچه ما در این زمینه ~~درباره‌ی درباره‌ی~~ آن صحبت ~~می‌کنیم می‌کنیم~~، معنای عبارت است. بنابراین فرگه بین مرجع عادی یک عبارت و مرجع ~~غیر مستقیم غیر مستقیم~~ آن تمایز ~~قایل میشود قایل میشود~~ در (۳۰۷)، — 'ستاره‌ی ستاره شامگاهی' مرجع عادی خود را ندارد، بلکه ستاره‌ی ستاره شامگاهی مرجع ~~غیر مستقیم غیر مستقیم~~ خود را دارد؛ چون ما از این اصطلاح در آن متن برای صحبت ~~درباره‌ی درباره‌ی~~ معنای عبارت، یعنی مرجع استفاده ~~می‌کنیم می‌کنیم~~. به‌طور به‌طور مشابه، فرگه بین معنای عادی و رسوم یک عبارت و معنای ~~غیر مستقیم غیر مستقیم~~ آن تمایز قایل میشود قایل میشود شویم.

این سازوکار-سازوکار برای ما آزمونی برای اینکه آیا دو عبارت یک معنا دارند یا خیر، فراهم می‌کند. اگر  $\alpha$  و  $\beta$  یک معنا داشته باشند، پس یک جمله که دارای عبارت موصولی می‌باشد است مثل- مانند جان می‌داند می‌داند که  $s\alpha$  می‌باید باید همان ارزش صدق را که جان می‌داند می‌داند که  $s\alpha/\beta$  دارد، داشته باشد.

این آزمون نیازمند مقدار قابل توجهی قابل توجهی از تنظیمات است. به خصوص به خصوص آن با یک مشکل مهم روبرو می‌شود می‌شود که به وسیله ی به وسیله mates (1952) مطرح شد. دو عبارت را در نظر بگیرید که یک معنا دارند، مثلاً، 'پانزده روز'، 'دو هفته'. کاملاً ممکن است که یک فرد نداند که این دو عبارت یک معنا دارند. همینطور، همینطور آن فرد ممکن است بداند که جان تا دو هفته دیگر باز خواهد گشت و با این وجود با این وجود نمی‌داند نمی‌داند که جان تا پانزده روز دیگر باز خواهد گشت. چون او می‌داند می‌داند که یکی از گزاره ها گزاره ها صادق است ولی دیگری را نمی‌داند، نمی‌داند. آنها می‌باید گزاره های آنها باید گزاره های متفاوت باشند و بنابراین، به وسیله ی روشنگری های روشنگری های فرگه، به آن معناست که معنایی که به "پانزده روز" ضمیمه شده است از معنایی که به "دو هفته" ضمیمه شده است، متفاوت می‌باشد خواهد بود. با استدلالی به این شیوه، معلوم میشود می‌شود که هیچ دو تغییر مجزایی نمی‌تواند نمی‌تواند در معنا متفاوت باشد، حتی اگر بر مبنای زمینه های زمینه های مشترک، آنها آنها معنایی (meaning) یکسان داشته باشند. چرج (1954) به این چالش پاسخ می‌دهد می‌دهد با بیان اینکه اینکه هر کاری برای متبخر

متبحر زبان که معنای هر کدام هر کدام از این عبارات را می داند می داند، می باید باید بداند که آنها آن-ها یک معنا دارند. ولی اما استدلال او با توسل به آزمون ترجمه ی ترجمه چرچ -لنگفورد<sup>۱</sup> صورت گرفت که ما تردیدهای جدی درباره ی جدی درباره آن را در بخش ۴۰۴ مطرح خواهیم کرد. ما درباره ی درباره این موضوع در فصل ۹ بحث خواهیم کرد. برخورد فرگه با این موارد بحث انگیز بحث برانگیز است. اما آنچه مهم و صحیح است، فهم او از این مطلب است که آنها به عنوان آنها به عنوان مثال های نقص مثال های نقص نسبت به اصل جایگزینی مرجع ۲۰۵۰۱ عمل نمی کنند عمل نمی کنند بلکه نشان می دهد می دهد که الفاظ در آن متن ها متن ها به طور به طور خالص برای قرار گرفتن به جای به جای آنچه که آنها آنها به طور به طور معمولی به آن دلالت می کنند می کنند، به کار نمی روند نمی روند.<sup>۱۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - church-Lang ford

## فصل چهارم: تئوری اینهمانی اینهمانی «مفهوم نگاری» فرگه

(۴۰۱) مقدمه

بسیاری از مفسرین مفسرین تبیین تئوری اینهمانی اینهمانی، «مفهوم نگاری» فرگه را پذیرفته اند پذیرفته اند که تا حدودی نتیجه ی نتیجه تصویر تصرف تصرف شده ی نظریه معنا / مرجع بود و در تئوری تخریب شده ی تخریب شده معنا / مرجع تصویر شده بود. آنچه انتقادات کوچکی را متوجه ی متوجه نظریه «مفهوم نگاری» می کند می کند می تواند می تواند در سه موضوعی که در زیر آمده است، مورد بررسی مورد بررسی قرار گیرد:

۱- ادعا شده است که اطلاعات بیان شده بیان شده در جمله ی اینهمانی جمله اینهمانی، وقتی به شیوه ی شیوه «مفهوم نگاری» تفسیر شود، فقط می تواند می تواند اطلاعات پیش پا افتاده ای پیش پا افتاده ای باشد که جامعه زبان چنین قراردادهایی را پذیرفته است، نه اطلاعات اساسی و واقعی که در یک کشف واقعی درباره ی درباره جهان ابراز شده است. (این از انتقادات خود فرگه (1892c) از تئوری 'مفهوم نگاری' اخذ شده است.) نگاه کنید به Linsky (1967) ، kneal , kneal (1962) .

۲- ادعا شده است که تئوری «مفهوم نگاری» دوری است یا آنکه متضمن متضمن تسلسل می باشد است. نگاه کنید به Russell (1903b) ، wiggins (1965) ، kneal , kneal (1962) .-

۳- ادعا شده است که تئوری «مفهوم نگاری» به واسطه به واسطه خلط کاربرد/ بیان خداشه دار خداشه دار شده

است. نگاه کنید به church (1951)، مقدمه بیشتر بر فرگه (۱۸۹۳).

~~هیچ کدام هیچ کدام~~ از ~~اینها~~ اینها ظرافت نظریه‌ی نظریه «مفهوم نگاری» فرگه را ~~به دقت~~ به دقت منعکس ~~نمی‌کند~~ نمی‌کند. ما آنچه را که او [فرگه] در «مفهوم نگاری» گفته است در بخش ۴۰۲ خواهیم آزمود و مورد ارزیابی قرار خواهیم داد و آنگاه به این سه انتقاد بر خواهیم گشت. ما اولی را در ~~بخش‌های~~ بخش‌های ۴۰۳ و ۴۰۴ و دومی را در بخش ۴۰۵ و سومی را در بخش ۴۰۶ ~~مورد بررسی~~ مورد بررسی قرار خواهیم داد.

(۴۰۲) تئوری سمانتیک «مفهوم نگاری» در فصل ۸، از 'مفهوم نگاری'، فرگه (1879:64) اینهمانی 'اینهمانی' محتوا [Inhaltsgleichheit] را تعریف می‌کند:

' $A \equiv B$ ' به این معنا است که نماد A و نماد B دارای یک محتوای مفهومی هستند ~~به طوری که~~ به طوری که A را ~~می‌تواند~~ می‌تواند همیشه ~~به جای~~ به جای B جایگزین شود و بر عکس این نماد ~~اینهمانی~~ اینهمانی محتوا  $\equiv$  ' بخشی از زبان موضوعی بود و چون این نماد بر خلاف نمادهای نفی و استلزام مادی است نشان‌دهنده نشان-دهنده این است خواهد بود که نسبتی بین عبارات برقرار برقرار است نه [نسبت] بین محتوای آنها آنها پس نیاز به قرار دادی قراردادی خاص وجود دارد:

~~در حالی که~~ «درحالی که» در جاهای دیگر نمادها تنها محتوای خود را نشان ~~می‌دهند~~ به طوری که می‌دهند به طوری که هر ترکیبی که آنها در آن وارد ~~میشوند~~ میشوند نسبتی میان محتوایشان محتوایشان را بیان ~~می‌کنند~~ می‌کنند، ~~همینکه اینها به وسیله~~ همینکه اینها به وسیله ~~می‌شوند~~ می‌شوند فوراً به جای خودشان قرار ~~می‌گیرند~~ می‌گیرند.

گیرند- زیرا این مورد روندی را آنکه- که دو نام دارای یک محتوا هستند، را نشان می دهد می دهد.» [frege, 1879:64]

از این رو از این رو نام ها نام ها در 'مفهوم نگاری' به طور به طور سیستماتیک مبهم بودند. آنها آنها [نام ها نام ها] همه جا همه جا به جای به جای چیزهایی که به طور سنتی به طور سنتی بر آنها آنها دلالت می کنند می کنند، قرار می گیرند می گیرند به جز به جز وقتی که در یکی از دو طرف نمادهای اینهمانی اینهمانی- همانی همانی محتوا واقع می شوند شوند که [در اینجا] به جای به جای خودشان قرار می گیرند می گیرند.

هر چند هر چند فرگه به این توجه می کند می کند که تنها اینهمانی اینهمانی محتوا در میان ثوابت منطقی، عبارات را به هم مربوط می کند می کند، این را آشکار نمی کند که چرا این چنین است اما جرای آن را آشکار نمی کند. بلکه، توجه اولیه او به موجه کردن و آوردن یک چنین نسبتی در مفهوم نگاری می باشد است. اما فرضیه های فرضیه های ما آن است که بازسازی فرگه (1892c) دقیق بود و دلیل اینکه او اینهمانی اینهمانی همانی همانی محتوا را به منزله ی به منزله ی یک نسبت بین عبارات انتخاب کرد به خاطر این بود که پارادوکس اینهمانی اینهمانی را نشان بدهد دهد. بنابراین او می باید باید یک اصل جایگزینی مثل اصل ۲۰۳۰۱ در مفهوم نگاری اتخاذ اتخاذ کند. اولین وظیفه ی وظیفه ی ما تأیید این است. وظیفه ی وظیفه ی دوم ما این است که بیازماییم چگونه فرگه در چنین قالبی، امیدوار به تبیین محتوای شناختی اینهمانی ها اینهمانی ها بود.

دو اصل موضوعه (axiom) وجود دارد که بر اینهمانی اینهمانی محتوا در 'مفهوم نگاری' حاکم است. اینها اینها گزاره‌های گزاره‌های ۵۲ هستند:

$$(401) \quad x = y \supset (f(x) \supset f(y))$$

و گزاره‌ی گزاره ۵۴،

$$(402) \quad x = x$$

این دو گزاره برای مشخص کردن اینهمانی اینهمانی در یک تئوری مرتبه اول کافی هستند. از نظر نحوی  $\equiv$  ' از ' = ' غیر قابل غیرقابل تشخیص است. همچنین به طور به طور غیر صوری، اینهمانی اینهمانی محتوا هیچ فرقی با آن اینهمانی اینهمانی در آنجا که فرگه 'x=y' را مورد استفاده مورد استفاده قرار می‌دهد می‌دهد تا مثلاً بیان کند x همان عدد y است، نشان نمی‌دهد ندارد. ولی یک خصوصیت برای  $\equiv$  ' وجود دارد که فرگه در فصل ۸ ذکر نمی‌کند نمی‌کند. گفته شده است که جملات مثل حدهای مفرد دارای محتوای مفهومی هستند و فرگه از  $\equiv$  ' هم استفاده می‌کند می‌کند تا شرایطی را بیان کند که دو جمله یک محتوای مفهومی را دارند. او اجازه می‌دهد می‌دهد که ثوابت در (۴۰۱) و (۴۰۲) یا به وسیله ی به وسیله حدود مفرد و یا به وسیله ی به وسیله جملات جایگزین می‌شوند شوند به طوری که به طوری که،

$$(403) \quad x \equiv y \supset (f(x) \equiv f(y))$$

در نظام به راحتی به راحتی نتیجه می‌شود می‌شود. حال (۴۰۳) می‌گوید می‌گوید که اگر  $\alpha$  و  $\beta$  محتوای یکسان

۱- شماره یکی از گزاره‌ها گزاره‌ها در مفهوم نگاری فرگه می‌باشد است که در گزاره‌ی گزاره ۵۴ به اثبات اینهمانی می‌رسد اینهمانی می‌رسد. گزاره‌ی گزاره ۵۲ به صورت به صورت زیر است:

$$f(d)$$

$$f(c)$$

$$(c \equiv d)$$



دارند،  $s\alpha$  و  $s\alpha/\beta$  دارای یک محتوای مفهومی هستند. (این ممکن است آن چیزی باشد که فرگه در ذهن داشته است وقتی که در تعریف غیر صوری از ~~این همانی این همانی~~ محتوا که در بالا نقل شده آمده است. او بیان کرد که  $A \equiv B$  این معنا را ~~می دهد می دهد~~ که  $A' \equiv B'$  همیشه ~~می تواند به وسیله ی می تواند به وسیله~~ B جایگزین شود و بر عکس. یعنی جایگزینی محتوای مفهومی را ~~حفظ می کند حفظ می کند~~ همین طور ~~همین طور~~ جایگزینی ~~به طور قطع به طور قطع~~ ارزش صدق را حفظ خواهد کرد. ~~و توجیه کننده توجیه کننده~~ (۴۰۱) ~~آمده ذکر شده~~ در بالا ~~می باشد است~~).

وقتی  $\alpha$  و  $\beta$  هر دو حد مفرد هستند، ظاهراً  $\alpha \equiv \beta$  همان شرایط صدق  $\alpha = \beta$  را ~~دارد دارد~~ یعنی صادق خواهد بود وقتی و فقط وقتی  $\alpha$  و  $\beta$  ~~به جای به جای~~ یک شیء قرار بگیرند. ~~ولی ما هنوز باید روشن مشخص~~ کنیم که وقتی  $\alpha$  و  $\beta$  هر دو جمله هستند، یکی بودن محتوای مفهومی چه خواهد بود.

پس ما به تئوری سمانتیک که فرگه در مفهوم نگاری به آن معتقد بود باز ~~می گردیم می گردیم~~. در آن تئوری، یک جمله ~~به جای به جای~~ محتوای خود [inhalt] قرار ~~می گیرد می گیرد~~. این ممکن است ~~به عنوان به عنوان~~ یک اندیشه فهمیده شود. ولی فقط اگر مراقب باشیم که این استفاده را با مفهوم تکنیکی فرگه از اندیشه [Gedenke] از تئوری معنای مرجع ~~یک یکی~~ نکنیم.

در مفهوم نگاری، به نظر ~~می رسد می رسد~~ بیشتر شبیه یک وضعیت امور (state of affair) یا یک شرایطی باشد. یعنی چیزی که ~~می تواند می تواند~~ حاصل شود. جمله ~~به جای به~~ ~~جای~~ محتوای خودش قرار ~~می گیرد می گیرد~~ - به زبان

فرگه، جمله یک Ver treter (جانشین یا نماینده) برای محتوای آن است- بخش های بخش های این جمله هم به نوبه به نوبه خود به جای بخش های به جای بخش های مطابق با محتوای جمله قرار می گیرند می گیرند. مطابق با تحلیل تابع/شناسه (اولیه) که فرگه در 'مفهوم نگاری' معرفی کرده بود- اگر ما هر بخش از جمله را با چیز دیگری که دارای همان محتوا است، جایگزین کنیم جمله ی جمله بدست آمده به دست آمده می باید باید دارای مان همان محتوای جمله ی جمله اصلی باشد.

فقط آن قسمت از محتوای یک جمله که برای استنتاج مهم شمرده شده بود، مورد علاقه مورد علاقه فرگه بود- و این را او "محتوای مفهومی [begrfflichen. halt]" جمله می نامید می نامید:

«توجه کنید که محتواهای دو حکم می توانند به دو شیوه می توانند با هم فرق داشته باشند: یا همه ی همه نتایجی که می توانند می توانند از یکی وقتی با حکم های حکم های خاص دیگری ترکیب شوند، گرفته شوند و همچنین همیشه از دومی هم نتیجه می شود وقتی با همان حکم ها ترکیب شوند این مورد برای مورد دوم هم درست است و یا این طور این طور نیست.

دو گزاره ی گزاره، "در پلاته<sup>۱</sup> یونانیان، پارسیان را شکست دادند" و در پلاته پارسیان به وسیله ی به وسیله یونانیان شکست خوردند، به شکل اول با هم فرق دارند- گرچه می توان می توان اختلافی جزیی جزئی را بین آنها آن ها تشخیص داد- توافق دارد. حال من آن بخش از محتوایی که در هر دو- یکسان است را محتوای مفهومی می نامم، می نامم چون این فقط برای 'مفهوم نگاری' اهمیت دارد- هیچ تفاوت و تمایزی بین گزاره های

۱- نام یکی از جنگ هایی که یونانیان پارسیان را شکست دادند. (Plataee)

گزاره‌هایی که یک محتوای مفهومی دارند، مورد نیاز  
مورد نیاز نیست (Frege 1879:53). «

چون هر جمله‌ای، جمله‌ای همراه یا بدون مقدمات  
اضافی قابل استنتاج از خودش است، شرط فرگه برای  
یکی بودن محتوای مفهومی اینگونه اینگونه بیان می  
شود؛ می‌شود: دو جمله دارای محتوای مفهومی یکسان  
هستند اگر و فقط اگر به صورت دو طرفه به صورت دو طرفه  
قابل استنتاج از یکدیگر باشند.

اما، شرط ذکر شده ذکر شده برای یکی بودن محتوای  
مفهومی، فقط بر یک "محتوای ممکن حکم" اعمال می‌شود  
می‌شود یعنی بر محتوای یک جمله خبری و هیچ جایی در  
"مفهوم نگاری" فرگه به روشنی به روشنی شرایطی را که  
دو حد مفرد دارای یک محتوای مفهومی باشند، تصریح  
نکرده است.

از قرار معلوم، اگر اینهمانی اینهمانی محتوا درست  
همچون اینهمانی اینهمانی عمل می‌کند کند احتیاجی  
به شرح این مطلب نیست. شیوه و روش فرگه، آن‌طور آن-  
طور که ذکر کردیم، در نظر گرفتن دو حد مفرد بود که  
دارای یک محتوای مفهومی بودند، اگر و فقط اگر به یک  
شیء اشاره کنید. بنابراین او ظاهراً محتوای مفهومی  
یک حد موضوع را با شیء شیئی که به آن دلالت می  
کرد، می‌کرد، مشخص کرد. ولی در جهت حفظ ساختار تابع  
/ شناسه «مفهوم نگاری» روند لازم این است که دو حد  
موضوع را دارای یک محتوای مفهومی اخذ شوند اگر و  
فقط اگر جایگزین کردن یکی با دیگری در یک جمله‌ی  
جمله مفروض، همان محتوای مفهومی را در جمله‌ی جمله  
دیگری به همراه داشته باشد، همان‌طور همان‌طور که  
جمله را اصلی دارای همان محتوا می‌باشد است. قرار

دادن ~~اینها~~ اینها کنار یکدیگر اصل جایگزینی زیر را فراهم می‌کند می‌کند:

اصل ۴۰۲۰۱ (جایگزینی مفهوم نگاری)، اگر  $s\alpha$  ~~درباره~~ درباره  $r(\alpha)$  ~~است~~ باشد آنگاه اگر  $r(\alpha) = r(\beta)$ ، پس  $s\alpha$  دارای همان محتوای مفهوم  $s\alpha/\beta$  می‌باشد است.

اصل ۴۰۲۰۱ اصل مفهوم نگاری ما در مقایسه با اصل ۳۰۳۰۱ می‌باشد است. تنها تفاوت آن است که در اصل ۴۰۲۰۱ فرگه از 'محتوای مفهومی' صحبت می‌کند می‌کند در حالی که در حالی که در اصل ۳۰۳۰۱ او 'ارزش شناختی' را استفاده می‌کند می‌کند و حال این را ما می‌دانیم که ~~در واقع~~ در واقع یک تفاوت واژگانی است. فرگه فرض کرده بود که محتوای مفهومی یک [جمله] جمله مرکب] تابعی از محتوا- (ها) -ی مفهومی بخش- (ها) ی آن هستند. ~~به علاوه~~ به علاوه، این ساختمان تابع / شناسه- ~~به صورت به صورت~~ هستی شناسانه ~~به عنوان به~~ عنوان یک نسبت بخش/ کل تعبیر شده بود. ~~به طوری که~~ به طوری که ~~به طوری که~~ به طوری که ~~محتوای مفهومی کل در بردارنده~~ در بردارنده محتوای مفهومی ~~بخش ها می باشد بخش ها~~ است. برای حد مفرد، محتوای مفهومی شیء ~~مورد اشاره~~ مورد اشاره است ولی برای جملات قصد شده بود- محتوای مفهومی- چیزی مثل یک جمله (Gedanke) باشد- که بیشتر شبیه یک ~~قضیه ی شخصیته قضیه شخصیته~~ قضیه شخصیته<sup>۱</sup> راسلی بود. این ~~مؤلف مؤلف~~ مؤلف «مفهوم نگاری» بود که به ~~نظریه ای نظریه~~ نظریه ای که فرگه بعدها آن را تحقیر کرد، باور داشت- یعنی اینکه اشیاء خودشان بخشی از اندیشه هستند. فرگه این مفهوم نسبتاً عام و شهودی از محتوای جمله را به یک

<sup>۱</sup> - singular proposition

ساختار تابع / شناسه ~~پیوند زده بود~~ که مجبور به انکار آن بود، پیوند زده بود.

چون ~~همان طور همان طور~~ که فرگه (1892c) نشان داده جایگزینی حدود مفرد هم مرجع، ~~هیچ چیزی~~ بیش از ارزش صدق، نه معنا (معنای عبارت) و نه ~~حتی حتی~~ محتوای ممکن حکم، پیوند معنا و مرجع در مفهوم نگاری فرگه را حفظ ~~نمی کند نمی کند~~.

به معنای دقیق کلمه مشکل با سمانتیک مفهوم نگاری فرگه در ~~نقطه ای نقطه ای~~ ضرورتاً به سطح آمد که جایگزینی حدود مفرد هم مرجع در یک جمله منتج به محتوای معنایی ~~به مانند جمله ی به مانند جمله~~ اصلی نداشتند.

آن نکته با ~~اینهمانی ها اینهمانی ها~~ مطرح شد. فرگه کشف کرد که ~~جمله ی جمله~~ منطقاً صادق  $\alpha = \alpha$  و ~~ممکن الصدق ممکن الصدق~~  $\alpha = \beta$  به نظر ~~می رسد می رسد~~ دارای محتوای مفهومی یکسان باشند. زیرا هر دو به یک شیء (اشیاء) واحدی اشاره ~~می کنند می کنند~~ که ~~آنها آنها~~ در یک نسبت واحد قرار می گیرند. ~~آنها که نمی توانند نمی توانند~~ دارای یک محتوای مفهومی یکسان باشند. ~~آنها نمی توانند آنها نمی توانند~~ یک محتوای مفهومی داشته باشند. زیرا یک جمله منطقاً صادق است و دیگری ~~به صورت به صورت~~ ~~ممکن الصدق ممکن الصدق~~ است. ~~و آنها آنها~~ ~~به صورت دو طرفه نمی توانند به صورت دوطرفه نمی توانند~~ از یکدیگر قابل استنتاج باشند.

اما در این نقطه ~~نمی تواند نمی تواند~~ از اصل ۴۰۲۰۱ دست بردارد. ~~چشم بسته چشم بسته~~ هیچ شکی نیست که ~~بی دقتی بی دقتی~~ در مورد کاربرد بیان تفکر «مفهوم نگاری» او را ~~مشوب مشوب~~ ~~می کرد می کرد~~. فرگه این مشکل را ~~به عنوان به عنوان~~ یک مشکل برخاسته از خود

اینهمانی ~~اینهمانی~~ میدید می‌دید، مشکلی که با تفسیر مجدد ~~مجدد~~ از اینهمانی به عنوان اینهمانی به عنوان نسبت بین عبارات رفع می‌شد می‌شد. بنابراین چون  $r(\alpha) = r(\beta)$ ، تفاوت در محتوای مفهومی بین اینهمانی‌ها ~~اینهمانی‌ها~~ اینهمانی‌ها از طریق اصل ۴۰۲۰۱ منجر به این نتیجه می‌شود می‌شود که  $\alpha = \beta$  نمی‌تواند نمی‌تواند نسبتی بین خود اشیاء  $r(\beta), r(\alpha)$  بیان کند. از طرف دیگر اتخاذ ~~اتخاذ~~ اینهمانی به عنوان اینهمانی به عنوان اینک بیان عبارات ارتباط برقرار می‌کند می‌کند، تضمین می‌کند ~~می‌کند~~ می‌کند که محتوای اینهمانی ~~اینهمانی~~ اینهمانی منطقاً صادق از محتوای اینهمانی ~~اینهمانی~~ اینهمانی ممکن الصدق ~~الصدق~~ الصدق متفاوت باشد: وقتی محتوای  $\beta, \alpha = \beta$  را به عنوان به ~~به عنوان به~~ عنوان یک جزء تشکیل دهنده ~~تشکیل دهنده~~ تشکیل دهنده دارد، محتوای  $\alpha = \alpha$  هم را ~~را~~ به عنوان به عنوان یک جزء تشکیل دهنده ~~تشکیل دهنده~~ تشکیل دهنده دارد. با این تمهید، قالب سمانتیک اصلاح می‌شود ~~می‌شود~~ می‌شود ولی این راه حل راه حل برای مشکل او نیاز ~~نیاز~~ نیاز به توضیحات داشت. بلافاصله بعد از معرفی '≡' و توضیح ~~توضیح~~ توضیح این قرارداد غیر معمول غیر معمول که عباراتی که در دو طرف '≡' قرار گرفته اند ~~گرفته اند~~ گرفته اند باید به جای به جای خودشان قرار بگیرند، فرگه (1879:64) متذکر شد:

«این در درجه اول آن را طوری ارایه می‌کند ~~ارایه می‌کند~~ ارایه می‌کند می‌کند که گویا این موضوعی است در مورد اینکه چه چیز ~~چه چیز~~ چه چیز به خود عبارت مربوط می‌شود ~~به خود عبارت مربوط می‌شود~~ به خود عبارت مربوط می‌شود نه اینکه به اندیشه مربوط شود ~~به اندیشه مربوط شود~~ به اندیشه مربوط شود. اصلاً هیچ احتیاجی به نمادهای مختلف برای محتوای واحد نیست و بنابراین احتیاجی هم به نمادی برای اینهمانی اینهمانی محتوا نیست.»

فرگه نگران بود که مبادا خواننده باور کند که اینهمانی اینهمانی محتوا فقط اتفاقاً به صورت اتفاقی با اندیشه مرتبط است. اگر اصلاً ارتباطی داشته باشد، چون، اگر اینطور اینطور بود، تقریباً نیازی به نمادی برای اینهمانی اینهمانی محتوا نبود، همان طور همانطور که تیترا فرعی زبان صوری اندیشه‌ی اندیشه ناب اعلام می‌کند می‌کند فرگه برای نگرانی در این مورد دلایل خوبی داشت. چون یک مورد قوی می‌تواند می‌تواند علیه در برداشتن در برداشتن یک نماد برای اینهمانی اینهمانی محتوا در 'مفهوم نگاری' مطرح کرد توجه کنید شود:

اگر  $\alpha$  و  $\beta$  یک محتوای مفهومی داشته باشند، آنگاه  $s\alpha$  و  $s\alpha/\beta$  هم همان محتوای مفهومی را دارند. البته به جز به جز وقتی که  $s\alpha$  یک جمله‌ای جمله‌ای است که اینهمانی اینهمانی محتوا را بیان می‌کند می‌کند. پس به نظر می‌رسد می‌رسد اینکه ما کدام یک کدام یک از این دو اصطاح را استفاده کنیم، هیچ پیامد منطقی نداشته باشد. باز هم، به جز به جز وقتی که یک جمله، این همانی اینهمانی محتوا را بیان کند. ولی  $\alpha = \alpha$  و  $\alpha = \beta$  در محتوای مفهومی با هم فرق دارند (اگر  $\alpha$  و  $\beta$  علایم علائم مجزایی باشند) فقط به خاطر اینکه آنچه تاکنون تاکنون به نظر میرسد میرسد یک وسیله استعجالی محض از نشاندن  $\alpha$  و  $\beta$  به جای به جای خودشان باشند. بنابراین، اطلاعات بدست آمده به دست آمده به صورت به صورت به صورت بسیار محدودی قابل اعمال قابل اعمال هستند یعنی محدود به جملاتی که بیان کننده‌ی بیان کننده این همانی اینهمانی محتوا هستند. اگر ما '≡' را از نمادگذاری حذف کنیم و بیرون بیاوریم، باقی مانده‌ی

باقیمانده نمادگذاری منطقی نسبت به  $\alpha$  و هم مرجعی آن  $\beta$  فرق نخواهد کرد. مقایسه با تعامل فرگه درباره‌ی درباره تمایز معلوم/مجهول در «مفهوم نگاری» کاملاً گویا می‌باشد است. از آنجا که هرکدام هرکدام از جفت جمله‌ی جمله معلوم/مجهول دارای یک محتوای مفهومی هستند، فرگه در مفهوم نگاریش نگاری‌اش این تمایز گرامری را نادیده گرفت و هر دو را به یک شیوه نمادگذاری کرد. چرا به این مشی و روش برای جملات که فقط در این متفاوت هستند که یکی شامل  $\alpha$  می‌شود و دیگری شامل هم مرجع آن  $\beta$  می‌شود می‌شود، وفادار نماند؟ تفاوت در حد موضوع نمی‌تواند نمی‌تواند تفاوت در محتوای مفهومی را منعکس کند؛ بنابراین روند مورد اشاره، مورد اشاره نادیده گرفتن تمایز جزیی جزئی در نمادگذاری خواهد بود. نمادسازی کردن هر کدام هرکدام به یک شیوه واحد است و بنابراین احتیاج به نمادی برای اینهمانی اینهمانی محتوای یکسره از میان می‌رود می‌رود.

فرضی که ظاهراً مبنای این اعتراض است این است که نام ها، نام‌ها، علائم بی‌معنی هستند، برجسب های انتخاب شده‌ی دل‌بخواهی برجسب‌های انتخاب شده دلخواهی هستند که به تنهایی به جای به تنهایی به جای اشیاء قرار می‌گیرند می‌گیرند ولی در غیر این صورت معنایی ندارند؛ و فقط این فرض است که فرگه در مفهوم نگاری آن را رد می‌کرد می‌کرد. در عوض، فرگه (1879:65) بیان کرد ” نام‌های نام‌ها مختلف برای یک محتوا همیشه یک موضوع پیش‌پا افتاده پیش‌پا افتاده نمادگذاری نیست، بلکه اگر [این نام‌ها نام‌ها] مرتبط با انحاء مختلف مشخص‌سازی مشخص‌سازی باشند با خود قلب مسأله تماس دارد. فرگه این را به صورت به صورت



زیر توضیح داد. نقطه‌ی نقطه A را در نظر بگیرید. که بر روی سطح یک دایره‌ی دایره فرضی قرار دارد و یک خط مستقیم از A رسم کنید و آن را امتداد دهید تا اینکه دایره را قطع کند. این نقطه تقاطع که آن را 'B' می‌نامیم، به‌طور به‌طور آشکار وابسته به موقعیت خط مستقیم است. به‌طوری‌که به‌طوری‌که به محض اینکه خط حول A چرخیده شود، B برطبق آن تغییر می‌کند می‌کند.

حال می‌تواند می‌تواند این سؤال پرسیده شود: وقتی این خط نسبت به قطر قائم باشد، چه نقطه‌ای نقطه‌ای حاصل می‌شود می‌شود؟ جواب این خواهد بود: نقطه‌ی نقطه A.

بنابراین در این مورد نام B همان محتوای نام A را خواهد داشت؛ و با این وجود نمی‌شد نمی‌شد از همان ابتدا یک نام مورد استفاده قرار گیرد قرار گیرد. چون تنها به وسط این پاسخ مهیا میشود می‌شود.

همان نقطه به دو روش متعین تعین شده است:

۱- بلاواسطه بدون واسطه از طریق شهود [Anschannng]:

۲- به‌عنوان نقطه‌ی به‌عنوان نقطه B وقتی که خط نسبت به قطر قائم می‌باشد است. (frege 1879:64-5).

پس برخلاف مورد معلوم/مجهول که یکی بودن محتوای مفهومی بلاواسطه است، همیشه آشکار نیست که آیا دو حد مفرد دارای یک متوای متوای محتوای محتوای مفهومی هستند یا خیر.

با این وجود با این وجود نباید این عدم وضوح را به خلاقیت خلاقیت غیر قابل پیش‌بینی غیر قابل پیش‌بینی اجتماع زبانی نسبت داد که می‌تواند می‌تواند نام هایی نام‌هایی را برای یک شیء فرضی از روی هوس وضع کند. این نام‌ها نام‌ها فقط در فرمول‌بندی فرمول‌بندی بندی بندی با هم فرق می‌کند می‌کنند. این مورد از مورد معلوم/مجهول غیر قابل غیر قابل تمایز و تشخیص خواهد

بود. بلکه، نکته‌ی نکته فرگه آن است که یک حد مفرد می‌تواند می‌تواند چیزی را برساند. یک نحوه‌ی نحوه تعیین را از تعیین که ما را قادر می‌سازد می‌سازد در یابیم دریابیم که آیا با فرض یک شیء خاص، این لفظ به جای به جای آن قرار گرفته است یا خیر. و بنابراین ما را قادر می‌سازد می‌سازد دریابیم که آیا این لفظ برای همان شیء شیئی که حد مفرد دیگری به شکلی شکل متفاوت آن را مشخص می‌کند می‌کند، قرار می‌گیرد می‌گیرد یا خیر؟ شناخت بدست آمده به دست آمده به عنوان به عنوان نتیجه، اطلاعات اساسی درباره شیء را منعکس خواهد کرد. پس، این ارتباط، ارتباط بین نام‌ها نام‌ها و اندیشه‌ها اندیشه‌ها را فراهم می‌کند می‌کند: برخی هستومنها، صدق‌های صدق‌های نحوی را بیان می‌کنند می‌کنند که اطلاعات صلبی درباره‌ی درباره موضوعشان را نتیجه می‌دهد می‌دهد. در این مثال، همان نکته به دو شیوه‌ی شیوه مختلف مشخص شده است. و این حقیقت غیر پیش پا افتاده پیش‌پاافتاده این است که یک نکته به هر یک از این دو شیوه مختلف مطرح شده و به وسیله  $A \equiv B$  و نه بوسیله‌ی به وسیله  $A \equiv A$  بیان شده است.

بالاخره، بالاخره فرگه (1879:65) ارتباط بین نام‌ها نام‌ها [Bestimm ungsweisen] و اینهمانی اینهمانی محتوا را اینطور اینطور خلاصه می‌کند می‌کند.

بنابراین احتیاج به یک نماد برای اینهمانی اینهمانی محتوا بر به شرح زیرین تکیه دارد: محتوای یکسان می‌تواند می‌تواند به شیوه‌ها و روش‌های شیوه‌ها و روش‌های گوناگون به طور به طور کامل متعین تعیین شود: ولی در یک مورد به خصوص به خصوص، آن محتوای یکسان که به صورت به صورت با الفعل به وسیله‌ی به وسیله دو نحوه‌ی نحوه تعیین آریه ارائه شده است، محتوای یک حکم می باشد است. قبل از اینکه این حکم آریه ارائه شود، دو نام

مختلف مطابق با دو نحوه‌ی نحوه تعیین می‌باید فراهم شود  
برای اینکه تا به وسیله به وسیله آن متعین تعیین شود. ولی  
این حکم برای بیانش به یک نماد جهت اینهمانی اینهمانی محتوا  
جهت ترکیب کردن دو نام احتیاج دارد.

(فرگه دلیل دیگری که برای وجود '≡' در مفهوم نگاری  
خودش پیشنهاد داد آن بود که برای [این نماد] معرفی  
تعاریف مورد احتیاج مورد احتیاج است ولی این فقط یک  
'دلیل سطحی' بود.

خواننده فوراً شباهت بین مفهوم Bestimmung swaise مفهوم  
نگاری و مفهوم معنای/مرجع یک Darstellung swaise یا  
Art des Gegebenseins را تشخیص خواهد داد، یعنی، شیوه‌ای  
شیوه‌ای که در آن یک شیء فرض شده است یا ارایه  
ارائه شده است و این دومی جزء فعال معنای عبارت است  
[sinn]. در واقع در واقع، مثال فرگه در 'معنا و مرجع'  
از ارایه ارائه شدن یک شیء به شیوه‌های شیوه‌های  
مختلف می‌تواند می‌تواند به آسانی به آسانی در مفهوم  
نگاری به عنوان به عنوان یک مثال از شیء متعین شده‌ی  
تعیین شده به شیوه‌های شیوه‌های مختلف، مورد استفاده  
مورد استفاده قرار گیرد:

«a, b, c را خط‌هایی خط‌هایی در نظر بگیرید که رئوس یک مثلث را  
به وسط ضلع مقابل وصل کنند. نقطه‌ی نقطه تقاطع b و a همان  
نقطه‌ی نقطه تقاطع b و c است. بنابراین ما مشخص‌سازی‌های  
مشخص‌سازی‌های مختلفی برای نقطه‌ی نقطه واحد داریم و این نام  
ها نام‌ها (نقطه‌ی نقطه تقاطع b و -a، نقطه‌ی نقطه تقاطع b و  
c) نیز به نحوه‌ی نحوه ارایه ارائه دلالت می‌کنند می‌کنند  
کنند و از این رو از این رو این جمله معرفت بالفعل را به  
همراه دارد. (frege 1892c:152).»

این شباهت با تئوری معنا/مرجع می‌تواند می‌تواند  
بیشتر به پیش برود. بنابراین از آنجا که فرگه  
(1892c) بین آنچه که یک لفظ به جای به جای آن مقدار می

گیرد می‌گیرد، مرجع آن، و آن چیزی که لفظ آن را بیان می‌کند می‌کند و معنای آن، تمایز قایل می‌شود قائل می‌شود؛ بنابراین فرگه (1879) میان آن چیزی که لفظ به جای به جای آن قرار می‌گیرد می‌گیرد، محتوای آن، و آن چیزی که لفظ همراه آن می‌آید می‌آید، تمایز قایل می‌شود قائل می‌شود و همین‌طور همین‌طور در حالی که درحالی‌که فرگه (1892c) میان آن چیزی که این‌همانی این‌همانی آن را مرتبط می‌کند می‌کند و آن چیزی که درون آن اطلاعات منتقل نشده به وسیله این‌همانی منتقل‌نشده به وسیله این‌همانی قرار دارد، تمایز قایل می‌شود قائل می‌شود و بنابراین معتقد بود که هرچند این‌همانی هرچند این‌همانی باید الفاظی را که در دو طرف این‌همانی این‌همانی قرار دارند دارند به هم مربوط کند، اصلاحات اصلاحات آن چیزی خواهد بود که همان محتوا به وسیله به وسیله دو روش و شیوه متعین تعیین شده است.

ولی هرچند هرچند فرگه (1879) یک تمایز معنا/مرجع برای حدهای مفرد رسم کرده بود، فقط دارای محتوای ممکن حکم برای جملات بود. بنابراین، بعد از همه حرف‌هایی همه حرف‌هایی که گفته شده است، او همچنان به اصل ۴۰۲۰۱ متعهد است: جایگزینی حدود مفرد هم مرجع - خواه آنها به جای آنها به جای محتوای معمولیشان معمولیشان قرار بگیرند - یا در متن این‌همانی این‌همانی محتوا، به جای به جای خودشان - محتوای مفهومی را حفظ می‌کنند می‌کنند. به عنوان به عنوان نتیجه، فرگه هیچ کجا رد پای رد پای از Bestimmungsweise همراه با یک حد مفرد را به جز به جز در مورد محتوای مفهومی یک جمله دنبال نکرد.

این جایگزینی او را در برابر یک معما قرار داد. وقتی  $r(\alpha) = r(\beta)$ ، ولی *Bestimmungsweise* همراه با  $\alpha$  از *Bestimmungsweise* همراه با  $\beta$  متفاوت می باشد، است، یا  $s\alpha$  و  $s\alpha/\beta$  دارای یک محتوای مفهومی هستند یا نیستند. اگر  $s\alpha$  و  $s\alpha/\beta$  دارای یک محتوای مفهومی باشند پس تا آنجا که به استنتاج مربوط است، و به یاد آورید که این تنها علاقه‌ی علاقه در مفهوم نگاری می باشد است - تفاوتی نمی‌کند نمی‌کند که آیا *Bestimmungsweise* مطابق با  $\alpha$  و  $\beta$  یکی هستند یا نه. از طرف دیگر اگر  $s\alpha$  و  $s\alpha/\beta$  در محتوای مفهوم متفاوت باشند، آنگاه اصل جایگزینی ۲۰۲۰۱ نقض خواهد شد. با نگرانی نسبت به اجتناب از اولین بریل، که '≡' را یک چیز اضافی بیهوده نسبت به عملگرهای منطقی به حساب به حساب آورده است، فرگه تشخیص نداد او به وسیله‌ی به وسیله دومی گرفتار شده است. چون به واسطه به واسطه در نظر گرفتن اینهمانی اینهمانی برای مربوط کردن عبارات به جای به جای محتوای آنها، او متعهد متعهد شده بود که یک تفاوت مهم منطقی در نمادهایی وجود دارد که هیچ تفاوت منطقی مهمی را در محتواها منعکس نمی‌کنند نمی‌کنند. البته، این به طور به طور مستقیم تخلف تخلف نسبت به چیزی بود که او وقتی تفکر تفکر محتوای مفهومی را توضیح داد، بیان می‌کرد کرد.

طرز صوری به این معناست که او این موضع را داشت که

$$\alpha = \beta \quad (404)$$

صادق بودن و

$$(\alpha = \alpha) \equiv (\alpha = \beta) \quad (405)$$

کاذب بودن که در تناقض است با (۴۰۳).

(۴۰۳) انتقاد نظریه‌ی نظریه مرسوم به‌طور به‌طور عمومی باور دش داشته است که فرگه (1879) آگاهی بخشی آگاهی بخشی یک اینهمانی اینهمانی در مفهوم نگاری را به تفاوت در الفاظ موجود در دو طرف علامت اینهمانی اینهمانی نسبت داده است و اینکه او با دو رویکرد مفهوم نگاری سرخورده شده است. زیرا بر مبنای یک تحلیل دقیق، متوجه شده است که اطلاعاتی که به این ترتیب به این ترتیب منتقل می‌شوند می‌شوند، قراردادهای دل‌خواهی دلخواه اجتماع زبانی است و اینکه سالها سالها بعد از مفهوم نگاری کشف کرد. که یک لفظ علاوه بر مرجعش یک معنایی دارد که ارتباطش با مرجع موضوعی قراردادی نیست. و اینکه کشف به فرگه اجازه داد (1892c) که معرفت 'واقعی' یا 'درست' منتقل شده به وسیله‌ی منتقل‌شده به وسیله یک اینهمانی اینهمانی همانی، معناهای مختلف الفاظ را که در هر دو طرف اینهمانی قرار دارند، قرار دارد دهد. به‌طور به‌طور آشکار. این داستان نمی‌تواند نمی‌تواند صحیح باشد. زیرا همان‌طور همان‌طور که دیده ایم، فرگه قبلاً مفهومی در مفهوم نگاری Bestimmungsweise داشت. مفهومی از Bestimmung-sweise که تقریباً مطابق مفهوم معنا/مرجع بود و او آگاهی بخشی آگاهی بخشی یک اینهمانی اینهمانی همانی به تفاوت در Bestimmungsweisen همراه با عبارات به کار رفته به کار رفته در دو طرف علامت اینهمانی اینهمانی نسبت داده بود و نه فقط اینکه صرفاً تفاوت در خود اصطلاح را شرح دهد؛ در واقع او Bestimmungswense را دقیقاً برای مقابله با این تهمت مطرح کرد که او اینهمانی اینهمانی ها ها را به واسطه به واسطه تفسیر آنها به عنوان اینهمانی آنها به عنوان اینهمانی آنها به عنوان اینهمانی محتوا، بی ارزش بی ارزش و پوچ کرده

بود. آن کمبودی که او در مفهوم نگاری داشت تمایز معنا/مرجع برای جملات بود. این کمبود توجه او را به ایضاحش از تحلیل تابع/شناسه زبان جلب کرد. این انتقاد از رویکرد مفهوم نگاری فرگه راجع به اینهمانی-اینهمانی از تفاسیر فرگه (1892c) در بندهای آغازین اخذ شده است، که به وسیله‌ی به‌وسيله تعدادی از مفسرین به‌عنوان مفسرین به‌عنوان یک منادی و پیشرو بیشتر، مشاجره‌های مشاجره‌های معاصر تفسیر و تعبیر شده است که بین آنهايي-آنهايي است که به گزاره‌های گزاره‌های اصیل در سمانتیک احتیاج دارند و آنهايي-آنهايي که تلاش می‌کنند می‌کنند که حقایق سمانتیک را به حقایقی راجع به کلمات تحویل کنند. نخست این بازآفرینی تاریخ روشنگری فرگه، حرکت از رویکرد مفهوم نگاری به رویکرد معنا/مرجع به‌عنوان یک عدم پذیرش رویکرد تحویل‌گرایی تحویل- گرایی به حساب می‌آمد به حساب می‌آمد و تطبیق و تأیید برای رویکرد گزاره‌گرایان گزاره‌گرایان<sup>۱</sup> محسوب می‌شود می‌شود.

مثال‌های نمونه‌ای مثال‌های برجسته‌ای از این نظریه‌ی نظریه مرسوم عبارتند از (kneals , Linsky)-:

«فرگه قادر به پذیرش جانشین دیگر از میان این دو بدیل نبود، یعنی اینکه اینهمانی-اینهمانی یک نسبت بین نام‌ها نام‌ها و علائم-علائم اشیاء است. پس 'a=b' فقط خواهد گفت که نام 'a' و نام 'b' نام‌هایی نام‌هایی برای چیز هستند. فرگه استدلال می‌کند می‌کند این تحلیل ها نمی‌تواند تحلیل‌ها نمی‌تواند درست باشد، زیرا این واقعیت که 'a' یک نام است برای 'a' و 'b'، هم یک نام برای a است از یک توافق کاملاً دل‌بخوآهانانه دل‌خواهانه نشأت می‌گیرد می‌گیرد که حاکم بر نشانه‌ها نشانه‌ها است. به علاوه، به علاوه وقتی من می‌گویم می‌گویم که زهره ستاره صبحگاهی

<sup>۱</sup> - propositionalist

است، اطلاعات را درباره‌ی درباره آسمان انتقال می‌دهم می‌دهم و نه درباره‌ی استفاده‌ی دل‌خواهانه درباره استفاده دلخواهانه از علایم (linsky 1967:22).

همان‌طور همان‌طور که دیده‌ایم، دیده‌ایم فرگه پیشنهاد کرد که یک جمله‌ی اینهمانی می‌باید جمله اینهمانی باشد و واقعاً درباره ی درباره عباراتی که در دو طرف علامت اینهمانی اینهمانی ظاهر می‌شوند، می‌شوند، باشد و او سعی کرد که این را با این فرض بیان کند که '≡' به‌عنوان به‌عنوان یک نماد برای اینهمانی اینهمانی محتوای بین عبارات فهمیده شده است. ولی اما او بعد متوجه شد که این یک راه‌حل اقناع‌کننده راه‌حل اقناع‌کننده برای حل معما نیست. چون زیرا او تشخیص داد که اگر جمله‌ی جمله اصلی [یعنی ستاره‌ی ستاره صبحگاهی اینهمان اینهمان با ستاره‌ی ستاره شامگاهی است] واقعاً درباره‌ی سیاره‌ی درباره سیاره زهره نبود، بلکه درباره محتوای عبارات معینی بود. آن جمله می‌باید باید بیشتر متعلق به زبان‌شناسی زبان‌شناسی باشد تا ستاره‌شناسی ستاره‌شناسی، که به‌طور به‌طور آشکار این مورد نیست. چون کشف اینهمانی ستاره‌ی اینهمانی ستاره صبحگاهی و ستاره‌ی ستاره شامگاهی به‌وسیله‌ی به‌وسیله مشاهده و محاسبه امکان‌پذیر امکان‌پذیر است، و نه به‌وسیله‌ی به‌وسیله اظهار نظر اظهار نظر (Kneale and kneale 1962:494).

این انتقاد از تئوری مفهوم نگاری اجمالاً اینطور این طور پیش میرود می‌رود: اگر یک جمله یک نسبتی بین عبارات را بیان کند و نه یک نسبتی بین آنچه آن عبارات به‌جای به‌جای آن قرار می‌گیرند، می‌گیرند پس این جمله اطلاعات را منتقل می‌کند، درباره‌ی درباره آنچه آن تفاسیر به‌جای به‌جای آن قرار می‌گیرند می‌گیرند، منتقل می‌کند بلکه فقط و درباره‌ی درباره خود تعبیر و از آنجا که 'زهره = ستاره صبحگاهی' اطلاعاتی درباره‌ی درباره زهره و ستاره‌ی ستاره صبحگاهی را منتقل می‌کند می‌کند '=' نمی‌تواند نمی‌تواند عبارات 'زهره' و 'ستاره‌ی ستاره' صبحگاهی را به هم مربوط کند. با این حال با این حال مطمئناً ما در تکنیک‌های



تکنیک‌های فلسفه‌ی فلسفه مدرن به اندازه‌ی به اندازه  
کافی دارای ظرافت و پیچیدگی هستیم - مثلاً جابه‌جایی  
جابه‌جایی بین حالت- که به مقدمات این نقد شک کنیم.  
این نسبت وقتی به وضوح عبارات را به هم مربوط می  
کند، می‌کند و نه آنچه که این عبارات به‌جای‌به‌جای  
آن قرار می‌گیرد می‌گیرد. با این حال با این حال این  
جمله.

(۴۰۶) 'زهره' به همان چیزی دلالت می‌کند می‌کند که  
'ستاره صبحگانی' در شرایط خاص برای انتقال اطلاعات  
درباره‌ی درباره اجرام آسمانی به کار می‌رود، می‌رود  
و در شرایطی دیگر جهت انتقال اطلاعات درباره‌ی  
درباره کلمات به کار می‌رود می‌رود. مجدداً ادعای  
لینسکی (Linsky) که یعنی ' ' این واقعیت که 'a' یک نام  
برای a است و اینکه 'b' هم یک نام برای a است از یک  
توافق کاملاً دل‌بخواهانه دلخواهانه در مورد استفاده  
از این علائم ناشی می‌شود می‌شود، کاذب است.  
ممکن است به‌طور به‌طور اختیاری و دل‌بخواهانه  
دلخواه موافقت شده باشد که 'a' ، a را نام‌گذاری می  
کند نام‌گذاری می‌کند و به‌طور دل‌بخواهانه به‌طور  
دلخواه توافق شده باشد که 'b' ، b را نام‌گذاری می  
کند نام‌گذاری می‌کند؛ با این حال با این حال هر چند  
هر چند 'a' و 'b' یک چیز را نام‌گذاری می‌کنند نام-  
گذاری می‌کنند آشکارا یک مغالطه‌ای مغالطه‌ای خواهد  
بود که نتیجه بگیریم که این یک توافق اختیاری است  
که 'a' و 'b' یک شیء را نام‌گذاری می‌کنند نام‌گذاری  
می‌کنند. لینسکی (linsky) فرگه را با این استدلال  
همراهی می‌کند، می‌کند ولی این به سختی باور‌کردنی  
قابل‌باور است که فرگه در جای‌جای‌جای‌جای 'معنا و  
مرجع' درست مرتکب این نوع خطا شده باشد.

~~همان طور همان طور~~ که قبلاً ذکر کرده ایم کرده ایم  
 انتقاد لینسکی- نیل از تئوری مفهوم نگاری فرگه در  
 مورد ~~اینهمانی~~ اینهمانی از مبحث آغازین فرگه  
 (1892c) راجع به موضوع، نشأت گرفت. فرگه با مطرح  
 کردن این حقیقت که کلمات ~~می توانند می توانند~~ می توانند ~~به طور~~  
~~دل بخواهانه~~ به طور دلخواه به اشیاء نسبت داده شوند  
 و اینکه ما قادر خواهیم بود شناخت صحیحی را انتقال  
 دهیم اگر ما به ~~علایم~~ علائم ~~به عنوان~~ به عنوان اشیاء  
 و نه ~~به عنوان~~ به عنوان نماد نگاه کنیم، چه چیزی ~~می~~  
~~توانسته~~ می توانسته در ذهن داشته باشد. ~~همه ی اینها~~  
~~همه اینها~~ تفسیر رایج و پذیرفته شده پذیرفته شده را  
 که معناها و گزاره ها ~~گزاره ها~~ گزاره ها برای سمانتیک مورد  
 احتیاج هستند، ~~را~~ را نشان ~~می گیرد~~ می گیرد ~~ولی~~ ولی ~~اما~~  
~~ما نمی توانیم نمی توانیم~~ این تفسیر را بپذیریم.  
 همیشه این امکان هست که فرگه ~~درباره ی~~ درباره ی این  
 موضوع واقعاً دچار خلط شده باشد و استدلالش در اینجا  
 بد باشد. ولی ما یک داستان ~~مثبت تر مثبت تر~~ مثبت تر را (اگر  
 وجود داشته باشد) ترجیح ~~می دهیم می دهیم~~ می دهیم و ملاحظات  
 زیر را ~~ارایه می دهیم~~ ارائه می دهیم.  
 نسبتاً واضح است. از چه چیزی بحث کرده ایم کرده ایم،  
 اینکه ~~عمده ترین عمده ترین~~ عمده ترین انتقاد فرگه از تئوری  
 مفهوم نگاری، ~~از~~ از تئوری سمانتیک بنیادین بود که اصل  
 ۴۰۲۰۱ را ~~به دست~~ به دست آورد. در مورد اشتباهات مفهوم  
 نگاری او که ~~متضمن~~ متضمن تبیین تمایز معنا/مرجع،  
 تمایز تابع/شناسه و تمایز مفهوم/ شیء شد، یک فرایند  
 پیچیده و طولانی که ~~همه ی~~ همه ی «معنا و مرجع» را در  
 بر ~~می گیرد می گیرد~~ می گیرد و در مقالات هم رتبه آن ~~هم~~ وجود  
 دارد.

اما در ~~نقل قول گفته شده~~ نقل قول گفته شده، فرگه تئوری ~~اینهمانی~~ اینهمانی مفهوم نگاری خودش را بر مبنای این ~~زمینه های~~ زمینه های بسیار خاص که [این تئوری] در هدف ~~بیان شده اش~~ بیان شده اش ناکام است، نقد کرد. یعنی، چون که او ~~اینهمانی~~ اینهمانی را ~~به~~ عنوان به عنوان اینکه عبارت را به هم مربوط می کند ~~می کند~~ فرض کرده بود، راهی برای اینکه او بتواند آن ~~اینهمانی های~~ اینهمانی های را که ~~نام ها~~ نام ها (تفاوت پیش پا افتاده ای پیش پا افتاده ای در صورت بندی صورت بندی داشتند، ~~آنها~~ آنها که ذاتاً مثل تفاوت معلوم/مجهول بودند) و آن مواردی را که ~~نام ها~~ نام ها در Bestimmungsweisen تفاوت دارند ~~را~~ را تشخیص دهد، وجود نداشت. معلوم شد که هر دو دارای وزن یکسانی هستند، ~~به طوری که~~ به طوری که با این ابزار موفق نشد ~~مشخصه ی آگاهی بخشی اینهمانی ها~~ مشخصه آگاهی بخشی اینهمانی ها را ~~بدست~~ بدست آورد. لینسکی و نیل (ها) این نکته را ~~در نیافتند~~ در نیافتند:

با عدم آگاهی از اینکه فرگه Bestimmungsweisen را در مفهوم نگاری تشخیص داده بود، فرگه را ~~به عنوان به~~ عنوان کسی در نظر گرفتند که اصرار داشت که کمبود چنین تمایزی است که باعث سقوط این تئوری شد.

ولی هنوز ما نیاز نداریم به این انتقادات بازگردیم. چون سیر خاص استدلال ~~مطرح شده به وسیله ی~~ مطرح شده به وسیله ی لینسکی و نیل، ارتباط نزدیکی با یک استدلال قوی دارد که ما با چرچ (1950) و لانگفورد ~~می شناسیم~~ می شناسیم و چیزی که مثل یک محصول اصلی ~~زرادخانه ی~~ زرادخانه ی پذیرش ~~استدلال های~~ استدلال های لینسکی-نیل ما تا حدی مؤثر بودن آزمون ~~ترجمه ی~~ ترجمه ی چرچ-لانگفورد را نفی

می کنیم می کنیم. حال به این مورد می پردازیم می-  
پردازیم.

(۴۰۴) نقد: ملاحظات چرچ-لانگفورد

این مشخصه ی فلسفه ی مشخصه فلسفه تحلیلی است که  
مسائل-مسائل مربوط به اشیاء را در چارچوب مسائل  
مربوط به کلمات مجدداً طرح کند. این در تمایز حالت  
صوری/حالت مادی<sup>۱</sup> کارناب (1937) و تکنیک عروج معنا  
شناسانه<sup>۲</sup> کو این کو این (1960) به روشن ترین روشن ترین  
شکل مطرح بود. شکی نیست که تفاوت های-تفاوت های  
بین زبان شیء و زبان کلمه ای کلمه ای وجود دارد و  
اینکه فلاسفه یکی را بر دیگری ترجیح نداده اند-  
نداده اند ولی این تفاوتها-تفاوتها مسئله-مسئله  
تحلیل شده-تحلیل شده را تحریف شده-تحریف شده نشان نمی  
دهد، نمی دهد یا اینطور-اینطور ادعا شده است. این  
مورد آخری نکته ی نکته قابل بحثی قابل بحثی است.<sup>۳</sup>  
این هدف آزمون ترجمه چرچ-لانگفورد است. از این پس

از این پس آزمون را خواهیم گفت).

در اینجا مثالی از اینکه چگونه آزمون مورد استفاده-  
مورد استفاده قرار گرفته است، وجود دارد. یک تحلیل،  
باور دارد که، آن را به عنوان به عنوان یک نسبت بین  
یک فرد و یک جمله در نظر می گیرد-می گیرد چون این  
یک تحلیل فلسفی است، این دو جمله ی جمله انگلیسی یک  
چیز را می گویند-می گویند:

John believes that the moon is round<sup>۳</sup> (۴۰۷)

(۴۰۸) جان به "The moon is round" باور دارد<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> -formal mode/material mode

<sup>۲</sup> -semantic ascent

<sup>۳</sup> - در متن اصلی کتاب به زبان انگلیسی بوده اند  
<sup>۴</sup> - در متن اصلی کتاب به زبان انگلیسی بوده اند

آیا آنها آنها یک چیز می گویند می گویند؟ آنها آنها-  
ها این گونه این گونه نشان می دهند می دهند ولی برای  
اینکه مطمئن شویم آزمون را به کار می گیریم می-  
گیریم در ترجمه به آلمانی خواهیم داشت:  
(۴۰۹) جان باور دارد، که ماه گرد است.<sup>۱</sup>  
(۴۰۱۰) جان باور دارد، 'که ماه گرد است'.<sup>۲</sup>

این دو جمله فارسی آشکارا گزاره های گزاره های  
مختلفی را بیان می کنند، می کنند؛ بنابراین دو جمله  
ی جمله انگلیسی می باید، باید برخلاف ظاهرشان، گزاره  
های گزاره های مختلفی را بیان می کنند کنند. آزمون  
نشان میدهد- می دهد که تحلیل اشتباه است.

$w, 0$  را مخفف- مخفف دو جمله در زبان اولیه بدانید؛  
 $T(\eta)$  را ترجمه ی ترجمه  $\eta$  در یک زبان خارجی خاص فرض  
کنید؛ و  $R$  را یک نسبت سمانتیک بین دو جمله در نظر  
بگیرید- (برای مثال، هم معنایی، استلزام). آزمون  
تجربه ی تجربه چرچ- لانگفورد اینطور- اینطور عمل می  
کند- می کند.

فرض کنید-

ORW (۴۰۱۱)

مطابق با آنچه برای یک اصل ترجمه به طور به طور  
عمومی پذیرفته شده است-

اصل ۴۰۴۰۱ (ترجمه ی چرچ-لانگفورد) اگر ORW، پس  
 $T(o)RT(w)$ ،

زیرا یک جمله و ترجمه ی ترجمه آن یک گزاره را بیان  
می کند- ولی، می کند ولی به کار گرفتن-

اصل ۴۰۴۰۲ (ترجمه داخل علامت نقل قول نقل قول) عبارات  
داخل علامت نقل قول نقل قول نباید ترجمه شوند-.

<sup>۱</sup> - در متن اصلی کتاب به زبان آلمانی بوده اند  
<sup>۲</sup> - در متن اصلی کتاب به زبان آلمانی بوده اند

این ترجمه در تفاوت بین  $w, 0$  مبالغه می کند می کند. متکلم به زبان اولیه، بر اساس بررسی  $w$  کلمات را درون علائم نقل قول می خواند علائم نقل قول می خواند و کلمات ذکر شده ذکر شده را می فهمد می فهمد. از طرف دیگر متکلم زبان خارجی، بر اساس بررسی  $T(w)$  کلمات درون نقل قول نقل قول را نمی فهمد نمی فهمد و خود این کلمات در زبان او ناشناخته هستند. روشن است که

$$T(0) RT(w) \quad (4012)$$

کاذب است؛ بنابراین به وسیله ی به وسیله رفع تالی، می باید باید کاذب باشد. (4011)

اینکه آیا جمله ی جمله  $0$  می تواند می تواند یک گزاره ای گزاره ای را بیان کند که همتای  $w$  هم، همان را بیان می کند، می کند در اینجا مورد بحث مورد بحث ما نمی باشد نیست. آنچه توجه ما را جلب کرده است ادعای گسترده ای- گسترده ای است که انگیزه عدم پذیرش فرگه از رویکرد مفهوم نگاری در مورد اینهمانی اینهمانی، همان نوعی از دغدغه های دغدغه ها بوده است که انگیزه آزمون ترجمه ی ترجمه چرچ-لانگفورد بوده است. لاینسکی (1983:7) این موضوع را این گونه این گونه مطرح می کند می کند:

در 'معنا و مرجع' فرگه می گوید می گوید چرا او نظریه ی نظریه ابتدایی خودش را رها کرد:

«هیچ کس نمی تواند نمی تواند استفاده از هر حادثه قابل تولید حادثه قابل تولید یا شیء دل بخواهی دلخواهی را به عنوان به عنوان نماد برای چیزی ممنوع کند. در آن مورد، جمله ی جمله  $a=b$  به موضوع مورد بحث مورد بحث رجوع نخواهد کرد و بلکه فقط به نحوه ی نحوه معرفی آن اشاره می کند می کند؛ و ما هیچ شناخت صحیحی را به این وسیله بیان نخواهیم کرد. 'من فکر می کنم می کنم که فرگه در اینجا به همان ملاحظاتی اشاره می کند می کند که 'آزمون تست چرچ-لانگفورد' مستلزم آن است.»

لینسکی ادعا ~~می کند~~ می کند که تئوری مفهوم نگاری فرگه از ~~اینهمانی~~ اینهمانی رد ~~می شود~~ می شود زیرا از آزمون ~~ترجمه ی~~ ترجمه چرچ-لانگفورد تخلف ~~می کند~~ می کند و اینکه فرگه آن را به دلایلی اساساً ~~شبيه~~ مشابه آنها ~~آن ها~~ آن ها رد ~~می کند~~ می کند. حال ~~هر چند~~ هر چند تئوری مفهوم نگاری رد ~~می شود~~ می شود ولی به دلایلی شبیه دلایلی که لینسکی ~~ارایه می دهد~~ ارائه می دهد، رد ~~نمی شود~~ نمی شود.

اینجا استدلال ما در دو بخش خواهد بود. اول، ما استدلال خواهیم کرد که آزمون، خودش ~~قابل بحث~~ قابل بحث است زیرا اصل ۴۰۴۰۲ ~~قابل بحث~~ قابل بحث است. دوم، ~~اینکه~~ اینکه هر آنچه از آزمون برآید، ما استدلال خواهیم کرد که ~~نمی توند نتیجه ای~~ نمی تواند نتیجه ای را که لینسکی ~~می خواهد~~ می خواهد از آن درآورد، ~~را~~ حاصل کند.

در اینجا استدلال لینسکی (8-7:1983) را داریم<sup>۲</sup>.

به ~~جمله ی~~ جمله زیر توجه کنید:

(۴۰۱۳) زهره ستاره صبحگاهی است،

مطابق با تئوری مفهوم نگاری، که فرگه حال آن را رد ~~می کند~~ می کند، (۴۰۱۳) همان چیزی را ~~می گوید~~ می گوید

که [این جمله آن را ~~می گوید~~ می گوید]

(۴۰۱۴) 'زهره' و 'ستاره صبحگاهی' به یک چیز اشاره

~~می کنند~~ می کنند (در فارسی).

اگر این فرض صحیح باشد، ~~ترجمه ی~~ ترجمه این دو جمله در انگلیسی ~~می باید~~ باید همین اطلاع را منتقل دهد، یعنی:

Venus is The morning star (۴۰۱۵)

~~می باید~~ باید همان اطلاعی را انتقال دهد که:

demote the same thing (in English) (۴۰۱۶) «ستاره صبحگاهی»

and "زهرة"

در ترجمه‌ی ترجمه (۴۰۱۴) به (۴۰۱۶)، لازم و ضروری است که آنچه در علامت نقل قول نقل قول قرار گرفته، دست نخورده دست نخورده بماند. زیرا این نام‌های نام-های 'زهرة' و 'ستاره‌ی ستاره صبحگاهی' است که گفته شده به یک چیز دلالت می‌کند می‌کند. (در انگلیسی) هر ترجمه‌ای ترجمه‌ای از (۴۰۱۴) می‌باید درباره‌ی باید درباره همین نام‌ها نام‌ها باشد و نه درباره‌ی درباره ترجمه‌ی ترجمه انگلیسی آنها. آنها. آن‌ها 'Venus', 'The morning star'. حال فرض کنید که شما یک انگلیسی هستید که ابدأ فارسی نمی‌دانیم نمی‌دانید. پس روشن است که (۴۰۱۵) و (۴۰۱۶) اطلاعات مختلفی را به شما منتقل می‌کنند می‌کنند. (۴۰۱۵) یک واقعیت اخترشناسی اخترشناسی مهم را به شما می‌گوید می‌گوید ولی (۴۰۱۶) به هیچ وجه به هیچ وجه به شما چیزی درباره ی آسمان‌ها نمی‌گوید درباره آسمان‌ها نمی‌گوید. [این جمله] واقعیتی درباره‌ی درباره زبان انگلیسی به شما می‌گوید می‌گوید. روشن است که (۴۰۱۵) و (۴۰۱۶) محتوای شناختی متفاوت دارند. پس (۴۰۱۳) و (۴۰۱۴) هم می‌باید باید اطلاعات کاملاً مختلفی را انتقال بدهند و برای به همان دلیل (۴۰۱۳) درباره‌ی آسمان‌ها درباره آسمان‌ها و (۴۰۱۴) درباره‌ی درباره کلمات فارسی می‌باشد است. بنابراین فرگه مجبور شد که دیدگاه اول خود را ترک کند.

لینسکی نتیجه می‌گیرد می‌گیرد: '' (۴۰۱۳) درباره‌ی درباره آسمان‌ها آسمان‌ها است و (۴۰۱۴) درباره‌ی درباره کلمات انگلیسی است. این ادعا ادعا هیچ گزندی گزندی ندارد مگر اینکه '' (۴۰۱۳) درباره‌ی درباره



درباره آسمان‌ها آسمان‌ها می‌باشد است و درباره‌ی  
درباره کلمات فارسی نیست؛ (۴۰۱۴) درباره‌ی درباره  
کلمات فارسی می‌باشد است و درباره‌ی درباره آسمان  
نیست.<sup>۱۱</sup>

این از وضوح به دور می‌باشد است. برای مثال نیمه‌ی  
نیمه دوم این ادعا - ادعا به سادگی به سادگی کاذب  
است. (۴۰۱۴) همان قدر - همان قدر که درباره‌ی  
درباره کلمات می‌باشد است راجع به آسمان‌ها آسمان‌ها  
می‌باشد است.

یک فرد بومی فلسفی برای بیان آنچه درصدد بیان آن  
است هیچ شکلی در به کارگیری به کارگیری (۴۰۱۳) یا  
(۴۰۱۴) ندارد. ما علامت نقل قول نقل قول را در اطراف  
'زهره' نمی‌بینیم نمی‌بینیم و همین‌طور همین‌طور  
اطراف 'ستاره صبحگاهی'، ولی حتی پدیدگی فلسفی هم  
بلافاصله استنتاج نخواهد شد که ما درباره‌ی آسمان‌ها  
درباره آسمان‌ها صحبت نمی‌کنیم نمی‌کنیم زیرا ما، ''  
دلالت می‌کند'' را که یک عملگر نقل قول نقل قول  
زدایانه است را دقیقاً در دو طرف پیدا می‌کنیم می-  
کنیم.

استدلال لینسکی اصل ۴۰۴۰۲ را روشن می‌کند می‌کند. یک  
نفر نمی‌تواند نمی‌تواند - نباید - درون علامت نقل قول  
نقل قول را ترجمه کند، کلمات در اینجا ذکر شده اند  
شده اند، استفاده نشده اند نشده اند. ولی اما آیا ما  
باید اصل ۴۰۴۰۲ را بپذیریم؟ شایان ذکر است که ترجمه  
کردن درون علامت‌های نقل قول علامت‌های نقل قول - یعنی،  
علامت نقل قول نقل قول معمولی - یک روند کاملاً معقول  
است. برای مثال در یک قتل مرموز، یک شخصیت درباره‌ی  
درباره کلمات دقیق فرد مورد ظن صحبت می‌کند می‌کند:  
ترجمه‌ی ترجمه انگلیسی علامت نقل قول نقل قول کلمات

دقیق ~~انگلیسی~~ انگلیسی به کار رفته برای ترجمه‌ی ترجمه اظهارات فرد مظنون را دارد. اما علایم نقل قول های علائم نقل قول‌های ساده یک اختراع فلسفی هستند و روش طبیعی به‌طور به‌طور خود به‌خود خود به‌خود به‌خود آنها آن‌ها را به کار نمی‌برد نمی‌برد ولی آیا روش فلسفی اصل ۴۰۴۰۲ را لازم دارد؟ فرو رفته کردن خطوط هم نوعی نقل قول نقل قول است. یک جمله که شماره گذاری شماره‌گذاری شده است و به‌صورت تورفته به صورت تورفته نوشته شده و همان‌گونه همان‌گونه که در یک کتاب منطق است، ذکر شده است. اصل ۴۰۴۰۲ مانع ترجمه کردن ما از ' ' جملات به‌صورت فرو رفته فرو رفته نوشته شده ' ' میشود می‌شود؛ بنابراین به‌طور به‌طور مؤثری مانع از ترجمه کردن یک متن منطقی به یک زبان خارجی میشود می‌شود. با عمل فلسفی، چنین ترجمه های ترجمه‌هایی را می‌پذیرد می‌پذیرد. در واقع درواقع، ترجمه های ترجمه بلاک و گیج از "uber sinn und Bede utung" به‌طور به‌طور استنادی کلمات را درون نقل قول ها نقل قول‌ها ترجمه می‌کند می‌کند.<sup>۳</sup> لینسکی کاملاً با این ترجمه کنار می‌آید می‌آید: او در سرتاسر شرحش بر آن اتکا می‌کند می‌کند و هرگز این عدم توجه آمرانه ی آمرانه پرو صد سرو صد سرو صد به اصل ترجمه اش ترجمه اش را متذکر نمی‌شود نمی‌شود. این حقیقت صرف که یک نفر عبارتی را بیان می‌کند می‌کند کند، حتی اگر آن را درون نقل قول های نقل قول‌های ساده احاطه کند، جهت توجیه کردن عدم ترجمه های ترجمه آن ناکافی ناکافی است.

البته این حرف، گفتن این مطلب نیست که عبارات ذکر شده ذکرشده همیشه می‌باید باید ترجمه شوند. در یک کتاب درباره ی درباره گرامر انگلیسی، که مثال های

مثال‌های انگلیسی مهم هستند، مثال‌های مثال‌های ذکر شده ذکر شده نباید ترجمه شوند. به نظر می‌رسد می‌رسد این موقعیتی باشد که در اینجا لینسکی می‌فهمد می‌فهمد. نظریه‌ی نظریه او آن است که (۴۰۱۴) درباره‌ی درباره‌ی کلمات استفاده‌شده استفاده‌شده در (۴۰۱۳) صحبت می‌کند صحبت می‌کند. درباره‌ی درباره‌ی خود همان کلمات: اگر یک نفر معادل فارسی را استفاده کند، تخلف- تخلف وحشتناکی انجام داده است. این- علت آن این است که او درون علائم گیومه و نقل قول- نقل قول را ترجمه نمی‌کند نمی‌کند.

ولی این امر صحیح نیست. زیرا جمله‌ی جمله انگلیسی کتاب لینسکی جمله‌ی جمله (۴۰۱۴) به صورت به صورت زیر در خواهد در خواهد آورد: -

(۴۰۱۷) 'venus' and 'the morning star' demote the samething (in English) نه به صورت به صورت (۴۰۱۴) - آن طور آن طور که لینسکی در بالا ادعا می‌کند می‌کند. نه فقط یک نفر درون نقل قول‌ها نقل قول‌ها را ترجمه می‌کند، می‌کند بلکه حتی او حتی- یکی نفر "در فارسی" را به "در انگلیسی" تغییر می‌دهد می‌دهد. اثر درگیر کردن اصل (۴۰۴۰۲) نگاه داشتن ثابت مرجع در ترجمه است. این چیزی از یک مشکل را نشان می‌دهد می‌دهد وقتی ما موردی از خود--ارجاعی را داریم: بِه خاطر به خاطر حافظ خود-- ارجاعی می‌باید باید تغییر کند. یک مقاله در مورد پارادوکس دروغگو- دروغگو مثال زیر را بیان می‌کند می‌کند: -

(۴۰۱۸) این جمله کاذب است، ترجمه‌ی ترجمه فرانسوی از این مقاله، مطمئناً جمله‌ی جمله (۴۰۱۸) را به صورت به صورت زیر ترجمه می‌کند: -

cette phrase est fausse (۴۰۱۹)

مرجع کرده است به طوری که به طوری که خود--ارجاعی ضروری (self-reference) جهت ایجاد پارادوکس حفظ شده است. اگرچه اگرچه این کلمات فارسی است که در (۴۰۱۸) ارجاع داده شده اند شده اند (یا نام های نقل قول شده نام های نقل قول شده) ما مرجع را در (۴۰۱۹) به خاطر به خاطر فراهم کردن ترجمه ی ترجمه ی صحیح تغییر داده ایم داده ایم. در واقع در واقع اگر ما قادر به تغییر مرجع نباشیم، جمله ی جمله ی انگلیسی (۴۰۱۸) به زبان دیگری قابل ترجمه نخواهد بود. در هر صورت در هر صورت به نظر میرسد می رسد، اصل (۴۰۴۰۲) از یک صدق کلی کلی به دور باشد و حتی امکان دارد که (۴۰۱۷) می باید ترجمه ی باید ترجمه ی (۴۰۱۴) باشد و نه (۴۰۱۶). آیا (۴۰۱۸) و (۴۰۱۹) یک گزاره را بیان می کنند می کنند؟ این سؤال سؤال سختی است؟ ما جوابی برای آن نخواهیم داشت. زیرا این آن چیزی است که چرچ می باید باید بر روی آن استدلال کند؛ ما چنین بسته ی بسته ی تئوریکی را حمل نمی کنیم نمی کنیم. به استدلال زیر که مخالف استدلال لینسکی است توجه کنید:

یک متکلم ماهر فارسی زبان که (۴۰۱۴) را می شنود می شنود، می داند می داند که به علت عملگر نقل قول نقل قول زدایانه (۴۰۱۳) از (۴۰۱۴) نتیجه می شود می شود. یک متکلم ماهر ایتالیایی که (۴۰۱۶) را می شنود نمی تواند می شنود نمی تواند نتیجه مشابه را نسبت به (۴۰۱۵) بگیرد. بنابراین (۴۰۱۵) و (۴۰۱۶) نمی توانند ترجمه های نمی توانند ترجمه های مناسبی از (۴۰۱۳) و (۴۰۱۴) باشند.

این نشان می دهد می دهد که ترجمه های ترجمه های ایتالیایی بیان شده ی بیان شده (۴۰۱۳) و (۴۰۱۴) صحیح نیستند. این استدلال آن نیست که (۴۰۱۵) و (۴۰۱۶) ترجمه های ترجمه های (۴۰۱۳) و (۴۰۱۴) به ترتیب به

ترتیب صحیح نیستند. زیرا (۴۰۱۵) و (۴۰۱۶) اطلاعات مختلفی را منتقل می‌کنند می‌کنند. این مصادره به مطلوب است. فرض می‌کنیم می‌کنیم که (۴۰۱۵) و (۴۰۱۶) اطلاعات مختلفی را نشان می‌دهند می‌دهند. با این وجود با این وجود، نسبت‌های نسبت‌های دیگری وجود دارد که می‌باید باید بیان شوند و آنها آنها بیان نشده‌اند نشده‌اند. همان نسبت‌ها نسبت‌ها استنتاجی که بین (۴۰۱۳) و (۴۰۱۴) برقرار است می‌باید باید بین (۴۰۱۵) و (۴۰۱۶) نیز برقرار باشد و آنها آنها برقرار نیستند. از (۴۰۱۴) همراه با دو مقدمه‌ی مقدمه اضافی.

(۴۰۲۰) 'زهرة' به زهره دلالت می‌کند می‌کند،

(۴۰۲۱) 'ستاره‌ی ستاره صبحگاهی' به ستاره‌ی ستاره صبحگاهی دلالت می‌کند می‌کند،

ما می‌توانیم می‌توانیم (۴۰۱۳) را نتیجه بگیریم. ولی از (۴۰۱۶) به همراه (۴۰۲۰) و (۴۰۲۱) نمی‌توانیم نمی‌توانیم توانیم (۴۰۱۵) را نتیجه بگیریم؛ بنابراین اینها اینها ترجمه‌های اینها ترجمه‌های درستی از (۴۰۱۳) و (۴۰۱۴) نیستند.

لینسکی یک پاسخ دارد. مطمئناً (۴۰۱۵) از (۴۰۱۶) به همراه (۴۰۲۰) و (۴۰۲۱) نتیجه نمی‌شود نمی‌شود. فرد می‌باید باید (۴۰۲۰) و (۴۰۲۱) را انگلیسی ترجمه کند تا به‌طور به‌طور معتبری (۴۰۱۵) را نتیجه بگیرد. از (۴۰۱۶) به همراه.

(۴۰۲۲) 'Venus' denotes venus,

و

'The morning star' denotes the some thing,

(۴۰۱۵) را نتیجه می‌دهد می‌دهد.

این پاسخ یک فهم مشترک از چرایی کارایی آزمون ترجمه ~~می~~ ترجمه چرچ-لانگفورد را روشن ~~می~~ سازد ~~می~~ سازد. متکلم ماهر، ~~به~~ طور ~~به~~ طور اشتباهی فرض ~~می~~ کند ~~می~~ کند. (۴۰۱۳) و (۴۰۱۴) یک گزاره را بیان ~~می~~ کنند ~~می~~ کنند زیرا او ادعاهای تجربی ~~درباره~~ ی ~~درباره~~ ی معانی کلمات انگلیسی، (۴۰۲۰) و (۴۰۲۱) را که اساس شناسایی را تشکیل ~~می~~ دهد ~~می~~ دهند، تشخیص ~~نمی~~ دهد ~~نمی~~ دهد. ولی اما این پاسخ شاید باعث طرح ~~مسائل~~ مسائل بیشتری شود تا اینکه ~~آنها~~ آنها را حل کند. زیرا این ~~ادعا~~ ادعا که (۴۰۲۲) و (۴۰۲۰) ~~می~~ باید ~~می~~ باید ~~می~~ کند ~~می~~ کند متضمن این باشد که ~~آنها~~ آنها یک گزاره را بیان ~~می~~ کنند ~~می~~ کنند. ~~آنها~~ آنها آیا ~~این~~ گونه ~~این~~ گونه هستند؟ اگر (۴۰۲۰) و (۴۰۲۲) یک گزاره را بیان ~~می~~ کند، ~~بیان~~ بیان ~~می~~ کنند پس ~~آنها~~ آنها یا ~~می~~ باید ~~می~~ باید ~~پیش~~ پیش ~~پا~~ افتاده ~~پیش~~ پیش ~~افتاده~~ باشند و یا اساسی به نظر ~~می~~ رسد ~~می~~ رسد (۴۰۲۲) دارای اطلاعات ~~اساسی~~ تری ~~اساسی~~ تری باشد تا (۴۰۲۰).

بنابراین لینسکی، در دفاع از ~~ترجمه~~ ترجمه خودش از (۴۰۱۶) به نظر ~~می~~ رسد ~~می~~ رسد در همان موقعیتی فردی قرار ~~می~~ گیرد ~~می~~ گیرد که ~~می~~ گوید ~~می~~ گوید  $\alpha = \beta$  و  $\alpha = \alpha$  ~~صادق~~ صادق نیز یک گزاره را بیان ~~می~~ کند ~~می~~ کند.

از یک طرف، او 'Venus' و 'زهرة' را ~~به~~ عنوان ~~به~~ عنوان ~~انواع~~ انواع ~~پیش~~ پیش ~~پا~~ افتاده ~~پیش~~ پیش ~~افتاده~~ نماد ~~گذار~~ گذاری ~~نماد~~ گذاری یک کلمه در نظر ~~می~~ گیرد ~~می~~ گیرد که یکی ~~می~~ تواند ~~می~~ تواند ~~به~~ جای ~~به~~ جای دیگری در هر جمله ~~ای~~ جمله ~~ای~~ جمله جایگزین شود و ~~با~~ اینحال ~~با~~ اینحال ~~این~~ حالت ~~این~~ حالت قضیه بیان ~~شده~~ شده ~~ی~~ بیان ~~شده~~ شده اولیه حفظ شود. از طرف دیگر او 'Venus' و 'زهرة' را کلمات مختلفی در نظر ~~می~~ گیرد ~~می~~ گیرد که هم در معنا و هم در مرجع متفاوت هستند. ولی ~~گیرد~~ گیرد

آنچه ما هم اینک اکنون دیدیم آن-این است: به خاطر به خاطر اصل نقل قول نقل قول زدایانه هر رویکردی را که او برای 'Venus' و 'زهرة' به دست می دهد می باید می دهد، باید برای "Venus" و 'زهرة' نیز اتخاذ کند. آنچه می توان درباره ی می توان درباره (۴۰۲۰) و (۴۰۲۱) گفت معما گونه معما گونه است.

کاپلان<sup>۱</sup> (1969) ادعا می کند ادعا می کند که آنها آنها تحلیل‌هایی هستند. ولی به نظر میرسد می رسد آزمون چرچ-لانگفورد چیز دیگری را پیشنهاد می کند می کند: به علاوه، به علاوه روشن نیست چگونه می تواند می تواند تحلیل‌هایی باشد که این کلمه به آن شیء رجوع می کند می کند کند. ولی به نظر می رسد می رسد که آنها پیش پا افتاده آنها پیش پا افتاده باشند؛ برای مثال معرفت به اینکه 'زهرة' به زهره دلالت می کند می کند، از فهم نقل قول نقل قول زدایانه ی زدایانه ما از «دلالت می کند می کند» سرچشمه می گیرد می گیرد. با یکسان بودن چیزهای دیگر، اگر ما فضاهای خالی در جمله ی، جمله (۴۰۲۴) '\_\_\_' دلالت می کند می کند به \_\_\_

با عبارت اسمی پر کنیم، نتیجه یک صدق را بیان می کند می کند. ما مجدداً این مسئله را در فصل ۱۰ باز خواهیم گشت.

نظریه ی نظریه ما درباره ی درباره این موضوع هر چه هر چه باشد، این موضوع که آیا ما درون علایم نقل قول علائم نقل قول یکتا را ترجمه می کنیم می کنیم کاملاً به انسجام تئوری اینهمانی اینهمانی مفهوم نگاری بی ربط بی ربط است. اینجا یک استدلال هست که نشان می دهد می دهد که (۴۰۱۴) همان قدر همان قدر که درباره ی درباره درباره آسمان ها می باشد آسمان ها است، همان قدر

<sup>۱</sup> - kaplan

همان قدر نیز راجع به کلمات می باشد است. این تحلیل در بخش بعدی ارایه می شود ارائه می شود. اجازه بدهید که ابتدا (۴۰۱۴) را دوباره این گونه این گونه بیان کنیم که -

(۴۰۲۵) دلالت کردن 'زهرة' همانند دلالت کردن 'ستاره می ستاره می صبحگاهی' می باشد است.

حال همان گونه همان گونه که به کوتاهی خواهیم دید - دو روش تجزیه (۴۰۲۵) وجود دارد به طوری که به طوری - که دارای شکل و قالب  $R(\alpha, \beta)$  باشد - یعنی - در حالت و وضعیت (۴۰۲۸) و در حالت و وضعیت (۴۰۲۹). با فرض شیوه می شیوه اول [این جمله] بیان می کند می کند که شیء زهره و شیء ستاره صبحگاهی یکی هستند؛ با فرض شیوه می شیوه دوم، بیان می کند می کند که نسبت هم ارزی دلالت به شیء واحد بین دو عبارت 'زهرة' و 'ستاره می ستاره صبحگاهی' برقرار است. به علاوه، به - علاوه ترجمه می ترجمه انگلیسی (۴۰۲۵) دو تحلیل منطقی را حفظ خواهد کرد و این گونه این گونه خواهد شد چه - درون ملازم نقل قول علائم نقل قول ترجمه کنیم و چه این کار را نکنیم. این ادعا ادعا که یکی از آنها آنها درباره می درباره کلمات می باشد است و دیگری درباره می درباره جهان می باشد است، غیر قابل غیر قابل حمایت می باشد است، حتی اگر ما ترجمه می ترجمه چرخ - لانگفورد را بپذیریم.

(۴۰۵) انتقاد: ادعای تسلسل

اجازه بدهید اولین عبارت تعریف فرگه ای فرگه ای از  $A = B - 1$  که با نقل قول های نقل قول های ساده به طور به طور مناسبی قرار گرفته بودند، به یاد آوریم: (۴۰۲۶) 'A' دارای همان محتوای مفهومی نماد 'B' می باشد است.





اما این نظر ماست که ویگینز ~~به سادگی~~ به سادگی فرمول مفهوم نگاری را بد تفسیر کرده است. اجازه بدهید (۴۰۲۶) را به شکل دیگری قرائت کنیم.

(۴۰۲۷) محتوای مفهومی نماد 'A' همان محتوای مفهومی نماد 'B' می باشد است.

حال دو تحلیل منطقی از (۴۰۲۷) وجود دارد که ارزش بررسی دارد که هر یک از آنها آن‌ها شکل  $R(\alpha, \beta)$  را به آن نسبت می دهد می دهد.

(۴۰۲۸)  $\alpha$ : محتوای مفهومی نماد 'A'

$\beta$ : محتوای مفهومی نماد 'B'

و

R: محتوای مفهومی \_ همان محتوای مفهومی \_ است.

(۴۰۲۹)  $\alpha$ : نماد 'A'

$\beta$ : نماد 'B'

اگر ما (۴۰۲۷) را به شکل (۴۰۲۸) تجزیه و تحلیل

تجزیه و تحلیل کنیم پس (۴۰۲۷) اینطور اینطور فهمیده

می شود می شود که بیان نسبتی است که بین محتوای

مفهومی نماد 'A' و محتوای مفهومی نماد 'B' است. یعنی

بین A و B، یعنی اینهمانی اینهمانی. از یک طرف اگر

ما (۴۰۲۷) را به شکل (۴۰۲۹) تجزیه و تحلیل تجزیه

و تحلیل کنیم پس آنگاه (۴۰۲۷) این طور این طور

فهمیده می شود می شود که بیان یک نسبتی است که بین

نماد 'A' و نماد 'B' برقرار می شود می شود یعنی نسبت

هم ارزی دارای یک محتوای مفهومی بودن. روشن است که

(۴۰۲۹) تجزیه و تحلیل مورد نظر تجزیه و تحلیل مورد نظر

فرگه است. اما ویگینز به خاطر به خاطر اینکه تسلسل

به مرحله ی مرحله اجرا در آید در آید نیازمند (۴۰۲۸)

است. بر مبنای تفسیر او و این تسلسل تنها علمی

تصنعی است و بر مبنای تفسیر فرگه تنها، روشی تخیلی تخیلی از بیان از مد افتاده مد افتاده این همانی این همانی است.

هرچند ما (مثل راسل) با نوع انتقادی که، ویگینز می خواهد می خواهد در مورد تئوری مفهوم نگاری انجام دهد، همراه هستیم. چون همینکه همینکه ما دو تحلیل (۴۰۲۷) را با هم مقایسه کنیم، مشکل مفهوم نگاری آشکار می شود می شود. این کاملاً معروف است که یک نسبت هم ارزی می تواند هم ارزی می تواند در چارچوب نسبت اینهمانی اینهمانی بیان شود، در واقع، بحث فرگه (بخش 64: 1884b) راجع به این موضوع یک مثال بارز<sup>۱</sup> برای چنین روندی می باشد است ولی قلب و مرکز نظریه نظریه مفهوم نگاری این است که نسبت هم ارزی هم ارزی با داشتن محتوای مفهومی یکسان به خاطر به خاطر اینهمانی اینهمانی محتواهای مفهومی حذف شود. این دقیقاً نقطه ای نقطه ای است که مفهوم نگاری در آن نقطه آسیب پذیر آسیب پذیر است.

(۴۰۶) نقد: خلط کاربرد/بیان

فرگه در مفهوم نگاری هنوز نیاز به ملاحظه ای ملاحظه ای دقیق و تمایز بین نماد و آنچه را که را که نماد برای آن آمده، را درک نمی کند را درک نمی کند:

برای مثال، یک خوانش شتاب زده شتاب زده آشکار می کند می کند که او تفسیر شیء و تفسیر جانشینی از سورها را خلط می کند می کند؛ بنابراین بر مبنای تعریف او یک تابع، به عنوان به عنوان به عنوان به عنوان یک نوع معین از علامت فهمیده می شود می شود. شکی نیست که آشفتگی این کاربرد/بیان یک فاکتور کمک کننده کمک کننده مهم در تصمیم او بر اینکه اینهمانی اینهمانی را به عنوان به عنوان به عنوان به عنوان یک

<sup>۱</sup> - locus classicus

"نسبت بین عبارات" بگیرد، بوده است. در واقع فرگه (1893:6) این گونه این گونه اشاره می کند می کند که:

«~~علامت های علامت های~~ ابتدایی ~~مورد استفاده~~ ~~مورد استفاده~~ در مفهوم نگاری، در اینجا هم نیز واقع میشود. می شود البته با یک استثناء ~~به جای که به جای~~ سه خط موازی من علامت معمولی هم ~~ارزی هم ارزی~~ را قرار داده ام، ~~داده ام~~ چون من خود را قانع کرده ام کرده ام که این مورد در ریاضیات دقیقاً معنایی دارد که من می خواهم می خواهم آن را نمادگذاری کنم. مخالفتی که ممکن است علیه این مطلب ~~ارایه~~ ارائه شود احتمالاً بر اساس این است که تمایز کافی میان علامت و شیء ~~علامت دار شده~~ ~~علامت دار شده~~ وجود ندارد.»

اما نظریه ی نظریه خود ما. آن است: ~~که در حالی که~~ ~~در حالی که~~ خلط کاربرد/بیان یک فاکتور کم کم کننده کم کم کننده بود مفهوم ~~خلط شده ی خلط شده~~ فرگه از محتوای ممکن حکم در عدم پذیرش مفهوم استاندارد اینهمانی اینهمانی او از ریاضیات برجسته و نمایان بود. اشتباه کاربرد/بیان در نگاه و نظریه ی نظریه مثبت او که ~~اینهمانی اینهمانی~~ عبارات را به هم مربوط می کند می کند<sup>۱</sup> نمایان است. اینجا ملاحظات مورث<sup>۱</sup>، به جلو شایسته می باشد است:

«[تئوری مفهوم نگاری در مورد اینهمانی اینهمانی] شایستگی تبیین صدق "A=B" در مقابل آگاهی بخش آگاهی بخش نبودن "A=A" را دارد. ولی قیمت فوق العاده فوق العاده بالا می باشد است زیرا این وسیله، غیر ممکن می کند که فرمول بندی تئوری اینهمانی اینهمانی را در خود زبان شیء غیر ممکن می کند فرمول بندی شده، مثلاً به طور به طور عمومی جهت بیان کردن چنین قانونی اگر  $a=b$ ,  $F(a)$  آنگاه  $F(b)$  (Frege 1893: xix).»

فورث در فرض کردن اینکه تئوری مفهوم نگاری تفاوتی بین  $\alpha = \alpha$  و صدق  $\alpha = \beta$  را در ارزش معرفتی لحاظ می کند می کند، بسیار سخاوت می ورزد می ورزد.

<sup>۱</sup> -furth

فرگه (1892c) فکر کرد که نمی‌تواند بخش دوم انتقاد فورث هم مسئله‌دار مسئله‌دار است. هر چند ملاحظه می‌گردد اول قابل بحث قابل بحث است. دومی چندان جدال‌آمیز جدال‌آمیز نیست. فرگه معتقد بود آن عباراتی که در دو طرف اینهمانی اینهمانی قرار گرفته‌اند گرفته‌اند به جای به جای خودشان قرار می‌گیرند می‌گیرند، اگرچه در همه‌ی متن‌های همه متن‌های دیگر اینها به جای اینها به جای محتوای معمولی‌شان معمولی‌شان قرار می‌گیرند می‌گیرند؛ با متصل کردن دو تا از چنین ساختارهایی درون دامنه یک سور، مسور کردن چیزی را که اساساً متن دارای ابهام است، نتیجه می‌دهد می‌دهد.

ممکن است تصور شود که این خطا در مفهوم نگاری به خاطر این است که عبارت در دو سوی '≡' این‌طور این‌طور طور در نظر گرفته شده‌اند شده‌اند که به جای به جای خودشان قرار می‌گیرند می‌گیرند ولی هیچ اشتباه اساسی در این مورد وجود ندارد. هیچ اشتباه منطقی در اینکه ثوابت یک تئوری مرتبه-اول به خودشان دلالت کنند وجود ندارد. در حقیقت، یک مدل بندی معمول ریاضی از منطق مرتبه اول مرتبه اول اول دامنه‌ای دامنه‌ای از این تئوری را مجموعه‌ای مجموعه‌ای از ثوابت آن تئوری در نظر می‌گیرد می‌گیرد که هر ثابت به خودش دلالت می‌کند می‌کند. مجدداً مجدداً ممکن است تصور شود که اشتباه در مفهوم نگاری به خاطر فرض گرفتن این است که عبارات دو طرف علامت اینهمانی اینهمانی به جای به جای خودشان قرار می‌گیرند در حالی که می‌گیرند در حالی که در همه‌ی متن‌های همه متن‌های دیگر به آنها آنها اجازه می‌دهد به جای می‌دهد به جای محتوای معمولشان معمولی‌شان قرار می‌گیرد. ولی اما به نظر نمی‌رسد نمی‌رسد.

رسد در اینجا هم چیز ناسازگاری موجود باشد. اجازه بدهید  $r.(\eta)$  مرجع معمولی یک حد مفرد  $\eta$  باشد و اجازه بدهید  $r_1(\eta)$  مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم آن باشد - (یعنی  $\eta$  مرجع آن  $\eta$  درون متن نماد برای اینهمانی این - همانی محتوا  $\eta$  یعنی خودش).

ممکن است ما معتقد باشیم که در  $\beta, \alpha, \alpha \equiv \beta$  به جای به جای خودشان قرار می گیرند می گیرند ولی  $\eta$ .

(۴۰۳۰)  $\alpha \equiv \beta$  صادق است اگر و فقط اگر  $\eta$ :

$$r.(r_1(\alpha)) = (r.(\beta))$$

دو شیوه برای فهم سمت راست جمله ی جمله (۴۰۳۰) مطابق با دو شیوه ی شیوه تحلیل جمله ی جمله (۴۰۲۷) وجود دارد. اجازه بدهید (۴۰۲۸) را به عنوان به عنوان الگو و مدل در نظر بگیریم، به طوری که به طوری که '=به عنوان به عنوان بیان یک 'نسبت بین اشیاء' در نظر گرفته شود. البته این [نماد] هم همین کار را می کند می کند معرفی کردن یک محمول دو موضعی درون یک تئوری مرتبه اول با اصول موضوعه ی موضوعه معمولی حاکم بر اینهمانی اینهمانی و با تفسیر سمانتیک معمولی که با این نظریه که اینهمانی اینهمانی اینهمانی اشیاء را به هم مربوط می کند می کند مشخص شده است روند عمل کننده ی عمل کننده استاندارد می باشد است - اجازه بدهید '=می باشد است را برای این نسبت و '=می باشد است را برای این فرض که اینهمانی اینهمانی عبارات را به هم مربوط می کند می کند به کار ببریم. هر کس که می خواهد می خواهد معتقد باشد که اینهمانی اینهمانی عبارات را به هم مربوط می کند می کند همچنین خواهان آن است که الگوهای استنتاج شهوداً معتبر را که متضمن اینهمانی این -

همانی هستند ~~را~~ نیز حفظ کند. فرگه ~~به طور قطع به~~ -  
طور قطع می خواست این مورد را می خواست که: اینهمانی  
اینهمانی محتوا قرار بود از نظر نحوی مثل ~~اینهمانی~~  
اینهمانی عمل کند با سمانتیک که برای هماهنگی با  
اصل ۴۰۲۰۱ تغییر کرده، عمل کند. چه چیزی تمایز بین  
'=' و '≡' خواهد بود؟ بر مبنای تفسیر جایگزین هیچ  
چیزی جلوه گر جلوه گر نخواهد شد؛ و این قابل انتظار  
قابل انتظار خواهد بود زیرا بر مبنای تفسیر جایگزینی  
سمانتیک معمولاً معمولاً کلمه/جهان کنار گذاشته شده  
است پس از نظر نحوی '=' و '≡' اشکال مختلف نمادی  
هستند. از نظر سمانتیک، شاید یک تمایز بتواند تشخیص  
داده شود، هر چند هر چند ناپایدار خواهد بود. چون  
نکته (۴۰۳۰) خثنی کردن اثر ابهام - استنتاجی '=' است،  
آنچه که فرد با طرف چپ فرض کرده با طرف راست حذف می  
شود می شود.

به طور قطع به طور قطع هیچ استدلال الزام آوری الزام-  
آوری جهت این فرض که مفهوم معمولی ما از اینهمانی  
اینهمانی به وسیله به وسیله '=' بهتر از '=' به دست  
می آید می آید. در اجرا ممکن است بی فایده بی فایده  
باشد ولی غیر منسجم و ناسازگار نیست.

اما آنچه به نظر می رسد می رسد ناسازگار باشد این  
دیدگاه است که ''اینهمانی اینهمانی عبارات را به  
هم مربوط می کند می کند ولی اشیاء را به هم  
مربوط نمی کند نمی کند''، که به طور به طور دقیق  
دیدگاه فرگه در مفهوم نگاری می باشد است. او در  
همان زمان که نحو '=' را نگاه می داشت می داشت و حفظ  
می کرد می کرد، امکان سمانتیک استاندارد را انکار می  
کرد می کرد. او استدلال می کرد می کرد که سمت راست  
جمله ی جمله (۴۰۳۰) می باید باید بر اساس (۴۰۲۹)

مدل بندی شود و نه بر اساس (۴۰۲۸) که البته کاذب است. ~~همان طور که، همان طور که~~  $r(r(\alpha))$  نمی توانست ~~نمی توانست~~ به عنوان به عنوان یک تابع مرکب تفسیر شود و تحلیل نسبتی مدل بندی شده بر اساس (۴۰۲۹) از این طریق ~~نمی توانست نمی توانست~~ حل شود. یعنی، انکار کردن امکان سمانتیک استاندارد '='، نهایتاً به این معناست که نحو فرگه برای '=' باید متفاوت ~~می بود می بود~~ بود. این نتیجه ای نتیجه ای است که فورث به درستی به درستی آن را دریافت.

تا حالا باید نقص اینهمانی اینهمانی مفهوم نگاری فرگه آشکار شده باشد. فرگه در مفهوم نگاری باور داشت که جایگزین کردن حدود مفرد هم مرجع محتوای مفهومی را حفظ می کند می کند که این به وسیله ی جمله ی به وسیله جمله (۴۰۳) نمادگذاری شده بود، که تفاوت مهمی را در نحو '=' و '=' نشان می دهد می دهد. نکته ی عمده ی راه حل نکته عمده راه حل مفهوم نگاری فرگه برای پارادوکس اینهمانی اینهمانی این بود که اصل جایگزین (۴۰۲۰۱) مفهوم نگاری را ترک کند. زیرا او مجاز میدانست که در حالی که می دانست در حالی که  $r(\alpha) = r(\beta)$  در محتوای مفهومی متفاوت باشند: او

استدلال می کرد می کرد که (۴۰۴) صادق بود و (۴۰۵) کاذب بود، پس، در واقع در واقع (۴۰۳) را رد می کرد می کرد. به معنای دقیق کلمه، او نحو '=' را هم ردیف '=' قرار می داد می داد. به محض اینکه او این چنین نکرد، سمانتیک استاندارد '=' قابل دسترس قابل دسترس بود و دلیل خاص دیگری وجود نداشت که انکار کنیم که ~~اینهمانی اینهمانی~~ اشیاء را به هم مربوط می کند می کند. بنابراین نظریه ی نظریه او که



اینهمانی - اینهمانی، عبارات را به هم مربوط می کند - می کند و نه اشیاء را - می باید باید نامفهوم و بی معنی بی معنی شمرده شود. (در معنای توضیح داده شده ی شده دو پاراگراف قبلی) - یا اگر نامفهوم و بی معنی بی معنی نیست پس یا او دارای دیدگاه اینهمانی اینهمانی نیست و یا اگر دارای این دیدگاه هست، این دیدگاه کاذب است.

## فصل ۵)

### مفهوم و شیء

(۵۰۱) مقدمه مقدمه

حال، طبیعی است که فکر کنیم که یک علامت (نام، ترکیبی از کلمات، علامت نوشته شده نوشته شده) علاوه بر آن چیزی که علامت بر آن دلالت می کند، می کند که ممکن است مرجع نامیده شود، با آنچه که دوست دارم، معنای علامت بنامم، که شامل نحوه ی نحوه تجلی و ظهور است، هم نیز ارتباط دارد.

بنابراین فرگه (1892c:152) تمایز مرجع/معنا را بیان می کند می کند. او می گوید می گوید یک علامت، معنای خودش را بیان می کند می کند [Ausdrucken] و به جای به جای مرجع خود قرار می گیرد می گیرد یا بر آن دلالت می کند می کند و یا مرجع خودش را معین می کند می کند [Bezeichnen].

فرگه (1892c) بحث خودش را محدود بر به اساسی خاص [Eigennamen] می کند می کند ولی او می خواست می خواست تمایز معنا/مرجع را برای به کار گرفتن گرفتن در مورد کلمات مفهومی [Begriffsworter]، و به طور به طور عمومی برای عبارات-تابعی هم نیز استفاده می کند می کند. یک خوانش با دقت از نوشته های نوشته های بعدی فرگه این را تأیید می کند می کند ولی بینه ی بینه قطعی در دست نویس های دست نویس های منتشر نشده منتشر نشده پیدا شده است که مصححین مصححین آنها آن ها را با دقت از نوشته های نوشته های بعدی فرگه این را تأیید می کند می کند ولی بینه ی بینه قطعی در دست نویس های منتشر نشده دست نویس های منتشر نشده پیدا

شده است که مصححین آنها آنها را "Ausführungen über Sinn and Bedeutung" (نامیده اند)

### نامیده اند:

«در یک مقاله (معنا و مرجع) من ابتدائاً در ابتدا بین معنا و مرجع فقط برای اسامی خاص (یا اگر کسی ترجیح می دهد می دهد، حدود مفرد) تمایز قایل شده ام قائل شده ام. هان همان تمایز را می توان برای کلمات مفهومی نیز قایل قائل شد. حال در اینجا یک خلط می تواند می تواند به وجود آید، به این صورت که فرد به این ترتیب به این ترتیب تقسیم بین مفهوم و شیء را با تمایز بین معنا و مرجع با هم مخلوط کند [به این ترتیب به این ترتیب] که یک طرف معنا و مفهوم را قرار دهد و در طرف دیگر مرجع و شیء را قرار دهد. آن طور آن طور که من از این کلمات استفاده می کنم به عنوان به عنوان یک قانون استفاده می کنم مطابق هر کلمه کلمه مفهومی یا اسم خاص، یک معنا و یک مرجع وجود دارد. (1969:28 کائول باج و کامبارتل، هرمنس<sup>۱</sup>).

بنابراین تمایز معنا/مرجع با تمایز تابع/شیء را مغایرت داد دارد ولی دلالت کلمات فرگه بر اینکه چگونه این دو مرتبط هستند، روشن نیست. خلط شایع درباره سمانتیک فرگه در مورد عبارت - تابعی تنها به گردن مفسرین مفسرین فرگه نیست. این تا حدی حدی به خاطر خواسته های خواسته های ظاهراً متعارض خود فرگه در مورد دو تمایز محوری اوست. ما می توانیم می توانیم می توانیم دو نقطه را شناسایی کنیم که این نگرانی عمیقاً احساس شده است. اول، فرگه تمایز پخته و بالغ تابع/شیء را که ارایه می دهد ارائه می دهد که آمیزش و مخلوطی از دو تمایز اولیه بوده است. از یک طرف، تمایز مفهوم/شیء وجود دارد که فرگه (1884b) در دوره تجزیه و تحلیل دوره تجزیه و تحلیل مفهوم عدد اصلی ارایه ارائه کرده بود: فرگه اصرار ورزیده بود که عدد، یک صفت مفاهیم است و صفت اشیاء نیست. از طرف

<sup>۱</sup> - Hermes, Kambartel and Kaul bach

دیگر تمایز بعدی فرگه (1891) که برای محکم کردن ساختار عبارات زبانی وارد شده بود. در اینجا ویژگی قاطع تمایز عبارت بود از اشباع نشدگی تابع و اشباع شدگی اشیاء. حال اینکه فرگه (1884b) بین معنا و مرجع تمایزی قایل-قائل نشده بود و بنابراین این سئوال-سؤال به-طور-به-طور طبیعی مطرح میشود-می‌شود که آیامعناهای Grundlegen (مبانی) باید با مرجع-ها-مراجع یا با معناهای عبارت-های-عبارت-های تابعی یکی باشند یا خیر. فرگه (1893) در جزء-به-جزء مطرح کردن تعریف تکنیکی خودش از عدد، مفاهیم را با عبارات محلول یکی می‌کند؛می‌کند ولی استدلال-هایی-استدلال‌هایی برای تمایز مفهوم/شیء در فرگه (1884b) شخصی را به این راهنمایی می‌کند-می-کند که فرض کند که مفاهیم باید بامعناهای عبارات-تابعی یکی شود. اگر تنها تفاوت بین werThverlauf، که از نظر فرگه اشیاء هستند و مفاهیم، که به-عنوان-به-عنوان مرجع-های-مراجع عبارت-تابعی فهمیده می‌شوند-می‌شوند آن است که اولی اشباع-شده-اشباع-شده هست و دومی اشباع-نشده-اشباع-شده می‌باشد-نیست، آنگاه کسی به-سختی-می‌تواند-به-سختی می‌تواند از دیدگاه فرگه راجع به تقدم-تقدم منطقی مفاهیم نسبت به Werthverlaufe دفاع کند یعنی عدد می‌باید-به-طور-باید-به-طور ابتدایی به-عنوان-به-عنوان صفتی از مفاهیم در نظر گرفته شود و فقط به-طور-به-طور ثانویه به-عنوان-به-عنوان werthverlaufe در نظر گرفته شود<sup>۱</sup>. چیزی به-طور-به-طور معرفت-شناسانه-معرفت-شناسانه چاره-ناپذیر-چاره-ناپذیر راجع به تمایز فرگه (1884b) وجود دارد. ولی معرفت-شناسی-معرفت-شناسی نسبت به تمایز تابع/شیء نامرتبط است. معرفت-شناسی-معرفت-

شناسی بیشتر به تمایز مفهوم/مرجع مربوط است. که در آن معرفت شناسی معرفت شناسی به سطح معنا مربوط می شود. می شود. از این رو از این رو تمایل بخشی از مفسرین فرگه به یکی کردن مفاهیم با معنای عبارت تابعی می باشد است.

منبع دوم اختلاط از این واقیت بر می آید بر می آید که تمایز تابع/شیء هم در سطح مرجع برقرار می باشد و هم در سطح معنا هم برقرار می باشد برقرار است. هیچ اشتباه حقیقتاً اساسی در این مورد وجود ندارد. ولی در سطح مرجع به عنوان به عنوان یک ساختمان تابع/شناسه تفسیر شده است. در حالی که در حالی که در سطح معنا آن به عنوان به عنوان یک ساختمان بخش/کل تفسیر شده است. روشن و واضح نیست چگونه این دو نوع کاملاً متفاوت از ساختمان تابع/شیء به صورت به صورت یکجا و با هم در نظر گرفته می شوند می شوند<sup>۲</sup>. به علاوه به علاوه به علت اینکه فرگه خودش سطوح را خلط کرد و بعضی اوقات از بخش/کل در سطح مرجع صحبت می کرد و بعضی اوقات از تابع/شناسه در سطح معنا صحبت می کرد می کرد، درسه های آموخته شده به وسیله ی خواننده اش به طور نا امید کننده ای درسه های آموخته شده به وسیله خواننده اش به طور نا امید کننده ای مبهم هستند.

اما ما در اینجا با این مشکلات کاری نخواهیم داشت. با این فرض که تمایز تابع/شیء در سطح مرجع برقرار است. ما خودمان را محدود به این می کنیم می کنیم که نقشی را که این تمایز در آن سطح ایفا می کند می کند، را روشن کنیم.

یک شیء [Gegenstand] آن نوع هستومند است که ~~به وسیله~~ ~~ی~~ به وسیله یک اسم خاص ارجاع داده شده است. لازم نیست هر شیء نامی داشته باشد. ولی اگر عبارتی به جای به - جای یک شیء قرار بگیرد باید یک اسم خاص باشد. یک اسم خاص چیست؟ 'من چیزی را یک نام خاص می دانم می - دانم اگر علامتی برای یک شیء باشد' (frege 1892b: 185).

مجدداً، واقعاً دوباره احتیاجی نیست که یک شیء وجود داشته باشد که اسم خاص به جای آن قرار می گیرد گیرد - اُدیسه یک اسم خاص می باشد است حتی اگر هرگز چنین شخصی به نام اُدیسه نبوده باشد. همه ی همه آن چیزی که مورد احتیاج مورد احتیاج هست آن است که این عبارت به نظر برسد آید که به یک شیء ارجاع می کند می کند. روشن نیست که فرگه به کدام یک کدام یک، اسم خاص یا شیء، تقدم را نسبت می دهد می دهد. او اغلب تصویر و عقیده ای عقیده ای را ارایه میدهد ارائه می دهد که مبتنی بر Gegenstande (شیء) می باشد است، گویا این یک مقوله ی مقوله بنیادین از واقعیت است که زبان موظف است آن را مجدداً مجدداً تولید کند؛ ولی ما متمایل هستیم که با دامت (1981a:55-8) هم عقیده هستیم که آن می باید باید اسم خاص باشد. اما با هر کدام هر کدام از این راهها راهها برای خروج از این چرخه، یک مفهوم برای ما باقی می ماند می ماند که به طور به طور منطقی اولیه و غیر قابل غیر قابل تعریف است:

این سؤال سؤال پیش می آید می آید که آنچه ما در اینجا شیء می خوانیم می خوانیم چه می باشد چیزی است. من یک تعریف درست و متناسب را غیر ممکن می دانم، غیر ممکن می دانم چون ما در اینجا چیزی داریم که برای تحلیل منطقی بیش از حد بیش از حد بسیط است. فقط

این امکان هست که تعیین کنیم که چه معنایی ~~می دهد~~ می دهد.

[gemeint]. اینجا من فقط ~~به طور به طور~~ خلاصه بیان کنم؛ یک شیء چیزی است که یک تابع نیست، ~~به طوری که به~~ طوری که یک عبارت برای آن شامل هیچ جای خالی نشود. (Frege 1891:140).

گزاره می گزاره 'دو عدد اول است' را در نظر بگیرید. ~~از نظر از نظر~~ زبانی ما بین شیء 'دو' و جزء معمولی، 'یک عدد اول است' تمایز قایل می شویم قائل می شویم... جزء اول، یعنی 'دو'، یک نام خاص از این عدد خاص است؛ آن که یک شیء را معرفی می کند می کند یعنی یک کل را که به چیز دیگری برای تکمیل شدن احتیاج ندارد. از طرف دیگر جزء معمولی 'یک عدد اول است' به تکمیل شدن احتیاج دارد. من همچنین اولی را جزء ~~اشباع شده می نامم؛ اشباع شده می نامم~~ نامم و دومی را ~~غیر اشباع غیر اشباع~~ در علایم مطابق قابل مقایسه در علایم مطابق قابل مقایسه اختلاف در علایم مطابق قابل مقایسه اختلاف قابل مقایسه در قلمرو ~~مرجع ها مرجع ها~~ وجود دارد:

اسامی خاص مطابق شیء هستند؛ [مطابق] برای جزء معمولی، چیزی است که من آن را مفهوم می نامم می نامم نامم. این قرار نیست که یک تعریف باشد؛ چون تجزیه به یک بخش ~~اشباع شده اشباع شده~~ اشباع نشده و یک بخش ~~اشباع نشده اشباع نشده~~ اشباع نشده می باید باید یک پدیدار اولیه منطقی در نظر گرفته شود که می باید باید تنها ~~مورد پذیرش مورد پذیرش~~ مورد پذیرش قرار گیرد و می تواند نمی تواند به شیء شیئی ساده تر ساده تر تحویل شود. (Frege 1971:32-3).

بنابراین ما با ~~اشاره ها اشاره ها~~ اشاره ها و ~~استعاره ها استعاره ها~~ استعاره ها رها شده ایم شده ایم که قطعاً بیشترین وضعیت ارضای فلسفی را به همراه ندارد، ولی چون با

اشارات خام که فرگه برای جدا کردن تعابیر (و هستومندها) فراهم ~~می‌کند می‌کند~~ به نظر ~~می‌رسد می‌رسد~~ برای ما کافی باشد که تعابیر (و هستومندها) را به ~~شیوه‌ای شیوه‌ای~~ که منظور اوست، جدا کنیم، و همین برای کار با آن، کافی است. او می‌گوید، یک اسم خاص یک تعبیر کامل یا ارضا شده است، یعنی هیچ جای خالی وجود ندارد. ~~ندارد~~ که بتواند ~~به تنهایی به جای به- تنهایی به جای~~ آن قرار بگیرد. اسمی خاص (~~آن طور آن- طور~~ نامیده شده ~~اند شده اند~~) و توضیحات معین بسیط، اسم خاص هستند (~~اگر چه اگر چه~~ همواره نیستند)، ~~همین~~ ~~طور- همین طور~~ جملات خبری [Behauptungssatze] ~~به طور به طور~~ مشابه شیء، ~~به عنوان به عنوان~~ قائم به خود، اشباع شده و ~~کل‌های کل‌های~~ کامل [————] توصیف ~~می‌شوند می‌شوند~~ و بنابراین اگر ~~آنها آنها~~ ارجاع کنند، به اشیاء ارجاع ~~می‌کنند می‌کنند~~: 'ماه'، 'خط استوا'، 'شکل یک شیشه'، 'جذر چهار'، 'برف سفید است'، 'مصدق مفهوم اسب'، 'اولین فردی که پای به ماه گذاشت'، 'اولین تئوری ناتامیت گودل'، 'حالت چشمک زدن باب روث'، 'غرق شدن لوسیتانیا'، 'مکان نخست وزیر'، 'رفتن جان به زندان' و البته، 'مفهوم اسب' معروف.

~~طبقه بندی طبقه بندی~~ هستی شناسانه هستومندها به اشیاء و توابع انحصاری است: ~~غیر ممکن غیر ممکن~~ است که ~~یک شیئی شیئی~~ هم شیء و هم تابع باشد. به نظر ~~می‌رسد می‌رسد~~ این تمایز انحصاری است. زیرا فرگه در یکی از ~~نقل قولهای نقل قولهای~~ بالا ~~می‌گوید می‌گوید~~ که 'یک شیء چیزی است که یک تابع نیست'. ~~بر خلاف برخلاف~~ اشیاء، توابع ~~غیر اشباع غیر اشباع~~ [ungesaltigt]، ~~نا~~



کامل ناکامل [unvolistandig] هستند و به خاطر به خاطر اینکه تکمیل نشده انده نشده اند و به خاطر اینکه احتیاج به تکمیل شدن [erganzungsbedürftig] دارند و نمی توانند به تنهایی نمی توانند به تنهایی وجود داشته باشند.

علامت یک تابع آن است که دارای یک یا تعداد بیشتری جاهای خالی است. و بنابراین یک عبارت که به جای به جای یک تابع قرار می گیرد می باید می گیرد، باید چیزی باشد که ما در بخش قبلی عبارت ناکامل یا عبارت-تابعی نامیدیم. پس یک تابع نوعی از هستومند است که به وسیله ی به وسیله یک عبارت ناکامل ارجاع داده شده است. و فقط یک عبارت ناکامل می تواند به جای می تواند به جای یک تابع قرار بگیرد.

همان طور همان طور که در مورد اشیاء بود، گفته شده است، احتیاجی نیست که فرض شود که هر تابعی مطابق با عبارتی است که به جای به جای آن قرار می گیرد، می گیرد بلکه فقط اگر عبارتی به جای به جای یک تابع قرار بگیرد، می باید باید یک عبارت ناکامل داشته باشد. و همین طور همین طور لازم نیست که فرض شود که واقعاً یک تابع وجود دارد که به وسیله ی به وسیله یک تعبیر ناکامل دلالت شده است. - همانطور همان طور که اساسی خاص وجود دارند که به نظر می رسد می رسد ارجاع می کنند می کنند ولی ارجاع نمی کنند این طور نیست زیرا هیچ شی ای شیئی وجود ندارد که آنها آنها به آن ارجاع کنند، همین طور همین طور ممکن است تعداد زیادی عبارت-تابعی باشند که به نظر می رسند می رسند ارجاع می کنند می کنند ولی ارجاع نمی کنند اما این طور نیست زیرا چنین توابعی وجود ندارد.

(۵۰۳) رابطه ترکیب کننده ترکیب کننده

تمایز بین اسم خاص و عبارت-تابعی، مانند تمایز بین اشیاء - اشیاء و توابع، انحصاری است. اما جامع نیست. زیرا که عباراتی وجود دارند که حتی با اینکه به نظر می‌رسند می‌رسند ارجاع می‌کنند می‌کنند اما ارجاع نمی‌کنند، نمی‌کنند یعنی عبارات غیر مقوله‌ای مقوله‌ای<sup>۱</sup> - پرانثرها، متغیرها و علامت‌های علامت‌های حکم. مطابق نظر فرگه، اسم خاص و عبارت-تابعی هر دو نام هستند - فرگه (1893) عبارت-تابعی را نام‌های نام‌های تابعی<sup>۲</sup> [funktions namen] می‌نامد می‌نامد - و آنها نام‌ها آنها نام‌ها هستند زیرا آنها آنها ارجاع می‌دهند، می‌دهند یا به نظر میرسد میرسد به هستومنها ارجاع می‌دهند می‌دهند. نقل‌قولی نقل‌قولی که با آن این فصل را شروع کردیم، که به‌طور به‌طور واضح دلالت می‌کند می‌کند که فرگه می‌خواهد می‌خواهد نسبت بین یک نام خاص و شیء که این به‌جای به‌جای آن قرار گرفته، همان رابطه‌ی رابطه‌ی بین یک نام‌های یک نام‌های - های های و تابعی که این به‌جای به‌جای آن قرار گرفته، می‌باشد است:

Each bedeutet it`s Bedeutung<sup>۳</sup>. تفاوت بین اسم خاص و نام‌های نام‌های تابعی در نسبتی که آنها آنها در هستومنها ایجاد می‌کنند می‌کنند، پیدا نشده است<sup>۴</sup>. بدلیل بدلیل طبیعی اینکه فرگه این دو عبارات را برای ارجاع به اشیاء متفاوت اخذ می‌کند می‌کند این خواهد بود که آنها آنها را این‌طور این‌طور اخذ کنیم که به‌طور به‌طور متفاوتی، به اشیاء ارجاع می‌دهند می‌دهند. ولی نه، تمایز میان اسم خاص و عبارت-

<sup>۱</sup> - syncategorematic expressions

<sup>۲</sup> - Function names

تابعی در نوع هستومندهایی که هر یک به آن ارجاع می‌دهد، می‌دهد، یافت می‌شود می‌شود.

به همین قیاس بین اشیاء و توابع باید در نوع عباراتی که به جای آنها به جای آنها قرار می‌گیرد می‌گیرد یافت شود ولی این شیوه از نشان کردن تمایز خیلی آگاهی بخش آگاهی بخش نیست (و، به علاوه به علاوه، همین طور همین طور که به زودی به زودی خواهیم دید، فرگه به طور به طور منسجمی نتوانست تمایز را به این شیوه بیان کند). ما فکر می‌کنیم، می‌کنیم جای درست برای مشخص کردن این تفاوت، هم در سطح روال صوری بین اسم خاص و نام‌های نام‌های-تابعی و در سطح روال مادی بین اشیاء و توابع، در خصوصیات ترکیبی در آنها آنها-ها می‌باشد، است چرا که اینجا جایی است که فرگه تمایز را توجیه می‌کند می‌کند:

شاید آن ممکن است یک کمی روشن تر روشن تر کند که چرا این بخش‌ها می‌باید بخش‌ها باید متفاوت باشند. یک شیء، مثل، عدد، نمی‌تواند نمی‌تواند به طور نمی‌تواند به طور منطقی به شیء دیگری الصاق شود، مثلاً به، جولیوس سزار؛ بدون وسیله‌ی وسیله ارتباطی. این، به نوبه به نوبه نوبه خود نمی‌تواند نمی‌تواند یک شیء باشد بلکه می‌باید اشباع نشده باید اشباع نشده باشد. یک ارتباط منطقی درون یک کل می‌تواند فقط می‌تواند فقط از طریق این از این طریق بیاید، اینکه آن بخش غیر اشباع، غیر اشباع به وسیله‌ی به وسیله یک بخش یا بخش‌های بخش‌های های بیشتر اشباع شده یا کامل شود. چیزی مانند این است که وقتی ما 'پایتخت' را به وسیله‌ی به وسیله 'آلمان' یا 'سوئد' کامل می‌کنیم می‌کنیم یا وقتی 'نصف' را به وسیله‌ی به وسیله 'کامل' می‌کنیم می‌کنیم.

حالا تفاوت بنیادین اشیاء از مفاهیم بدهت می آید به دست می آید که یک شیء نمی تواند به صورت نمی تواند به صورت محمولی یا غیر اشباع غیر اشباع موجود باشد و به طور به طور منطقی یک مفهوم نمی تواند به جای نمی تواند به جای یک شیء جایگزین شود. یک نفر می تواند می تواند آن را به طور به طور استعاری به این شکل بیان کند؛ مکان های مکان های مختلفی وجود دارند؛ که در برخی فقط اشیاء می توانند می توانند قرار بگیرند و در برخی فقط مفاهیم قرار می گیرند می گیرند و نه در اشیاء. (frege 1974:33-4) همین طور، همین طور برای مثال، در میان توابع، فرگه تمایزهایی را نشان می دهد می دهد که ادعا می کند می کند که به همان میزان تمایز میان شیء و مفهوم بنیادین و اساسی هستند:

حال همان طور همان طور که توابع به طور به طور بنیادین از اشیاء متفاوت هستند؛ بنابراین توابعی که شناسه ی شناسه ی آنان می باید آن ها باید توابعی باشند، به طور به طور بنیادین متفاوت از توابعی هستند که شناسه های آنها شناسه های آنها اشیاء می باشند هستند و نمی تواند نمی تواند چیز دیگری باشد. (frege 1891:146) توابع دو شناسه به طور به طور بنیادین از توابع یک شناسه متفاوت هستند به طوری که به طوری که حالی که درحالی که اشیاء اشباع شده اند شده اند، توابع دو شناسه ها شناسه های به یک درجه ی درجه ی کمتری از توابع یک شناسه ی شناسه ای اشباع شده اند شده اند، که خود اینها اینها [توابع یک شناسه] اشباع نشده اند نشده اند. (frege 1893:83) ند نشده اند

از طرف دیگر، چنین تمایزهایی برای اشیاء ساخته نشده-  
~~اند نشده اند~~ زیرا ~~همه ی همه~~ اشیاء دارای خصوصیات  
ترکیبی یکسان هستند، زیرا ~~همه ی همه~~ اشیاء دارای  
همان خصوصیات ترکیبی هستند. یک تابع که برای ~~شناسه~~  
~~ی شناسه~~ خودش ~~شی ای شیئی~~ را ~~بر می گزیند بر می گزیند~~،  
هر ~~شی ای شیئی~~ را ~~به عنوان به عنوان~~ ~~شناسه بر می~~  
~~گزیند بر می گزیند~~.

~~بنابراین بنا بر این~~ به ~~نظر می رسد می رسد~~ که تمایز  
میان اسم خاص و انواع مختلف ~~نام های نام های~~ عبارتی  
برای ~~تسلط تسلط~~ بر این واقعیت طراحی نشده است که  
عبارات خاصی ~~می توانند می توانند~~ برای شکل دادن  
عبارات کامل ~~وحدت یافته وحدت یافته~~ ترکیب شوند ~~در~~  
~~حالی که در حالی که~~ بقیه ~~نمی توانند نمی توانند~~ و  
اینکه ~~زنجیره های زنجیره های~~ خاصی از ~~علائم علائم~~ را  
~~می توان می توان~~ ~~به عنوان به عنوان~~ ~~علائم علائم~~ مرکب  
در نظر گرفت ~~در حالی که در حالی که~~ بقیه ~~زنجیره های~~  
~~زنجیره های علائم علائم~~ تنها ~~به عنوان به عنوان~~ ترکیبی  
از ~~علائم علائم~~ در نظر گرفته ~~می شوند می شوند~~.  
یک رشته از ~~نام های نام های~~ خاص، برای مثال:؛

(۵۰۱) جان، هری، تام

صرفاً ~~یک ترکیبی از علائم علائم~~ است؛ ولی یک نام خاص  
که پس از آن یک عبارت محمولی (مرتبه اول) آمده است.  
(۵۰۲) جان خوشحال است،

جهت شکل دادن یک عبارت کامل ~~وحدت یافته وحدت یافته~~  
به هم ~~می پیوندد می پیوندد~~. فرگه این قواعد نحوی را  
~~اینطور اینطور~~ تبیین ~~می کند می کند~~، به هر اسم-  
تابعی تعداد زیادی جای خالی و به هر جای خالی، آن  
نوع عبارتی که ~~می تواند می تواند~~ آن را پر کند- یک  
اسم خاص، یا اسم- تابعی مرتبه اول، یا یک موضعی

نسبت می دهد می دهد. در واقع در واقع این طبقه بندی طبقه بندی عبارات هم سنگ است با گرامر مقوله ای مقوله ای نوع Adjukiewicz که در آن ما تنها یک مقوله ای مقوله ای اصلی  $\varepsilon$  (برای اسم خاص) داریم.

انواع مختلف عبارت-تابعی همگی مشتق هستند. در یک گرامر مقوله ای مقوله ای <sup>۱</sup> مقوله های مقوله های مشتق به وسیله ای به وسیله اجزاء نشان داده می شوند می شوند: جایی که  $C_1, \dots, C_n, C_{n+1}$  مقولات هستند، پایه یا مشتق.

$$C_{n+1/cv\dots cn} \quad (503)$$

مقوله ای مقوله ای از آن تعابیری است که به ترتیب با عبارات مقوله های مقوله های  $C_1, \dots, C_n$  ترکیب می شوند می شوند که جهت ساختن یک عبارت از مقوله ای مقوله ای  $C_{n+1}$  می باشد است؛ بنابراین یک عبارت-تابعی مرتبه-اول با شناسه ای شناسه یک موضعی که با یک اسم خاص ترکیب می شود می شود که یک اسم خاص را شکل دهند به مقوله ای مقوله ای  $\varepsilon/\varepsilon$  تعلق خواهد داشت. یک اسم-عبارتی مرتبه-اول با شناسه ای شناسه دو موضعی که با یک اسم خاص جهت شکل دادن یک اسم خاص ترکیب می شود می شود به مقوله ای مقوله ای  $\varepsilon/\varepsilon\varepsilon$  متعلق خواهد بود. یک اسم-عبارتی مرتبه-دوم با یک شناسه ای شناسه یک موضعی با یک اسم-عبارتی مرتبه-اول یعنی یک عبارت که به مقوله ای مقوله ای  $\varepsilon/\varepsilon$  تعلق دارد، ترکیب می شود می شود. جهت شکل

دادن یک اسم خاص به مقوله ای مقوله ای  $\varepsilon/\varepsilon/\varepsilon$  متعلق خواهد

بود و الی آخر. این مقوله ها مقوله ها دو تا دو تا مجزا هستند: هیچ عبارتی به بیش از یک مقوله تعلق ندارد. البته در اینجا نحوه ای نحوه ترکیب مربوطه،

<sup>۱</sup> - Categorical grammer

ترکیب منطقی ~~می باشد است~~. گرامر فرگه یک گرامر منطقی ~~می باشد است~~. او تلاش نکرده است که نتایج گرامری یک زبان طبیعی، ~~مثلاً~~ فرض کنید انگلیسی یا آلمانی را مشخص کند. این از ~~چشم پوشی چشم پوشی~~ عمدی او از بسیاری از ~~جنبه های جنبه های~~ گرامری ~~سنتی سنتی~~ زبان طبیعی روشن است: ~~نظام های نظام های~~ موردی، صرف افعال، اشکال معلوم/مجهول و امثال این، و ~~برجسته ترین برجسته ترین~~ در این مورد گرد هم آمدن حدود مفرد و جملات خبری یک مقوله ~~می باشد است~~. ~~در هر صورت، در هر صورت~~ این گرامر برای این کار ناکافی خواهد بود، زیرا، ~~همان طور همان طور~~ که چامسکی (1957) قویاً استدلال کرده است، چنین ~~گزاره ای گزاره ای~~ (گرامرهای ~~مقوله ای مقوله ای~~ و ~~گرامر های گرامر های~~ عبارت ~~ساختار، ساختار،~~ انواع نمادی مختلف هستند) ~~نمی تواند نمی تواند~~ منابع گرامری زبان طبیعی را ~~به دست به دست~~ آورد. یک نفر ممکن است به رسم متداول، نحو فرگه را با ساختار عمیق یکی ~~می کند کند~~. ما قویاً به این ~~یکی سازی یکی سازی~~ ~~به خصوص به خصوص~~ شک داریم؛ ولی ما نه این آرزو را داریم و نه شایستگی و صلاحیت و نه احتیاج داریم به این فضاها وارد شویم.

(۵۰۴) گرامر منطقی

دلیل ما برای اصرار بر اینکه نحو فرگه، نحوی منطقی ~~می باشد است~~ آن است که ترکیبات ~~قابل قبول قابل قبول~~ بر مبنای منطقی ~~متعین می شوند تعین می شوند~~ نه بر مبنای گرامری، و بنابراین ما ~~نمی توانیم نمی توانیم~~ ~~به راحتی به راحتی~~ شهودهای گرامری خودمان را در این دایره که آیا یک ~~زنجیره زنجیره~~ مفروض از عبارات یک ~~کل کل~~ منسجم را شکل ~~می دهد می دهد~~ یا خیر، به نحو فرگه منتقل کنیم. برای مثال،

(۵۰۴) ملکه‌ی ملکه فعلی انگلستان عاقل است یک عدد اول است،

نمی‌تواند نمی‌تواند به‌طور به‌طور معمولی به‌عنوان به‌عنوان یک جمله‌ی جمله انگلیسی گرامری منسجم در نظر گرفته شود اما آن در نظریه‌ی نظریه فرگه صحیح است، زیرا 'ملکه‌ی ملکه' فعلی انگلستان عاقل است، یک نام خاص است و 'η' یک عدد اول است، یک اسم-عبارتی مرتبه-اول است. از این رو هر چند از این رو هر چند فرگه برای ما با یک نحو فراهم کرده است، به یک معنا او هنوز این واقعیت را که زنجیره‌ی زنجیره خاصی از عبارات، عبارت مرکب را شکل می‌دهند می‌دهند و بقیه این گونه این گونه نیستند، را تبیین نکرده است. در بهترین حالت، ما یک اصول طبقه بندی طبقه بندی نظام مند نظام مند از عبارات داریم: ما یک تبیینی از نقش منطقی مقوله‌های مقوله‌های عبارات نداریم که معنای مناسبی از ترکیب کردن را فراهم کند. چه چیزی در مورد این نوع از عبارات وجود دارد که رفتار نحوی آنها آنها را تبیین می‌کند می‌کند؟ در واقع در واقع، اصلاً چرا در اینجا نیاز به مقولات عبارتی مختلف هست؟

ما فرض می‌کنیم می‌کنیم اینجاست که تمایز هستی شناسانه وارد می‌شود می‌شود. مقوله‌های مقوله‌های متفاوت عبارات با مقولات مختلف هستومنها منطبق می‌شوند می‌شوند و صفات ترکیبی عبارات در چارچوب خصوصیات ترکیبی هستومنها نمایش داده شده تبیین می‌شود می‌شود.



بنابراین فرگه این تفاوت‌ها تفاوت‌ها میان عبارات را به جهان منعکس می‌کند می‌کند. او در یک نقل قول نقل-قول که قبلاً نقل شد، می‌گوید می‌گوید، البته در مقایسه با این تفاوت در علائم، تفاوتی در حوزه-ی حوزه ارجاع، مطابق با آن وجود دارد. همان صفات --'غیر اشباع'--، محتاج به تکمیل و الی آخر- که برای اسم-- عبارتی به کار گرفته شدند برای توابع به کار گرفته می‌شوند می‌شوند و مقولات گرامری به صورت به صورت یک به یک یک به یک در سطح هستی‌شناسی آینه وار هستی‌شناسی آینه وار به کار گرفته شده اند شده اند. برای مقوله ی مقوله عبارات  $\varepsilon$  مقوله ی مقوله هستی شناختی اشیاء مطابق با آن وجود دارد. برای مقوله ی مقوله عبارات  $\varepsilon/\varepsilon$  مقوله ی مقوله هستی شناختی مرتبه اول توابع یکتایی مطابق با آن وجود دارد و الی آخر.

As with the linguistic categories, the ontological categorien are pairwise dis Joint.

در حقیقت این رویکرد نسبت به یک تئوری ساده از انواع هستومنها می‌باشد است. هستومندهای کامل، اشیاء- که با مقوله ی مقوله زبانی  $\varepsilon$  از عبارات منطبق می‌شوند می‌شوند، خواهیم گفت از نوع  $e$  هستند. یک هستومند ناکامل متعلق به نوع  $\langle t_1, \dots, t_n \rangle$  می‌باشد است اگر و فقط اگر- ممکن باشد که به وسیله ی به-وسيله (و فقط به وسیله ی به وسیله) هستومندهای نوع  $t_1, \dots, t_n$  کامل شود که به آن ترتیب اتخاذ شده است. بنابراین- برای مثال- هستومندهای مطابق مقوله ی مقوله زبانی  $\varepsilon/\varepsilon$  نوع  $\langle e, e \rangle$  هستند؛ هستومندهایی مطابق با مقوله ی مقوله ی مقوله زبانی  $\varepsilon/\varepsilon/\varepsilon$  از نوع  $\langle e, \langle e \rangle \rangle$  هستند و الی آخر.

لزوماً، نه این تمایزهای هستی‌شناسانه محدود به قلمرو مرجع‌ها مرجع‌ها نیستند. همه‌ی همه این مجموعه دوباره در قلمرو معنا ظاهر می‌شوند می‌شوند:

«همه‌ی همه [اندیشه] وحدت خودش را به این حقیقت مرهون است که اندیشه بخش غیر اشباع غیر اشباع شده را اشباع می‌کند می‌کند، یا، همان‌طور همان‌طور که ما می‌توانیم می‌توانیم بگوییم، بخشی را که به تکمیل احتیاج دارد، کامل می‌کند می‌کند، و طبیعی است که فرض کنیم که، برای منطق به‌طور به‌طور عمومی، ترکیب در یک کل همیشه از طریق اشباع چیزی غیر اشباع غیر اشباع واقع میشود می‌شود. من از "اندیشه مرکب" یک اندیشه‌ی اندیشه اندیشه تشکیل‌یافته متشکل از اندیشه‌ها اندیشه‌ها را می‌فهمم می‌فهمم ولی نه از اندیشه به‌تنهایی به‌تنهایی. زیرا یک اندیشه کامل و اشباع است و برای وجود داشتن، احتیاج به تکمیل شدن ندارند. به این دلیل، اندیشه‌ها اندیشه‌ها به یکدیگر شکافته نمی‌شوند نمی‌شوند مگر اینکه آنها بوسیله‌ی آنها به‌وسیله چیزی که از جنس فکر نیست به یکدیگر متصل شده باشند و ممکن است این را انتخاب کنند که این 'ادات ربط' اشباع نشده اشباع نشده است» (Frege 1923:538).

پس دقیقاً مثل مورد مربوط به مرجع در می‌یابیم می‌یابیم، یابیم که معنای بخشی از یک نام خاص مرکب، بخشی از معناهای معناهای کل نام خاص می‌باشد است و حداقل یک بخش از نام خاص می‌باید باید یک هستومند غیر اشباع غیر اشباع را بیان کند، یعنی، یک تابع، به خاطر اینکه معنای نام خاص کامل شود. این نوعی از بینه‌ی ذکر شده بینه ذکر شده در شروع این بخش می‌باشد است که تأیید می‌کنم می‌کند که فرگه قصد داشت تمایز معنا/مرجع را در عبارت-تابعی به کار گیرد.

#### (۵۰۵) استعاره‌ها استعاره‌ها

در سطح زبان، صحبت فرگه از بخش‌ها بخش‌ها و کل‌ها کل‌ها، از هستومندهای اشباع شده اشباع شده و اشباع نشده اشباع نشده و الی آخر، می‌تواند می‌تواند برای

قواعد نحوی به کار رود و خرج شود. ولی در سطح ~~هستی~~ شناسی هستی‌شناسی، این صحبت، استعاری و گمراه‌کننده گمراه‌کننده خواهد بود. همان‌طور‌همان‌طور که قبلاً در بخش ۳ ذکر کردیم، فرگه خودش سرانجام استعاره بخش/کل در سطح مرجع را ترک کرد. در مورد ابهام استعاره‌های استعاره‌های فرگه، در ادبیات دست دوم زیاد گفته شده -مخصوصاً نگاه کنید به Black (1954) و Marshall (1953). ولی نتیجه‌ای نتیجه‌ای که باید در اینجا گرفت آن است که یا مفسرین فرگه نتوانسته‌اند نتوانسته‌اند اعتنایی به عذر و بهانه‌ی بهانه او نکنند. یا در غیر این صورت استعاره‌های استعاره‌ها واقعاً کمک‌کننده کمک‌کننده نیستند. نه اینکه همان‌طور همان‌طور که پیشنهاد شده است، تمایز تابع/شیء خودش ناسازگار باشد. و عادلانه نیست که نتیجه‌ی نتیجه مارشال (1953:267) را بگیریم که 'فرگه یک تفاوت زبانی را جدایی و شکاف در طبیعت گرفته بود' همان‌گونه همان -گونه که هر کسی با بخش‌های بخش‌های مقدماتی ریاضیات آشنایی داشته باشد، تصدیق خواهد کرد که اعداد از توابع کاملاً متفاوت هستند. فرگه به‌عنوان به‌عنوان یک ریاضی‌دان ریاضیدان آموزش دیده بود و ما مطمئن هستیم که این تفاوت او را قبل از اینکه منطق را پیگیری کند، تحت تأثیر قرار داده بود. تمایز هستی‌شناسانه بین اعداد و توابع فارغ از ملاحظات زبانی به دست آمده بود و شکی نیست که فرگه در مراحل ابتدایی از کار خودش، تعبیری مثل تابع سینوسی و 'تابع جذر' را جهت اینکه به‌عنوان به‌عنوان تابع برگزیند، فهمیده بود. البته، در روزگار فرگه مفهوم تابع هنوز به‌طور‌به‌طور محکم مقیّد مقیّد نشده بود و هم عصرانش حرف‌های هم عصرانش حرف‌های نادرستی درباره

ی درباره توابع ~~می زدند می زدند~~، برای مثال، اینکه آنها آنها [توابع] اعداد متغیر هستند یا اینکه آنها آنها عملگرهای ذهنی هستند، یا اینکه آنها آنها عباراتی از یک نوع خاص هستند. کوشش او در جهت ایضاح تفکر یک تابع بود، که مفهوم نگاری را بر این مبنا، بنا کرده بود، یعنی فرگه درصدد بود که بین تمایز هستی شناسانه اعداد و توابع با تمایز منطقی-زبانی بین (کامل) عدد-~~اسم ها~~ اسم ها و (ناقص) تابع--عبارات ریاضی ارتباط برقرار کند. این تحلیل در بخش ۵۰۴ ارایه ارائه شد و اگر ما به عقب نگاه کنیم خواهیم دید که این شکاف در طبیعت، با استفاده از عبارت مارشال، از تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل امر از عدد-~~نام های نام های~~ مرکب مرکب گرفته و اقتباس نشده است، بلکه از همان ابتدا فرض شده بود.

~~مسئله ی تجزیه و تحلیل مسئله تجزیه و تحلیل~~ فرگه دقیقاً در همین اتصال است چون ارتباط بین اعداد و توابع از یک طرف و عبارات ریاضی ناکامل و کامل از طرف دیگر، به خوبی به خوبی با نظریه ی نظریه خام باز نمایی باز نمایی فرگه تطبیق می کرد می کرد که فرگه حداقل از همان زمان مفهوم نگاری به این نظریه معتقد بود، یعنی، اینکه زبان به واسطه ی شبیه سازی به واسطه شبیه سازی باز نمایی می کند می کند، یعنی ساختمان زبان، ساختمان هستومنها را آینه وار آینه-وار نشان می دهد می دهد. بر مبنای چنین دیدگاهی، مقوله ی متفاوت مقوله متفاوت عبارات با مقوله های مقوله های مختلف هستومنها تطابق می کند می کند به چنین شیوه ای شیوه ای که خصوصیات ترکیبی عبارات، خصوصیات قابل قیاس هستومندهای باز نمایی شده را شبیه سازی می کند شبیه سازی می کند.

هستومندها ~~می باید~~ باید خصوصیات قابل قیاس داشته باشند و برای خواستن یک شیوه ~~ی روشن تر~~ شیوه روشن تر برای توصیف این خصوصیات شیء، فرد ~~می تواند می تواند~~ می تواند (آن گونه آن گونه که فرگه انجام داد) ~~به راحتی به~~ راحتی واژگان مکانیکی مناسب برای عبارات به هستومندهای بازنمایی شده منتقل کند.

بنابراین یک عبارت کامل ~~به جای به جای~~ به جای یک هستومند کامل قرار ~~می گیرد~~ می گیرد، یک عبارت ناکامل ~~به جای به جای~~ به جای هستومند ناکامل قرار ~~می گیرد~~ می گیرد و به این شیوه و انسجام (عدم انسجام) نحوی یک ~~زنجیره ی~~ زنجیره مفروض از عبارات ~~به وسیله ی به وسیله~~ به وسیله انسجام (عدم انسجام) ~~هستی شناسانه ی~~ هستی شناسانه هستومندهای بازنمایی شده توسط عبارات در آن زنجیره، توضیح داده ~~می شود می شود~~ می شود. حال این طرح بسیار ~~با~~ کفایت با کفایت و بسیار ~~امید بخش امید بخش~~ امید بخش است ولی هنوز، فقط یک طرح است: نقص آن، ~~زمینه های زمینه های~~ زمینه های غیر ~~وابسته ای وابسته ای~~ وابسته ای برای این فرض است که هستومندهایی با خصوصیات مطلوب وجود دارد. پس آیا در اینجا تمایز عدد/تابع واقع ~~می شود می شود~~ می شود. زیرا فرگه در اعداد و توابع هستومندهایی داشت که وجود تفاوت ~~آنها~~ آنها مستقل از نیازمندی به طرح بازنمایی جهت کامل کردن تصویری برای زبان ریاضی بود. عمومیت تحلیل فرگه، ~~همان طور همان طور~~ همان طور که در بخش ۲ ~~تجدید~~ تجدید ~~نظر~~ نظر ~~تجدیدنظر کردیم~~ تجدیدنظر کردیم، ~~به طور به طور~~ به طور عمده یک موضوعی از ~~توسعه ی توسعه~~ توسعه مفهوم تابع به وراء ریاضیات بود، ~~به طوری که به طوری که~~ به طوری که این تصویر برای ~~همه ی همه~~ همه زبان بتواند کامل شود.

بنابراین تمایز تابع/شیء ~~عمومی شده عمومی شده~~ عمومی شده ~~وظیفه~~ وظیفه ~~ی~~ ی ~~فرگه~~ فرگه را دو برابر خواهد کرد: (۱) این یک

تمایز هستی شناسانه می باشد است، یک مصداق از تمایز عدد/تابع؛ (۲) این یک تمایز سمانتیکی که برای پایه ریزی تفاوت در رفتار منطقی اسم خاص و اسم--تابع طراحی شده است. این مهم است که این دو جنبه از تمایز تابع/شیء جدا شوند- چون مشکلات معروف که تمایز تابع/شیء را احاطه می کنند می کنند از نقش سمانتیکی که قرار است بازی کند، نشأت می گیرد می گیرد. این مشکلات در مورد بسیار شناخته شده شناخته شده و معروف «مفهوم اسب»، که ما الآن- الان به آن برخوایم گشت، خودنمایی خواهد کرد.

۵۰۶) معمای مفهوم اسب

به طور به طور خلاصه- این زمینه به صورت زیر ارایه می شود ارائه می شود. یک هم عصر فرگه بنوکری<sup>۱</sup>، ادعای ادعای فرگه را مورد چالش قرار داده بود که تمایز مفهوم/شیء انحصاری است. کری استدلال کرده بود که چون- بر مبنای نظریه فرگه، 'مفهوم اسب' یک اسم خاص می باشد، می باید است، باید به جای به جای یک شیء قرار گیرد؛- بنابراین به نظر خواهد رسید حداقل حداقل یک مفهوم خواهد بود، مفهوم اسب، که شیء هم هست. در پاسخ- فرگه فرض کرد که 'مفهوم اسب' یک اسم خاص می باشد است و همچنین اینکه می باید به جای باید به جای یک شیء قرار گیرد ولی او فرض کری را که مفهوم اسب یک مفهوم می باشد است، را رد کرد.

بنابراین- فرگه خودش را به صدق یک جمله بی نهایت جمله بی نهایت پارادوکسیکال متعهد کرد،  
۵۰۵) مفهوم اسب یک مفهوم نیست،

<sup>۱</sup> -Benno kerry

تبیینی لازم بود و این دلیلی برای مقاله‌ی مقاله او با عنوان 'مفهوم و شیء' -<sup>۱</sup> بود.

استراتژی - استراتژی فرگه در آن مقاله بر دفاع از تئوری سمانتیک استوار بود که متضمن - متضمن (۵۰۵) می شود می‌شود. همان‌گونه - همان‌گونه که برای تناقض آشکار، تئوری ادعای صدق (۵۰۵) را درد دارد، فرگه از خوانندگانش درخواست کرد که آن را بپذیرند. جهت 'مصالحه با او' و "not begrudge a pinch of salt". ولی این توصل بسیار جزمی می‌باشد جزئی است: بنابراین تا زمانی که فرگه در رفع این معنا ناتوان است یک شک معقول درباره‌ی درباره این تئوری باقی می‌ماند می - ماند می. فرگه کوشش‌های کوشش‌های کمی را برای رفع (۵۰۵) به‌صورت به‌صورت مستقیم انجام داد. ولی آنها آنها قانع‌کننده - قانع‌کننده نبودند. اواز اواز خصوصیت پارادوکسیکال جمله را به نارسایی زبان نسبت داد و مثال دیگری از این نارسایی را به‌صورت به‌صورت زیر بیان کرد:

یک چیز مشابه اتفاق می‌افتد می‌افتد وقتی ما این جمله را موردتوجه موردتوجه قرار می‌دهیم می‌دهیم، 'این گل رز قرمز است': محمول گرامری 'قرمز است'، به موضوع 'این گل قرمز' متعلق می‌باشد تعلق دارد. در اینجا کلمات 'محمول گرامری قرمز هست' یک محمول گرامری نیست و بلکه یک موضوع می‌باشد است. با همان عمل که آن را صراحتاً محمول می‌نامیم می‌نامیم، آن را از این خصوصیت محروم می‌کنیم می‌کنیم. ولی بر بر خلاف برخلاف آنچه فرگه می‌گوید می‌گوید، به به سادگی نمی‌توانیم به‌سادگی نمی‌توانیم با اینکه یک عبارت مفروض به محمول گرامری بنامیم، آن را از

<sup>۱</sup> - on concept and object

خاصیت محمول گرامری بودن محروم کنیم. جمله‌ی جمله (۵۰۶) محمول گرامری 'قرمز است' یک محمول گرامری نیست.

به آسانی کاذب است. مطمئن باشیم مثال خود فرگه، (۵۰۷) 'محمول گرامری' 'قرمز هست' یک محمول گرامری نیست،

صادق می‌باشد. است ولی در وهله اول، روشن نیست چرا ما (۵۰۷) را به‌جای به‌جای (۵۰۶) به‌عنوان به‌عنوان مانند و نظیر درست (۵۰۵) مورد توجه مورد توجه قرار می‌دهیم می‌دهیم. در وهله دوم، هیچ مشکلی نسبت به (۵۰۶) وجود ندارد و هر مشکلی نسبت به (۵۰۷) اتفاق می‌افتد می‌افتد، تبیین شده است.

در وهله ی سوم، از آنجا که (۵۰۶) کاذب می‌باشد است، قادر خواهیم بود درباره ی محمولات گرامری صحبت کنیم. در حالی که، بر مبنای نظریه ی فرگه، به نظر نمی‌رسد نمی‌رسد قادر باشیم چیز معقولی راجع به مفاهیم بگوییم. همچنین، شایان ذکر است که ما یک مثال نقص برای نظریه ی فرگه داریم که خواص ترکیبی عبارات می‌باید آینه ی خواص ترکیبی مواردی باشند که عبارات به‌جای به‌جای آن قرار می‌گیرد می‌گیرد:

'قرمز هست' یک محمول گرامری هست است، ولی 'محمول گرامری' 'قرمز است' یک محمول گرامری نیست، با این حال با این حال عبارت اخیر به‌طور به‌طور آشکار به‌جای به‌جای جای عبارت پیشین قرار می‌گیرد می‌گیرد. بالاخره، بالاخره جدا از قیاس کردن، ادعای ادعای فرگه مبنی بر اینکه مشکلات همراه (۵۰۵) نتیجه ی مشکل زبان هستند به نظر نمی‌رسد نمی‌رسد عمق مشکلات را او به دست آورد. در تبیین تئوری سمانتیک او، فرگه از عباراتی مثل، 'مفهوم اسب' استفاده می‌کند می‌کند با



قصد صحبت درباره ~~ی مفهوم ها مفهوم ها~~ . حال یک نفر ممکن است فرض ~~کنید کند~~ این یک شیوه ~~ی~~ سست از صحبت کردن است و اینکه شیوه ~~ی~~ ناشیانه ~~ی~~ ارجاع به یک مفهوم ~~به وسیله ی به وسیله~~ یک اسم خاص (یا اینکه اصلاً در ارجاع به یک مفهوم، موفق نبودن) در یک بازگویی ~~قابل قبول قابل قبول~~ حذف خواهد شد. اما فرگه هیچ بازگویی را پیشنهاد ~~نمی کند نمی کند~~ و او حتی اشاره ~~می کند می کند~~ که چنین چیزی ممکن نیست:

«~~من می پذیرم می پذیرم~~ که یک مانع کاملاً مخصوص در مسیر فهم خواننده ~~ی~~ من وجود دارد. ~~به واسطه به واسطه~~ نوعی از ضرورت زبان، عبارات من ~~به صورت برخی اوقات به صورت~~ تحت اللفظی ~~برخی اوقات~~ افکار من را نشان ~~نمی دهند نمی دهند~~؛ من یک شیء را ذکر ~~می کنم می کنم~~ وقتی ~~آنچه که آنچه~~ من قصد کنم، یک مفهوم است.

من کاملاً تشخیص ~~می دهم می دهم~~ که در چنین مواردی من به خواننده ~~ای خواننده ای~~ تکیه ~~می کنم می کنم~~ که آماده خواهد بود. ~~to meet me half-way who doesnot begrude a~~ (frege 1982:19c) ~~pinch of salt~~

~~از آنجایی که از آنجایی که~~ فرگه قادر به خلاص شدن از (۵۰۵) نبود، توافق ~~مفسرین مفسرین~~ بر آن بوده است که چیز مهمی به ذهن گیری خطور کرده بود. اگرچه ما ممکن است اضافه کنیم، هیچ توافق مشابهی در مورد آنچه که به ذهن گیری خطور کرده بود، وجود نداشت. حال ما سعی خواهیم کرد این اشتباه و خطا را دنبال کنیم.

(۵۰۷) یک ~~تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل~~ از ~~معما معما~~ اجازه بدهید با بازسازی استدلال فرگه برای (۵۰۵)، شروع کنیم. (۵۰۵) یک نتیجه ~~ی~~ مستقیم اصل بنیادین فرگه است،

(۵۰۸)  $\eta$  یک محمول است اگر و فقط اگر  $\eta$  به جای به جای یک مفهوم قرار بگیرد.

(~~در واقع در واقع~~) (۵۰۸) کاملاً صحیح نیست:  $\eta$  ممکن است یک محمول باشد بدون اینکه چیزی داشته باشد که این به جای به جای آن قرار بگیرد. - همه  $\eta$  آنچه مورد نیاز مورد نیاز است آن است که به نظر برسد به یک مفهوم ارجاع می کند ولی از آنجا که فرگه خودش اغلب از این نکته چشم پوشی چشم پوشی می کند می کند ما (۵۰۸) را به همین شکل در نظر می گیریم می گیریم.  
صدق آشکار زیر را در نظر بگیرید:

(۵۰۹) 'مفهوم اسب' یک محمول نیست،  
آنگاه با در نظر گرفتن (۵۰۸) خواهیم داشت:  
(۵۰۱۰) 'مفهوم اسب' به جای به جای یک مفهوم قرار نمی  
گیرد نمی گیرد،

(۵۰۱۰) را به این شکل بازنویسی می کنیم می کنیم،  
(۵۰۱۱) آنچه که 'مفهوم اسب' به جای به جای آن قرار  
می گیرد می گیرد یک مفهوم نیست،

و با فرض اینهمانی اینهمانی غیر مناقشه آمیز،  
(۵۰۱۲) آنچه که 'مفهوم اسب' به جای به جای آن قرار می  
گیرد می گیر = مفهوم اسب.

ما (۵۰۵) را با جایگزین 'مفهوم اسب' به جای به جای  
'آن چیزی که 'مفهوم اسب' به جای به جای آن قرار می  
گیرد می گیرد در (۵۰۱۱) به دست می آوریم می آوریم.  
اما اشتباهی در این استدلال وجود دارد: زیرا با  
استدلال مشابه، ما می توانیم می توانیم نشان  
بدهیم که اصلاً هیچ محمولی وجود ندارد؛ و مطمئناً  
(۵۰۵) سرسخت باشد، این نتیجه  $\eta$  کاملاً غیر قبول غیر قابل قبول  
است. صدق آشکار زیر را در نظر بگیرید:

(۵۰۱۳) 'اسب' یک محمول است،

پس با (۵۰۸) داریم: -

(۵۰۱۴) 'اسب' به جای به جای یک مفهوم قرار می گیرد

می گیرد؛

و با بازنویسی (۵۰۱۴) داریم: -

(۵۰۱۵) آن چیزی که "اسب" به جای به جای آن قرار می

گیرد می گیرد یک مفهوم است،

ولی این آشکارا صادق است که

(۵۰۱۶) و آن چیزی که ''اسب'' به جای به جای آن قرار

می گیرد می گیرد -

و بنابراین با (۵۰۸) داریم: -

(۵۰۱۷) 'آن چیزی که ''اسب'' به جای به جای آن قرار

می گیرد می گیرد 'به جای به جای' یک مفهوم قرار نمی

گیرد نمی گیرد.

بازنویسی (۵۰۱۷) به صورت به صورت:

(۵۰۱۸) آن چیزی که 'آن چیزی که ''اسب'' به جای به

جای آن قرار می گیرد می گیرد 'به جای به جای' آن قرار

می گیرد می گیرد، یک مفهوم نیست: -

با فرض این همانی این همانی غیر مناقشه آمیز: -

(۵۰۱۹) آن چیزی که 'آن چیزی که ''اسب'' به جای به

جای آن قرار می گیرد می گیرد 'به جای به جای' آن قرار

می گیرد می گیرد = آن چیزی که 'اسب' به جای به جای آن

قرار می گیرد می گیرد،

این را به دست می آوریم به دست می آوریم که: -

(۵۰۲۰) آن چیزی که 'اسب' به جای به جای آن قرار می

گیرد می گیرد، مفهوم نیست: -

با جایگزین کردن 'آن چیزی که ''اسب'' به جای به جای

آن قرار می گیرد می گیرد 'به جای به جای' آن چیزی

که '' آن چیزی که 'اسب' به جای به جای آن قرار می

گیرد می‌گیرد<sup>۱</sup> - در (۵۰۱۶) به جای به جای آن قرار می‌گیرد می‌گیرد. چون ما قادر بوده ایم بوده ایم که جملات متناقض را اقتباس و استخراج کنیم -- (۵۰۱۳) و (۵۰۲۰) - پس بوسیله ی به وسیله برهان خلف<sup>۱</sup>، اگر (۵۰۸) صادق است، (۵۰۱۳) می‌باید کاذب باشد. چون این استدلال به هیچ ویژگی به خصوصی به خصوصی از محمول 'اسب' بستگی ندارد و این برای همه ی دیگر محصولات همه محصولات دیگر نیز قابل تکرار است.

در این استدلال فرضی وجود دارد که هنوز نمی‌توانیم نمی‌توانیم راجع به آن بحث کنیم. یعنی بازنویسی:  
(۵۰۲۱) به جای به جای یک مفهوم قرار می‌گیرد می‌گیرد اگر و فقط اگر آنچه که به جای به جای آن قرار می‌گیرد می‌گیرد؛

و ما این بازنویسی را تا حدود زیادی ذکر نکرده ایم زیرا به نظر می‌رسد می‌رسد چنان آشکار باشد که نیازی به تفسیر نباشد. با این حال با این حال فرگه ممکن است به (۵۰۲۱) اعتراض کند. زیرا در هر مورد، سمت راست 'اگر و فقط اگر' می‌باید باید کاذب باشد: 'یعنی به جای به جای چیزی قرار می‌گیرد می‌گیرد' هرگز یک محمول نیست؛ بنابراین به وسیله ی به وسیله (۵۰۸) این هیچگاه نمی‌تواند به جای نمی‌تواند به جای یک مفهوم قرار گیرد. از این رو، از این رو به خاطر اینکه (۵۰۲۱) صادق باشد، نمی‌تواند نمی‌تواند هیچ عبارتی وجود داشته باشد که به جای به جای یک مفهوم قرار بگیرد. روشن است که فرگه با این نتیجه خوشحال نخواهد شد. اما می‌باید باید تذکر داده شود که (۵۰۲۱) جهت نتیجه گرفتن (۵۰۵) از (۵۰۸) در استدلال خود فرگه فرض شده بود. یا، یا حداقل در بازسازی ما از

<sup>۱</sup> -reductio

استدلال فرگه- و اگر (۵۰۲۱) قابل اعتراض کردن است- و در هر دو استدلال قابل اعتراض است. یعنی- اگر ما به خاطر اجتناب کردن از این نتیجه- ناخوشایند که هیچ محمولی وجود ندارد (۵۰۲) را رد می‌کنیم - کنیم، پس ما همچنین این را که فرگه آرزو داشت از استدلالش بیرون بکشد، را مسدود کرده ایم کرده ایم، یعنی اینکه مفهوم اسب یک مفهوم نیست. به طور به طور جانشین، اگر فرگه آرزوی بیرون کشیدن (۵۰۵) از (۵۰۸) را داشت، یک چنین بازنویسی مورد نیاز مورد نیاز بود که آنچه را یک عبارت به آن اشاره می‌کند را می‌کند با نقشش در یک جمله- مفروض به هم ارتباط دهند. با این حال با این حال مشکل است که بفهمیم چگونه بازنویسی دیگر، این کار را انجام خواهد داد. (۵۰۲۱) آنقدر آنقدر شهوداً روشن است که اگر ما تحت فشار هستیم که (۵۰۲۱) را به خاطر حفظ (۵۰۸) رد کنیم- پس چیزی می‌باید در مورد (۵۰۸) اشتباه باشد. در واقع، در واقع چیز بسیار اشتباهی در مورد (۵۰۸) وجود دارد. با فرض اینکه یک عبارت به صورت منحصر به فردی به صورت منحصر به فردی ارجاع می‌کند می‌کند، ما می‌توانیم می‌توانیم (۵۰۲۱) را نماد سازی کنیم، با کمک اُپراتور-یوتای راسلی<sup>(۷)</sup>، به صورت به صورت زیر نماد سازی کنیم:

$$(\exists!x)(r(\varphi)) = \lambda \wedge \text{Concept}(\lambda) \equiv \text{concept}[(Lx)(r(\theta) = x)] \quad (5022)$$

از نظر راسل- (۵۰۲۲) منطقاً صادق است و این البته مباحثه- ما را درباره- (۵۰۲) پشتیبانی می‌کنیم - کند. ولی نکته- مهم جهت یادآوری در نماد سازی نماد سازی ما این است که ما فرض کرده ایم کرده ایم که  $\eta'$  یک مفهوم است، یک نام- تابعی مرتبه اول می‌باشد، است یعنی به یک تابع اشاره می‌کنیم می‌کنیم که فقط

اشیاء را برای شناسه‌ها برمی‌گزیند شناسه‌ها برمی‌ گزینه می‌گیرد، زیرا او ادعا می‌کند می‌کند که جمله: ی

(۵۰۲۳) مفهوم اسب یک مفهوم است،

درست ساخت است و بنابراین 'مفهوم اسب' یک اسم خاص می‌باشد ولی اما اگر 'η یک مفهوم است' یک اسم-تابعی مرتبه اول است، پس می‌تواند می‌تواند فقط به وسیله ی به‌وسیله اسم خاص کامل شود، و مطابق با نظر فرگه، چنین تکمیل کردنی می‌باید یک جمله کاذب را نتیجه شود. با همان نشانه، 'η به یک مفهوم دلالت می‌کند می‌کند می‌باید همیشه کاذب باشد. 'مفهوم' یک 'Begriffswort' است - فقط در مورد یک شیء است که گفتن اینکه مفهوم هست یا نیست معنا می‌دهد می‌دهد - چون هیچ شیء شیئی مفهوم نیست، هیچ چیزی نم‌یتواند نمی‌تواند وجود داشته باشد که در مورد آن هم صادق باشد، اینکه یک عبارت مفروض به آن دلالت می‌کند می‌کند و آن هم‌اینکه آن چیز یک مفهوم باشد. حال به عقب نگاه کنید (۵۰۸)، ما می‌فهمیم می‌فهمیم که سمت راست 'اگر و فقط اگر' هرگز صادق نخواهد بود. ولی از آنجا که محمولات وجود ندارند، سمت چپ بعضی اوقات صادق خواهد بود؛ بنابراین بر مبنای این فرض که η یک مفهوم است، و یک اسم-تابعی مرتبه اول است، (۵۰۸) می‌باید کاذب باشد.

بنابراین اگر فرگه فرگه فرض می‌کند می‌کند η یک مفهوم است و یک نام-تابعی مرتبه اول می‌باشد است و او به‌طور به‌طور واضح اینطور اینطور فرض می‌کند می‌کند - پس استخراج (۵۰۵) از (۵۰۸) به نظر می‌رسد می‌رسد رسد معتبر باشد؛ ولی از آنجا که بر مبنای این تفسیر

به نظر ~~می‌رسد~~ می‌رسد (۵۰۸) کاذب باشد، فرگه نتوانسته است (۵۰۵) را اثبات کند و بنابراین او نتوانسته ~~به طور اقناع کننده ای~~ به طور اقناع کننده ای به کِری پاسخ دهد. و این موضوع نامعلوم نامعلوم است. اگر او درصدد رد کردن این فرض بوده است که 'η یک مفهوم است'، یک اسم-تابعی مرتبه اول است، او دیگر در اثبات (۵۰۵) موفق ~~باشد~~ باشد زیرا ~~همان طور همان~~ همان طور همان-طور که ~~دیده ایم~~ دیده ایم (۵۰۲۱) مورد ظن خواهد بود و هیچ تفسیر بدیلی به ذهن ~~نمی‌آید~~ نمی‌آید که این کار را انجام دهد. ~~با این حال~~ با این حال فرگه ~~می~~ باید این فرض را رد کند اگر تئوری سمانتیک نخواهد اجرا شود.

(۵۰۸) یک ~~راه حل~~ راه حل برای این معما چه چیزی فرگه را به این هدایت کرد که 'فرض کند که' η یک مفهوم است، یک نام-تابعی مرتبه اول است؟ ~~به~~ به طور ~~به طور~~ به طور قطع به نظر ~~می‌رسد~~ می‌رسد دلیل خوبی برای او وجود داشت که جور دیگری فکر کند. او ~~به طور به~~ به طور به-طور آشکار باور دارد که مفاهیم وجود دارند و هیچ شکی نیست. او دوست خواهد داشت که تصدیق کند که مفاهیم وجود دارند؛ ولی با فرض اینکه 'η یک مفهوم است' ~~یک~~ یک اسم-تابع مرتبه اول است، اینکه این را ~~به صورت به صورت~~ به صورت به صورت صادقانه بگوید، برای همیشه محروم کرده است- او خود به این اعتراف ~~می‌کند~~ می‌کند. چه چیزی او را ترغیب کرده است که این خط خود-شکنی را دنبال کند؟ تنها استدلال و دلایلی که او پیشنهاد ~~می~~ دهد، ~~می‌دهد~~ می‌دهد تا آنجا که ما ~~می‌توانیم~~ می‌توانیم بگوییم آن است که 'η یک مفهوم است' ~~می‌تواند به طور~~ می‌تواند به طور ~~معناداری به وسیله ی~~ می‌تواند به طور معناداری به-وسیله یک اسم خاص تکمیل شود. این، البته ناکافی

است. زیرا هر چند هر چند، 'η' وجود دارد می تواند به طور معنا داری به وسیله ی می تواند به طور معناداری به وسیله یک اسم خاص کامل شود. فرگه که کاملاً صراحت دارد که یک جمله مثل: (۵۰۲۴) عدد ۲ وجود دارد،

نباید به عنوان به عنوان  $F_a$  بودن تفسیر شود. که 'عدد ۲' یک اسم خاص است و 'η' وجود دارد 'یک اسم-تابعی مرتبه اول است. برعکس. او ادعا می کند می کند که (۵۰۲۴) اصلاً درباره هیچ شیء خاصی نیست. بلکه این باید این گونه این گونه فهمیده شود که چیزی تحت مفهوم عدد دو بودن قرار می گیرد می گیرد و بنابراین نمادسازی درست (۵۰۲۴) به صورت به صورت زیر خواهد بود: (۵۰۲۵)

$$(\exists x) (x = ۲)$$

در واقع، در واقع این تقریباً شگفت آور شگفت آور است که فرگه (b 1892) بسیار وفادارانه به این مستلزم باشد که حرف تعریف خاص مفرد به طور به طور ثابت یک اسم خاص را با اشاره نشان می دهد، می دهد زیرا همان طور همان طور که دیدیم، او در جای دیگر رویکرد قابل انعطاف تری قابل انعطاف تری را اتخاذ کرده بود و به علاوه قاعده ی به علاوه قاعده سرانگشتی عمومی آن بود که گرامر کم مایه کم مایه و سطحی یک جمله همیشه بازتابی از ساختمان منطقی آن نیست. به خاطر اثبات اینکه، 'η' یک مفهوم است 'یک اسم عبارتی مرتبه اول است، کافی نیست صرفاً به این حقیقت اشاره کنیم به این حقیقت که آن می تواند می تواند به طور معنا داری به وسیله به طور معناداری به وسیله یک اسم خاص کامل شود. به خصوص به خصوص وقتی این تفسیر چنین مشکلات منطقی را ایجاد کند. فرد همچنین باید نشان دهد که



عبارت پرکننده می‌یرکننده فضای خالی به عنوان به -  
عنوان یک اسم خاص در متن عمل می‌کنه می‌کند. چون،  
 فرگه نتوانسته است که این را نشان بدهد و چون هیچ  
 دلیل موازی دیگری وجود ندارد که فرک فکر کنیم که 'η  
 یک مفهوم است<sup>۱</sup>، یک اسم - تابعی مرتبه اول است. و  
 فرگه می‌تواند می‌تواند با طیب خاطر این فرض را رها  
 کند.

ولی، در نهایت بنا بر این، η یک مفهوم است، به کدام  
 مقوله می‌نحوی تعلق دارد؟ ما ذکر کرده ایم کرده ایم  
 که فرگه باور دارد که مفاهیم باور دارد که مفاهیم  
 وجود دارند و همچنین او ترجیح خواهد داد که صادقانه  
 اذعان و تصدیق کند که مفاهیم وجود دارند. حال،  
هانطور همانطور که فورث<sup>۱</sup> تذکر می‌دهم می‌دهد<sup>۸</sup>، به  
 نظر می‌رسد می‌رسد که در مفهوم نگاری فرگه واقعاً نیرو  
 و قدرت فوق العاده می‌فوق العاده را برای انجام این  
 کار را دارد. اگر ما می‌خواهیم می‌خواهیم وجود یک  
 مفهوم مفروض را تصدیق کنیم، مثلاً مفهوم اسب، ممکن  
 است در نمادگذاری نمادگذاری صوری جدید به شکل زیر  
 عمل کنیم:

$$(5026) \quad (x) \text{ اسب} = (f(x))(\forall x)(\exists f)$$

ظاهراً (5026) خواص دلخواه را دارد. یکی برای اینکه  
 نسبتاً روشن است که فرگه قبول خواهد کرد که (5026)  
 صادق است و دیگر برای اینکه از مشکلات همراه با جمله  
می‌انگلیسی (5026) اجتناب کرده ایم، کرده ایم یعنی:

(5027) مفهوم اسب وجود دارد،

جایی که ما به طور به طور آشکار به یک مفهوم به  
وسیله به وسیله یک اسم خاص ارجاع می‌کنیم می‌کنیم -  
 یا شاید، نتوانیم اصلاً به یک موضوع ارجاع دهیم و فقط

<sup>۱</sup> -furth

وجود یک شیء را تصدیق کنیم. چون اسم خاص در (۵۰۲۷) وجود ندارد، ما می توانیم می توانیم بفهمیم که مشکلات همراه با (۵۰۲۶) فقط ظاهری هستند. به طور به طور منطقی، 'مفهوم اسب' به عنوان به عنوان یک اسم خاص در (۵۰۲۷) بیشتر از 'عدد ۱۲' در (۵۰۲۶) محسوب نمی شود نمی شود. استفاده از حد مفرد در هر مورد صرفاً یک ابزار زبانی جهت امتناع مطالبات گرامر انگلیسی می باشد است.

اجازه بدهید این موضوع را بیشتر واکاوی کنیم. فرگه به عنوان به عنوان بازنویسی از یک جمله مثل جمله ی زیر پیشنهاد کرد: ی

(۵۰۲۸) رییس جمهور رئیس جمهور یک سیاستمدار است، جمله ی

(۵۰۲۹) رییس جمهور رئیس جمهور مشمول مفهوم سیاستمدار می شود می شود.

تمایز نحوی در (۵۰۲۸) بین حد مفرد و عبارت-تابعی در (۵۰۲۹) با دو نوع متفاوت از حد مفرد بدست به دست آمده است، 'رییس جمهور رئیس جمهور' و 'مفهوم سیاستمدار'. به نظر می رسد می رسد فرگه در اصرار بر اینکه همه ی حدود مفرد به یک مقوله ی نحوی تعلق می گیرد می گیرد، بسیار خبری می باشد است. اگر او یک تمایزی بین حدود مفرد مثل نمونه ی (۵۰۲۹) قایل قائل شود، پس نه فقط می تواند نه فقط می تواند صدق جمله ی، (۵۰۳۰) مفهوم اسب یک مفهوم است،

را تعیین کند بلکه یک تمایز صریح و تند و تیز تند و تیز در میان حدود مفرد ممکن است او را مجبور کند که به تمایزی میان 'اشیاء' بیشتر حساس شود که وقتی او اشیاء و مصدق های مصداق های مفاهیم را

متعلق به یک نوع منطقی در نظر گرفته بود، ~~مودر چشم پوشی~~ پوشی ~~مورد چشم‌پوشی~~ قرار گرفته بودند.

یک نتیجه‌ی جالب توجه ~~جالب توجه~~ از این تجزیه و تحلیل ~~تجزیه و تحلیل~~ آن است که دو جمله‌ی (۵۰۲۴) و (۵۰۲۷) یک تجزیه و تحلیل ~~یک تجزیه و تحلیل~~ منطقی را دریافت ~~نمی‌کنند~~ نمی‌کنند. ~~هرچند~~ هرچند (۵۰۲۴) ~~به درستی به صورت به درستی~~ به صورت به صورت (۵۰۲۵) ~~نمادسازی~~ نمادسازی شده است، (۵۰۲۷) ~~نمی‌تواند به طور نمی~~ تواند به طور مشابه ~~به صورت~~ به صورت:

(۵۰۳۱) (مفهوم اسب  $X$ )  $(\exists x)$

~~نمادسازی~~ نمادسازی شود. ~~چرا که~~ چرا که اگر (۵۰۳۱) دارای معنی باشد، وجود یک شیء را بیان ~~می‌کند~~ می‌کند. ~~می‌کند~~ می‌کند نه یک مفهوم؛ بنابراین 'وجود دارد' مبهم ~~می‌باشد~~ است:

در مواردی ~~این گونه~~ این گونه فهمیده ~~می‌شود~~ می‌شود که نقش سور مرتبه-اول را بازی ~~می‌کند~~ می‌کند ~~همان طور~~ همان طور (۵۰۲۴) و در موارد دیگری ~~این گونه~~ این گونه فهمیده ~~میشود~~ میشود که نقش سور مرتبه دوم را بازی ~~می‌کند~~ می‌کند (~~همان طور~~ همان طور) که برای مثال در (۵۰۲۷). پس این طبیعی است که پیشنهاد شود که 'وجود دارد' قوت بودن یک شیء در مورد اولی دارد و بودن یک مفهوم (مرتبه-اول) ~~را~~ در مورد دوم را دارد. اگر چنین باشد آنگاه ما ~~تفسیر خواهیم کرد~~، تفسیر خواهیم کرد،  $\eta$  یک شیء است ~~را می‌توانیم به عنوان می~~ توانیم به عنوان اسم-تابعی مرتبه-دوم تفسیر کنیم که به سور مرتبه-اول اشاره ~~می‌کند~~ می‌کند و ما ~~می‌توانیم~~ می‌توانیم  $\eta$  یک مفهوم است' را ~~به عنوان به~~ عنوان یک ~~اسم-تابعی مرتبه-سوم~~ اسم-تابعی مرتبه-سوم که ~~اشاره می‌کند~~ اشاره می‌کند به سور مرتبه-دوم اشاره می‌کند، تفسیر کنیم.

بر مبنای این تفسیر، (۵۰۲۳)؛ که فرگه به طور به طور اصولی ادعا کرده بود که کاذب است، به صورت به صورت (۵۰۲۴) نمادسازی خواهد شد و بنابراین صادق است، و پارادوکس (۵۰۵) که فرگه ادعا کرده بود صادق است به صورت:؛

$$(۵۰۲۳) \quad -(\exists f)(\forall x)(f(x) = Horse(x)) ,$$

نماد سازی نمادسازی خواهد شد، و (۵۰۳۲) کاذب خواهد بود. اما در اذعان به اینکه مفهوم اسب یک مفهوم است، ما هنوز پیروزی را برای کیری مسلم فرض نکرده ایم نکرده ایم. جمله کیری؛

(۵۰۳۳) مفهوم اسب یک شیء است،

اگر اصلاً معنا دار معنا دار باشد، مانند (۵۰۳۱)؛ نماد سازی نمادسازی خواهد شد و بنابراین این گونه این گونه می شود می شود که وجود یک شیء را بیان می کند؛ می کند در حالیکه در حالی که (۵۰۲۳)؛ که مثل (۵۰۲۴) فهمیده میشود، می شود، وجود یک مفهوم را بیان می کند می کند. با فرض تفاوت اساسی در عمل با مفهوم اسب، در (۵۰۲۳) و (۵۰۳۳)؛ کیری باید به خاطر کامل کردن استدلالش، نشان دهد که آنچه بیان شده است که یک شیء می باشد است در (۵۰۲۳) یک و همان هستومندی است که گفته شده یک مفهوم است، ولی او نمی تواند نمی تواند این کار را انجام دهد. چون جایی کیری مجبور شده بود که ادعا کند که یک شیء  $x$  و یک تابع  $f$  وجود دارد به طوری که به طوری که  $x=f$ ؛ و بر مبنای نظریه فرگه، قرار دادن علامت این همانی این همانی بین یک متغیر متغیر شیء و یک متغیر تابع سازگار نیست. واقعاً به نظر می رسد می رسد در این وضعیت بهترین حالت این است که انکار کنیم که (۵۰۲۳) معنا دار معنا دار است. این کاملاً سازگار با تفسیر ماست که ما

پیشنهاد گیج<sup>۱</sup> را بپذیریم که 'مفهوم اسب' هرگز به عنوان به عنوان یک اسم خاص در معنایی که 'رئیس جمهور رئیس جمهور' افاده می کرد نمی باشد می کرد، نیست. اگر یک جمله ای جمله ای شامل چنین عبارتی درباره ی مفهوم باشد پس این در نماد سازی به وسیله ی نماد سازی به وسیله استفاده از اسم- تابعی بدست- به دست خواهد آمد و سوری ها سوری های مرتبه- دوم و حد مفرد حذف خواهند شد. به طور به طور بدیل، اگر این اصطلاح غیر قابل حذف غیر قابل حذف باشد، جمله ای جمله ای که شامل آن باشد است بی معنی بی معنی فرض خواهد شد.

نتایج (۵۰۹)

به طور قطع، به طور قطع ما در اینجا پاسخ قابل قبول تری قابل قبول تری از پاسخ فرگه به کری داریم. ولی، هر چند هر چند ما مثال نقض کری را دفع کرده ایم کرده- ایم، ما همانطور همانطور که تأمل اندکی این را نشان خواهد داد، ما این کار را به بهای بی معنا بی معنا اعلام کردن اصل فرگه 'هیچ مفهومی، شیء نیست'، انجام داده ایم داده ایم:

هیچ شیوه و طریقی از انسجام وجود ندارد که این اصل را در نماد سازی نماد سازی بیان کند. حال اینکه این تفسیر ما از 'η' یک مفهوم است<sup>۱</sup> می تواند می تواند نادرست باشد. و شکل و قالب دیگری وجود داشته باشد که پایه های پایه های یک پاسخ قابل دفاع به کری باشد. ولی ما در آن شک داریم. زیرا، اگر فرگه آرزو می کند می کند - همان طور همانطور که به طور به طور واضح این کار را می کند می کند- هم اینکه اشیاء و مفاهیم را که انواع مختلف منطقی هستند را حفظ کند، و هم اینکه ما نمی توانیم نمی توانیم از اینهمانی

<sup>۱</sup> - Geach

این‌همانی در میان انواع منطقی صبحت کنیم را حفظ کند. در این صورت مشخص خواهد شد که او به این حقیقت متعهد متعهد شده است که 'هیچ مفهومی شیء نیست' بی‌معنی بی‌معنی است.

دامت (1955:269) یادآوری کرده است:

اگر فرگه خودش را به‌جای آن چیزی که این عبارتها به-جای آنها قرار گرفته‌اند، به صحبت درباره‌ی این انواع مختلف عبارت محدود کرده است، به‌جای آن چیزی که این عبارتها به‌جای آنها قرار گرفته‌اند، ظهور پارادوکس، مشکل جمله‌بندی جمله‌بندی، متوسل شدن به استعاره، که نوشته‌های نوشته‌های او را می‌گیرد می‌گیرد، همه‌ی اینها اینها مورد پرهیز و احتراز قرار می‌گیرد می‌گیرد. فرگه کاملاً در وانمود کردن اینکه همان مرض‌ها مرض‌ها شک صوری گفتار را هم متأثر متأثر می‌کند می‌کند، در اشتباه بود.

ولی دامت کسی است که در اشتباه است: امراض مشابهی شکل صوری گفتار را متأثر می‌کند می‌کند. این نتیجه‌ی بلا واسطه‌ی نظریه‌ی محمولی فرگه است که ساختار زبان، ساختمان جهان را بازنمایی می‌کنند می‌کنند و آینه‌وار آینه‌وار نشان می‌دهد؛ می‌دهد زیرا بر مبنای این نظریه، محمول‌ها محمول‌ها و مفاهیم می‌باید دارای خواص شبیه به هم باشند. اجازه بدهید که آنچه را فرگه (1974:34) درباره‌ی مفاهیم گفته است، بیان کنیم:

«روشن است که ما نمی‌توانیم نمی‌توانیم یک مفهوم را به‌عنوان به‌عنوان یک امر مستقل، به‌مانند مانند یک شیء حاضر داشته باشیم؛ بلکه، آن فقط می‌تواند می‌تواند در رابطه و ارتباط نمودار شود. یک نفر ممکن است بگوید که آن می‌تواند می‌تواند درون متن تشخیص داده شود ولی نمی‌تواند نمی‌تواند جدا از متنی که در آن واقع شده، تشخیص داده شود. همه‌ی تناقض‌های تناقض‌ها های آشکار که یک نفر ممکن است در اینجا با آن‌ها آن‌ها مواجه

شود از این حقیقت ~~برمیخیزد~~ برمیخیزد که ما دچار وسوسه ~~شده~~ ایم شده ایم که یک مفهوم را ~~برخلاف~~ برخلاف ماهیت ~~غیر~~ غیر اشباع ~~غیر~~ غیر اشباع آن مثل یک شیء بینگاریم فرض کنیم. این موضوع برخی مواقع از طریق ماهیت زبان بر ما تحمیل ~~می شود~~ می شود. ~~با این حال~~ با این حال، آن فقط یک ضرورت زبانی است. حال اگر ~~محمول ها~~ محمول ها و مفاهیم باید دارای صفات و خصوصیات شبیه به هم باشند. پس درست ~~همان طور~~ همان طور که یک مفهوم مفروض ~~نمی تواند~~ نمی تواند بیرون از برخی ~~اتصال ها~~ اتصال ها مثلاً با یک شیء رخ بدهد. ~~همینطور هم~~ همچنین محمولی که ~~به جای~~ به جای آن قرار ~~می گیرد~~ می گیرد ~~نمی تواند~~ نمی تواند خارج از یک ارتباط و پیوستگی، با مثلاً یک اسم خاص رخ دهد. ~~از این رو~~ از این رو یک نفر ~~نمی تواند~~ نمی تواند یک محمول را که شامل آن است، از اصطلاح مرکبی استخراج کند. ~~که آن را شامل می شود؛~~ یک محمول یک واحد ~~جدا~~ جدا شدنی ~~جدا شدنی~~ را شکل ~~نمی دهد~~ نمی دهد (به وسیله ~~ی~~ ی به وسیله همان نشانه، یک نفر ~~نمی تواند~~ نمی تواند یک اسم خاص را از نام ~~مرکبی~~ مرکبی که آن را شامل ~~می~~ می ~~شود~~ می شود، خارج کند. زیرا این کار اسم ~~تابعی~~ تابعی را از انزوارها خواهد کرد) ولی در این صورت یک نفر ~~نمی تواند~~ نمی تواند حرفی از یک عبارت مفروض بگوید که یک اسم ~~تابعی~~ تابعی است یا از اینکه ~~به جای~~ به جای یک مفهوم قرار ~~می گیرد؛~~ می گیرد چون برای انجام دادن این چنین کاری یک نفر ~~می باید~~ می باید این عبارت را هم ~~به~~ به ~~تنهایی~~ تنهایی ~~مورد توجه~~ مورد توجه قرار دهد: فرد مجبور خواهد شد. برای مثال، بگوید که عبارت 'η یک اسب است'، به مفهوم η یک اسب است، دلالت ~~می کند~~ می کند. فرد ~~نمی تواند~~ نمی تواند این کار را انجام دهد. زیرا دلالت کردن به یک مفهوم، عمل کردن ~~به صورت~~ به صورت ~~به~~ به صورت محمولی می باشد است.<sup>۱۰</sup>

فرگه جایی را برای این نگه نداشته است که چیزی را  
محمول بداند بدون اینکه به صورت به صورت محمول عمل  
کند. همچنین بر مبنای حساب دیگری، (۵۰۸) به صورت  
به صورت یک امر مشکل دار مشکل دار به حساب می آید به  
حساب می آید. فرگه این مشکلات همراه با (۵۰۸) را به  
نوعی به نوعی 'ضرورت زبانی' نسبت می دهد. می دهد  
ولی روشن نیست چگونه این کار را انجام می دهد می  
دهد. مشکوک است که فرگه این نظریه را که ساختمان  
زبان، ساختمان جهان را منعکس می کند، را ترک کند.  
بعد از این همه، این ایده ی راهنمای او درباره ی  
شیوه ای شیوه ای که در آن در زبان جهان را نمودار می  
کند می کند، می باشد است. همچنین مشکوک است که فرگه  
به یک ویژگی زاید زائد از مشکل عبارت انتخاب شده  
انتخاب شده اشاره می کند می کند؛ چیزی که بتواند با  
یک بازنویسی حذف شود. زیرا او از آن به  
منزله ی به منزله یک ضرورت صحبت می کند و به  
علاوه به علاوه او هیچ بازنویسی را پیشنهاد نمی دهد  
نمی دهد. یک امکان خیلی مرتبط آن است که مشکلات فقط  
برای زبان طبیعی پیش می آید می آید و آنها آنها در  
یک زبان فرمول بندی فرمول بندی شده مثل مفهوم نگاری  
مغلوب می شوند می شوند. روشن نیست که آیا فرگه این را  
در ذهن داشت یا خیر. ولی این امکان جالب است و به  
علاوه به علاوه این چنین موردی است که ما می توانیم به  
راحتی می توانیم به راحتی آن را شکست بدهیم. زیرا  
اگر مقایسه و قیاس بین محمول ها محمول ها و مفاهیم  
به شدت به شدت حفظ شده است و برقرار است، همان طور  
همان طور که یک فرد در یک زبان ساختنی مثل مفهوم  
نگاری انتظار دارد، پس درست همان طور همان طور که یک  
مفهوم، تابع است. پس محمولی که هم به جای که به جای



آن قرار گرفته است، تابع خواهد بود و اگر چنین باشد ما به همان مشکل مربوطه 'η یک مفهوم است' برمی خوریم به خصوص، به خصوص اگر ما همان تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل را که برای 'η یک اسم-- تابعی است' دنبال کردیم کنیم، ما دارای یک شکل صوری قابل مقایسه قابل مقایسه با این واقعیت خواهیم بود که قبلاً کشف کرده ایم، کرده ایم یعنی، اینکه 'هیچ مفهومی یک شیء نیست'

در این حقیقت که 'هیچ نام تابعی یک اسم خاص نیست' هم بی معنی بی معنی خواهد بود. این آن حقیقتی است که ما در ذهن داشتیم وقتی بحث و استدلال کردیم، در ذهن داشتیم، برخلاف دامت، که همان مرض های مرض های نحوه صوری کلام را تحت تأثیر قرا می دهد می دهد.

ویتگنشتاین (1922:55) وقتی (۴۰۱۲۶) درباره 'مفاهیم صوری' صحبت می کرد می کرد به وضوح به وضوح وضعیت بد فرگه را درباره 'مفهوم اسب' را در ذهن داشت:

«وقتی چیزی مشمول یک مفهوم صوری به عنوان به عنوان یکی از اشیاء آن قرار می گیرد می گیرد، این نمی تواند به وسیله نمی تواند به وسیله یک گزاره بیان شود. در عوض این با همان نماد برای این شیء نشان داده شده است. (یک نام نشان می دهد می دهد که به یک شیء اشاره می کند می کند، یک نماد برای یک عدد که یک عدد را نشان می دهد می دهد، (...). در حقیقت مفاهیم صوری نمی توانند به وسیله نمی توانند به وسیله یک تابع نشان داده شوند، آن طور آن طور که مفاهیم معین می توانند می توانند».

مفهوم و شیء فرگه چنین مفاهیم صوری هستند. داستان تراکتاتوس آن است که ما نمی توانیم نمی توانیم بگوییم که یک عبارت مفروض به جای به جای یک مفهوم (شیء) قرار می گیرد می گیرد؛ اینکه آن عبارت به جای به جای یک مفهوم (شیء) قرار می گیرد می گیرد، فقط می تواند می تواند نشان داده شود. از زمان رمزی (1931)

این آموزه تا حدودی به چشم حقارت دیده شده است. اعتراض ما به آموزه ~~ی~~ ویتگنشتاین، تکیه ~~ی~~ او ~~به~~ نوعی ~~به نوعی~~ ارتباط بدیهی موجود در این نشان دادن است. ولی ~~قطعه ای~~ قطعه ای از داستان ویتگنشتاین وجود دارد که کاملاً صحیح است. وقتی فرگه ~~بخش های~~ بخش های هستی شناسانه و سمانتیک تمایز مفهوم/شیء را به هم مربوط ~~می کند می کند~~، ~~او این کار را می کند زیرا~~ دلیل کار او این است که ~~او یک زبان صوری را توصیف می کند می کند~~، زبانی که تمایزات نحوی آن که نشانگر تمایز است، سمانتیکی هستند. تمایز مفهوم/شیء در زبان انواع نمادهای مختلف بیان شده است، و این تفاوت در نمادها ~~می باشد است~~ استنتاج های ~~استنتاج های~~ مجازی را تنظیم ~~می کند می کند~~. استراتژی های ~~استراتژی های~~ فلسفی در حرکت به سمت شکل صوری یا از عروج معنا شناسانه هیچ کمکی به این مباحث ~~نمی~~ کند نمی کند چون خصوصیات سمانتیک و هستی شناسانه در تفاوت های تفاوت های نحوی ~~متسجم~~ مجسم هستند. از نظر ما، این حقیقت که ما ~~می توانیم ادعایی می توانیم~~ ادعایی مثل 'هیچ مفهومی یک شیء نیست' را بفهمیم، این را منعکس ~~می کند می کند~~ می کند که وسعت و حد نحو و سمانتیک زبان طبیعی ما ~~به وسیله ی~~ به وسیله ساختارهای صوری که ریاضی دانان ریاضی دانان و منطق دانان ~~منطق دانان~~ پیشنهاد کرده ~~اند کرده اند~~، پوشش داده ~~نمی شود نمی شود~~.

## نام‌ها و توصیف‌ها

(۶۰۱) مقدمه مقدمه

در فصل سوم دیدیم که فرگه و راسل ~~استراتژی‌های~~ استراتژی‌های مختلفی جهت برخورد با پارادوکس ~~اینهمانی~~ اینهمانی انتخاب کردند. مشکل ~~هر کدام~~ هر کدام مشخصه‌ی ~~آگاهی بخشی~~ مشخصه آگاهی بخشی توصیفات معین بود. فرگه (1892c) هم اسامی خاص معمولی و هم توصیفات معین را متعلق به یک طبقه ~~ی نحوی می دانست~~ می دانست:

هر دو اسم خاص بودند. او ~~آگاهی بخشی آگاهی بخشی~~ این عبارات را همان معنایی که ~~آنها آنها~~ بیان ~~می کردند~~ می کردند دانست. ولی به نظر ~~نمی رسد نمی رسد~~ که او در سیستمی سعی در ارتباط دادن این معنی که او به یک اسم خاص الصاق ~~می کرد می کرد~~ با نقش سمانتیک عبارات معمولی داشته باشد. آیا این معنای ~~متصل شده متصل شده~~ به یک اسم خاص باید با یک مفهوم یکی شود. یا یک ترکیبی از مفاهیم، که با محمول مطابق آن به آن اشاره شده است. این به نظر صحیح ~~نمی رسد نمی رسد~~ زیرا مفاهیم ~~به صورت به صورت~~ مصداقی معادل هستند در ~~حالی که درحالی که~~ معناها ~~این گونه این گونه~~ نیستند. آیا معنای ~~متصل شده متصل شده~~ به یک اسم خاص با معنای یک محمول یکی شده است و اگر چنین است، چگونه؟ ~~اینها اینها~~ موضوعاتی هستند که فرگه ~~مورد توجه~~ مورد توجه قرار ~~نمی دهد نمی دهد~~ اما راسل (1905) این

موضوعات را ~~زودر رو در رو~~ بررسی کرد. او ~~آگاهی~~ بخشی ~~آگاهی بخشی~~ توصیفات معین را ~~به عنوان به عنوان~~ گروه و شاهی در نظر گرفت که ~~آنها آنها~~ ذاتاً ~~به صورت به صورت~~ محمولی هستند: او وضعیت ~~آنها آنها~~ را ~~به عنوان به عنوان~~ حدود مفرد در نظر گرفت و یک طرح ~~رویه ای رویه ای~~ و سطحی از آنچه در عمق وجود دارد. یعنی ساختار منطقاً محمولی ~~آنها آنها~~. راسل یک تئوری فراگیری از توصیفات معین نسبت به فرگه در دست داشت، ~~تئوری ای تئوری ای~~ که بسیاری مجامع فلسفی را به خاطر بعد روش شناسانه چنان تحت تأثیر قرار داد که ~~به اصطلاح رمزی، به عنوان به عنوان~~ 'پارادایم فلسفه' از آن یاد ~~می شود می شود~~. ~~به خصوص به خصوص~~ که راسل (1905:47) ادعا کرد که تئوری او سه معمایی را حل ~~کدر کرد~~ که 'یک تئوری دلالت ~~می~~ باید قادر به حل کردن ~~آن ها آن ها~~ باشد'. یکی ~~آنها آنها~~ مفهوم ~~اینهمانی اینهمانی~~ را بیان ~~می کند می کند~~، ~~دوم دوم~~ آنکه ~~متضمن متضمن~~ مفهوم وجود ~~می باشد می باشد~~ و سومی آنکه درگیر با مفهوم صدق ~~می باشد است~~. در این بخش مقایسه ~~ی~~ چگونگی مواجهه فرگه و راسل در رابطه با اسامی خاص و توصیفات معین را مقایسه ~~می کنیم می کنیم~~ و ~~به خصوص به خصوص~~ ~~به راه حل راه حل~~ راسل در رابطه با پارادوکس ~~اینهمانی می پردازیم، اینهمانی می پردازیم~~ و ~~به نکته ای نکته ای~~ که در فصل سوم وعده ~~ی~~ پرداختن به آن را داده بودیم، ~~می پردازیم می پردازیم~~. ما مفهوم وجود را در فصل ۷ و مفهوم صدق را در بخش ۸ ~~مورد بررسی~~ ~~مورد بررسی~~ قرار خواهیم داد. ~~همانطور همانطور~~ که ما بررسی خودمان را راجع به فرگه ادامه ~~می دهیم می~~ ~~دهیم~~، ~~درخواستیم یافت که درک همه جانبه همه جانبه~~

تئوری توصیفات راسل برای ما ابزار مهمی برای فهم تئوری سمانتیک فرگه فراهم خواهد کرد.

(۶۰۲) تئوری توصیفات راسل

راسل (1905) یک تمایز ~~تند و تیزی~~ تندوتیزی را بین اسامی خاص منطقی یا اسامی خاص واقعی از یک طرف و توضیحات معین از طرف دیگر مطرح کرد. یک اسم خاص منطقی یا واقعی به یک شیء ارجاع ~~می‌کنند~~ می‌کند و تنها برای معرفی اینکه شیء درون گزاره ~~به وسیله‌ی~~ به ~~می‌گیرد~~ می‌گیرد بیان ~~می‌شود~~ می‌شود و ~~به کار~~ به کار ~~می‌رود~~ می‌رود: معنای اسم ~~شیء~~ شیء ~~ای~~ ای ~~شئی~~ شئی است که این اسم ~~به جای~~ به جای آن قرار ~~می‌گیرد~~ می‌گیرد ~~از طرف دیگر~~ از طرف دیگر توصیفات معین ~~به طور~~ به طور ~~ذاتی~~ ذاتی و ضرورتی ~~آگاهی~~ آگاهی ~~بخش~~ بخش هستند، که گفتنی است که معنای آن ~~به وسیله‌ی~~ به وسیله ~~اشیائی~~ اشیائی است که محمول را اشباع ~~می‌کنند~~ می‌کنند، حفظ ~~می‌شود~~ می‌شود که ~~به وسیله‌ی~~ به وسیله خواصی که نسبت داده ~~می‌شود~~ شود، حفظ ~~می‌شود~~ می‌شود. او ~~قایل~~ قایل ~~قائل~~ قائل به این است که اکثر اسامی خاص معمولی اسامی خاص واقعی نیستند و بلکه ~~مبنای~~ مبنای آزمون و امتحان، ~~به عنوان~~ به عنوان توضیحات معین ناقص یا ~~مبتدل~~ مبتدل ~~میدل~~ میدل فهمیده ~~می‌شوند~~ می‌شوند. این ~~پایه‌هایی~~ پایه‌هایی ~~است~~ است برای ~~آنچه~~ آنچه اکنون ~~به عنوان~~ به عنوان توصیف تئوری ~~اسم‌های~~ اسم‌های فرگه/راسل مطرح شده است، ~~می‌باشد~~ می‌باشد.

راسل تحلیلی از ~~جمله‌هایی~~ جمله‌هایی که شامل توصیفات معین هستند، فراهم ~~می‌آورد~~ می‌آورد که بر مبنای آن، ~~آنها~~ آنها ~~به طور~~ به طور مجزا، ~~بی‌معنا~~ بی‌معنا هستند.<sup>۱۱</sup>

«این نهایت اهمیت را دارد که تشخیص دهیم ~~که~~ 'چنان و چنین بودن' در تحلیل ~~گزاره‌هایی گزاره‌هایی~~ که عبارت شفاهی در آن وجود دارد، ~~رُخ نمی‌دهد، رخ نمی‌دهد~~ یعنی وقتی ~~من می‌گویم می‌گویم~~ ~~می‌گویم~~ 'نویسنده ویورلی انسان است'، 'نویسنده ویورلی' موضوع قضیه نیست، ~~آنطور آن‌طور~~ که اگر ~~می‌گفتم می‌گفتم~~ 'اسکات انسان است'، 'اسکات' را ~~به‌عنوان به‌عنوان~~ یک نام به کار ~~می‌برم می‌برم~~ و اسکات موضوع قضیه ~~می‌بود~~. من ~~نمی‌توانم نمی‌توانم~~ ~~توانم~~ به اندازه کافی بر اهمیت این نکته تأکید کنم و اینکه چقدر در ~~متافیزیک متافیزیک~~ مرتکب خطا ~~می‌شوید می‌شوید~~ اگر تشخیص ندهید که وقتی ~~من می‌گویم، می‌گویم~~ مؤلف ~~ویورلی ویورلی~~ ~~بشر است، گزاره‌ای گزاره‌ای~~ با همان شکل و قالب، 'اسکات بشر است' ~~نمی‌باشد نیست~~. 'مؤلف ~~ویورلی ویورلی~~' جزء ~~مقوم مقوم~~ این جمله ~~نمی‌باشد نیست~~ (Russell 1918:251-2).»

یک جمله به شکل 'G, F' است که 'F' یک توصیف معین است، همان شکل منطقی که جمله ~~ی~~ 'G, S' است، ~~با~~ یک نام خاص ~~است~~ داراست را دارا ~~نمی‌باشد نیست~~. در این مورد اخیر، اسم خاص، منطقیاً ~~به‌عنوان به‌عنوان~~ یک عنوان یک ثابت فردی در نظر گرفته شده است و جمله دارای شکل و ~~قابل قالب~~ منطقی ~~می‌باشد است~~. در مقابل، راسل (1905) یک جمله به شکل و قالب 'G, F' است را ~~تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل~~ کرد، برای مثال:

(۶۰۱) پادشاه فعلی فرانسه تاس است،

به عطف سه عبارت،

(۶۰۲) حداقل یک شیء وجود دارد که پادشاه فرانسه است،

(۶۰۳) حداکثر یک شیء وجود دارد که پادشاه فرانسه است،

(۶۰۴) آن شیء تاس است.

(۶۰۲) یک عبارت وجودی است، (۶۰۳) یک عبارت منحصر کننده است. و (۶۰۴) یک عبارت حملی است. هر جمله ای جمله ای به شکل و قالب 'G, F' است به این شیوه و تجزیه و تحلیل می شود تجزیه و تحلیل می شود. این جمله به شکل کوتاهتر کوتاهتر ولی معادل بیان میشود می شود، یک و فقط یک چیز  $F_s$  و آن چیز  $G_s$  در این قالب کوتاه شده، (۶۰۱) به صورت به صورت یک شیء و فقط یک شیء پادشاه فرانسه است و آن تاس است، در می آید می آید.

برای راسل (1905)، یک عبارت مثل،

(۶۰۵) پادشاه کنونی فرانسه<sup>۱</sup> (The king of france)

متعلق به عبارات سور دار شده می باشد سور دار شده است.

(۶۰۶) هر پادشاه فرانسه،

(۶۰۷) پادشاهی از فرانسه،

(۶۰۸) هیچ پادشاهی از فرانسه،

هیچ کدام هیچ کدام از آنها آنها به عبارات ارجاع کننده ارجاع کننده مستقیم نیستند، آن طور آن طور که اسامی خاص واقعی این کار را می کنند می کنند و صرفاً به جای به جای اشیاء قرار می گیرند؛ می گیرند و جملات سور دار شده می سور دار شده معمول که شامل این عبارت

۱- منظور از پادشاه فرانسه در اینجا اشاره به یک شیء خاص است چون the بر سر عبارت آمده و با a king of.... فرق دارد که نکره است.

هستند به عنوان به عنوان جملات 'موضوع/محمول' فهمیده نمی شوند نمی شوند.<sup>۳</sup>

اگر ما هر کدام هر کدام از این تعابیر را با محمول 'تاس است' کامل کنیم، به این وسیله جمله ای جمله ای ساخته ایم ساخته ایم که عبارت دال بر تعداد به جای به جای نسبت می دهد.

این روشن ترین روشن ترین برای (۶۰۸) می باشد است: ما نمی توانیم نمی توانیم فرض کنیم که آن به هیچ پادشاهی از فرانسه ارجاع نمی کند نمی کند که ما درباره می گوئیم می گوئیم یعنی اینکه می گوئیم می گوئیم، او تاس است. چه کسی می تواند می تواند این مورد را توضیح دهد؟

«هر چیز، هیچ چیز و بعضی چیز این گونه این گونه فرض نشده اند نشده اند که دارای معنایی به صورت به صورت جداگانه باشند، بلکه معنایی برای هر گزاره ای گزاره ای که اینها اینها در آن وجود دارند، فرض شده است. این اصل تئوری دلالتی است که من آرزو دارم مورد حمایت قرار دهم؛ اینکه عبارات دلالت کننده دلالت کننده هرگز هرگز فی نفسه فی نفسه معنایی ندارند، بلکه هر گزاره ای گزاره ای که در آن عبارت شفاهی که اینها اینها در آن واقع شده نشده اند، دارای یک معنا می باشد است (Russell 1905:42-3).»

یک توصیف معین مانند 'پادشاه فرانسه' یک اسم خاص نیست. پس یک جمله مانند (۶۰۱) جمله ای جمله ای اتمی نیست. یا در لغت شناسی روز، یک جمله موضوع/محمول نیست. البته نه به این خاطر که x تاس است، یک محمول نمی باشد نیست. نه برخلاف برخلاف 'x وجود دارد' که وضعیتش به عنوان به عنوان یک محمول



مباحثاتی را برانگیخته است، x تاس است، بدون مشکل یک محمول است. ~~این جمله نمی تواند جمله ای نمی~~ تواند جمله ای موضوع/محمولی باشد زیرا ~~'پادشاه فعلی فرانسه'~~ یک عبارت موضوعی نیست. ~~در نتیجه، در نتیجه~~ ما ~~نمی توانیم، نمی توانیم~~ آنطور-آنطور که فرگه انجام داد، ~~'پادشاه فعلی فرانسه'~~ را درون عبارت--تابعی 'x تاس است' جهت شکل دادن یک جمله ~~ی~~ کامل قرار دهید. بر مبنای نظریه ~~ی~~ راسل، ~~'پادشاه فعلی فرانسه'~~ --برخلاف آنچه به نظر می رسد- واحد سازگار و معنا دارای یک جمله نیست. [پادشاه کنونی فرانسه] واحد سازگار-ترسازگارتر و معنادارتری از 'فرانسه هست' نیست.

~~همان طور همان طور~~ که راسل می گوید می گوید، ~~اینها اینها~~ ها تنها به عنوان به عنوان بخشی از یک قسمت بزرگتر، بزرگتر معنا دارد. بنابراین کوچکترین کوچک ترین واحد شامل یک توصیف معین که با معنی است یک جمله ~~ی~~ معنا دار معنادار است.

توصیف ها به صورت توصیفها به صورت متنی حذف ~~می شوند~~ می شوند. راسل (1905) هیچ تعریف صریحی از 'F' ارایه ~~نمی دهد~~، ارائه نمی دهد بلکه شیوه و راهی از بازنویسی جملات که شامل 'F' هستند، وجود دارد که در آن عبارت ارجاعی آشکارا حذف ~~شده اند، شده اند~~ شده اند<sup>۴</sup>. بنابراین، ~~برای مثال،~~ ما از "شاه فرانسه" صحبت ~~نمی کنیم~~ کنیم نمی کنیم بلکه از چیزی که پادشاه فرانسه است، صحبت ~~می کنیم~~ می کنیم. دوم، اینکه توصیفات اسم

۱- تعاریف متنی (Contextually) در برابر تعاریف صریح (explicit) قرار دارند. در تعاریف صریح، ما در مقابل یک کلمه، ~~کلمه ای کلمه~~ ای را می آوریم می آوریم و گاهی برای تعریف یک ~~کلمه~~ کلمه مجبوریم آن را در یک متن لحاظ کرده و معنای آن متن را بیان کنیم و این ~~می شود می شود~~ می شود تعریف متنی - در مورد وصفهای وصفهای خاصی مجبوریم آنها آنها را به صورت به صورت متنی در نظر بگیریم.

نیستند و بنابراین قواعد منطقی حاکم بر اسامی لازم نیست در مورد توصیفات به کار گرفته شوند مگر اینکه برخلاف برخلاف این نظر استدلال شود. به خصوص، به خصوص قواعد جایگزینی که برای اسامی به کار می روند می روند وقتی برای توصیفات به کار می روند می روند، باید اصلاح شوند.

(۶۰۳) دامنه ی تمایز

هرچند توصیفات معین از هر متن هایی متن هایی که در آن قرار می گیرند می گیرند، حذف شده اند، شده اند. پایداری آنها آنها در گفتار روزمره سرانجام راسل را مجبور کرد که در نماد سازی نماد سازی خودش یک نمادی را وارد کنید که بر این توهم که اینها اینها حدی های حدی های مفرد هستند، غلبه کند. در روند این سازش با گفتار روزمره، راسل دریافت که ضروری می باشد است که دامنه ای دامنه ای از تمایز را برجسته کنیم. [این] شاید انقلابی ترین انقلابی ترین و مهم ترین مهم ترین وجه تئوری او باشد. راسل (۱۹۰۵) فقط از یک واقع شدن ابتدایی و ثانوی توصیفات صحبت کرد. برد کامل تمایز تا وایتهد و راسل (۱۹۱۰) وارد نشد. در اینجا چگونگی آن وجود دارد. جمله:

(۶۰۹) پادشاه فعلی فرانسه تاس نیست،

می تواند می تواند به شیوه ی مجزا تفسیر شود. آن ممکن است اینطور اینطور باشد که نیست، "نفی" فقط بر روی مؤلفه ی مؤلفه سوم عطفی عمل کند:

(۶۰۱۰) حداقل یک چیز وجود دارد که پادشاه فرانسه است. و

حداکثر یک چیز وجود دارد که پادشاه فرانسه است. و آن چیز تاس نیست.

در این مورد، این توصیف ~~دارای~~ دارای دامنه ~~ی~~ عریض و گسترده مطرح شده است. این جمله ~~می گوید~~ می گوید که یک چیز و فقط یک چیز شاه فرانسه است و آن چیز دارای خصوصیت تاس-نبودن است. خوانش و قرائت دیگر، نفی را ~~عمل کننده~~ عمل کننده بر کل ترکیب عطفی ~~می گیرد~~ می گیرد گیرد:

~~این گونه این گونه~~ نیست که: و

(۶۰۱۱) چنین نیست که [حداقل یک چیز وجود دارد که پادشاه فرانسه است. و حداکثر یک چیز وجود دارد که پادشاه فرانسه است و آن چیز تاس است.]

در این مورد، این توصیف ~~به عنوان~~ به عنوان توصیفی که دارای ~~دامنه ای~~ دامنه ای کوچک یا محدود ~~می باشد~~ می باشد است، بیان شده است. جمله ~~ی~~ (۶۰۱۱) انکار ~~می کند~~ می کند که یک چیز و فقط یک چیز پادشاه فرانسه است و تاس است. و بنابراین این ~~ی~~ نفی نقیض (۶۰۱) ~~می باشد~~ می باشد. جمله ~~ی~~ (۶۰۱۰) تأیید ~~می کند~~ می کند که یک چیز و فقط یک چیز فعلاً پادشاه فرانسه است. ولی انکار ~~می کند~~ می کند که آن چیز تاس است. بنابراین ~~ی~~ این با (۶۰۱) ناسازگار است. ولی نقیض آن نیست زیرا هر دو کاذب هستند. راسل یک نمادگذاری مخصوص جهت به دست گرفتن گرامر سطحی توصیف ~~به عنوان~~ به عنوان یک حد مفرد معرفی کرد: ابهام ساختاری روزمره که در ~~آنها~~ آنها دامنه ~~ی~~

موضوع‌ها به‌طور موضوع‌ها به‌طور وضوح مشخص شده‌اند شده -  
 اند در نماد‌گذاری نمادگذاری حذف شده است. و ایتهد و  
 راسل چگونگی آن را چنین توضیح می‌دهند می‌دهند؛  
 (1910:172):

نوشتن  $(\psi x)(Lx)$  ' به‌جای به‌جای ' لفظ  $x$  که  $\psi x$  را اشباع  
می‌کنند می‌کنند،  $(\psi x)(Lx)$  به معنای  $(\exists b): \Phi x \leftrightarrow x.x = b: \psi x$   
می‌باشد است. به‌هر حال، به‌هر حال این هنوز به‌عنوان  
به‌عنوان یک تعریف کافی نیست. زیرا وقتی  $(Lx)[\Phi x]$  در  
 یک گزاره که بخشی از یک گزاره بزرگتر بزرگتر می  
باشد است، واقع می‌شود می‌شود، این شک وجود دارد که  
 گزاره کوچکتر یا بزرگتر به‌عنوان به‌عنوان  
 ' $(\psi x)(Lx)(\Phi x)$ ' برگزیده شده است... به خاطر اجتناب از  
 ابهام دامنه، ما به دامنه دلالت به‌وسیله به‌وسیله  
 نوشتن  $[(Lx)(\Phi x)]$  در شروع دامنه که تعداد کافی نقطه  
 به دنبال آن آمده تا به انتهای دامنه اشارت می‌کنیم  
می‌کنیم... بنابراین ما در تعریف زیر به این می‌رسیم  
می‌رسیم که:

$$[(Lx)(\Phi x)].\psi(Lx)(\Phi x) =: (Eb): \Phi x.x.x = b: \psi b D_f \quad (1401)$$

که ' $(Lx)(\Phi x); (\exists y)(\forall x)(F_x = (x = y))$ '، به‌صورت به‌صورت صوری  
 مانند یک شناسه معمولی نسبت به هر تابعی که در آن  
 ممکن است رخ دهد، رفتار می‌کند.

«فرض کنید  $(Lx)(\Phi x)$  وجود دارد و دارای همه خصوصیات منطقی  
 نمادهایی که به‌طور به‌طور مستقیم اشیاء را بازنمایی می‌کنند  
می‌کنند، می‌باشند هستند. بنابراین وقتی  $(Lx)(\Phi x)$  وجود دارد،  
 این حقیقت که آن یک نماد ناکامل است نسبت به ارزش منطقی

گزاره‌هایی گزاره‌هایی که در آن رخ می‌دهند می‌دهند، بی‌ربط  
بی‌ربط به نظر می‌رسد. می‌رسد (whitehead and Russell 1910:130).

بنابراین، وقتی یک توصیف معین به وجود دلالت می‌کند می‌کند، توصیف دقیقاً یک اسم خاص در یک متن تابع-  
صدقی عمل می‌کند می‌کند و یک [از آنها آن‌ها] می‌تواند  
به جای می‌تواند به جای یک نام هم دلالت دیگر جایگزین  
شود و ارزش صدق را حفظ کند.

این درست همان اصل جایگزینی فرگه برای مرجع می‌باشد است-  
اصل تصحیح شده ی تصحیح شده ۲۰۵۰۴:

وقتی  $(\exists!)(Lx)(\Phi x)$ ، دامنه  $(Lx)(\Phi x)$  برای ارزش صدق هر گزاره‌ای  
گزاره‌ای که در آن  $(Lx)(\Phi x)$  رخ می‌دهد می‌دهد، اهمیتی ندارد-  
(whitehead and Russell 1910:184).

یعنی با فرض اینکه  $\Phi$  وجود دارد و همچنین  $\psi$  یک  
متنی از نوع لازم می‌باشد است.

$$[(Lx)\Phi x] \psi (Lx)\Phi x \equiv \psi [(Lx)\Phi x] (Lx)\Phi x.$$

به هر حال توجه کنید، به هر حال این مسئله گفتن این  
نیست که وقتی  $\Phi$  وجود دارد،  $\psi, \Phi$  است، همان گزاره-  
ای گزاره‌ای را بیان می‌کنند می‌کنند که  $\psi_a$  (جایی که  
'a' یک اسم خاص برای  $\Phi$  است). زیرا، بر مبنای نظریه‌ی  
راسل، خود شیء وارد گزاره‌ی بیان شده به وسیله‌ی به-  
وسیله جمله‌ی اتمی  $\psi_a$  می‌شود می‌شود؛ این گزاره  
وابسته به شیء است (۴). از طرف دیگر گزاره بیان شده  
بوسیله‌ی بیان شده به وسیله  $\psi, \Phi$  است'

مستقل از شیء است: این شامل شیء شیئی به عنوان به-  
عنوان جزء مناسب و تشکیل دهنده نمی‌باشد نیست بلکه

شامل ترکیب دلالت کننده دلالت کننده است. داستان اجزاء مقوم گزاره ها مقوم گزاره ها هر چه باشد، راسل کاملاً به طور به طور وضوح مطمئن شد که تمایزی در منطق وجود دارد جهت اجتناب از این استلزام نادرست که آنها آن ها یک گزاره واحد را بیان می کنند می کنند وقتی  $\Phi$  وجود دارد. همان طور همان طور که اسمولیان<sup>۱</sup> (1948) به ما یاد آوری می کند یاد آوری می کند که این تنها وقتی است که ما با گزاره های گزاره های منطقی کار می کنیم می کنیم که هم ارزی هم ارزی حفظ می شود می شود. اما، وقتی ساختار ما در یک متنی وارد شده که تابع صدقی نیست، حفظ نمی شود نمی شود.

وایتهد و راسل (1910) یک نمادگذاری پرزحمت پرزحمت برای بدست به دست آوردن تمایزهای دامنه ارائه ارائه کردند. ما از نماد گذاری نماد گذاری معرفی شده به وسیله ی به وسیله ی فیتینگ و مندلسون<sup>۲</sup> (1998) را استفاده می کنیم می کنیم که بر مبنای آن انتزاع لاند<sup>۳</sup> مدل بندی شده است.  $\langle \lambda_x.F_x \rangle$  یک "انتزاع محمول"<sup>۴</sup> نامیده می شود می شود. یک انتزاع محمول به یک حد مفرد فهمیده میشود می شود.

(a)  $\langle \lambda_x.F_x \rangle$  می گوید می گوید که شیء  $a$  دارای خصوصیت  $F$  بودن می باشد است. حال ما بین این دو فرمول تمایز قایل قائل می شویم:

$$(a) \quad (6012) \quad \langle \lambda_x.F_x \rangle \sim$$

<sup>۱</sup> - Smullyan

<sup>۲</sup> - Fitting8 Mendelson

<sup>۳</sup> - Lambda-abstraction

<sup>۴</sup> - predicate abstract

(۶۰۱۳) (a)  $\langle \lambda_x, \dots, F_x \rangle$

(۶۰۱۲) این ادعا را که  $a$  دارای خصوصیت  $F$  بودن است نفی می‌کنند؛ (۶۰۱۳) از  $a$  که دارای خصوصیت  $F$  بودن می‌باشد است می‌گویند می‌گویند اولی خوانش دامنه-محدود از توصیف است؛ بعدی خوانش دامنه-وسیع از توصیف است.

ساختار دامنه-محدود راسل شبیه به ساختار فرگه است در مورد عبارات موصولی است ولی دقیقاً چنین نیست. هر کدام هر کدام از آنها آنها، این ساختار را به عنوان به عنوان تأثیر گذارنده تأثیر گذارنده بر مرجع عبارت داخل در عبارت موصولی در نظر گرفته اند، گرفته اند ولی فرگه از راسل پیش تر بیشتر رفت.

در فرض اینکه این عبارات مرجع شان مرجع شان به معنای شان معنای شان تغییر می‌کنند می‌کنند. هیچ شباهت واضحی در ساختار دامنه-وسیع فرگه با راسل وجود ندارد.<sup>۷</sup>

(۶۰۴) سه معمای راسل

صدق

اجازه بدهید، ما بحث خود را از تمایز دامنه به معمایی معمایی ببریم که مثالی را که استفاده کردیم بلا واسطه به آن مرتبط است، یک معمای معمای که متضمن متضمن مفهوم صدق است. قانون طرد شق ثالث (Excluded middle) که می‌کنند می‌کنند هر گزاره ای گزاره ای صادق باشد یا کاذب، در خطر است. راسل در صد حفاظت از این قانون بود.

در اینجا مشکلی وجود دارد. جفت جمله‌های جمله‌های (۶۰۱) و (۶۰۹) را در نظر بگیرید. حال، راسل می گوید، می‌گوید اگر ما همه چیزهایی را که تاس هستند بررسی کنیم، ما پادشاه فعلی فرانسه را در میان آنها آن‌ها نخواهیم یافت. اگر ما همه چیزهایی را که تاس نیستند و ارسی کنیم، پادشاه فعلی فرانسه را در میان آنها آن‌ها نخواهیم یافت. بنابراین، به طوری - طور وضوح پادشاه فعلی فرانسه نه تاس است و نه تاس نیست.

این قانون اصل طرد شق ثالث را نقض می‌کنند

اجازه بدهید  $B_x$  مخفف - مخفف مخفف محمول  $x$  تاس است، باشد. اجازه بدهید  $k$  مخفف - مخفف مخفف پادشاه فعلی فرانسه باشد. با استفاده از نماد انتزاع محمول (۶۰۱) از این طریق وارد شده است:

$$\langle \lambda_x . B_x \rangle \quad (\mathbf{k}) \quad (6014)$$

ولی جمله می (۶۰۹) مبهم است: آن می‌تواند می‌تواند به دو روش زیر فهمیده شود:

$$\sim \langle \lambda_x . B_x \rangle \quad (\mathbf{K}) \quad (6015)$$

$$\sim \langle \lambda_x . B_x \rangle \quad (\mathbf{K}) \quad (6016)$$

این یک خوانش دامنه محدود است، یعنی (۶۰۱۶) یعنی نقیض (۶۰۱۴) است. خوانش دامنه وسیع (۶۰۱۵) متضاد (۶۰۱۴) است:

هر دو می‌تواند می‌تواند کاذب باشد و هر دو کاذب خواهد بود اگر هیچ کس در حال حاضر پادشاه فرانسه



نباشد. بنابراین (۶۰۱) می‌گوید می‌گوید که یک شیء منحصر به فرد منحصر به فرد یک خصوصیت مخصوص به خود دارد و (۶۰۱۶) انکار می‌کنند می‌کنند که یک شیء منحصر به فرد منحصر به فرد دارای آن خصوصیت منحصر به فرد منحصر به فرد است. دقیقاً یکی از اینها اینها صادق است؛ دقیقاً و یکی از اینها اینها کاذب است. توجه کنید که (۶۰۱۶) یک صفت را به یک شیء غیر موجود نسبت نمی‌دهند می‌دهند. اگر این کار را می‌کرد کنید، کاذب خواهد بود زیرا بر مبنای نظریه ی راسل (۱۹۰۵)، اشیاء غیر موجود هیچ صفتی ندارند<sup>۸</sup>. این علت آن است که (۶۰۱۵) کاذب است: آن خصوصیت تاس نبودگی را به یک شیء غیر موجود نسبت می‌دهند می‌دهند<sup>۹</sup>.

### اینهمانی اینهمانی

راسل پارادوکس اینهمانی اینهمانی فرگه را در یک قالب و فرم فرم نسبتاً متفاوت معرفی می‌کند. ما آن را در کلمات خود راسل بیان خواهیم کرد (8-47:1905):

«اگر a با b اینهمان اینهمان است، هر چه راجع به یکی صادق است نسبت به دیگری نیز صادق است و هم ممکن است به جای به جای دیگری در هر گزاره ای گزاره ای جایگزین شود بدون اینکه صدق یا کذب آن گزاره تغییر یابد. حال جورج چهارم دوست داشت بداند که آیا اسکات مؤلف ویورلی بود؛ و در حقیقت اسکات مؤلف مؤلف ویورلی بود. از این رو از این رو ما می‌توانیم می‌توانیم اسکات را به جای به جای مؤلف مؤلف ویورلی جایگزین کنیم. و بنابراین ثابت کنیم که جورج چهارم دوست داشت بداند که آیا اسکات، اسکات بود. با این حال با این حال به سختی به سختی بتوان علاقه به قانون اینهمانی اینهمانی را به اولین نجیب زاده ی اروپا نسبت داد.»

راسل می‌گوید، می‌گوید جورج چهارم می‌خواست می‌خواست بداند که آیا اسکات مؤلف داستان های داستان های

ویورلی است. از قرار معلوم، این جمله صادق است که: (۶۰۱۷) جورج چهارم باور داشت که اسکات، اسکات است.

بعد از ~~این ها، این ها~~ اینکه اسکات، اسکات است فقط یک مثالی از قانون ~~اینهمانی می باشد اینهمانی است~~، چیزی که جورج چهارم ~~به طور قطع به طور قطع~~ از آن آگاه بود و ~~به طور قطع~~ باور داشت که صادق است. پس سرچشمه جستجوی او چه بود؟ از قرار معلوم، ~~علیرغم صدق~~ (۶۰۷)، این کاذب بود که:

(۶۰۱۸) جورج چهارم باور داشت که اسکات مؤلف ~~داستان های~~ داستان های ویورلی است.

ولی، با فرض صدق:،

(۶۰۱۹) اسکات = ~~مؤلف داستان های~~ مؤلف داستان های ویورلی.

و اصل ~~فرگه ای فرگه ای~~ جایگزینی مرجع ۲۰۵۰۱، (۶۰۱۷) و (۶۰۱۸) می باید هر دو دارای یک ارزش صدق باشند.<sup>۱۰</sup>

روش سریع راسل برای خروج از پارادوکس انکار کردن آن است که جایگزینی در اینجا وجود دارد:

«گزاره ی 'اسکات مؤلف مؤلف ویورلی بود'، ... در شکل مخفف مخفف نشده اش نشده اش... شامل هیچ جزء مقوم مقوم و مؤلف مؤلف ویورلی'، نمی شود - نمی شود که ما بتوانیم 'اسکات' را جایگزین کنیم. (Russell 1905:51-2).»

ولی این همه ی داستان نیست. زیرا او ادامه می دهد می دهد:



درباره ~~می~~ آن چیزی است که این لفظ به آن دلالت ~~می~~  
~~کند~~ ~~می~~ کند ولی فقط در مورد نام خاص منطقی این لفظ  
به خود شیء ارجاع هم ~~می~~ ~~کند~~ ~~می~~ کند.

اما طرز برخورد راسل با مشکل فقط وقتی کار ~~می~~ ~~کند~~ ~~می~~ -  
~~کند~~ که یک جمله بخشی از یک ساختار ~~بزرگتر~~ ~~بزرگتر~~ است.  
چه موضعی در مورد جمله ~~اینهمانی~~ ~~فی~~ ~~نفسه~~ ~~اتخاذ~~  
~~می~~ ~~شود~~ ~~اینهمانی~~ ~~فی~~ ~~نفسه~~ ~~اتخاذ~~ می شود؟ این یک بخش  
کوچکی از مشکل را نشان ~~می~~ ~~دهد~~ ~~می~~ دهد زیرا ~~البته~~،  
راسل اصل ۳۰۳۰۱ جایگزینی مفهوم نگاری را حفظ کرد که  
پارادوکس ~~مورد~~ ~~بحث~~ ~~مورد~~ ~~بحث~~ در فصل ۳ را ایجاد کرده  
است. در اینجا مثال دیگری از این نوع ~~با~~ دو  
~~اینهمانی~~ ~~اینهمانی~~ صادق را بررسی ~~می~~ ~~کنیم~~ ~~می~~ کنیم:

(۶۰۲۰) برتراند راسل = مؤلف اصول فلسفه،

(۶۰۲۱) برتراند راسل = ~~برتر~~ ~~اند~~ ~~برتر~~ ~~اند~~ راسل،

با در نظر گرفتن اصل جایگزینی ۳۰۳۰۱ مفهوم نگاری و  
این نظریه که ~~اینهمانی~~ ~~اینهمانی~~، اشیاء را به هم  
مربوط ~~می~~ ~~کند~~ ~~می~~ کند، بار دیگر به نظر ~~می~~ ~~رسد~~ ~~می~~ ~~رسد~~  
که هیچ ~~اینهمانی~~ ~~اینهمانی~~ ~~آگاهی~~ ~~بخشی~~ ~~آگاهی~~ ~~بخشی~~  
وجود نخواهد داشت. زیرا دو اصطلاح - 'برتراند راسل'  
و 'مؤلف' ~~مؤلف~~ اصول فلسفه - به نظر ~~میرسد~~ ~~می~~ ~~رسد~~ ~~می~~ ~~رسد~~ هم  
مرجع باشند؛ ~~با~~ بنابراین دو جمله ~~ی~~ (۶۰۲۰) و (۶۰۲۱)  
دارای یک ارزش شناختی ~~می~~ ~~باشند~~ ~~هستند~~. چگونه راسل ~~می~~  
~~تواند~~ ~~می~~ ~~تواند~~ از این نتیجه ~~ی~~ ناخواسته جلوگیری  
کند؟

جواب در این واقعیت نهفته است که ما قبلاً ~~مورد~~ ~~توجه~~ -  
~~مورد~~ ~~توجه~~ قرار ~~داده~~ ~~ایم~~ ~~داده~~ ~~ایم~~ یعنی ~~با~~ اینکه راسل  
اصل جایگزینی ۳۰۳۰۱ مفهوم نگاری را فقط برای عبارات



هایی جمله‌هایی که ما می‌توانیم می‌توانیم راجع به آنها آنها فکر کنیم) همه اجزاء واقعاً هستمندی هستند که ما با آنها آنها آشنایی بی‌واسطه بی‌واسطه داریم.

گفتن آن است که همه عناصر مقوله‌ای مقوله‌ای جمله - نه فقط اسامی خاص منطقی - به صورت به صورت مستقیم عناصر یک گزاره را ارائه می‌کنند ارائه می‌کنند با فهم قالب و شکل راسلی به این شیوه، معنای جمله، گزاره‌ای گزاره‌ای بیان شده است؛ بنابراین در این دیدگاه، اینهمانی‌های اینهمانی‌های صادق مادامیکه مادامیکه اقلام دلالت‌شده دلالت‌شده به‌طوریه‌طور مستقیم ارجاع نشده‌اند نشده‌اند، تفاوت می‌کند، می‌کند یعنی درون گزاره قرار دارد.»

## وجود (Existence)

از یک طرف، راسل با این فرض میل (1843) کار می‌کنند می‌کند که یک اسم خاص - یک اسم واقعی - دلالت دارد ولی محتوا ندارد. از طرف دیگر، او باور دارد بیشتر اسامی معمولی اسامی خاص واقعی نیستند بلکه در لباس توضیحات هستند:

«در یک داستان کارآگاهی گزاره‌های گزاره‌های راجع به "مردی که آن عمل را انجام داد"، انباشته شده‌اند شده‌اند، به امید اینکه آنها آنها نهایتاً کفایت داشته باشند برای توضیح اینکه این A بوده که این عمل را انجام داد، کفایت داشته باشند. ما ممکن است تا آنجا پیش برویم که بگوییم که در همه چیز چنان شناخت‌هایی شناخت‌هایی که می‌توانیم می‌توانیم با کلمات بیان کنیم - به جز به جز 'این' و 'آن' و یک تعداد کمی از کلمات دیگر که دارای معانی متغیری در موقعیت‌های موقعیت‌های مختلفی هستند - هیچ اسمی به معنایی اکید وجود ندارد ندارد بلکه آنچه به نظر می‌رسد می‌رسد، توصیفات هستند. ما ممکن است بحث کنیم که آیا هومر وجود داشته است؟ که اگر 'هومر' یک نام می‌بود بوده نمی‌توانستیم نمی‌توانستیم این کار [این بحث] را انجام دهیم. این گزاره 'چنان و چنان وجود دارد' با معنا است، خواه

صادق باشد یا کاذب؛ ولی اگر a- یک چنان و چنین باشد (a یک اسم است).

کلمات 'a' وجود دارد 'بی معنی بی معنی' هستند. این فقط در مورد توصیفات است - معین یا نام معین - که وجود می تواند می تواند تصدیق شود؛ زیرا اگر "a" یک نام باشد، می باید چیزی را بنامد: آن چیزی که هیچ چیز هیچ چیز را نمی نامد نمی نامد یک اسم نیست. و بنابراین اگر قصد شده که یک نام باشد، یک نماد تهی از معناست. در حالی که در حالی که یک توصیف مثل 'پادشاه فعلی فرانسه' صرفاً بر این مبنا که چیزی را توصیف نمی کنه نمی کند ناتوان از میان معنا نیست، به این دلیل که بین نماد مرکب است که از آن معنایی اخذ شده است که از نمادهای تشکیل دهنده اش تشکیل دهنده اش اخذ شده است. و بنابراین وقتی ما سئوالی می کنیم سئوالی می کنیم که آیا هومر وجود دارد، کلمه 'هومر' را به عنوان به عنوان یک توصیف مختصر شده مورد استفاده مورد استفاده قرار می دهیم می دهیم: ما می توانیم می توانیم (مثلاً) 'مؤلف ایلید و اُدیسه' را جایگزین آن کنیم. همین ملاحظات تقریباً بر همه استفاده ها استفاده ها از آنچه اسم خاص به نظر می رسد می رسد، قابل اعمال قابل اعمال است. (Russell 1919:178-9)»

راسل (1905) درصدد بود توضیح دهد که چگونه یک نام غیر دلالت گر می تواند می تواند با معنا باشد و بنابراین چگونه جمله ای جمله ای که شامل چنین اسمی باشد می تواند می تواند با معنی باشد. زیرا او باور داشت که اسمی خاص واقعی دارای مرجع مستقیم بودند. یک اسم خاص غیر دلالت گر صرفاً یک نام فاقد مرجع نخواهد بود، [این نام] فاقد معنا هم خواهد بود.

راسل (1903b) معتقد بود که اسمی خاص به طور به طور مستقیم ارجاعی هستند. اینکه بگوییم یک لفظ غیر دلالت گر است، همان است که بگوییم که آن چیزی که این مورد

ادعای ارجاع به آن را می‌کند می‌کند، وجود ندارد. 'پگاسوس' یک لفظ غیر دلالت‌گر نیست.

همین‌طور سیاهری همین‌طور سیاره 'ولکان'، 'اتر' که دانشمندان تا انتهای قرن نوزدهم آن را به‌عنوان به-عنوان واسطه‌ای واسطه‌ای فرض گرفته بودند که نور از طریق آن ساطع می‌شود می‌شود و البته همین‌طور همین-طور 'پادشاه فعلی فرانسه' به علت اینکه این عبارات بامعنی بامعنی بودند، می باید به چیزی ارجاع کنند، و چون هیچ چیزی وجود نداشت که به این لفظ پاسخ دهد، آنها آنها باید به چیزی ارجاع می‌دادند می‌دادند که وجود نداشت.

استراتژی راسل (1903b) توسعه دادن دامنه واقعیت بود تا فقط شامل اشیایی اشیایی که وجود داشتند نشود، بلکه شامل اشیایی اشیایی که دارای هستی<sup>۱</sup> بودند نیز باشد. این استراتژی که ما آن را به استراتژی فیلسوف اتریشی الکساندر مینونگ<sup>۲</sup> بسیار نزدیک می‌بینیم می-بینیم، دارای نقایص جدی جدی است که راسل (1905) خودش آن را فهمیده بود. تناقض‌ها تناقض‌ها در زبان معنا دار معنا دار هستند و به‌وسیله‌ی به‌وسیله همه پذیرفته می‌شوند می‌شوند. تناقض‌ها تناقض‌ها در واقعیت نیستند. اگر ما نیازمند یک هستی در واقعیت هستیم جهت اینکه تا هر عبارات معنادارای را با آن متناظر کنیم، ما به این نظریه متعهد شده ایم شده ایم که این اشیاء متناقض متناظر با این اصطلاحات متناقض وجود دارند.<sup>۱۴</sup> مینونگ (1904) به‌طور به‌طور روشن و واضح این نظر را برگرفت برگرفت. اما راسل (1905) که

<sup>۱</sup> - being

<sup>۲</sup> - Alexius meinong



نظریه ~~ی~~ غالب را منعکس ~~می~~ ~~کردمی~~ ~~کرد~~، آن را ~~غیر قابل~~ ~~قبول~~ ~~غیر قابل قبول~~ دانست. او به یک تبیین بدیل راجع به ~~معناداری~~ ~~معناداری~~ این الفاظ نیاز داشت.

با این ~~مقدمه~~ ~~ی~~ ~~مقدمه~~ کوتاه ما به رویکرد ~~و~~ راسل در مورد پارادوکس لا ~~وجود~~ ~~برمی~~ ~~گردیم~~ ~~برمی~~ ~~گردیم~~؛ ~~مهمترین~~ ~~مهمترین~~ معمای راسل و معمایی است که راسل بیش از همه برای آن مشهور است ~~که~~ در اینجا چگونگی روند آن را ~~می~~ ~~آوریم~~ ~~می~~ ~~آوریم~~:

اگر یک شخص وجود چیزی را انکار کند، او ~~می~~ باید به آن ارجاع کند. اگر او به چیزی ارجاع ~~می~~ ~~کندمی~~ ~~کند~~، آن چیز ~~می~~ باید موجود باشد؛ ~~بنابراین~~ اگر یک شخص وجود چیزی را انکار ~~می~~ ~~کندمی~~ ~~کند~~، آن چیز ~~می~~ باید موجود باشد.

بنابراین ~~انکار~~ کردن وجود ~~در~~ بهترین حالت کاذب است و در بدترین حالت ~~بی~~ ~~معنی~~ ~~بی~~ ~~معنی~~ است<sup>۱۵</sup>. توجه کنید:

(۶۰۲۲) پادشاه فعلی فرانسه وجود ندارد.

مطابق نظر راسل (۶۰۲۲) به چیزی ارجاع ~~نمی~~ ~~کنده~~ ~~نمی~~ ~~کند~~ ~~نمی~~ ~~کند~~، پادشاه فعلی فرانسه و گفتن از او که وجود ندارد. برعکس این جمله ~~می~~ ~~گویده~~ ~~می~~ ~~گوید~~ که هیچ چیزی که در حال حاضر پادشاه فعلی فرانسه باشد، وجود ندارد. (۶۰۲۲) نفی،

(۶۰۲۳) پادشاه فعلی فرانسه وجود دارد،

~~می~~ ~~باشد~~ ~~است~~. ~~تجزیه~~ ~~و~~ ~~تحلیل~~ ~~تجزیه~~ ~~و~~ ~~تحلیل~~ (۶۰۲۳)، ~~بر~~ ~~خلاف~~ ~~تجزیه~~ ~~و~~ ~~تحلیل~~ ~~بر~~ ~~خلاف~~ ~~تجزیه~~ ~~و~~ ~~تحلیل~~ (۶۰۱) فقط دو عبارت دارد. هیچ عبارت محمولی وجود ندارد زیرا فرض

شده که 'x وجود دارد' محمول نیست؛ فقط عبارات وجود و یگانه بودن باقی ~~می ماند~~ می ماند:

(۶۰۲۴) حداقل یک چیز وجود دارد که در حال حاضر پادشاه فرانسه است، و

(۶۰۲۵) حداکثر یک چیز وجود دارد که در حال حاضر پادشاه فرانسه است.

چون عبارت سومی وجود ندارد. ما دو مکان در دسترس نداریم که هنگام تفسیر (۶۰۲۲) حرف نفی را در آن وارد کنیم. راسل ~~به سادگی به سادگی~~ فرض ~~نمی کند~~ نمی کند که 'پادشاه فعلی فرانسه' یک عبارت موضوعی نیست. بلکه بیشتر آنکه 'x وجود دارد' یک محمول (مرتبه-اول) نیست. او احتیاجی ندارد به این فرض اضافه برسد. ولی ما به این موضوع تا فصل هفتم تمکین می کنیم می کنیم. ما در اینجا روی اهمیت تمایز دامنه اصرار می کنیم می کنیم توصیف در (۶۰۲۲) فقط می تواند می تواند به واسطه دامنه ی به واسطه دامنه محدود فهمیده شود. قرائت و خوانش دامنه وسیع از نظر نحوی غیر ممکن غیر ممکن است؛ بنابراین ما بسیار واضح می یابیم، در می یابیم که تمایز دامنه است که راسل را قادر می سازد می سازد که مشکلات را حل کند و این تمایز دامنه است که عنصر قطعی از تئوری او از توصیفات است.

(۶۰۵) نظر فرگه و راسل در مورد توصیفات معین معین

فرگه قبلاً، (1879) اهمیت اینهمانی‌ها اینهمانی‌ها را در ریاضیات تشخیص داد. طول دو ضلع از یک مثلث قائم‌الزاویه قائم‌الزاویه،  $a$ ،  $b$  و طول وتر  $C$  به وسیله ی به وسیله یک اینهمانی اینهمانی مهم و زیبای شناخته شده شناخته شده یعنی قضیه ی قضیه فیثاغورث مربوط شده اند شده اند:

$a^2+b^2=C^2$ -. فرگه (1871) آوردن علامت اینهمانی اینهمانی را در میان ادوات منطقی را درست برای همین هدف توجیه کرد، یعنی جهت بیان کردن اینهمانی های آگاهی بخشی اینهمانی های آگاهی بخشی. اما به طور عجیب و غریب به طور عجیب و غریب فرگه (1871) هیچ دستگامی برای بیان چنین اینهمانی های اینهمانی های جالبی ارایه ارایه نکرد. همچنین هیچ موردی در فرگه (1892c) و در دفاع از تمایز معنا/مرجع وجود نداشت.<sup>۱۶</sup> ما مجبور بودیم تا فرگه (1893:section11) برای یک عملگر توصیف معین منتظر بمانیم و این را او آن را در چارچوب رده ی انتزاع تعریف کرد:

تعریف ۶۰۵۰۱ (عملگر توصیف معین فرگه)

(I) 'TheF' به  $x$  دلالت می کند می کند اگر  $x$  تنها

عنصر مجموعه ی  $\{x|fx\}$  باشد.

(II) در غیر این صورت 'TheF' به مجموعه  $\{x|fx\}$

دلالت می کند می کند.

فرگه (1892b) معترف بود یک اسم خاص ممکن است معنا داشته باشد ولی مرجع نداشته باشد - برای مثال - 'ادیسه' - و در آن مورد - او استدلال کرد - یک جمله ی

خبری که شامل آن نام می شود می شو. ' اُدیسه در حالی که در حالی که به نظر خواب می رسیده بود به ساحتل ساحل ایتاکا رسید<sup>۱</sup> - اندیشه ای اندیشه ای را بیان خواهد کرد ولی فاقد ارزش صدق است. این متن مشهور است به خاطر حمایت کردن از این نظریه که برخی گزاره ها گزاره ها فاقد ارزش صدق هستند، مشهور است و به خاطر نظریه ای نظریه ای که سال ها سال ها بعد به وسیله ی به وسیله استراسون<sup>۱</sup> (1950) سر برآورد که وجود یک مرجع از پیش فرض شده است.

نه اینکه استنتاج شده باشد. اما به هر حال، به هر حال فرگه - (1893) جملات خبری را که فاقد ارزش صدق بودند و با فرض ارتباط ترکیبی بین مرجع یک جمله و مرجع بخش های آن، او نیازمند بود نیاز بود که هر اسم خاص در تقسیم Grundgesetze خودش دارای یک مرجع باشد.

برای فرگه یک توصیف معین، یک اسم خاص - یک اسم خاص - است و ارزش صدق یک جمله شامل یک توصیف معین به همان شیوه معین می شود تعیین می شود که هر جمله ای جمله ای شامل یک اسم می شود می شود. یک جمله به شکل  $Fa$  صادق خواهد بود اگر و فقط اگر، موضوعی که به وسیله ی به وسیله اسم خاص  $a$  ارجاع داده می شود می شود، مشمول مفهوم ارجاع داده شده به وسیله ی به وسیله  $F$  گردد. برای فرگه (1893) مهم بود که یک توصیف معین همیشه می باید به جای به جای چیزی قرار گیرد به طوری که به طوری که جمله ی حاوی آن دارای ارزش صدق باشد. در واقع، در واقع این برهان سازگاری او در Grundgesetze (مبانی بنیادین ریاضیات) بود. یعنی در آنجا مطابق با هر اسمی اسم قابل ساختی در سیستمش می باید یک

<sup>۱</sup> -strawson

شیء وجود داشته باشد<sup>۱۸</sup>. در آن مورد که یک چیز و فقط یک چیز F است، مانند زبان معمولی، 'TheF' به جای به - جای آن شیء قرار خواهد گرفت. ولی چه بیاید باید کرد وقتی هیچ چیز F نباشد یا اگر بیشتر از یک شیء F باشند؟ در این موارد، فرگه به طور دلخواهی به طور دلخواهی یک مرجع به آن نسبت می دهد می دهد فقط به طوری که به طوری که مرجعی داشته باشد.

خواننده می باید دریابد که انگیزه ی فرگه در فرمول بندی فرمول بندی یک عملگر توصیف معین به طور معین به - طور عمده از انگیزه ی راسل متفاوت است. به عنوان به - عنوان یک راه حل راه حل برای پارادوکس لا موجود، برای مثال، راه حل راه حل فرگه (1893) یک شکست خفت بار خفت بار است. زیرا او در مبانی بنیادین ریاضیات (Grundgesetze) چنان مصمم بود که اطمینان حاصل کند که هر اسم خاص دارای یک مرجع هست که بر طبق تعریف ۶۰۵۰۱ از عملگر توصیفی، یک جمله مانند،

(۶۰۲۶) اولین کسی که در یونان باستان ایلید را حروف چینی کرد، وجود ندارد،

کاذب می شود می شود زیرا از آنجا که هیچ فرد یونانی باستانی که اولین بار ایلید را حروف چینی کرد وجود ندارد، این توصیف به جای به جای مجموعه قرار می گیرد - می گیرد و این 'مجموعه' به طور به طور واضح وجود دارد. بر مبنای تبیین فرگه، هر حد مفرد غیر دلالت کننده ای دلالت کننده ای به طور دلخواهی به طور دلخواهی به دلخواهی به مجموعه تهی اشاره می کند می کند. با کمی لطف بیشتر و زحمت کمتر، نتیجه آن است که این دو اینهمانی ها اینهمانی ها هر دو صادق می شوند می شوند:<sup>۱۹</sup>

(۶۰۲۷) بزرگترین-بزرگترین پسر جورج واشنگتن =  
بزرگترین-بزرگترین پسر بیل کلینتون

(۶۰۲۸) بزرگترین-بزرگترین پسر جورج واشنگتن =  
بزرگترین-بزرگترین پسر جورج واشنگتن

اما، یک جنبه از نحوه عمل فرگه (1893) در مورد توصیف معین که آن را بیشتر شبیه راسل می سازد می سازد وجود دارد. زیرا بالاخره-بالاخره او توصیفات را درون نحو صوری مبانی بنیادین ریاضیات (Grundgesetze) می گنجاند آن گونه می گنجاند آن گونه که قضایای متضمن متضمن آنها می توانست آنها می توانست فرمول بندی فرمول بندی و ثابت شود. اگرچه راسل هم توصیف معین خودش و هم عملگرهای انتزاع طبقه و به عنوان به عنوان تولیدشده نمادهای ناکامل در نظر می گیرد می گیرد گیرد، وایتهد و راسل (1905) اولی را در چارچوب اخیر تعریف نکرد. در مقابل فرگه (1893) عملگر انتزاع رده و طبقه را به عنوان به عنوان عملگر اولیه معرفی کرد. و آن را جهت تعریف عملگر توصیفی معین به کار برد. وقتی راسل توصیفات را با محمولات به طور به طور مستقیم مرتبط کرد، فرگه آنها آنها را از طریق رده ها رده ها و طبقه ها طبقه ها مربوط می کرد می کرد ولی در نهایت در نهایت فرگه قادر بود اسم های اسم های خاص مرکب مرکب را از طریق تعابیر محمولی بسازد و بنابراین یک ابزار تکنیکی برای ساختن توصیفات معین فراهم کند. این دو فرد بسیار به هم نزدیک هستند، این تعجب آور تعجب آور است که فرگه آگاهی بخشی آگاهی بخشی توصیف را با مفهوم به کار رفته شده جهت برگزیدن شیء تشخیص نداد. او نتوانست. مشکل فرگه آن است که مفهوم ها مفهوم ها به صورت به صورت مصداقی

شناسایی ~~شده اند، شده اند؛~~ بنابراین هر دو مفهوم معادل ~~به صورت به صورت~~ مصادقی دارای یک ارزش شناختی هستند. راسل آن مشکل را نداشت. زیرا 'مفاهیم' او ~~او~~ اگر ما بتوانیم ~~آنها آنها~~ آنها را مفاهیم بنامیم، صفت بودند:

یک نام را از جمله بیرون بکشید و آنچه باقی ~~می ماند~~ می ماند، به یک تابع ~~گزاره ای گزاره ای~~ گزاره ای دلالت ~~می کند، می کند~~ نه ~~آنچنان آنچنان~~ که فرگه آن را به یک تابع صدق در نظر می گیرد، می گیرد به یک تابع صدق.

نظریه ~~ی~~ فرگه (1893) راجع به توصیفات ~~می توانمی~~ تواند کاملاً شبیه نظریه ~~ی~~ راسل (1905) ساخته شود، که فقط در عبارت دوم متفاوت هستند. تعریف راسل (1905) این گونه این گونه مطرح ~~می شود می شود~~ شود:

تعریف ۶۰۵۰۲ (عملگر توصیف معین راسل)

(I) 'TheF' به  $x$  دلالت ~~می کند می کند~~ اگر  $x$  تنها عضو مجموعه ~~ی~~  $\{x | fx\}$  باشد؛

(II) در غیر این صورت ~~ی~~ 'F' خاص' به هیچ چیزی دلالت ~~نمی کند نمی کند~~.

با این نوع ~~ارایه~~ ارائه، تبیین راسل با تبیین فرگه ~~فرق دارد~~ در اینکه راسل دلالت برای یک توصیف معین را ~~به عنوان به عنوان~~ یک تابع تا اندازه ای اندازه ای تعریف ~~شده~~ تعریف شده در نظر ~~می گیرد می گیرد~~ فرق دارد. ~~بر خلاف برخلاف~~ فرگه او نیاز ندارد که توصیف همیشه دلالت کند. ولی از آنجا که او قانون ترد شق ثالث را پذیرفت، مجبور بود چیزی ~~درباره ی~~

روشی که در آن ارزش صدق یک جمله شامل توصیف معین باید متعین-تعیین شود، بگویید. این هم ارزش تذکر را دارد. که با ارایه-ی ارائه این روش، راسل (1905) اصل فرگه-ای فرگه-ای ترکیبی بودن مرجع ۲۰۳۰۱ رد می کند. می کند زیرا اگر جمله شامل یک توصیف غیر دلالت گر باشد، پس مرجعی که شامل جمله هست به-وسیله-ی به- وسيله مرجع توصیف درون آن متعین-معین نمی شود نمی-شود.

اجازه بدهید مثال-های مثال-های (۶۰۱۲) و (۶۰۱۳) را به یاد آوریم. این دو جمله در متنی کلاسیک، یعنی غیر موجه-غیرموجه با هم فرقی ندارند، خبر اینکه a دلالت نمی کند نمی کند. چون اگر a به چیزی دلالت نمی کند نمی کند پس به چیزی که خصوصیت F را دارد، دلالت نمی کند نمی کند و بنابراین (۶۰۱۲) صادق است. ولی اگر آن به چیزی دلالت نمی کند نمی کند پس آن به چیزی که دارای خاصیت F بودن می باشد است، دلالت نمی کند نمی کند؛ بنابراین (۶۰۱۳) کاذب است. با پذیرش زبان منطق وجهات، می توانیم می توانیم از (۶۰۱۳) به عنوان به- عنوان یک نسبت شیء<sup>۱</sup> یک خصوصیت a صحبت کنیم. ما می توانیم می توانیم داستان راسل را درباره ی صدق را به- صورت-به صورت زیر بیان کنیم: اگر یک حد مفرد a به- جای-به جای چیزی قرار بگیرد، پس یک جمله ی به شکل و قالب  $Fa$  صادق است، اگر و فقط اگر ی شیء ارجاع داده شده به-وسیله-ی به-وسیله اسم خاص، مشمول مفهوم F قرار بگیرد؛ اگر اصطلاح a نتواند به جای به جای چیزی قرار بگیرد، پس هر توصیف جهت شیء از یک صفت a کاذب است.

<sup>۱</sup> -de re



این صفت اختصاصی عملگر-یوتا نشان ~~می دهد می دهد~~ نظریه ~~ی~~ راسل یک خوانش و قرائت اولیه از منطق آزاد<sup>۱</sup> ~~می باشد است~~. تمایز دامنه راسل ما را قادر ~~می سازد~~ ~~می سازد~~ ~~موقعیت ها~~ ~~موقعیت ها~~ را وقتی دارای حدود مفرد ~~شناخته شده~~ ~~شناخته شده~~، اشیاء دلالت گر ~~شناخته شده~~ ~~شناخته شده~~ هستیم، اداره کنیم، که ~~به صورت به صورت~~ واقعی در انجام چنین چیزی موفق ~~می شویم نمی شویم~~. ما حداقل در حالت سطحی ~~می توانیم می توانیم~~ ~~آنها~~ ~~آنها~~ را ~~به عنوان به عنوان~~ ~~به عنوان~~ حدود مفرد در نظر بگیریم ولی، ~~اینکه~~ جمله یک خصوصیتی را به شیء نسبت ~~نمی~~ ~~دهد نمی دهد~~، چنین چیزی وجود ندارد و بنابراین صدق آن به اینکه آیا شیء دارای صفت یا فاقد صفت ~~می~~ ~~باشد است~~، نیست.

راسل این موضوع را موضوعی در نظر ~~می گیرد می گیرد~~ که در آن فقدان دلالت مطابق با فقدان وجود است. در حقیقت، ~~همان طور همان طور~~ که در بخش ۶۰۳ خاطر نشان کردیم، در ~~متن های متن های~~ تابع-صدقی، این دو اساساً غیر قابل تشخیص هستند. ولی ~~اما~~ در ~~متن های متن های~~ غیر تابع-صدقی این دو ~~قابل تشخیص قابل تشخیص~~ هستند. در ~~متن های متن های~~ تابع-صدقی یک شیء وجود دارد اگر خصوصیتی داشته باشد؛ ولی در ~~متن های متن های~~ غیر تابع-صدقی، آن هستی دارد، اگر خصوصیتی دارد و وجود دارد اگر داشتن آن صفت غیر مشروط باشد.<sup>۲۰</sup>

ما تئوری راسل را ~~دل انگیز تر دل انگیز تر~~ از تئوری فرگه ~~می دانیم می دانیم~~ و بیشتر به علت معرفی تمایز دامنه، که ثابت شده در فهم سایر ~~پدیداری های~~ ~~پدیداری های~~ منطقی بسیار مفید واقع شده است، ~~به خصوص~~

<sup>۱</sup> - free logic

به‌خصوص در زمان‌های زمان‌های اخیر، نقش حدود مفرد در متن‌های موجهه متن‌های موجهه. این مهم است تشخیص دهیم که تمایز دامنه یک جزء حیاتی و ذاتی از تئوری است. و یک علاج واقعه بعد از وقوع نیست. چرا که آن یک تفاوت قاطع بین راسل و فرگه است. هر دو در صددرد بودند تا اصول منطق کلاسیک را حفظ کنند، (i) اینکه هر گزاره‌ای گزاره‌ای یا صادق و یا کاذب است و (ii) اینکه یک گزاره صادق است. اگر و فقط اگر. نقیض آن کاذب باشد. فرگه این اصول را با نسبت دادن دلخواهی دلخواهی یک دلالت حفظ می‌کند می‌کند وقتی هیچ چیزی توصیف را اشباع نکند. راسل با مجاز دانستن اینکه حدود مفرد تنها تا حدی دلالت دارند، نفوذ خود قرار دادن ترکیبی بودن از طریق تمایز دامنه را حفظ کرد.

## فصل هفتم

### وجود

(۷۰۱) مقدمه

موضوع وجود یکی از مشکل‌ترین مشکل‌ترین موضوعات در فلسفه می‌باشد است. این موضوع همراه با مخلوطی مضر مضر و زیان‌آور زیان‌آور از دُگم و ابهام انباشته شده است. احتیاج به گفتن نیست که تأثیر فرگه بر فلسفه ی مدرن عمیق است، سه وجه متمایز از موضوع وجود دارد که فرگه در آنها شرکت جسته است.

• اول، اصل متن است ' ' نمی‌توان نمی‌توان از معنای یک کلمه جدا از متن سخن گفت، بلکه فقط در متن یک گزاره می‌توان می‌توان از معنای یک کلمه سخن گفت ' ' (frege 1884 b:x) - که او این اصل را به این جهت به کار گرفت که از نظریه ی خودش که اعداد، اشیاء هستند حمایت کند و روان‌شناسی گری روان‌شناسی‌گر در ریاضیات را که در آن موقع رایج بود، را تضعیف تضعیف کند.

• دوم، طرز برخودر برخوردار او با حدود مفرد غیر ارجاعی و ارزش صدق جملات شامل آنها آنها است؛

• سوم، و شاید مهمترین مهم‌ترین آموزه ی او باشد که وجود، خاصیت خاصیت هاست خاصیت‌هاست و نه خاصیت اشیاء.

چیز کمی در اختیار داریم تا به روشن شدن فضای تیره ی در مورد اصل متن فرگه و کاربرد آن کمک کند. ما درباره ی رویکرد فرگه راجع به حدود مفرد غیر ارجاعی در بخش ۳ و مجدداً در فصل ۶ صحبت کردیم. به مقدار بیشتری در بخش ۷۰۶ صحبت خواهیم کرد. اما در این فصل

عمدتاً بر روی موضوع سوم، یعنی، آیا وجود یک خاصیت مرتبه اول است، بحث خواهیم کرد.

فرگه با فراهم آوردن یک تفسیر دقیق از جمله ~~ی~~ معروف کانت '—' وجود آشکارا یک محمول واقعی نیست... (1781:504) به زبان منطق جدید، اعتبار یافته است<sup>(۲)</sup>.

بحث فرگه از این موضوع ~~به صورت خود آگاهانه~~ خود آگاهانه از کانت گرفته شده است و با همان ارتباط روشن و صریح نسبت به استدلال هستی شناسانه ~~ی~~ وجود خداوند شکل و قالب گرفته است. نظریه ~~ی~~ فرگه درباره ~~ی~~ وجود ~~به وسیله ی به وسیله~~ راسل ~~مورد قبول~~ مورد قبول واقع شده است و ما در بخش ۷۰۲ از نظریه ~~ی~~ فرگه ~~ی~~ راسل درباره ~~ی~~ وجود صحبت خواهیم کرد. ولی شباهت بین نظریه ~~ی~~ فرگه / راسل از یک طرف و نظریه کانت ~~ی~~ از طرف دیگر، ~~محدودیت های محدودیت های~~ دارد. برای اینکه این مطلب را ~~روشن تر روشن تر~~ کنیم در بخش ۷۰۷ به آنچه کانت درصدد بیان آن بود، ~~دقیق تر دقیق تر~~ نظر خواهیم کرد.

ایده ~~ی~~ فرگه، ~~همان طور همان طور~~ که ذکر کرده ایم ~~کرده ایم~~ این بود که ~~ی~~ وجود را ~~به عنوان به عنوان~~ یک خاصیت از ~~خاصیت ها خاصیت ها~~ در نظر گرفت. و نه ~~به عنوان به عنوان~~ خاصیت اشیاء. او سور وجودی را ~~ی~~ که در گرامر ~~مقوله ای مقوله ای~~ او ~~به جای به جای~~ خاصیت خواص قرار ~~می گیرد می گیرد~~، جهت بیان آنچه ما ~~به طور به طور~~ معمول وقتی ~~می گوئیم می گوئیم~~ که یک شیء وجود دارد ~~می خواهیم می خواهیم~~ بیان کنیم، در نظر ~~می گیرد می گیرد~~ او مقدار کمی استدلال در برگزیدن این موضع در ~~نوشته های منتشر شده اش نوشته های منتشر شده اش~~ فراهم کرد. ولی ~~بینش ها بینش ها~~ و ~~بصیرت های بصیرت های~~ های مهمی می توان می توان در استدلال او در گفتگوهای

~~منتشر شده~~ منتشر شده پس از مرگش که با همکار متألهه اش متألهه اش، برنارد پانجر<sup>۱</sup> در ینا ترتیب داده بود، یافت. در این قطعه ی کم-مطالعه شده- ما فرگه (1884a) را مصر می بینیم مصر می بینیم که سورمی باید حاوی التزام وجودی فهمیده شود که چگونگی آگاهی بخشی آگاهی بخشی ادعاهای ادعاهای وجودی را توضیح می دهد می دهد. این گفتگو دارای دو پیامد مهم برای فهم ما از فرگه می باشد است: اول؛ این گفتگو، مشکل و مسئله وجود را در یک شیوه شبیه و متناظر با مشکل اینهمانی اینهمانی طرح ریزی طرح ریزی و قالب ریزی قالب ریزی کند و دوم، این گفتگو این مسئله مسئله را برجسته می کند می کند که فرگه چقدر این دو مفهوم را متفاوت از هم در نظر می گیرد می گیرد. این مشکل راجع به وجود به طور برجسته ای به طور برجسته ای شبیه به پارادوکس شناخته تر شده ی اینهمانی شناخته تر شده ی اینهمانی اینهمانی است که ما در فصل ۳ مورد توجه مورد توجه قرار دادیم.

به طور به طور موازی با سئوال سؤال فرگه (1892c)، چگونه ادعاهای اینهمانی ادعاهای اینهمانی آگاهی بخش آگاهی بخش اینهمانی آگاهی بخش ممکن هستند؟

فرگه (1884a) این سئوال سؤال را مطرح می کند می کند، چگونه ادعاهای ادعاهای وجودی آگاهی بخش آگاهی بخش اینهمانی آگاهی بخش ممکن هستند؟

ادبیات فلسفی با پارادوکس فرگه درباره ی اینهمانی ی اینهمانی اینهمانی به گونه ای به گونه ای متفاوت از پارادوکس لا وجود برخوردار کرده است. این نادرست است. آنها آنها بسیار بیشتر از آنچه تشخیص داده شده اند شده اند شده اند به یکدیگر مرتبط هستند. پارادوکس لا وجود به

<sup>۱</sup> - Bernard punjer

شکلی صورت بندی صورت بندی شده است که [جملات] وجودی سلبی دارای این مسئله مسئله هستند. از طرف دیگر پارادوکس اینهمانی اینهمانی، با ادعای ایجابی مسئله مسئله صورت بندی صورت بندی شده است. اجازه بدهید هر دو را به صورت به صورت ایجابی فرمول بندی فرمول بندی کنیم، فقط به خاطر اینکه شباهت و قیاس را حفظ کنیم (ما می توانستیم می توانستیم هر دو را به صورت به صورت سلبی نیز فرمول بندی فرمول بندی کنیم. پارادوکس اینهمانی اینهمانی این گونه این گونه مطرح می شود می شود. چگونه می توان اینهمانی های آگاهی بخش می توان اینهمانی های آگاهی بخش داشت؟ با فرض اینکه اینهمانی اینهمانی، اشیاء را به هم مرتبط می کند می کند. کند اگر  $a=b$  صادق است پس آن به صورت پیش پا افتاده ای به صورت پیش پا افتاده ای صادق است (یعنی، می باید دارای همان ارزش شناختی باشد که  $a=a$  دارا می باشد است)، زیرا خود--همانی شرطی برای ارجاع به یک شیء است. شرط خود--همانی  $a=a$  را صادق برمی شمرد، برمی شمرد و شرط مرجع و مدلول مستقیم آن را از صدق  $a=b$  غیر قابل تمایز می کند غیر قابل تمایز می کند. پارادوکس لا وجود اینگونه اینگونه مطرح می شود می شود. چگونه ادعاهای وجودی آگاهی بخش می تواند آگاهی بخش وجود داشته باشند؟ با فرض اینکه فرض وجود، خاصیت اشیاء می باشد است، اگر  $a$  وجود دارد، صادق است پس آن می باید به صورت پیش پا افتاده ای به صورت پیش پا افتاده ای صادق باشد (یعنی، می باید وقتی  $a=b$  است دارای همان ارزش شناختی باشند که  $b$  وجود دارد دارای آن است)، زیرا وجود یک شرط برای ارجاع به یک شیء است. شرط وجود، موجب صدق  $a$  وجود دارد می شود، می شود و

شرط ارجاع مستقیم وقتی  $a=b$  باشد آن را از  $b$  وجود دارد، غیر قابل تمایز می‌کند غیر قابل تمایز می‌کند.<sup>(۳)</sup> ما داستان فرگه / راسل را درباره  $\epsilon$  وجود در بخش ۷۰۲ آغاز می‌کنیم می‌کنیم. ما در بخش ۷۰۳ برای این نظریه که  $x$  وجود دارد<sup>۱</sup> یک محمول مرتبه-اول است استدلال می‌کنیم می‌کنیم و در بخش ۷۰۴ ما از تبیین ابزار راسل از توصیفات استفاده خواهیم کرد تا نشان دهیم که چگونه ما را قادر می‌کند می‌کند از پارادوکس های پارادوکس های درباره  $\epsilon$  وجود حتی وقتی به عنوان به عنوان یک خاصیت اشیاء مطرح شده است، اجتناب کنیم. آنگاه ما در بخش ۵۰۷ به یک تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل دقیق از متن گفتگو باپانجر بر خواهیم گشت و خلط معنای مرجع در استدلال فرگه را آشکار می‌کنیم می‌کنیم.

بعد از یک بحث مختصر از حدود مفرد غیر ارجاعی در بخش ۷۰۶ ما در بخش ۷۰۷ بر خواهیم گشت به اینکه بفهمیم که نظر فرگه / راسل چقدر با نظر کانت متفاوت است.

(۷۰۲) نظریه  $\epsilon$  فرگه / راسل درباره  $\epsilon$  'وجود' فرگه و راسل که در فضای کانت تنفس می‌کنند می‌کنند، معتقدند که  $x$  وجود دارد<sup>۱</sup> یک محمول واقعی نیست. آنها آن‌ها بیان می‌کنند می‌کنند کاری که ما از آن می خواهیم می‌خواهیم، به طور به طور مکفی و صحیح به وسیله به وسیله سور وجودی فراهم می‌شود می‌شود. فرگه (1884b) کاملاً درباره  $\epsilon$  این مفهوم قاطع و مصمم مصمم بود. نظریه  $\epsilon$  او آن بود که آن یک محمول مرتبه-اول نیست که یک خاصیتی از اشیاء را بیان کرده باشد. او در اصول<sup>۱</sup> و بعد از آن پیشنهاد کرد وجود در واقع یک

<sup>۱</sup> - Grundlagen

محمول مرتبه-دوم ~~می باشد، است~~ که یک خاصیتی از مفاهیم را بیان ~~می کند می کند~~. نظریه ای نظریه ای که او به آن باور داشت عبارت بود از اینکه 'F-ها وجود دارند' باید ~~به عنوان به عنوان~~ بیان کننده ~~ی چیزی درباره ی~~ مفهوم F فهمیده شود. یعنی، آنکه آن [F] دارای حداقل یک مورد ~~می باشد است~~. راسل (1918:32) به زبان مشابه ~~می گوید می گوید~~:

"وجود ضرورتاً یک خاصیت از یک تابع گزاره ای ~~می باشد گزاره ای است~~. این به آن معناست که تابع گزاره ای گزاره ای حداقل در یک مورد صادق ~~می باشد است~~" بنابراین گفتن اینکه F-ها وجود دارند گفتن آن است که تابع F, X است، برای حداقل یک ارزش.

از x، صادق ~~می شود می شود~~. خرد موجود در این کلمات امروزه بیشتر به این صورت بیان ~~میشود که، می شود که~~ اصل (۷۰۲۰۱) (نظر فرگه / راسل درباره ی 'وجود' تصدیق اینکه F-ها وجود دارند گفتن این است که F-ها هستند و نفی اینکه F-ها وجود دارند گفتن این است که هیچ F ی نیست.

مهم است که ما اصل ۷۰۲۰۱ را از اصل بسیار نزدیک با آن تشخیص دهیم یعنی: ~~ی~~.

«۷۰۲۰۲ (نظر فرگه / راسل درباره ی وجود) (i) وجود دارد یک محمول مرتبه-اول نیست؛ (ii) وجود خاصیت اشیاء نیست بلکه خاصیت خاصیت ها می باشد خاصیت ها است و (iii) وجود کاملاً به وسیله ی به-وسیله سور 'چیزی هست' بیان ~~می شود می شود~~».

همان گونه همان گونه که خواهیم دید اصل ۷۰۲۰۱ صادق است (در متن های غیر موجهه متن های غیر موجهه) ولی اصل ۷۰۲۰۲ کاذب است. سور ( $\exists x$ ) به صورت به صورت 'چیزی



هست<sup>۱</sup> خوانده می شود می شود. اغلب «چیزی وجود دارد»<sup>۲</sup> هم خوانده میشود می شود چون ما اغلب به وسیله ی به وسیله سور ادعاهای ادعاهای وجودی را مطرح می کنیم می کنیم.<sup>۴</sup> این یک نظریه ی فلسفی بسیار مورد توجه مورد توجه است که ما همیشه ادعاهای وجودی را با سور مطرح می کنیم می کنیم. طرح فرگه / راسل در منطق مرتبه--اول به صورت به صورت زیر مطرح شده است:

$$F \leftrightarrow (\exists x)fx.$$

$$F \leftrightarrow \sim (\exists x)fx.$$

در فارسی صوری شده صوری شده، 'تک شاخ ها شاخ ها' وجود دارند به صورت، به صورت ' (x تک شاخ است)  $(\exists x)$  ، در می آید در می آید و 'تک شاخ ها شاخ ها' وجود ندارند به صورت به صورت ' (x تک شاخ است)  $(\exists x)$  . پیچیدگی هایی پیچیدگی هایی درباره ی طرح فرگه / راسل وجود دارد. وقتی آنها آنها را برای تصدیق جملات شخصی و نفی وجود به کار می بریم می بریم، وجود دارد. برای مثال، وقتی می گوئیم می گوئیم 'هومر وجود دارد' یا 'هومر وجود ندارد'.

فرگه هرگز در آثار منتشر شده اش منتشر شده اش به اندازه کافی به این مورد اشاره ای اشاره ای شده است. ولی در گفتگو با پانجر، فرگه (1884a) یک تحلیل مشابهی را نسبت به رویکرد اینهمانی اینهمانی در مفهوم نگاری خودش اشاره کرده است: او گفت 'هومر وجود ندارد'، درباره ی نام 'هومر' می باشد، است نه در مورد یک فرد، این جمله در مورد این نام می گوید می گوید که این نام دلالت و اشاره نمی کنند نمی کنند<sup>(۵)</sup>. نظریه ی راسل هم پیچیده بوده است. همان طور همان طور که در

<sup>۱</sup> - There is

<sup>۲</sup> - There exist

بخش ۶۰۴ دیدیم، راسل این را بیان ~~می‌کند~~ می‌کند که صحبت از یک شیء که وجود ندارد یا دارد هیچ معنایی ندارد. جملاتی که ادعا ~~می‌کنند~~ می‌کنند چنین کاری را انجام ~~می‌دهند~~ می‌دهند صرفاً ~~بی‌معنی~~ بی‌معنی هستند. اسامی خاص واقعی و یا منطقی تنها برای معرفی مرجع و مدلول خود گزاره به کار ~~می‌روند~~ می‌روند و بنابراین هیچ تصدیق یا نفی ~~معناداری~~ معناداری از ~~به‌کارگیری~~ به‌کارگیری این نوع عبارات حاصل ~~نمی‌شود~~ نمی‌شود. ولی اسامی خاص معمولی یا اصناف اسامی خاص یک ~~تجزیه و تحلیل~~ تجزیه و تحلیل منطقی متفاوت دارند. راسل (۱۹۰۵) پیشنهادی ~~ارایه~~ ارائه داد که کواین (۱۹۴۸) بعداً آن را اصلاح کرد؛ که یک لفظ مفروض را با معمولی همراه ~~می‌کنند~~ می‌کنند که ادعا ~~می‌کند~~ می‌کند ~~به صورتی~~ به صورتی صادق حداکثر بر یک چیز - اعمال ~~می‌شود~~ می‌شود. راسل یک محمول را جستجو کرد ~~به طور~~ به طور وسیعی ~~قابل قبول~~ قابل قبول خواهد بود، مثل 'x'، ایلیا درآ تالیف کرد؛ اما ~~کواین به سادگی~~ کواین به سادگی یک محمولی برای این هدف اختراع ~~می‌کنند~~ می‌کنند، 'x' می‌هو مرد'. پس ~~در واقع~~ در واقع این اسامی خاص عرفی ~~به عنوان~~ به عنوان ~~عنوان~~ عنوان ساختارهای محمولی در نظر گرفته ~~می‌شوند~~ می‌شوند ~~شون~~ شون. ~~آنها~~ آنها توصیف ~~مبدل~~ مبدل یا ~~مختصر شده~~ مختصر شده هستند. با استفاده از محمول کواین (فقط به خاطر آنکه ~~کوتاهتر~~ کوتاهتر است)، 'هومر وجود دارد' ~~به صورت~~ به صورت (x) ~~به صورت یگانه~~ به صورت یگانه ای ~~به صورت یگانه~~ به صورت یگانه ای می‌هو مرد) در ~~می‌آید~~ می‌آید و 'هومر وجود ندارد' ~~به صورت~~ به صورت (چنین نیست که x ~~به صورت یگانه~~ به صورت یگانه ای ~~به صورت یگانه~~ به صورت یگانه ای می‌هو مرد، در ~~می‌آید~~ می‌آید).

(۷۰۳) آیا 'وجود دارد' یک محمول می باشد است؟

جمله: ی.

(۷۰۱) چیزی وجود دارد،

به سهولت فهمیده می شود می شود. به محض اینکه آن را می فهمیم می فهمیم تحت تأثیر صدق آن قرار می گیریم می گیریم. دکارت به ما یادآوری می کند می کند که،  
(۷۰۲) من هستم،

هرگاه در کلام یا اندیشه به صورت به صورت ایجابی بیان شود، صادق است. (۷۰۱) نمی تواند نمی تواند خیلی با این فاصله داشته باشد. کو این (1948) کمی با سخاوت تربا سخاوت تر است.

او می گوید می گوید:

(۷۰۳) هر چیزی وجود دارد.

در قطعه ی مشهور آغازگر 'در باب آنچه هست'، چنین است:

«امر غریب در مورد مسئله ی هستی شناسی مسئله هستی شناسی سادگی آن است. این مسئله مسئله را می توان می توان با دو کلمه ی تک‌هجایی بیان کرد: 'چه هست؟' علاوه بر این می توان می توان آن را با دو کلمه پاسخ داد: 'همه چیز' - و همگان می پذیرند می پذیرند که این پاسخ درست است. با این همه، این فقط بدان معنی است که بگوییم آن چه آن چه هست، هست. ولی درباره ی مواردی جامی مناقشه باقی می ماند می ماند و از این روست که قرنهاست قرنهاست - ها بازار بحث در این زمینه گرم مانده است. (Quine 1948:1)»

ضمیر نامعین نامعین 'چیزی' در (۷۰۱) فقط یک سور وجودی مرتبه-اول  $(\exists x)$  می باشد می باشد. ضمیر نامعین 'هرچیز' در (۷۰۳) یک سور کلی مرتبه اول  $(\forall x)$  می باشد می باشد است. یک بیان خوش ساخت خوش ساخت مرتبه-اول از (۷۰۱)

<sup>1</sup>-on what There IS

یا (۷۰۳) نیازمند آن است که سور با یک محمول که با  $\exists x$  نشان ~~می دهیم می دهیم~~ کامل شود تا ~~برسم به ترتیب~~ به ترتیب برسیم به:

$$(704) (\exists x)\mathcal{E}x$$

یا

$$(705) (\forall x)\mathcal{E}x$$

$\exists x$  ممکن است یک محمول اولیه باشد یا ممکن است یک محمول تعریف شده باشد. ~~\_\_\_\_\_~~  $x=x$  ,  $(x=y)$   $(\exists y)$  ~~انتخاب های انتخاب های~~ مطلوب هستند<sup>۶</sup> ولی ~~می~~ باید یک محمول باشد.

از این موضع مناسب پذیرش نظریه ~~ی~~ فرگه/راسل معادل با پذیرش این نظر است که  $x'$  وجود دارد یک محمول کلی می باشد و نسبت به هر چیز صادق می باشد است: برای استفاده از محمول وجود  $\exists x$  ، ~~هم ارزی هم ارزی~~ زیر برقرار است:

اصول ۷۰۳۰۱ (تئوری زاید زائد بودن وجود)

$$(\exists x)(F(x)) \equiv (\exists x)(\mathcal{E}_x \wedge F_x)$$

$$\sim (\exists x)F(x) \equiv \sim (\exists x)(\mathcal{E}_x \wedge Fx)$$

این ~~فرمول ها پایه های فرموها پایه های~~ آنچه را که ما تئوری زاید زائد بودن وجود ~~می نامیم می نامیم~~ را تشکیل ~~می دهیم می دهد~~. این تئوری متعهد به این ادعا نشده است که  $x'$  وجود دارد یک محمول نیست. این حقی ~~حقی~~ متعهد به این نشده است که  $x'$  وجود دارد یک محمول غیر ضروری می باشد غیر ضروری است. آن ~~به سادگی~~ به سادگی این نظریه را ~~مجسم می سازد مجسم می سازد~~ که هر چیزی وجود دارد ولی برای رسیدن به ادعای ادعای اخیر، جایی که گفته ~~می شود می شود~~ اشیاء وجود دارند چیزی بیش از اینکه گفته ~~می شود می شود~~ 'هر چیزی' را مشخص ~~نمی کنند نمی کند~~، ما ~~به سادگی به سادگی~~ مجبور

هستیم یک محمول در زبان خودمان مثل  $\exists x$  داشته باشیم. فلاسفه بر روی تعیّن دقیق تر تعیین دقیق تر اشیایی اشیائی که گفته شده یا انکار شده که وجود دارند، متمرکز شده اند، شده اند و بنابراین آنها نتوانسته اند آنها نتوانسته اند احتیاج به چنین محمولی در این موارد را دریابند. مور<sup>۱</sup> (1936) فرض گرفت که  $x'$  وجود دارد<sup>۱</sup> یک محمول در گرامر می باشد است و آن را با این مسئله مسئله فلسفی مهم که آیا این یک محمول در منطق است یا خیر، یکی می کند می کند.

از آنچه ما تاکنون فهمیدیم،  $x'$  وجود دارد<sup>۱</sup> به طور قطع به طور قطع محمولی در منطق می باشد است. ضمناً، این مهم است که ما خطای اصل ۷۰۲۰۱ را بپذیریم. ما یافته ایم دریافته ایم که هرچند آن صادق است، اما همه داستان نمی باشد نیست. ادعاهای ادعاهای وجودی هستند که نمی توان نمی توان به این شیوه به آنها آنها پرداخت، یعنی، آنها می آید که در آن شیء می که گفته می شود می شود وجود دارد، به طور به طور مبهمی مشخص شده است. ما در بخش ۸ یک تئوری زاید زائد بودن صدق را خواهیم یافت. در اینجا هم ما می توانیم می توانیم صدق را حذف کنیم مادامیکه مادامیکه صراحتاً شیء را که گفته می شود می شود صادق است. اگر به صورت به صورت مبهمی مشخص شود، نمی تواند نمی تواند حذف شود. به نظر نمی رسد نمی رسد که در این شیوه نه وجود و نه صدق به نفع محمول قابل حذف کردن باشند.<sup>۸</sup>، مشکل همراه با این تئوری زاید زائد بودن وجود آن است که چگونه یک ادعای ادعای وجودی مثل 'Fها وجود دارند' (اگر صادق باشد) می تواند آگاهی بخش می تواند آگاهی بخش باشد را به طور به طور غیر روشن ارایه می

<sup>۱</sup> - moore

دهد ارائه می‌دهد. چون همه چیز وجود دارد. به طوریه-  
طور سلبی. مشکل این است که چگونه یک نفر می‌تواند  
می‌تواند به طور آگاهی بخشی به طور آگاهی بخشی (اگر  
صادقانه باشد) ادعا کند که 'F-ها وجود ندارند'.  
این دومی شکل و قالب مشکل کو این کو این (1948) است  
که روی آن تمرکز می‌کند می‌کند: اگر هر چیزی وجود  
دارد، 'جایگاه عدم توافق بر روی موارد' کجاست؟

(۷۰۴) ابزار راسل

فرض کنید که ما 'پادشاه فعلی فرانسه' را به عنوان به-  
عنوان یک ثابت فردی k در نظر می‌گیریم می‌گیریم و  
همین طور همین طور فرض کنید. که ما باقی مانده می  
باقیمانده (۶۰۳۳) را به عنوان به عنوان محمول "x وجود  
دارد" در نظر می‌گیریم نظر می‌گیریم. این ما را به  
برگرفتن محمول کلی  $\epsilon x$  صادق در مورد هر چیزی. ترغیب  
می‌کند می‌کند. ما یک صدق منطقی داریم،

(۷۰۴)  $(\forall x) \epsilon x$

با قاعده حذف کلی کلی:

(۷۰۷)  $\epsilon k$

هم یک صدق منطقی می‌باشد است؛ بنابراین. اگر ما  
(۶۰۲۳) را به عنوان به عنوان (۷۰۷) بازنمایی کنیم،  
(۶۰۲۳) منطقاً صادق می‌شود می‌شود و نفی آن منطقاً کاذب  
می‌شود می‌شود. این یک تعیین تعیین صوری از پارادوکس لا  
موجود می‌باشد است.

راسل (1905) این ارائه منطقی (۶۰۲۳) را رد کرد.  
(۶۰۲۳) آن طور آن طور که او نامید، یک گزاره می  
موضوع/محمولی نیست. او بیان کرد. اگر ما یک موضوع  
واقعی داشتیم، آن یک اسم خاص منطقی یا اسم خاص

واقعی می بود. در مورد یک اسم خاص واقعی، ما می باید با شیء ~~نامیده شده به طور نامیده شده به طور~~ مستقیم آشنایی می یافتیم، می یافتیم و بنابراین ~~مسئله~~ مسئله وجود آن ~~نمی تواند نمی تواند~~ مطرح شود.<sup>۱۰</sup> هم تأیید و هم انکار وجود در آن مورد ~~بی معنی بی~~ معنی هستند. چون (۶۰۲۳) (و سلب آن) هیچ کدام از آنها ~~بی معنی آن ها بی معنی~~ نیستند. او نتیجه گرفت. آن نمی تواند ~~آن~~ این باشد که در (۶۰۲۳) ما درباره ی یک شیء صحبت می کنیم می کنیم که با آن ما ~~به طوری به~~ طور مستقیم آشنایی داریم و بنابراین ~~نمی تواند نمی~~ تواند آن باشد که ما چیزی به چنین شی ~~ای شیئی~~ حمل می کنیم می کنیم.

ما در بخش ۶۰۳ دیدیم که راسل (1905) ادعای وجودی (۶۰۲۳) را ~~به عنوان به عنوان~~ یک ترکیب عطفی از دو جمله (۶۰۲۴) و (۶۰۲۵) تحلیل کرد. (۶۰۲۴) عبارت وجودی و (۶۰۲۵) عبارت ~~منحصر کننده منحصر کننده~~ است. ~~بر خلاف برخلاف~~ (۶۰۱) هیچ جمله ی ~~ی~~ سومی وجود ندارد، هیچ عبارت محمولی وجود ندارد به این دلیل روشن که راسل باور نداشت که محمولی در این مورد وجود خواهد داشت. ~~به واسطه به واسطه~~ همین مورد. راسل نفی این عطف را پیشنهاد داد:.

(۷۸) این گونه نیست که: [حداقل یک چیز وجود دارد که پادشاه فرانسه است. و حداکثر یک چیز وجود دارد که پادشاه فرانسه می باشد است.]

~~همان گونه همان گونه~~ که (۶۰۲۲) ~~باز نمایی باز نمایی~~ کرد، عطف دو عبارت (۶۰۲۴) و (۶۰۲۵) یک صدق منطقی نیست. زیرا عطف یک صدق منطقی نیست ~~و~~ نفی عطف یک کذب منطقی نیست. بنابراین راسل ~~ادعا ادعا~~ کرد که جملات ~~آگاهی بخش آگاهی بخش~~ و غیر ~~پیش پا افتاده پیش~~

یافتاده از ایجاب‌هایجابها و سلب‌های سلبهای وجود را به دست آورده است.

تحلیل فراهم‌شده فراهم‌شده توسل راسل از (۶۰۲۳) و همچنین (۶۰۲۲) دو چیز را فرض می‌کنم می‌کند: اول، 'پادشاه فعلی فرانسه' یک موضوع نیست. و دوم، آنکه 'وجود دارد' یک محمول نیست. راسل (1905) هرگز استدلال نکرد که 'x وجود دارد' یک محمول نیست. و این یک جزء از تئوری توصیفات نیست. بلکه یک فرض اضافی می‌باشد است. زیرا این تئوری خالص. آن‌طور‌آن‌طور که خواهیم نامید. یعنی تئوری بدون این فرض، جهت برخورد با این پارادوکس با کمک تمایز دامنه کافی می‌باشد است.<sup>۱</sup> فرض کنید که 'x وجود دارد' یک محمول واقعی است به‌طوری‌که (۶۰۲۳) دارای یک تحلیل سه جزیی می‌باشد جزئی است:

(۷۰۹) حداقل یک چیز وجود دراد دارد که در حال حاضر پادشاه فرانسه است و حداکثر یک چیز وجود دارد که در حال حاضر پادشاه فرانسه است و آن چیز وجود دارد.

حال، به‌طور‌به‌طور معمول. دو جایگاه مجزا مجزا جهت قرار دادن 'نیست' وجود دارد. و بنابراین دو حق انتخاب واقعی برای تفسیر وجود دارد. با استفاده از نمادگذاری انتزاع محمولی، ما خوانش و قرائت با دامنه-محدود را تشخیص و تمایز می‌دهیم می‌دهیم:<sup>۲</sup>

$$\sim (y_x \varepsilon_x)(k) \quad (7010)$$

برای خوانش و تفسیر دامنه-وسیع

$$\langle y_x \cdot \sim \varepsilon x \rangle(k)$$

خوانش دامنه-وسیع (۷۰۱۱) خوانش شیء<sup>۱</sup> می‌باشد است: یک و فقط یک چیز شاه فرانسه هست و آن چیز وجود ندارد. بر مبنای تفسیر مرتبه-اول کلاسیک، این خوانش شیء

<sup>۱</sup> - de re



کاذب است: زیرا اگر آن چیز وجود ندارد، هیچ خصوصیتی ندارد؛ ~~بنابراین به خصوص به خصوص~~ خاصیت وجود داشتن را ندارد. این یک خوانش و قرائت ~~مشکل آفرین~~ مشکل آفرین است، آنکه خود-شکن است ولی ما ~~به وسیله می~~ به وسیله خوانش ~~جمله ای~~ جمله ای نجات پیدا ~~می~~ کنیم، ~~می~~ کنیم زیرا این قرائت انکار وجود را ممکن ~~می~~ سازد ~~می~~ سازد. خوانش ~~جمله ای~~ جمله ای دامنه-محدود (۷۰۱۰) ~~می~~ باشد است. بر مبنای تفسیر مرتبه-اول کلاسیک، این خوانش ~~جمله ای~~ جمله ای صادق است، زیرا ~~به~~ سادگی به سادگی چنین نیست که یک و فقط یک چیز پادشاه فرانسه باشد و خاصیت وجود را داشته باشد.

البته ~~بر~~ مبنای خوانش و قرائت، ~~جمله ای~~ جمله X' وجود دارد<sup>۱</sup> یک محمول است. آن فقط یک محمول بر یک شیء نیست. اجازه بدهید آن را واضح کنیم. محمول X' وجود دارد<sup>۱</sup> در این مورد با اصناف دیگر محمول، برای مثال ~~X'~~ تاس است<sup>۱</sup> متفاوت نیست. زیرا ~~بر~~ مبنای تئوری توصیفات وقتی ما ~~می~~ گوییم ~~می~~ گوییم که پادشاه فعلی فرانسه تاس نیست و ما صادقانه صحبت ~~می~~ کنیم ~~می~~ کنیم، این ~~ادعا~~ ادعا باید ~~به صورت جمله ای~~ به صورت جمله ای فهمیده شود. X' تاس است<sup>۱</sup> یک محمول است اگرچه ~~همان طور همان طور~~ که همه ~~می~~ دانیم ~~می~~ دانیم قطعاً در این مورد بر چیزی حمل ~~نمی~~ شود ~~نمی~~ شود، پادشاه فعلی فرانسه وجود ندارد.

ما ~~دیده ایم~~ دیده ایم که دلایل راسل برای انکار اینکه وجود ~~خاصیتی~~ از اشیاء است<sup>۱</sup> ناقص است و بنابراین ~~راه حل راه حل~~ او برای پارادوکس لا<sup>۱</sup> وجود نهایتاً بستگی به این واقعیت دارد که سلب وجود فقط برای خوانش و قرائت دامنه-محدود مجاز هستند. تمایز دامنه به ما

<sup>۱</sup> - de dicto

اجازه ~~می دهد~~ ~~می دهد~~ که چیزی را ~~به عنوان~~ ~~به عنوان~~ یک محمول بدانیم بدون اینکه در آن متن حمل شده باشد. تئوری توصیفات راسل، اصلاً و ابداً نشان ~~نمی دهد~~ ~~نمی~~ ~~دهد~~ ~~می~~ ~~دهد~~ یا حتی وابسته به این نظر نیست که وجود یک خاصیت نیست. ~~در واقع~~ ~~در واقع~~ ~~در واقع~~ به ما نشان ~~می دهد~~ ~~می~~ ~~دهد~~ ~~می~~ ~~دهد~~ که چگونه ~~به طور~~ ~~به طور~~ ~~به طور~~ منطقی آن را ~~آنگونه~~ ~~آنگونه~~ ~~آنگونه~~ ~~آن~~ ~~گونه~~ ~~که~~ ~~هست~~، بفهمیم. تئوری توصیفات فقط دستگاهی جهت توضیح ~~آگاهی~~ ~~بخشی~~ ~~آگاهی~~ ~~بخشی~~ و تکمیل تبیین محمول وجودی مرتبه-اول  $ex$  را نشان ~~می دهد~~ ~~می~~ ~~دهد~~ ~~می~~ ~~دهد~~. راسل فرض کرده بود وقتی با چیزی ~~آشنایی~~ ~~آشنایی~~ ~~آشنایی~~ مستقیم داریم ~~اثبات~~ ~~یا~~ ~~نفی~~ وجود هیچ معنایی ندارد ~~ولی~~ این مشکل ~~نتیجه~~ ~~ای~~ ~~نتیجه~~ ~~ای~~ از ~~ویژگی~~ ~~های~~ ~~ویژگی~~ ~~های~~ ~~آشنایی~~ ~~مستقیم~~ ~~بودن~~ ~~است~~ ~~همراه~~ ~~با~~ ~~شیء~~ ~~بودن~~ آن. چون همین که آشنایی مستقیم از شیء زدوده شود، ~~مسئله~~ ~~آگاهی~~ ~~بخشی~~ ~~مسئله~~ ~~آگاهی~~ ~~بخشی~~ حذف ~~می شود~~ ~~می~~ ~~شود~~ ~~می~~ ~~شود~~ ~~می~~ ~~شود~~. ضمناً ~~همان~~ ~~طور~~ ~~همان~~ ~~طور~~ که دیدیم، راسل (1905) استدلالی جهت اینکه وجود یک خاصیت مرتبه اول ~~نمی باشد~~ ~~نیست~~، فراهم نکرد؛ و آن را فرض کرد.<sup>۱۲</sup> گیلبرت رایل (1932:42) در "عباراتی که ~~به طور~~ ~~به طور~~ ~~به طور~~ سیستماتیک ~~گمراه کننده~~ ~~گمراه کننده~~ ~~گمراه کننده~~ هستند"<sup>۱</sup> آشکار ~~می کند~~ ~~می کند~~ ~~می کند~~ چگونه ~~به طور~~ ~~به طور~~ ~~به طور~~ عمیق این عقیده که وجود یک خاصیت نیست، چقدر عمیق در تئوری راسل تنیده شده است. او کشف راسل را توصیف ~~می کند~~ ~~می کند~~ ~~می کند~~ که ~~توصیف~~ ~~ها~~ ~~توصیف~~ ~~ها~~ موضوعاتی ~~به عنوان~~ ~~به عنوان~~ ~~به عنوان~~ وابسته به مشاهده نیستند که وجود یک خاصیت نیست.<sup>۱۳</sup>

از زمان کانت بیشتر ما تظاهر به طرفداری از این آموزه ~~می کنیم~~ ~~می کنیم~~ ~~می کنیم~~ که 'وجود یک کیفیت نیست' و بنابراین ما این شبه-

<sup>۱</sup>-systematically misleading Expressions.

استنتاج استدلال هستی‌شناسانه را نیپذیرفته ایم نیپذیرفته ایم:  
 'خداوند کامل است' کامل بودن مستلزم موجود بودن است، ....  
 خداوند وجود دارد؛ زیرا اگر وجود یک خاصیت - خاصیت نیست، از  
 آن نوع چیزهایی نیست که یک کیفیت مستلزم آن باشد.  
 بلکه تا دوران اخیر این مورد توجه مورد توجه نبود که اگر در  
 'خدا وجود دارد'، 'وجود دارد' یک محمول نیست (مگر در دستور  
 زبان) پس در همان جمله 'خدا' نمی‌تواند نمی‌تواند (مگر در  
 دستور زبان) موضوع حمل قرار گیرد.

ما درباره ی توصیف رایل از نظر کانت تردید جدی  
 داریم. ولی این نظریه ی راسل است که ما مشتاق  
 پیگیری بیشتر آن هستیم. در اینجا یک نقل قول نقل قول  
 موسّع وجود دارد که در آن راسل (5-164:1919) به طور به  
طور غیر صوری موضع خودش را درباره ی وجود توضیح می  
دهد می‌دهد:

«ما می‌گوییم می‌گوییم که یک شناسه a یک تابع  $\phi_x$  را "اشباع می  
کنده می‌کند" اگر  $\phi_x$  صادق است؛ این همان معنایی است که در آن  
ریشه های ریشه های یک معادله جهت اشباع معادل نقل شده است.  
 حال اگر  $\phi_x$  برخی اوقات صادق است، ما ممکن است بگوییم  $x''$   
 هایی وجود دارد که برای آنها آن‌ها این صادق است یا ممکن است  
 بگوییم شناسه هایی شناسه هایی که  $\phi_x$  را اشباع می‌کنده می‌کند،  
 وجود دارند. این معنای بنیادین کلمه ی 'وجود' می‌باشد است.  
 معناهای دیگری یا از این گرفته شده است، یا حفظ خلط تفکر  
تفکر هستند. ما می‌توانیم به درستی می‌توانیم به درستی بگوییم  
 'مردها وجود دارند' که این معنی را می‌دهد می‌دهد که  $x''$  یک  
 مرد است. برخی اوقات صادق است. ولی اگر ما یک شبهه - قیاس  
 بسازیم: 'مردان وجود دارند، سقراط یک مرد است؛ بنابراین  
 سقراط وجود دارد' -، ما حرف معناداری معناداری بیان نکرده  
ایم، نکرده ایم زیرا 'سقراط'، مانند 'مردان' -، صرفاً یک  
 شناسه نامتعیّن نامتعیّن برای یک تابع گزاره ای گزاره ای مفروض  
 نیست.

این مغلطه کاملاً شبیه به این استدلال است: 'مردان زیاد می  
باشند هستند، سقراط یک مرد است؛ بنابراین سقراط زیاد

می باشد است'' در این مورد آشکار است که نتیجه بی معنی بی -  
معنی خواهد بود- ولی در مورد وجود آشکار نیست... در حال  
حاضر اجازه بدهید صرفاً به این واقعیت توجه کنیم که- اگرچه  
درست است که بگوییم 'مردان وجود دارند''-، نادرست است و یا  
نسبتاً بی معنی بی معنی است که وجود را نسبت به یک  $x$  مخصوصی  
مفروضی نسبت دهیم که اتفاقاً یک مرد است. به طور کلی، به طور کلی  
''الفاظ اشباع کننده ی اشباع کننده  $\phi_x$  وجود دارند'' معنا  
میده می دهد که '' $\phi_x$  برخی اوقات صادق است''؛ ولی  $a'$  وجود  
دارد'' (جایی که  $a$  یک لفظ اشباع کننده ی اشباع کننده  $\phi_x$  است)  
یک مبدأ مبدأ صرف یا سایه و طرح صرف می باشد است که عاری از  
معنا می باشد است. روشن شده است که در ذهن داشتن این  
مغالطه ساده می توانیم می توانیم بسیاری از معماهای فلسفی را  
که متوجه معنای وجودی است، حل کنیم. »

این نقل قول نقل قول به طور به طور واضحی در بردارنده  
ی در بردارنده خلطی است میان روشی که در آن ما یک  
شیء را متعین می کنیم می کنیم و خود شیء. زیرا یک  
لفظی که  $\phi_x$  را اشباع می کند به صورت می کند به صورت یک  
شیء در آمده در آمده است و اگر گفتن اینکه لفظی که  $\phi_x$   
اشباع می کند می کند، وجود دارد- با معنا است پس گفتن  
این که شیء هم وجود دارد هم با معنا با معنا است.  
تقابل میان این توصیف و نام  $a$  می باشد است که این  
نام  $a$  یک ثابت منطقی می باشد است. چون آن یک ثابت  
منطقی است،  $a'$  وجود دارد ' به عنوان به عنوان یک گزاره  
ی گزاره موضوع/محمولی مورد بحث مورد بحث قرار گرفته  
است، با همه ی مشکلاتی که قبلاً ذکر شد- استدلالی که  
راسل در متن بالا به آن اشاره کرد استدلالی است که از  
این خط سوء استفاده می کنیم می کنیم.

در اینجا استدلال دیگری از راسل (1918:234) وجود دارد  
که برای ما این نظریه را فراهم می کند می کند. این  
[استدلال] هم خده دار خده دار است:

«شما گاهی اوقات صدق یک گزاره- وجودی را ~~می‌دانید~~ بدون اینکه مثال و مصداقی از آن را بشناسید. شما ~~می‌دانید~~ ~~می‌دانید~~ که در تیمبوکتو<sup>۱</sup> تعداد زیادی از مردم وجود دارند، ولی من شک دارم که یکی از شما بتواند یک مورد از ~~آنها~~ آنها را به من بدهد؛- بنابراین شما ~~به‌طوریه‌طور~~ واضح ~~می‌توانید~~ ~~می‌توانید~~ به گزاره-وجودی علم داشته باشید بدون اینکه فردی را بشناسید که ~~آنها~~ آنها را صادق ~~می‌سازد~~ می‌سازد. گزاره‌های ~~گزاره‌های~~ وجودی چیزی راجع به افراد بالفعل ~~نمی‌گویند~~ نمی‌گویند- ~~گویند~~ بلکه فقط درباره‌ی طبقه یا تابع صحبت ~~می‌کنند~~ می‌کنند.»

مطمئناً، ~~می‌توانیم~~ ~~می‌توانیم~~ بدانیم که مردم در تیمبوکتو وجود دارند بدون اینکه ~~بفرد~~ به فرد خاصی از چنین ~~وجود دارند~~ ~~هایی~~ وجود دارند ~~هایی~~ علم داشته باشیم، ولی ~~به‌وسیله‌ی~~ ~~به‌وسیله~~ همین مورد ما ممکن است بدانیم که مردم در تیمبوکتو راه ~~می‌روند~~ می‌روند- ~~روند~~، بدون شناخت ~~از~~ هیچ کدام از چنین ~~راه‌رونده~~ ~~هایی~~ ~~راه‌رونده‌هایی~~. این ~~مورد~~ یک شاهد و ~~بنیّه‌ی~~ ~~بینه~~ اندک و ناچیزی را فراهم ~~می‌کند~~ می‌کند که گزاره‌های ~~گزاره‌های~~ - ~~پیاده‌روی~~ ~~پیاده‌روی~~ هیچ چیزی درباره‌ی افراد ~~به‌خصوص~~ ~~به‌خصوص~~ واقعی ~~نمی‌گویند~~ نمی‌گویند- ~~گویند~~.

ولی چه چیز از نظریه راسل<sup>۲</sup> مثل نظریه فرگه<sup>۳</sup> موجب ~~می‌شود~~ ~~می‌شود~~ وجود خاصیتی از خواص باشد نه خاصیتی از اشیاء؟ بر مبنای این نظریه<sup>۲</sup>،  $x'$  وجود ندارد<sup>۱</sup> مانند این است که  $x'$  منقرض شده است<sup>۱</sup>، که برای این ~~گونه‌ی~~ ~~گونه‌ی~~ ~~گونه‌ی~~ خصوصی به کار ~~می‌رود~~ ~~می‌رود~~ ولی بر افراد ~~این~~ ~~گونه~~ ~~این‌گونه~~ توزیع ~~نمی‌شود~~ ~~نمی‌شود~~. برای مثال، ~~ما~~ ~~می‌گوییم~~، ~~می‌گوییم~~ دودو<sup>۲</sup> منقرض شده است<sup>۲</sup> ولی به هیچ وجه منظورمان این نیست که <sup>۱</sup> این دودو منقرض شده است،

<sup>۱</sup>-Timbuctoo

<sup>۲</sup>-dodo: پرندۀ ی جنگلی بزرگ بی پرواز که اینک منقرض شده است.

که ~~مشخص کننده~~ مشخص کننده یک دودو خاص است. قیاس راسل بین 'مردها وجود دارند' و 'مردها زیاد هستند' می باشد است: او می گوید می گوید در هیچ کدام از این موارد خاصیت برای افراد ~~به خصوص به خصوص~~ به کار نمی رود نمی رود. اگر ما ~~استدلال هایی~~ استدلال هایی را که او برای این نظریه فراهم ~~می کند می کند~~ می کند کنار بگذاریم - و این ~~استدلال ها~~ استدلال ها ~~همان طور همان~~ - طور که ما ~~مورد توجه~~ مورد توجه قرار داده ایم به طور ~~داده ایم~~ داده ایم به طور وحشتناکی ~~داده دار~~ داده دار هستند - پس ما برای بیشتر رفتن فقط دلیل و ~~بنیه ی~~ بنیه ی ~~زبانی داریم~~ و داستان راسل فقط الزام آور الزام آور نیست.

در استدلال زیر هیچ ~~مغالطه ای~~ مغالطه ای وجود ندارد: مردان وجود دارند، سقراط یک مرد است، پس سقراط وجود دارد.

به نظر ~~می رسد می رسد~~ می رسد هر کدام از این جملات کاملاً ~~معنا دار~~ معنادار هستند. و با فرض اینکه ~~مقدمه ی~~ مقدمه ی ~~مقدمه ی~~ مقدمه ی او معنی ~~می دهد می دهد~~ می دهد "همه ی مردان وجود دارند" و آنگاه ما احتمالاً ~~نمی توانیم نمی توانیم~~ نمی توانیم مقدمات صادق و نتیجه ~~ی~~ ی کاذب داشته باشیم. نقطه ~~ی~~ ی مقابل استدلال: -

مردان ~~پر شمار~~ پر شمار هستند، سقراط یک مرد است،

بنابراین سقراط ~~پر شمار~~ پر شمار است،

~~قابل توجه~~ قابل توجه است. دو ~~مقدمه~~ مقدمه ممکن است کاملاً صادق باشند. ولی این نتیجه ~~ی~~ ی - تا آنجا که معنا ~~می دهد می دهد~~ می دهد - ~~به طور قطع~~ به طور قطع صادق نیست. ما ~~نمی توانیم تعدد~~ نمی توانیم تعدد را روی مردان منفرد

توزیع کنیم، ولی وجود کاملاً متفاوت است. زیرا چگونه مردان می‌توانند می‌توانند وجود داشته باشند، اگر هیچ مرد منفردی وجود نداشته باشد؟

#### (۷۰۵) اشتباه فرگه

فرگه، همان‌طور همان‌طور که قبلاً گفتیم، وجود را به عنوان به‌عنوان یک خاصیت بیان کرد، نه به‌عنوان به عنوان خاصیت اشیاء. یک خاصیت مرتبه اول، آنگونه آن گونه که او نامید. بلکه به‌عنوان به‌عنوان یک خاصیت از خاصیت‌ها خاصیت‌ها - یعنی، یک خاصیت مرتبه دوم. او آن را با خاصیتی که به‌وسیله ی به‌وسیله سور وجودی 'وجود دارد' مشخص شده‌کرده است. برای مثال، 'Fها وجود دارند' این‌گونه این‌گونه بیان می‌کند می کند که 'F-هایی هستند' و گفتن اینکه Fهایی هستند صحبت درباره ی مفهوم F می‌باشد است. درباره ی این مفهوم گفتنی است که حداقل یک مثال و مصداق وجود دارد. در اینجا قطعه ی مشهور از اصول<sup>۱</sup> بیان می‌شود می‌شود:

«من معتقد نیستم خصوصیتی که به‌وسیله ی به‌وسیله یک مفهوم بیان می‌شود می‌شود یک مفهوم را متعین معین می‌سازد می‌کند. اینها اینها خصوصیات اشیایی اشیایی هستند که مشمول این مفهوم واقع می‌شوند می‌شوند و اینها اینها خصوصیات مفهوم هستند؛ بنابراین بنابراین 'قائم‌الزاویه قائم‌الزاویه' یک خصوصیت و صفت از مفهوم 'مثلث قائم‌الزاویه قائم‌الزاویه' نمی‌باشند نیست؛ ولی این گزاره که هیچ مثلث دارای خطوط راست متساوی متساوی الاضلاع قائم‌الزاویه متساوی‌الاضلاع قائم‌الزاویه وجود ندارد یک خصوصیتی خصوصیتی از مفهوم 'مثلث دارای خطوط راست متساوی متساوی الاضلاع قائم‌الزاویه متساوی‌الاضلاع قائم‌الزاویه' را بیان می‌کند می‌کند؛ این گزاره به آن مفهوم عدد صفر را نسبت می‌دهد می‌دهد.

<sup>۱</sup> - Grundlagen

می‌دهد. از این جهت وجود شبیه به عدد است. تصدیق وجود در حقیقت هیچ چیزی نیست به جز انکار عدد صفر. چون وجود یک خصوصیتی از مفاهیم است، استدلال هستی‌شناسانه برای وجود خداوند از بین می‌رود. (Frege 1884b:64-5) « چگونه استدلال هستی‌شناسانه در اینجا به کار رفت؟ این فقط چراغ سبز فرگه به کانت است. که نظریه‌هایش نظریه‌هایش درباره‌ی وجود به‌طور به‌طور کامل درون متن این استدلال آمده است. اما ما اهمیت این ارتباط را برای فرگه ناچیز و کم‌اهمیت نمی‌شمیریم کم‌اهمیت نمی‌شمیریم. حدود دو سال زودتر، در یک نامه به تاریخ ۲۹ آگوست ۱۸۸۲ به آنتون مارتی<sup>۱</sup> - مثل ماینونگ، یک دانشجوی برنتانو- او نمادگذاری‌ای یک نمادگذاری از مفهوم نگاری‌اش نگاری‌اش را توضیح می‌دهد می‌دهد. آن‌گونه آن‌گونه که او بیان می‌کند می‌کند، نشان می‌دهد می‌دهد چگونه، حکم حکم شخصی یک حکم وجودی است. » مثال او:  $a^2=4$      $\exists x$

یعنی، حداقل یک جذر ۴ وجود دارد<sup>۱</sup> او ادامه می‌دهد:

«بنابراین احکام وجودی جایگاه خود را در میان سایر احکام می‌یابند می‌یابند. من هنوز دوست دارم به شما نشان دهم چگونه نفی کانت از استدلال هستی‌شناسانه وقتی در روش و طریق من ارائه ارائه شود به‌صورت به‌صورت شهودی خیلی روشن می‌شود می‌شود و ارزش فرورفتگی (که نشانه من از حکمیت است) چیست. ولی من من ترسم ترسم تا همین‌جا همین‌جا هم شما را با نامه‌ی طولانی ام ام طولانی خود خسته کرده باشم. (Frege 1979:100c) «

درست همین ارتباط سال‌های سال‌های بعد در یک نقل‌قول نقل‌قول که ما قبلاً آن را بیان کردیم، مورد تأیید قرار گرفت: برهان برهان هستی‌شناسه ای ای شناسه‌ای وجود خدا

<sup>۱</sup> - Anton marty



از مغلطه ~~ی~~ تلقی وجود<sup>۱</sup> ~~به عنوان به عنوان~~ یک مفهوم مرتبه-اول رنج ~~می بردمی برد~~ (frege 1891:146) بنابراین برای فرگه اهمیت کمی ندارد، ~~ی~~ که این ~~تلقی تلقی~~ ~~ی~~ او از وجود ~~می~~ باید با کانت منطق باشد و مانع استدلال هستی شناسانه شوند. ولی این وعده به مارتی برای توضیح این ارتباط یکی از ~~بزرگترین چالش های~~ ~~بزرگترین چالش های~~ فلسفه ~~ی~~ مدرن است.

اما در *Grundlagen* استدلال هستی شناسانه یک موضوع جنبی و ~~حاشیه ای حاشیه ای~~ است. توجه اولیه ~~ی~~ فرگه به تعریف عدد اصلی معطوف است، و بنابراین ارتباط اساسی برای او بین مفهوم وجود و مفهوم عدد اصلی است. یک جمله مثل 'حداقل یک  $F$  وجود دارد' با یک جمله مثل 'چهار  $F$  وجود دارد' برابری ~~می کند می کند~~. ~~اینها اینها~~ "جملات عددی هستند"، جملاتی که به ~~سؤال سؤال~~ "چه تعداد" پاسخ ~~می دهند می دهند~~؟ ~~همینکه همینکه~~ او سورها را مطرح کرده بود -- همه ~~ی~~  $F$ -ها، برخی  $F$ -ها، هیچ  $F$ -ی- روشن شد که هیچ تفاوتی نوعی با تصریح ~~کمیت~~ ~~کمیت~~ وجود ندارد- یک  $F$ ، دو  $F$ ، سه  $F$  و الی آخر... و بنابراین ریاضیات را ~~هم طراز هم طراز~~ با منطق در نظر گرفت. هیچ  $F$  در واقع دقتی را فراهم کرد -  $0F$  که براساس آن ساختار هوشمندانه ~~ی~~ او بنا شده است.<sup>۱۴</sup> فرگه گفت 'محتوای یک جمله ~~ی~~ عددی' یک تصدیق درباره ~~ی~~ یک مفهوم است'. این به علت آن است که ~~ی~~ اگر بتوانیم آن را ~~اینطور اینطور~~ تعبیر کنیم، محتوای یک جمله ~~ی~~ وجودی تصدیقی درباره ~~ی~~ یک مفهوم است.

محتوای یک جمله ~~ی~~ عددی تصدیقی درباره ~~ی~~ یک مفهوم است. این شاید در مورد  $\epsilon$  از همه ~~واضحتر واضحتر~~ باشد. اگر من بگویم

<sup>۱</sup> - treating existence

'زهره' قمر دارد' -، به سادگی به سادگی هیچ قمر یا مجموعه ای مجموعه ای از قمرها وجود ندارند که به چیزی نسبت داده شده باشد. ولی آنچه اتفاق می افتد می افتد آن است که یک خاصیت به مفهوم 'قمر زهره' نسبت داده شده است. یعنی هیچ چیزی تحت آن قرار نمی گیرد نمی گیرد. اگر من بگویم 'درشکه' پادشاه به وسیله به وسیله چهار اسب کشیده می شود می شود پس من عدد ۴ را به مفهوم 'اسبی که درشکه پادشاه را می کشد می کشد' نسبت داده ام داده ام. (Frege 1884 45:59) تفسیر وجود و ارتباط بین وجود و عدد، هشت سال بعد تکرار شده است، وقتی زمانی که بحث معنا/مرجع به طور به طور واضح مطرح شده است:

«من گفته ام گفته ام که نسبت دادن یک عدد، مستلزم گفتن چیزی راجع به یک مفهوم است، وقتی بحث معنا/مرجع به طور به طور واضح مطرح شده است: من گفته ام گفته ام که نسبت دادن یک عدد، مستلزم گفتن چیزی راجع به یک مفهوم است؛ من از خاصیت های خاصیت های نسبت داده شده راجع به یک مفهوم صحبت می کنم می کنم و مجاز می دانم می دانم که یک مفهوم ممکن است تحت مفهوم بالاتری قرار بگیرد. من وجود را یک خاصیت از یک مفهوم نامیده ام نامیده ام. منظور من به بهترین شکل با یک مثال روشن می شود می شود. در این جمله 'حداقل یک ریشه' جذر ۴ وجود دارد' -، ما چیزی را بیان می کنیم می کنیم نه درباره می (مثلاً) عدد معین ۲- و نه درباره می ۲- بلکه درباره می یک مفهوم، جذر ریشه می ۴- یعنی اینکه آن مفهوم، تهی نیست. (Frege 1892b:187-8)»

حال یک موضوع مهم و مورد نزاع در اینجا وجود دارد که یک مقدار زیادی از فضای فلسفی را اشغال کرده است. چون یک جمله می عددی جمله ای جمله ای درباره می یک مفهوم است، فرگه معتقد است که هر شمارشی از اشیاء می باید درون قالب یک مفهوم فهمیده شود که موضوعش را تقسیم کرد. اینکه فرد چه تعداد شیء داشته باشد وابسته به این بوده که او چگونه آنها آنها را دسته بندی دسته بندی کرده بوده است. در مورد دسته می ورق بازی، ما یک دسته ورق، چهار دسته ورق هم حال هم خال خال، سیزده ورق بازی داریم. اگر من سنگی با این

کلمات به کسی بدهم: وزن این را پیدا کن، دقیقاً چیزی را به او ~~داده‌ام~~ داده‌ام که باید بررسی کند.

ولی اگر من ~~توده‌ای~~ توده‌ای از ~~کارت‌های~~ کارت‌های بازی را در دستان او قرار دهم با کلمات: تعداد ~~اینها~~ اینها را پیدا کنید، این به او ~~نمی‌گویند~~ گویند که آیا من دوست دارم که تعداد ~~کارت‌ها~~ کارت‌ها را بدانم. یا [تعداد] ~~دسته‌های~~ دسته‌های کامل ~~کارتها~~ کارتها را. یا حتی مثلاً ~~ورقهای~~ ورقهای ممتاز skat.

قرار دادن این توده در دستان او، اعطای کامل چیزی که او باید بررسی کند، نیست؛ من ~~می~~ باید برخی کلمات بیشتری را اضافه کنم. ~~کارت‌ها، کارت‌ها~~ کارت‌ها با ~~دسته‌های~~ دسته‌های کامل. یا ~~تک‌خال‌ها~~ تک‌خال‌ها. (frege 1884b:28-9)

پیترگیچ<sup>۱</sup> (۱۹۶۷) ادعا کرد که فرگه به همان ~~شیوه‌ای~~ شیوه‌ای ترتیبی بودن اعداد را ~~مورد بررسی~~ مورد بررسی قرار ~~می‌دهد~~ می‌دهد که ~~اینهمانی~~ اینهمانی را هم ~~مورد بررسی~~ مورد بررسی قرار ~~می‌دهد~~ می‌دهد.

او استدلال کرد. گفتن اینکه ~~اینهمان~~ اینهمان با  $b$  است. دقیقاً مانند آن است که بگوییم  $a$  یکی است و دقیقاً مانند  $b$  است؛.

بنابراین اگر، ~~می~~ باید ~~به وسیله‌ی~~ به وسیله‌ی یک کلمه ~~ی~~ مفهومی تکمیل شود، 'همان' هم مثل همان باید تکمیل شود. ~~همان‌طور~~ همان‌طور که ~~می‌دانیم~~ می‌دانیم

نظریه فرگه. آن است که ما ممکن است یک  $F$  ولی دو  $G$  داشته باشیم. موازی با این، آموزه ~~ی~~ گیچ از ~~اینهمانی~~ اینهمانی نسبی آن است که  $a$ ,  $b$  ممکن است همان  $F$  باشند ولی  $G$ های متفاوت باشند. بسیاری در ~~بحث~~ بحث های ~~بحث‌های~~ بحث‌های بعدی فکر کردند فرگه بر حق بود در اینکه با ~~اینها به صورت~~ اینها به صورت متفاوت برخورد

<sup>۱</sup> - peter Geach

می‌کردمی‌کرد و در اینکه اگرچه اگرچه شمارش نسبی بود، اینهمانی اینهمانی مطلق بود.<sup>۱۵</sup> اما به هر حال به هر حال ما تمایل داریم با بنت<sup>۱</sup> و آلستون<sup>۲</sup> (1984) در مورد این بحث موافقت کنیم، که بحث کردند که گیج اعتماد درستی داشت بر اینکه فرگه همان موضعی را که درباره ی عدد داشت، در مورد اینهمانی اینهمانی هم داشت. ولی گیج درباره ی اینکه او چه موضعی داشت اشتباه می‌کردمی‌کرد: هر دو می باید مطلق باشند. یعنی، درباره ی اشیاء.

توصیف ما درصدد اضافه کردن وجود درون این مخلوط است. اگر جملات اینهمانی اینهمانی درباره ی اشیاء می باشند هستند پس یک جمله راجع به وجود هم می باید درباره ی اشیاء باشد.<sup>۱۶</sup> ما در یک فقدان فهم به سر می بریم می‌بریم که چرا فرگه نمادهای اینهمانی اینهمانی همانی و وجود را بسیار متفاوت به کار می‌گرفت می‌گرفت ولی ما مطمئن هستیم و حال بحث خواهیم کرد که او در انجام چنین کاری در اشتباه بود.

دست و پای ما در بررسی مان بررسی مان بسته شده است. زیرا همان طور همان طور که در شروع این فصل بیان کردیم، فرگه هیچ استدلالی در آثار منتشر شده منتشر شده اش منتشر شده اش برای این نظریه درباره ی وجود که او برای آن مشهور است، مهیا نکرد. در حقیقت چیزی خیلی بیشتر از نوع نقل قول هایی نقل قول هایی که قبلاً ذکر کردیم مثال خوبی از آن است، ارایه ارائه نکرد و می بینیم می‌بینیم که او حداقل از ۱۸۸۲ به این نظریه معتقد بود، برخلاف سایر مواضع تغییرات رادیکال در نگاه فلسفی او. ولی چرا این وضع را حفظ کرد؟ اگر

<sup>۱</sup>-Bennett

<sup>۲</sup>- Alston

کانت (1781) همان نظریه را داشت. ممکن بود ما پذیرش فرگه را در راستای رویکرد او ~~به عنوان به عنوان~~ اینکه تمامی ~~استدلال‌های~~ استدلال‌های کانت برای این موقعیت که او و فرگه در آن شریک هستند، بپذیریم. ولی، ~~همان‌طور‌همان‌طور~~ که ما در بخش ۷۰۷ خواهیم دید موضع کانت ~~به‌طور‌به‌طور~~ عمده از موضع فرگه متفاوت بود. تنها متن مرتبط که ما ~~می‌توانیم می‌توانیم~~ در نظر بگیریم نسخه ~~ی~~ در *Nachlass* او از یک گفتگو با همکارش ~~می‌باشد‌است~~، الهی دانی به نام برنارد پانجر<sup>۱</sup>، درباره ~~ی~~ موضوع وجود~~ی~~ به همراه تفسیر فرگه درباره ~~ی~~ این موضوعات. ~~مصححین~~ مصححین نسخه را به "قبل از ۱۸۸۴" ~~بر می‌گردانند، برمی‌گردانند~~ و مرگ پانجر در ۱۸۸۵، ~~آن‌گونه آن‌گونه~~ که ~~آنها~~ آنها آن را وضع ~~می‌کنند می‌کنند~~، "حد نهایی وقوع" آن در نظر ~~می‌گیرند می‌گیرند~~ گیرند. این ~~مسئله به‌طور~~ مسئله به‌طور واضح آن را زمانی، بین انتشار مفهوم نگاری در ۱۸۷۹ و انتشار اصول (*Grundlagen*) در ۱۸۸۴ وضع ~~می‌کنند می‌کنند~~. این تاریخ گذار تاریخی‌گذار تاریخی ~~به‌طور قابل توجهی~~ به‌طور قابل توجهی ~~توجهی مهم است.~~ این یک حقیقت پذیرفته شده پذیرفته شده شده پذیرفته شده ~~شده پذیرفته شده~~ شده میان مفسران فرگه ~~می‌باشد‌است~~ که *Grundlagen* از معنا/مرجع فرگه بیشتر بوده است. جایی که ما با نظریه ~~ی~~ عموماً پذیرفته شده اختلاف داریم، در شناسایی ما از داستان سمانتیک مفهوم نگاری ~~می‌باشد‌است~~، آنکه ~~به‌طور‌به‌طور~~ گسترده و وسیع شناخته نشده است. و آنکه ما هر دلیلی داریم تا باور کنیم در اصول داستانی مؤثری بود. عدم توافق ما با اظهارات دامت (1997:66-7) راجع به این موضع ~~می‌باید~~ می‌باید بر خواننده روشن شود:

<sup>۱</sup> - Bernard Punjer

ایضاح و شفافیت شفافیت اصول و استحکام بسیاری از استدلال‌های استدلال‌های آن برای ما مشکل می‌ساخت ساخت تا فرگه در تمام دوره ابتدایی‌اش، ابتدایی‌اش نسبت به آنچه در نظر ما نیاز آشکار برای یک تمایز است، بی‌بصیرت بی‌بصیرت بدانیم. او به‌سادگی به‌سادگی هیچ آگاهی نداشت، تا او اصول تئوری دوره میانی‌اش میانی‌اش را فرمول‌بندی کرد، در مورد ضرورت تمایز بین معنای عبارت و آنچه این عبارت به آن دلالت می‌کنند می‌کند، فرمول‌بندی کرد...

محتوا یا معنای یک عبارت برای فرگه در آن زمان در آن واحد هم معنای آن بود و هم آنچه این معنا به آن دلالت می‌کرد می‌کرد: این تمایز تنها وقتی بر او آشکار شد که او تمایزی بین معنا و مرجع مطرح می‌کرد، می‌کرد و او به‌طور قطع به‌طور قطع در گفتن اینکه او مفهوم ابتدایی و پیشین محتوا را درون دو جزء تقسیم کرده بود، دقیق بود. این مسئله مسئله غرابت واژگان اخیر را تبیین می‌کنند می‌کند: او انتخاب می‌کند می‌کند تا اصطلاح 'مرجع' را برای آن چیزی که عبارت بر آن دلالت می‌کنند می‌کند، حفظ کند. آن همچنین توضیح می‌دهد می‌دهد که چرا اصطلاح 'مفهوم' نقش دوگانه بسیاری برجسته ای برجسته ای در "اصول" بازی می‌کنند می‌کند، بعضی اوقات برای معنای یک عبارت معمولی مورد استفاده مورد استفاده قرار می‌گیرد می‌گیرد و برخی اوقات برای مرجع آن.

به‌طور به‌طور طبیعی، هیچ ارائه ارائه سازگاری از آموزه ی «اصول» بدون تصدیق یک تمایز بین معنا و آنچه به آن دلالت شده است، نمی‌تواند ارائه می‌تواند ارائه شود؛ ولی در خواندن کتاب، ما می‌باید در ذهن این حقیقت را در نظر بگیریم که فرگه خودش این تمایز

را نساخت. نقص او جهت انجام چنین کاری به این معنا است که در آن زمان یک ناسازگاری سفت و سخت در قلب تفکر او وجود داشت، ~~هر چند هر چند~~ این ناسازگاری ~~به صورتی به صورتی~~ خیلی ~~جزیی جزئی~~ در استدلال این کتاب وارد ~~می شود می شود~~.

ادعای دامت بر اینکه فرگه هیچ 'آگاهی' از تمایز بین *significance*, *signification* نداشت -- اصطلاحات دامت در این ~~نقل قول نقل قول~~ برای معنا/مرجع- در کار ~~اولیه ی اولیه ی~~ ~~غیر قابل دفاع غیر قابل دفاع~~ است. ما یک نظریه ~~ی کاملاً متفاوت در بخش ۴~~ ~~ارایه کرده ایم~~ ارائه کرده ایم.

این- گفتن آن نیست که فرگه یک طرح ~~جزء به جزء جزء~~ ~~به جزء~~ سمانتیک معنا/مرجع در اصول داشت. [چنین چیزی] او نداشت.

در هیچ کجایی این مسئله بیشتر از برخورد او با عبارت محمولی روشن و آشکار نیست؛ چون فرگه برای خودش مشخص نکرده بود چگونه تمایز معنا/مرجع ~~می باید~~ در مورد عبارات-محمولی به کار رود، و ~~همین طور همین~~ ~~طور~~ او روشن نکرده بود که تمایز معنا/مرجع باید در مورد جملات به کار گرفته شود. پس ما ~~با ادعای ادعای~~ دامت درباره ~~ی معنا/مرجع موافقت نمی کنیم؛ نمی کنیم~~ ولی 'ناسازگاری رادیکال' در ~~پی بندی های پی بندی~~ ~~های~~ سمانتیک/هستی شناسانه «اصول» دقیقاً آن چیزی است که ما در اینجا به آن اشاره کرده ایم، ~~کرده ایم~~ و ما احتمالاً ناسازگاری بیشتری نسبت به آنچه دامت بیان ~~می کرده می کرد~~، پیدا ~~می کنیم می کنیم~~.

«بدون سمانتیک معنا/مرجع فهم ~~استدلال ها استدلال ها~~ در گفتگو با پانجر در قالب سمانتیک ~~متقدم~~ ~~متقدم~~ از مفهوم نگاری خیلی ~~معقول تر می باشد معقول تر~~ است.

این آن چیزی است که ما در حال حاضر از آن بحث می کنیم می کنیم. این استدلال ها استدلالها فقط درون متن سمانتیک ~~متقدم~~ متصاعد کننده ~~متقدم~~ متصاعدکننده هستند و آنها آنها دارای هیچ مقبولیتی مقبولیتی درون سمانتیک معنا/مرجع بعدی نیستند. زیرا سمانتیک معنا/مرجع یک قالب را فراهم می آورد می آورد، بیشتر شبیه قالب راسل که در آن این نظریه که وجود یک خاصیت از اشیاء است دارای جایگاهی خوب است. درست همان گونه همان گونه که فرگه نظریه ی ~~متقدم~~ متقدم خودش را درباره ی اینهمانی اینهمانی ترک کرد، باید نظریه ی متناظر درباره ی وجود را نیز ترک می گفت می گفت. ما درباره ی سمانتیک مفهوم نگاری در بخش ۴ صحبت کردیم. همان طور همان طور که فرگه بیان کرد، مفهوم محتوا [inhalt] یک ترکیب بود:

بخش مرجع و بخش معنا، محتوای یک جمله ی اتمی محتوای یک گزاره ی شخصیته شخصیته راسلی بود. در یک جمله ی اتمی  $\alpha, s\alpha$  به جای به جای یک شیء قرار می گیرد می گیرد و s به جای به جای یک مفهوم قرار می گیرد می گیرد. ولی مفهومی فهمیده شد، یعنی، به صورت به صورت یک خاصیت یا توصیف. جمله به صورت به صورت یک کل به جای محتوای خودش قرار می گیرد می گیرد که شامل یک شیء و یک خاصیت می شود می شود.

اصل جایگزینی ۳۰۳۰۱ مفهوم نگاری که پارادوکس ستاره ی شامگاهی/ستاره ی صبحگاهی را تولید کرد یک انعکاس روشن از این سمانتیک مرجع مستقیم بود: جایگزینی حدود مفرد هم مرجع ارزش شناختی را حفظ کرد. سمانتیک دو لایه ای لایه ای فرگه از معنا و مرجع از شکافتن مفهوم، مفهوم نگاری او از محتوا (Inhalt) نشأت می گرفت می گرفت. مرجع s یک مفهوم فهمیده شده ی فهمیده شده



مصادقی<sup>۱</sup> بود که در مرجع  $\alpha$  ~~مورد کاربرد مورد استفاده~~ قرار گرفت - یک شیء - یک ارزش صدق را نتیجه ~~می دهد می~~ - ~~دهد~~. (مرجع جمله) معنایی  $s$  مفهوم فهمیده شده مفهومی<sup>۲</sup> از مفهوم نگاری بود<sup>۳</sup> که وقتی نسبت به معنای نام  $\alpha$  به کار گرفته ~~می شد می شد~~ یک اندیشه یا گزاره را نتیجه ~~می داد می داد~~.

فرض کنید  $a=a$  و  $a=b$  صادق باشند، در ارزش شناختی با هم تفاوت داشته باشند، ~~مؤلف مؤلف~~ مفهوم نگاری این را فرض کرد که این جملات ~~اینهمانی اینهمانی~~ درباره ~~ی~~ نام ~~های نام های~~ اشیاء بودند، نه درباره ~~ی~~ خود اشیاء. تنها روشی که او ~~می توانست آگاهی بخشی می~~ ~~توانست آگاهی بخشی~~ در مفهوم نگاری را حفظ کند ~~به وسیله ی به وسیله~~ تغییر موضوع گفتمان بود. در عوض این قرائت که  $a=b$  ~~می گوید می گوید~~ که اشیاء ~~ارجاع شده~~ ~~ارجاع شده~~ یکی هستند، اولین را برگزید که بگوید دو نام هم مرجع هستند. حال  $a=a$  و  $a=b$  در محتوا مختلف بودند<sup>۴</sup>. زیرا محتوای اولی نام  $a$  را شامل ~~می شد در~~ ~~حالی که می شد در حالی که~~ محتوای دومی نام  $b$  را شامل ~~می شد می شد~~.

پیشنهاد ما آن است که فرگه جوان همان استراتژی را جهت پرداختن به ~~آگاهی بخشی آگاهی بخشی~~ جملات وجودی ~~شخصیه شخصیه~~ به کار گرفت که برای ~~آگاهی بخشی آگاهی~~ ~~بخشی جملات اینهمانی اینهمانی~~ پذیرفته بود. ما حال به گفتگو باز ~~می گردیم می گردیم~~.

تمرکز گفتگو بر روی سؤال ابتدایی پانجر ~~می باشند است~~: آیا جمله ~~ی~~ ~~ی~~.

<sup>۱</sup> - extensionally  
<sup>۲</sup> - intensionally

چیزی دارای خاصیت پرواز کردن نیست، ولی مشمول مفهوم 'پرنده' قرار می‌گیرد،

دارای همان معنایی است که جمله ی در میان آنچه که هست، چیزی است که دارای خاصیت پرواز کردن نیست. ولی مشمول مفهوم 'پرنده' قرار می‌گیرد؟

جواب فرگه (1884 a) 'بله' می‌باشد، ولی هیچ چیزی با عبارت 'در میان آنچه که هست' اضافه نمی‌شود.

در تفسیر او بر گفتگو، کلید اصلی که فرگه روی آن اصرار می‌کند آن است که گفتن آن چیزی F است وجود دارد، گفتن هیچ چیزی بیشتر از اینکه آن F است، نیست نمی‌باشد.

«حال من می‌توانم به سادگی می‌توانم به سادگی فرض کنم که عبارت 'مردان وجود دارند' همان معنا را می‌دهد که 'چیزی موجود یک مرد است'، اما، فقط به این شرط که 'وجود دارد' چیزی را حمل می‌کند که خود-بین است، به طوری که به طوری که هیچ محتوایی ندارد. همان برای سایر عباراتی که شما به جای به جای 'وجود دارد' استفاده می‌کنیم، به کار می‌رود.  
رود. (frege 1884a:62)»

آنچه او به عنوان به عنوان جایگزین 'وجود دارد'، در ذهن دارد 'خود--همان' است:

«من این حقیقت را به کار می‌برم: یک نفر به جای به جای 'وجود دارد' می‌تواند بگوید 'با خودش اینهمان اینهمان است' جهت نشان دادن آنکه محتوای آنچه حمل شده است بر روی کلمه ی 'وجود دارد' تکیه نمی‌کنند. 'مردان وجود دارند' همان معنایی را می‌دهد که 'برخی مردان با خودشان اینهمانی هستند' یا 'برخی چیزهای اینهمان اینهمان با خودشان، یک مرد است' (frege 1884a:62)»

اسناد وجود 'هیچ محتوایی ندارد' به مفهوم بی معنا بی معنا بودن نیست، بلکه معنای اضافه نکردن چیز جدید است، آگاهی بخش نبودن است.

«نه در A' با خودش اینهمان اینهمان است و نه A' وجود دارد چیز جدیدی درباره A یاد نمی‌دهد نمی‌دهد. هیچ کدام از جملات نمی‌توانند نمی‌توانند انکار شوند. (frege 1884a:62)»  
مجدداً او می‌گوید می‌گوید:

«حکم‌های حکم‌های این میز وجود دارد و این میز با خودش اینهمان اینهمان است کاملاً خود-بیّن هستند و در نتیجه در این حکم‌ها حکم‌ها هیچ محتوای واقعی بر این میز حمل نشده است. (frege 1884a:62-3)»

این تفسیرها به‌طور به‌طور کامل در خط نکات مورد توجه موردتوجه در بخش ۷۰۳ درباره حشو و زاید زائد بودن یک محمول وجودی مرتبه-اول می‌باشد است. ادعاهای وجودی شخصیه شخصیه غیر آگاهی بخش آگاهی بخش هستند و همچنین فاقد محتوای 'واقعی' هستند؛ بنابراین معنای 'وجود دارد' با استفاده می‌ از 'هست' سازگار می‌باشد است برای بیان وجود باید این محمول زاید زائد، غیر آگاهی بخش آگاهی بخش، بی محتوا باشد. ولی، همان طور همان‌طور که ما می‌دانیم می‌دانیم ادعاهای وجودی آگاهی بخش آگاهی بخش هستند:

«ولی اگر گزاره می‌ 'لئوساچز<sup>۱)</sup> است، خودش بیّن است پس 'is' نمی‌تواند نمی‌تواند دارای همان محتوایی باشد که There are، 'مردان هستند' دارد. چون این دومی چیزی خود-بیّن را نمی‌گوید نمی‌گوید. حال اگر شما آنچه راه به‌وسیله به‌وسیله 'مردان هستند' بیان شده است راه به‌وسیله به‌وسیله 'مردان وجود دارند' یا 'در میان چیزهایی که هستند برخی مرد هستند' بیان کنید پس محتوای این جمله نمی‌تواند نمی‌تواند بر 'exist' یا 'hasbeing' تکیه زند و غیره. (frege, 1884a:62)»

این یک سؤال را ایجاد می‌کند می‌کند:

<sup>۱)</sup> - There is

«ولی اگر محتوای آنچه در حکم 'مردان وجود دارند' حمل شده است، به 'وجود دارد' تکیه ~~نمی‌زنند~~ زندی، پس به کجا تکیه می‌کنند؟ من جواب ~~می‌دهم~~ می‌دهم: در شکل و قالب حکم جزئی جزئی. هر حکم جزئی جزئی یک حکم وجودی است که ~~می‌توان می‌توان~~ به قالب 'هست' تبدیل و تحویل یابد. مثلاً، 'برخی اجسام روشن هستند' همان است که اجسامی روشن هستند. 'برخی پرندگان ~~نمی‌توانند~~ پرواز کنند' همان است که 'پرندگانی هستند که ~~نمی‌توانند~~ پرواز کنند'. و ~~همین‌طور همین‌طور~~ الی آخر. (frege 1884 a:63)»

بنابراین اگر ما وجود را ~~به عنوان به عنوان~~ خاصیتی از اشیاء ~~برمی‌گزینیم~~ برمی‌گزینیم، این ~~ادعا ادعا~~ که این شیء خاص وجود دارد غیر ~~آگاهی بخش~~ آگاهی بخش است. به این دلیل، ~~هر چند هر چند~~ 'مردان هستند' معادل با 'مردان وجود دارند' ~~می‌باشند است و~~ وجود دارد در جمله ~~ی~~ نمی‌توانند وجود دارد غیر ~~آگاهی بخش~~ آگاهی بخش باشد که قبلاً ذکر شد؛ ~~بنابراین آنچه~~ که حمل شده است به یک شیء حمل نشده است. برای فرگه حکم جزئی جزئی، حکمی است که مفاهیم را به هم مربوط ~~می‌کنند~~ می‌کنند. یک ادعای وجودی یک حکم از این نوع است: و ( ) هست و — ( ) وجود دارد، هر کدام ~~به وسیله ی~~ به وسیله ی یک کلمه ~~ی~~ مفهومی کامل شده ~~اند~~ اند و هر کدام درباره ~~ی~~ یک مفهوم هستند.<sup>۱۷</sup>

~~همان‌طور همان‌طور~~ که ~~به خوبی می‌دانیم~~ به خوبی می‌دانیم ~~دانیم~~، فرگه ~~به طور به طور~~ صریح بین حدود مفرد و حدود کلی، بین ~~نام های نام های~~ اشیاء و ~~نام های نام های~~ مفاهیم تمایز ~~قایل می‌شود قائل می‌شود~~ قائل می‌شود قائل می‌شود. داستان فرگه درباره ~~ی~~ وجود که در طی تغییرات بسیار سفت و سخت در تئوری ~~سمانتیک اش~~ سمانتیک اش ~~بی تغییر بدون تغییر~~ مانده است، به خاطر تفاوتی که در روشی که در آن ادعاهای وجودی مفرد و ادعاهای وجودی وجود دارد،

اساساً ~~نا استوارنا استوار~~ است. همه ~~ی~~ توضیحات ~~ارایه~~ ~~شده~~ ارائه شده در پاراگراف قبلی مربوط به مفاهیم است. ولی راجع به ادعاهای وجودی مفرد و بسیط ~~چه می باشد چیست؟~~ 'فرگه' یک اسم خاص است. آن یک شیء را، یک فرد خاص را، ~~می نامد می نامد~~. مؤلف مؤلف «اصول» (Grundlagen)، هم یک اسم خاص است: آن به همان شیء که 'فرگه' دلالت ~~می کند می کند~~، دلالت دارد. بنابراین بر مبنای نظریه فرگه، دو جمله ~~ی~~:

(۷۰۱۲) فرگه وجود دارد،

(۷۰۱۳) مؤلف «اصول» وجود دارد،

~~می توانید نمی توانید~~ چیزی درباره ~~ی~~ یک مفهوم تصدیق کنند. فرگه هرگز نقش منطقی توصیفات را به ~~شیوه ای~~ شیوه ای که راسل انجام داد، تغییر نداد.

راسل ~~آنها آنها~~ را ~~به منزله ی به منزله~~ ساختارهای معمولی در نظر گرفت، ~~به طوری که به طوری که~~ (۷۰۱۲) و (۷۰۱۳) ~~می توانند آگاهی بخش می توانند~~

آگاهی بخش باشند. مطمئن باشید، فرگه بعداً ~~به وسیله ی به وسیله~~ به وسیله اسناد معنا به ~~آنها آنها~~ یک خصومیت معمولی برای این ~~نام ها قایل نام ها قائل~~ شد، ولی این خصومیت بخشی خصوصیت بخشی سمانتیک هیچ تجسم بخشی تجسم - بخشی مستقیمی در نحو نداشت - آنطور آنطور که تئوری راسل داشت.<sup>۱۸</sup>

این تصدیقات مفرد و انکارهای وجودی ~~آگاهی بخش آگاهی~~ - بخش هستند اگرچه هیچ مفهومی با ~~آنها آنها~~ درگیر نشود. استراتژی فرگه - درست مانند استراتژی مفهوم نگاری در رابطه با اینهمانی اینهمانی - درصدد اخذ ادعاها به این عنوان ~~می باشد است~~ که درباره ~~ی نام~~ نامها هستند، نه درباره ~~ی~~ اشیاء نام گذاری شده.

نام‌گذاری شده. نگاه کنید او چگونه به اسامی خاص در این گفتگو می‌پردازد می‌پردازد.

«اگر 'سانچز وجود دارد' فرض شده است که معنی می‌دهد می‌دهد که کلمه ی 'سانچز' یک صدای صرف نیست، بلکه به چیزی اشاره می‌کند، پس صادق است که شرط 'سانچز وجود دارد' می‌باید اقناع شده باشد. ولی این یک مقدمه ی مقدمه جدید نیست، بلکه پیش فرض بیش فرض همه ی کلمات ما است یک پیش فرضی بیش فرضی است که بدون بیان آن وارد می‌شود می‌شود. قواعد منطق همیشه پیش فرض می‌گیرند بیش فرض می‌گیرند که کلماتی که ما استفاده می‌کنیم می‌کنیم کنیم تهی نیستند، اینکه جملات ما حکم ها حکم ها را بیان می‌کنند می‌کنند، اینکه فرد یک بازی صرف با کلمات انجام نمی‌دهند می‌دهند. همینکه همینکه 'سانچز یک مرد است' یک حکم واقعی را بیان می‌کنند می‌کنند، کلمه ی 'سانچز' می‌باید به چیزی اشاره کند. و در این مورد من احتیاج به مقدمه ی مقدمه بیشتری از آن برای استنتاج کردن 'مردانی هستند' از آن نمی‌بینیم نمی‌بینیم بینیم. مقدمه ی مقدمه 'سانچز وجود دارد'، اگر این معنی را بدهد که چیزی متفاوت از پیش فرض ذکر شده بیش فرض ذکر شده در بالا از همه ی افکار ما وجود دارد، زاید زائد است. (Frege 1884a:60)

در اینجا فرض مرجع مستقیم صریح و روشن است: اگر این نام نتواند به چیزی ارجاع دهد پوچ و بی محتوا بی محتوا است. به خاطر حفظ محتوا، فرگه موضوع را درباره ی نام تغییر داد. 'سانچز وجود دارد' این گونه این گونه معنا شده است که 'سانچز' اشاره و دلالت می‌کنند می‌کنند.

فرگه هیچ رفتار یکسان و یگانه ای یگانه ای از ادعاهای وجودی مفرد و ادعاهای وجودی کلی ارایه نمی‌دهد ارایه نمی‌دهد. کاملاً واضح است که این یک نتیجه ی بلا فصل از این حقیقت است که او دارای هیچ رفتار یکسان و یگانه ای یگانه ای در مورد حدود مفرد و عبارات محمولی در سمانتیک مفهوم نگاری خود نداشت:

عبارات معمولی به جای به جای معناها قرار میگیرند می-  
گیرند ولی حدود مفرد به جای مرجع های به جای مراجع  
قرار می گیرند می گیرند. ادعاهای وجودی کلی آگاهی بخش  
آگاهی بخش به طور به طور مفهومی درباره ی «مفهوم»  
است که به جای به جای محمول قرار می گیرد می گیرد.  
ادعاهای وجودی مفرد آگاهی بخش آگاهی بخش درباره ی  
نام شیء است که حد مفرد به جای به جای آن قرار می  
گیرد می گیرد. — بی شک به خاطر در دست داشتن. معنای  
همراه با راه حل راه حل مفهوم نگاری برای این همانی  
این همانی.

اگر ما درباره ی داستان سمانتیک مفهوم نگاری درست  
می گوئیم می گوئیم، مفاهیم او موارد معنایی بودند. و  
بنابراین عقیده ی او که ادعای وجودی کلی آگاهی بخش  
کلی آگاهی بخش درباره ی یک مفهوم بود در واقع در واقع  
داستانی بود که او می باید به عنوان به عنوان بخشی  
از تئوری معنا/مرجع بیان کرده باشد. و البته اصلاح  
کرد زیرا این معنای بیان شده بیان شده به چیزی ارجاع  
نمی کرد می کرد و بنابراین آن چیزی نیست که جمله  
راجع به آن است. (نه بیش از اینکه یک جمله این همانی  
این همانی درباره ی معنای عباراتی است که در دو طرف  
علامت این همانی این همانی ظاهر می شوند می-  
شوند)

پس، به طور به طور خلاصه، تبیین فرگه از آگاهی بخشی  
آگاهی بخشی ادعاهای وجودی مبنی بر اینکه فقط درون  
این سمانتیک اولیه ارجاعی مستقیم و؛ درون سمانتیک  
معنا/مرجع کار می کند می کند، این نامربوط و  
پذیرفتنی است. همینکه همینکه او داستان معنا/مرجع  
را پذیرفته بود می باید این نظریه را درباره ی وجود  
رد می کرد می کرد همان طور همان طور که او این نظریه را

ی راجع به ~~اینهمانی اینهمانی~~ رد کرده بود. درون قالب معنا/ مرجع، نظریه ~~ی~~ مناسب درباره ~~ی~~ وجود آن را ~~به عنوان به عنوان~~ یک صفت از اشیاء ~~ی~~ اخذ ~~می کند می~~ کند. آن یک خاصیت کلی ~~می باشد است~~؛ بنابراین، گفتن در مورد چیزی که آن چیز وجود دارد، گفتن چیز زیادی نیست؛ انکار کردن اینکه چیزی وجود دارد -- اگر ~~پیش فرض~~ ~~پیش فرض~~ این باشد که مرجع وجود دارد - ناسازگار است. ولی در واقع گفتن اینکه یک شیء وجود دارد، ~~می تواند می تواند~~ جالب باشد؛ همچنین انکار اینکه یک شیء وجود دارد.

آنچه در هر مورد ~~آگاهی بخش آگاهی بخش~~ است، اندیشه ~~ی~~ بیان شده است. این داستان ~~به طور به طور~~ کامل شبیه به آن است که ما در بخش قبلی بحث کردیم ~~به جزیه جز~~ اینکه [آنجا این کار را] با استفاده از ابزار راسل انجام دادیم.

چیز ~~راز آلودی راز آلودی~~ که باقی ~~می ماند می ماند~~ این است که چرا فرگه هرگز نظریه ~~ی~~ خودش را راجع به وجود عوض نکرد، ~~هر چند هر چند~~ ما تردید داریم که آن همراه با تعریف عددی برای او چنان عمیق گسترش یافته بود که او از آن دست بکشد.

(۷۰۶) حدود مفرد غیر ارجاعی

تصحیح فرگه (1892c:157) از نظریه ~~ی~~ متقدم حدود مفرد غیر ارجاعی، برجسته ~~ی~~ ولی ناکامل است:

«جمله ~~ی~~ ، ~~به طور به طور~~ آشکاری یک مرجع دارد ~~ی~~ ولی چون مشکوک است که آیا نام 'ادیسه' دارای یک مرجع است یا خیر؛ ~~ی~~ همچنین مشکوک است که آیا همه ~~ی~~ جمله مرجع دارد یا خیر. ~~با این حال، این با این حال~~ قطعی است که هر کسی که ~~به طور جدی به طور جدی~~ این جمله را صادق یا کاذب بداند برای نام 'ادیسه' یک مرجع توصیف در نظر خواهد گرفت و ~~نه تنهانه~~ -



**تنها** یک معنی و مفهوم؛ زیرا آن مرجع نام است که محمول بر آن حمل یا از آن سلب شده است. هر کس این را نپذیرد که این نام دارای یک مرجع است نه ~~می تواند می تواند~~ این محمول را به کار ببرد و نه از حمل آن خودداری کند. ولی در آن صورت گسترش دادن مرجع نام **زاید زائد** است؛ یک فرد ~~می تواند می تواند~~ با این مفهوم امتناع و اشباع شود، اگر فرد نخواهد از اندیشه **پیش تریشتر** رود. اگر آن فقط یک بحثی راجع به معنای جمله بود، ~~پیش~~ اندیشه ~~نیازی~~ به نگرانی در مورد مرجع اجزای جمله نبود؛ تنها معنا ~~نه~~ مرجع، اجزاء ~~با معنای~~ **بامعنای** کل جمله ارتباط دارد. 'أدیسه' دارای یک مرجع باشد یا نه، اندیشه واحد باقی ~~می ماند می ماند~~». «

اگر نامی ارجاع ندهد دیگر ما ~~می شنویم نمی شنویم~~ که اسم 'صدایی تو خالی' باشد. 'أدیسه' با معنی است حتی اگر دارای مرجع نباشد. این مورد متضمن آن است که جمله **ی: ی**.

(۷۰۱۴) **أدیسه** وجود دارد،

نیز دارای معنا است. (۷۰۱۴) یک اندیشه را بیان ~~می کند می کند~~ در حقیقت، آن یک اندیشه **ی** کاملاً متفاوت را از جمله **ی: ی**.

(۷۰۱۵) **با هوش باهوش** Achaeans وجود دارد،

بیان ~~می کند می کند~~.

چون یک شخص ممکن است (۷۰۱۴) را باور کند که صادق است و ~~با این حال با این حال~~ نیز باور کند (۷۰۱۵) کاذب است. این ادعای وجودی دارای محتوا ~~می باشد است~~. ولی، ~~هر چند هر چند~~ فرگه فکر کرد که ادعاهای وجودی مفرد، ~~معنا دارند معنادار هستند~~ و ~~همین طور آگاهی بخشی همین طور آگاهی بخشی~~ هستند درصدد در نظر گرفتن آنها ~~آنها~~ به این صورت بود که ~~آنها آنها~~ در مورد ~~نام هانامها هستند~~ نه آنچه ~~نامها به طور نامها به~~.

طور معقول به جای آنها به جای آنها قرار می‌گیرند می‌گیرند می‌گیرند  
گیرند. او (۷۰۱۴) را برگزید تا بیان کند: گیرند.  
(۷۰۱۴) 'أدیسه' یک مرجع دارد.

ولی در این صورت ارزش شناختی (۷۰۱۴) از ارزش  
شناختی: گیرند.

(۷۰۱۷) 'با هوش‌ترین - با هوش‌ترین Achaeans' یک مرجع  
دارد،

متفاوت نیست. هر کدام هر کدام درباره ی کلمات خواهند  
بود. این نظریه در معرض همان انتقاد فرگه (1892c)  
است که علیه مفهوم نگاری خودش بیان کرده است: به  
نظر می‌رسد نمی‌رسد ما وقتی چنین سخن می‌گوییم می‌  
گوییم درصدد بیان کردن "معرفت صحیح" درباره ی کلمات  
و نه آنچه آنها آنها به آن دلالت و اشاره می‌کنند می‌  
کنند، باشیم. نسبتاً برجسته و قابل ملاحظه قابل ملاحظه  
است که او این را می‌بینید نمی‌بینید.

از منظر تئوری معنا/مرجع، آگاهی بخشی آگاهی بخشی  
جملات وجودی یک موضوعی در مورد سطح معنا  
می‌باشد است نه در سطح مرجع. با در دست داشتن تمایز  
معنا/مرجع، فرگه آگاهی بخش آگاهی بخشی (۷۰۱۴) را در  
معنای 'ادیسه ادیسه' قرار داد. این او را قادر خواهد  
ساخت تا خصوصیت محمولی معنا را فراهم کند و تعامل و  
رفتارش را یکی و متحد متحد کند همان طور همان طور که  
راسل این کار را کرده بود. در سطح مرجع، تمایز صریح  
بین **Begriffsworter, Eigennamen** مورد توجه مورد توجه و  
احترام است، ولی در سطح معنا، این تفاوت به وسیله  
ی به وسیله معنای محمولی پلی زده خواهد شد.

برای حد مفرد، این اندیشه که ادیسه وجود دارد آن  
خواهد بود که یک روش قطعی متعین تعین کردن این  
است که اشیاء یک مورد دارد، و برای الفاظ کلی کلی

این اندیشه که مردان وجود دارند آن خواهد بود که یک روش قطعی ~~متعین~~ تعیین کردن این است که اشیاء حداقل دارای یک مورد ~~می باشند~~ هستند. استفاده کردن از اصطلاح 'موردها' اشیاء را به تصویر ~~نمی کشد~~ می کشد زیرا ~~همان گونه همان گوه~~ که فرگه گفت، تفکر همان وجود باقی ~~می ماند~~ ماند خواه در حقیقت دارای ~~مثال ها و نمونه ها~~ مثال ها و نمونه ها باشد یا نه. زیرا او واقعاً باور داشت که به خود اندیشه هیچ ربطی ~~ندارد~~ ندارد که آیا یک حد مفرد به یک شیء اشاره ~~می کند~~ می کند یا نه. و اینکه آیا یک لفظ ~~کلی~~ کلی صادقانه به شیئی نسبت داده ~~می شود~~ شود یا خیر. این تفکر که یک مفهوم دارای ~~مثال ها و مصداق هایی~~ مثال ها و مصداق هایی ~~ها و مصداق هایی~~ است یا نه باقی ~~می ماند~~ ماند که آیا دارای ~~مثال ها و مصداق هایی~~ است یا نه؛ و بنابراین درباره ~~ی~~ موارد نیست. در یک متن بعدی و ~~منتشر نشده، منتشر نشده~~، فرگه (1906:19) صریحاً این رویکرد را ابزار ~~می داند~~ دارد:

«مردم به طور قطع ~~می گویند~~ به طور قطع می گویند که اُدیسه یک شخص تاریخی نیست و منظورشان از این عبارت متناقض این است که نام 'اُدیسه' به هیچ چیز اشاره ~~نمی کند~~ می کند، معنایی ندارد. ولی اگر ما این را بپذیریم، بر اساس این تبیین محتوای اندیشه همه ~~ی~~ جملاتی که 'اُدیسه' در آن نام 'اُدیسه' را دارند، انکار ~~نکرده~~ نکرده ایم ~~به ما~~ به ما اجازه بدهید ~~به ما~~ به ما فقط فرض کنیم که خودمان را ~~بر خلاف عقیده ی~~ برخلاف عقیده قبلی مان قبلی مان تصور کنیم که نام 'اُدیسه' ~~همان گونه همان گونه~~ که آن را در ادیسه رخ ~~می دهد~~ می دهد، به یک مرد دلالت و اشاره ~~می کند~~ می کند. آیا این معنی را خواهد داد که ~~جمله هایی جمله هایی~~ که شامل نام 'اُدیسه' هستند ~~اندیشه های~~ اندیشه های مختلفی را بیان کردند؟ من فکر ~~می کنم~~ می کنم نه. ~~اندیشه ها به طور قطع همان جور اندیشه ها به~~ طور قطع همان جور باقی می ماند ~~مانند~~؛ ~~آنها~~ آنها فقط از حوزه ~~ی~~ اضافه و اسطوره به حوزه ~~ی~~ صدق انتقال ~~می یابند~~ می یابند.

بنابراین به نظر ~~می‌رسد شی‌ای می‌رسد شیئی~~ که ~~به وسیله‌ی به-~~  
~~وسيله~~ یک نام خاص به آن دلالت شده، ~~است~~ برای اندیشه-محتوای  
~~جمله‌ی که شامل آن، می‌باشد.~~ کاملاً ~~غیر ضروری می‌باشد غیر ضروری~~  
~~است.~~ برای محتوای اندیشه-، برای بقیه چیزها- واضح است که این  
~~مسئله به هیچ وجه مسئله به هیچ وجه~~ برای ما ~~بی تفاوت بی تفاوت~~  
نیست که آیا ما در ~~حوزه‌های حوزه‌های~~ افسانه یا صدق عمل ~~می~~  
~~کنیم می‌کنیم.~~»

ولی ما ~~می‌توانیم می‌توانیم~~ فوراً از آنچه ~~گفته ایم~~  
~~گفته ایم~~ استنباط کنیم که چیزی ~~بیشتری می~~ باید همراه  
با نام خاص باشد، چیزی که متفاوت با شیء اشاره شده  
و ~~دلالت شده دلالت شده می‌باشد است،~~ چیزی که نسبت به  
اندیشه ~~جمله‌ای جمله‌ای~~ که در آن نام خاص وجود دارد،  
اساسی ~~می‌باشد است.~~ من آن را معنای نام خاص ~~می‌نامم~~  
~~می‌نامم.~~ از آن جهت که نام خاص بخشی از جمله است؛-  
بنابراین معنای آن نیز بخشی از اندیشه است- ولی این  
~~شیوه‌ای شیوه‌ای~~ نیست که در آن او اصطلاح 'مفهوم' را  
در ~~سال‌های سال‌های~~ معنا/مرجع استفاده کرد.

یک مفهوم، مرجع یک Begriffs word است- و ~~به صورت به صورت~~  
مصادقی فهمیده شده است. استدلال درباره ~~ی مفاهیم به~~  
~~صورت به صورت~~ معنایی که ما در آخرین پاراگراف بحث  
کردیم وقتی به سطح مرجع حرکت کنیم، دقیقاً ما را  
ناگزیر ~~نمی‌کنند نمی‌کند.~~ اگر ~~'اسب‌های اسب‌های~~ بال  
وجود دارند این معنا را ~~می‌دهد می‌دهد~~ که مفهوم ~~اسب~~  
~~بالدار~~ موردهایی دارد- پس آن معنی را باید بدهد که  
این مفهوم حداقل یک مورد و مصداق دارد- و بنابراین  
یک چیز هست (یک شیء) که یک مثال از این مفهوم است.  
چگونه این ~~ادعا می‌تواند ادعا می‌تواند~~ درباره ~~ی این~~  
مفهوم باشد و نه چیزهایی که تحت این مفهوم قرار ~~می~~  
~~گیرند می‌گیرند؟~~ جمله ~~ی سالبه سالبه~~ ~~'اسب‌های بال~~  
~~دار~~ ~~اسب‌های بالدار~~ وجود ندارند که این معنی را ~~می~~

~~دهد می‌دهد~~ که این مفهوم هیچ موردی ندارد، ~~می~~ باید این معنی را بدهد که هیچ چیزی نیست که یک مثالی از این ~~مفهومی مفهوم~~ باشد، که حداکثر ~~می‌گوید می‌گوید~~ که هر چیزی را در نظر بگیریم موردی از این مفهوم نیست، مجدداً مشکل است که بفهمیم چگونه این ~~ادعا ادعا~~ درباره ~~ی~~ مفهوم است و درباره ~~ی~~ شیء نیست.

~~بالاخره، بالاخره~~ ما ملاحظه ~~می‌کنیم می‌کنیم~~ که به نظر ~~می‌رسد می‌رسد~~ فرگه اصل ۳۰۶۰۱ را نقض کرده است، آنکه معنا، مرجع را ~~متعین می‌کنند تعیین می‌کنند~~ اگر یک عبارت ~~می‌تواند می‌تواند~~ یک معنا داشته باشد و هیچ مرجعی نداشته باشد، یا حتی یک مرجع دارد ولی تعهدی برای ~~روبه رو~~ شدن و مواجه شدن با آن وجود ندارد، پس فرگه تئوری اساسی خودش را به ~~شیوه ای~~ ~~شیوه ای~~ قاطع اصلاح کرد - ~~در واقع، در واقع~~ یک شیوه که ما قادر نیستیم، ارزیابی کنیم.

این بسیار واضح است که تعهد فرگه به اصل ۳۰۶۰۱ سست است. ~~با اینحال با اینحال~~ این دلیل اضافی است جهت عدم پذیرش ~~ادعای ادعای~~ جدالی اوانس<sup>۱</sup> (1982) که فرگه متعهد بود به اینکه "شیء وابسته به ~~اندیشه ها اندیشه~~ ~~ها است~~" مانند گزاره ~~های شخصیته ی گزاره های شخصیته~~ ~~ها است~~، نه فقط این، جملات صریح فرگه را زیر پا ~~می~~ ~~گذاردمی‌گذارد~~، نه فقط آن از تغییر مفهوم نگاری به سمانتیک معنا/مرجع ~~چشم پوشی می‌کند چشم پوشی می‌کند~~، بلکه ~~بالاخره، بالاخره~~ آن بر یک تعهد ~~غیر قابل غیر قابل~~ تغییر به اصل ۳۰۶۰۱ تکیه ~~می‌کنند می‌کنند~~، یک ~~تلقی، تلقی~~ ~~که ما می‌بینیم می‌بینیم~~ که فرگه آن را نپذیرفت. ~~به~~ ~~طور قطع~~ ~~به طور قطع~~ داستان فرگه درباره ~~ی شکافهای شکافهای~~ ارزش صدق خود شیء دارای رخنه و شکاف است.

<sup>۱</sup> - Evans

یک معمای اصیل درباره ~~ی~~ آنچه فرگه به ارزش صدق (۷۰۱۴) نسبت داد، وجود دارد. اگر اصلاً معمایی وجود داشته باشد.

این به خاطر آن است که او درباره ~~ی~~ این موضوع روشن نبود، نه ~~آن گونه آن گونه~~ که ~~او انس او انس~~ (1982) گفت. که چون فرگه معتقد بود یک جمله مثل ' ~~به~~ طور به طور واقعی ~~نمی تواند نمی تواند~~ جهت بیان یک اندیشه ~~مورد استفاده~~ مورد استفاده قرار گیرد.

(۷۰۷) نظر کانت درباره هستی

در اینجا پاراگراف مفصلی ~~مفصلی~~ از بحث مشهور کانت (۵-۵۰۴-۱۷۸۱) درباره ~~ی~~ وجود ~~ارایه~~ ارائه شده است که:

'هستی' آشکارا ~~هیچ گونه هیچ گونه~~ هیچ گونه محمول واقعی نیست. یعنی مفهومی از چیزی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء افزوده شود. هستی صرفاً عبارت است از وضع یک شیء. یا ~~پاره ای تعیین های فی~~ نفسه پاره ای تعیین های فی ~~نفسه~~ در آن. در کاربرد منطقی، هستی منحصرانه رابطه ~~ی~~ یک حکم است. ~~گزاره ی گزاره ی~~: 'خداوند دانای مطلق است'. دو مفهوم را در خود ~~می گنجاند می گنجاند~~ که هر کدام متعلق خودش را دارد. یعنی: خداوند و قادر مطلق. واژه ~~ی~~ کوچک 'است' هیچ یک محمول اضافه ~~نمی کند نمی کند~~ بلکه فقط چیزی است که محمول را در رابطه با موضوع قرار ~~می نهد می نهد~~. اینکه اگر من موضوع (خداوند) را با همه ~~ی محمول های محمول های~~ آن (که قادر مطلق نیز در شمار ~~آن هاست~~ آن هاست) یکجا با هم بگیریم و بگوییم: خدا هست یا خدایی بر جاست. آنگاه هیچ محمول ~~تازه ای~~ تازه ای را به مفهوم خداوند ~~نمی افزایم نمی افزایم~~ بلکه فقط موضوع را ~~فی~~ فی ~~نفسه~~ نفسه با همه ~~ی محمول هایش محمول هایش~~ یکجا وضع ~~می کند می کند~~ و هر آینه آن را در رابطه با مفهوم خودم قرار ~~داده ام~~ داده ام. هر دو ~~می~~ باید یک چیز را در خود بگنجانند. و ~~از این رواز این رو~~ به مفهومی که صرفاً توانش را بیان ~~می کند می کند~~، بدان سبب که من برابر ایستای آن را چونان مطلقانه داده شده ~~می اندیشم می اندیشم~~، چیز بیشتری ~~نمی~~ تواند نمی تواند افزوده شود. بدین ترتیب، امر واقعی هیچ چیزی

بیشتر از امر صرفاً امکانی در بر ندارد. صد دلار واقعی پیشیزی هم بیش از صد دلار امکانی در خود ~~نمی‌گنجانند~~ نمی‌گنجانند زیرا صد دلار امکانی، نشانگر مفهوم ~~-~~ و صد دلار واقعی نشانگر وضع شیء ~~فی نفسه~~ فی نفسه است. پس برابر ایستا اگر چیز بیشتری را از مفهوم در خود بگنجانند، دیگر مفهوم من کل برابر ایستا را بیان نخواهد کرد. و بنابراین دیگر مفهوم متناسب با آن برابر اشیاء نخواهد بود. ~~و اما~~ اما ~~دارایی‌های~~ دارایی‌های من در اثر داشتن صد دلار واقعی بیشتر خواهد بود تا بر اثر مفهوم محض صد دلار. زیرا شیء ~~آن‌گونه~~ آن‌گونه که واقعاً وجود دارد، ~~به‌طوربه‌طور~~ به‌طوربه‌طور تحلیلی در ذهن قرار داده نشده است. بلکه ~~به‌صورت~~ به‌صورت ~~هم نهادانه~~ هم نهادانه به مفهوم من (که یک تعیین جاور من است) افزوده ~~می‌شود~~ می‌شود، بی آنکه از راه این هستی در بیرون از مفهوم من صد دلار ~~گفتگو~~ گفتگو ~~شونده~~ شونده به کمترین میزانی اثر داشته باشد؛ ~~-~~ بنابراین اگر من ~~شی‌ای~~ شیئی را از راه ~~هرگونه~~ هرگونه و هر شمار ~~محمول‌هایی~~ محمول‌هایی هم که بخواهم (حتی تا تعیین سراسری آن) ~~بیانیدم~~ بیانیدم، ~~با اینهمه~~ با اینهمه، بدین راه که بدان ~~بیافزایم~~ بیافزایم؛ این شیء هست، ~~کوچکترین~~ کوچکترین چیزی به شیء افزوده ~~نمی‌شود~~ نمی‌شود زیرا ~~درست~~ درست همان شیء وجود نخواهد داشت. بلکه ~~شی‌ای~~ شیئی وجود خواهد داشت بیش از آنچه که من در مفهوم آن اندیشیده بودم و من ~~نمی‌توانستم~~ نمی‌توانستم ~~گفت~~ گفت ~~نمی‌توانستم~~ توانستم ~~بگویم~~ بگویم که این دقیقاً برابر ایستای مفهوم من است که وجود دارد.

انگل<sup>۱</sup> (1963) ~~می‌گوید~~ می‌گوید که اولین پاراگراف در مورد وجود از آن جهت که با برهان وجودی ارتباط دارد "شامل هر آن چیزی است که کانت باید بگوید". ما ابتدای پاراگراف بعدی هم آوردیم. زیرا ~~به‌سادگی~~ ادعای جدل‌آمیزی به‌سادگی ادعای جدل‌آمیزی را نمایش ~~می‌دهد~~ می‌دهد که در لفاظی پاراگراف اول گم شده است. ~~همان‌گونه~~ همان‌گونه که انگل (1963) بیان ~~می‌کند~~ می‌کند، نسبت دادن نظریه ~~ی~~ ی معروفی ~~به کانت~~ به کانت که وجود یک ~~محمول نیست~~ محمول نیست ~~به کانت~~، اشتباه بزرگی است. قبلاً ادعای

<sup>۱</sup> - Engel

رایل<sup>۱</sup> را ~~دیده ایم دیده ایم~~ که کانت انکار کرد که وجود یک ~~کیفیت کیفیت~~ باشد. این دقیقاً ~~آن گونه آن~~ ~~گونه~~ نیست. کانت چیزی بسیار متفاوت را ادعا کرد. یعنی اینکه وجود یک خاصیت واقعی نیست. او یک معنای کاملاً دقیق را به این عبارت نسبت داد. او گفت وجود یک ~~محمول~~ - که - مفهوم یک چیز را ~~توصعه می بخشد توسعه می بخشد~~، نیست. در اینجا یک شیوه جهت فهم این مورد وجود دارد. وقتی  $F$  خاصیت غیر ~~وجهه ای~~ ~~وجهه ای~~ است که یک شیء ~~می~~ باید دارا باشد تا متعلق به یک مجموعه  $\varepsilon$  معین باشد. پس اگر ما  $\varepsilon$  - وجودی - را ضمیمه کنیم به این وسیله سازگاری این دستگاه را تغییر ~~نداده ایم~~ ~~نداده ایم~~ ~~نداده ایم~~. یعنی برای هر  $F$ ،  $F \cap \varepsilon$ ؛ که دقیقاً گفتن آن است که برای هر  $F$ ،  $F \subseteq \varepsilon$  که ~~در واقع در واقع~~  $\varepsilon$  را مجموعه کلی [مرجع] ~~می کند می کند~~. هر آنچه یک نفر فرض ~~می کند می کند~~، یک نفر فرض ~~می کند می کند~~ وجود دارد: وقتی یک نفر صد ~~دلار دلار~~ را فرض ~~می کند می کند~~، آن فرد فرض ~~می کند آنها می کند آنها~~ دارای خاصیت و صفت وجود هستند (ولو اینکه ممکن است چنین نباشد). این کاملاً اظهار ~~مجدد زاید~~ ~~مجدد زائد~~ بودن تئوری موجود است. تا جایی که فرگه و راسل از تئوری ~~زاید زائد~~ بودن وجود حمایت ~~می کنند می کنند~~، منصفانه است که بگوییم ~~آنها آنها~~ نسبتاً از کانت پیروی ~~می کند می کند~~ ولی در انگار اینکه وجود یک صفت مرتبه-اول است، ~~آنها آنها~~ ~~ها~~ خیلی فراتر از هر چیزی که کانت ~~می گوید می گوید~~ ~~می گوید می گوید~~ ~~می گوید می گوید~~ داشته باشند. یادآوری ~~می کنیم می کنیم~~ ~~می کنیم می کنیم~~ ~~می کنیم می کنیم~~ فرگه (1884a) بین وجود و خود - همان بودن یک همانندی ترسیم کرد. هر چیزی خود-همان است؛ و بنابراین، ~~به واسطه~~

<sup>۱</sup>-Ryle



~~ای به واسطه~~ همین مورد، هر چیزی وجود دارد. این دقیقاً اصل ۷۰۳۰۱ ~~می باشد است~~ و شباهت کانت روشن است. ولی سپس فرگه<sup>۲</sup> در یک جهت متفاوتی تغییر رأی داد، با گفتن اینکه وقتی ما ~~می گوییم می گوییم~~ که چیزی وجود دارد، این واقعاً آنچه منظور ماست را ~~بدست نمی آورد به دست نمی آورد~~ زیرا خاصیت ~~آگاهی بخشی آگاهی-بخشی~~ ادعاهای وجودی را به دست ~~نمی آورد نمی آورد~~؛ بنابراین او انکار کرد که وجود یک محمول مرتبه-اول است، ~~به طور به طور~~ آشکار یک نظریه ~~ی~~ متفاوت از نظریه ~~ی~~ مورد حمایت کانت! کانت یک نظریه ~~پرد از نظریه پرد از~~ مرجع مستقیم نبود و درباره ~~ی~~ ~~آگاهی بخشی آگاهی-بخشی~~ ادعاهای وجودی ~~دغدغه ای دغدغه ای~~ نداشت. او هرگز مانند فرگه انکار نکرد که وجود یک صفت و خاصیت مرتبه-اول است. فرگه و بسیاری از پیروان او آشکارا فکر ~~می کردند می کردند~~ که به نظریه ~~ی~~ کانت ~~رسیده اند~~ ~~رسیده اند~~. جاناتان بنت<sup>۱</sup> (1974:231) در درس ~~دیالکتیک کانت~~ خودش ~~می گوید می گوید~~: ”مطابق با نظر کانت، هر جمله ~~ی~~ وجودی درباره ی یک مفهوم می گوید که مصداق یافته است، نه اینکه درباره ~~ی~~ یک شیء بگوید که آن شیء وجود دارد.“<sup>۲۰</sup> ولی شما ~~نمی توانید نمی توانید~~ آنچه ~~می گوید می گوید~~، آنچه را که ~~می گوید نمی گوید می-~~ ~~گوید نمی تواند~~ گفته شود. اگر قسمت اول جمله صادق است، پس قسمت دوم جمله یا ~~بی معنی بی معنی~~ است (زیرا وانمود ~~می کند می کند~~ درباره ~~ی~~ یک شیء است) یا ~~به طور به طور~~ جایگزین<sup>۲</sup> باید به این عنوان که درباره ~~ی~~ یک مفهوم است مجدداً تفسیر شود، با تضعیف مجاورت صدق با کذب که ~~به واسطه به واسطه~~ انتقال<sup>۲</sup>، نه اینکه<sup>۱</sup> به آن اشاره ~~می شود می شود~~.

<sup>۱</sup>-Jonathan Bennett

از قرار معلوم این یک جمله بندی نامناسب جمله بندی است: بنت بسیار واضح سعی می کند به طور می کند به طور مختصر نظریه ی فرگه درباره وجود را مشخص کند. ولی نظریه نظریه فرگه نمی تواند نمی تواند به کانت نسبت داده شود. دلایل زیادی وجود دارد. اول، این یک اشتباه تاریخی است. کانت فاقد ابزار فرگه ای فرگه ای تمایز مفهوم/شیء بود برای اینکه این ادعا را داشته باشد. استفاده ی او از اصطلاح 'مفهوم' کاملاً از استفاده ی فرگه متفاوت است. دوم، کانت هیچ چیزی به مانند آن نمی گوید نمی گوید. در حقیقت، کلمات در متن در واقع در واقع نقطه ی مقابل را نشان می دهد می دهند. ما دوباره بیان می کنیم می کنیم:

«واژه ی کوچک "است" هیچ معمولی اضافه نمی کند، نمی کند بلکه فقط چیزی است که محمول را در رابطه با موضوع قرار می نهد می نهد. اینک اگر من موضوع (خداوند) را با همه ی محمول های محمول های آن (که قادر مطلق نیز در شمار آنهاست آن هاست) یکجا با هم بگیریم و بگوییم: خدا هست یا خدایی برجا است، آنگاه هیچ محمول تازه ای تازه ای را به مفهوم خداوند نمی افزایم، نمی افزایم بلکه فقط موضوع را فی نفسه فی نفسه با همه ی محمول هایش محمول هایش یکجا وضع می کنم می کنم و هر آینه آن را در رابطه با مفهوم خودم قرار داده ام داده ام.»

این یقیناً آن چنان می سازد می سازد که گویی یک جمله مثل خدا وجود دارد درباره ی خود شیء است، آن هستی الهی، او (Him)، با همه ی بزرگی و جلال او. سوم، کانت با مفهوم وجود درون یک قالب موجهه موجهه سر و کار داشت. این یک زمینه ی کاملاً متفاوت از آن چیزی است که فرگه انجام داد. این حتی زاید زائد بودن را که کانت درباره ی آن صحبت می کرد می کرد وقتی به روش فرگه مورد تفسیر قرار گیرد، مشکوک می سازد می سازد. چهارم، کانت در دلالت شناسی و معنا شناسی معنا شناسی

ارجاع-مستقیم فرگه سهم نبود که او را ترغیب کند ~~که~~ بگوید ~~که~~ وجود، یک خاصیت مرتبه-دوم است و نه یک خاصیت مرتبه-اول.

بالاخره، بالاخره مجدداً قابل ذکر است که اگر کانت دارای موضع فرگه ای فرگه ای بود که بنت (1974) به او نسبت می داد، می داد پس باور نکردنی باور نکردنی است که او چیزی درباره ی ادراک واضح و متمایز دکارتی من وجود دارم نگفت. که بیشترین تأکید درباره ی یک شیء است. آیا چیزی که فرد را به این فکر سوق دهد که پیش فرض پیش فرض وجودی که فرگه به سور نسبت می دهم می دهد، در مقابل هر محمول مرتبه اول، نظریه ی کانت را به طور به طور صحیح بدست می دهد به دست می دهد؟ تنها قسمتی از آن متن که بدون توضیح است. گفته ی کانت است که ما آن شیء را فرض می گیریم می گیریم<sup>۱</sup>. ولی فرض گرفتن به هیچ طریقی همراه با یک قالب زبانی به خصوص به خصوص یا قالب ریاضی مرتبط نشده است. پیشنهاد فرگه می باید به طور به طور کامل ترک شود.

---

<sup>۱</sup> - Posit

## اندیشه، ارزش صدق و تصدیق

در بخش چهارم دیدیم که فرگه مفهوم نگاری را قائم برای ~~اینهمانی~~ اینهمانی به کار برده بود، ~~اینهمانی~~ اینهمانی محتوا نسبت به جملات مانند ~~نام‌ها~~ نام‌ها. فرگه (1879) باور داشت که ~~نام‌ها~~ نام‌ها و جملات هر دو به جای محتواهای خودشان قرار می‌گیرند ~~می‌گیرند~~ می‌گیرند. فرگه (1899c) هیچ احتیاجی به تغییر ~~تعامل~~ تعامل ~~اش~~ اش ~~تعاملش~~ تعاملش با جملات ~~به عنوان نام~~ به عنوان نام ~~ها~~ ها ندید. موضوعی که او ~~مورد توجه~~ مورد توجه قرار می‌دارد ~~می‌دارد~~ می‌دارد این نبود که آیا جملات ارجاع ~~میدهند~~ میدهند ~~می‌دهند~~ می‌دهند یا خیر، بلکه این بود که ~~آنها~~ آنها ~~آنها~~ آنها به چه ارجاع ~~می‌دهند~~ می‌دهند ~~می‌دهند~~ می‌دهند. او ~~در صد در صد~~ در صد در صد بود که رویکرد ~~اولیه~~ اولیه ~~اش~~ اش را تصحیح کند - ~~همین طور~~ همین طور ~~همین طور~~ همین طور نظرات مرتبگی که گزاره ~~ها~~ ها، ~~اندیشه~~ اندیشه ~~ها~~ ها، وضعیت امور یا واقعیات را ~~به عنوان~~ به عنوان ~~به عنوان~~ به عنوان مواردی که ~~به وسیله~~ به وسیله ~~به وسیله~~ به وسیله جملات مورد ~~ارجاع~~ ارجاع ~~ارجاع~~ ارجاع قرار می‌گیرند ~~می‌گیرند~~ می‌گیرند، در نظر ~~می‌گیرند~~ می‌گیرند ~~می‌گیرند~~ می‌گیرند. حال او فکر کرد که این موارد مربوط به سطح معنا هستند<sup>۱</sup> در یک استدلال بسیار ~~تأثیر گذار~~ تأثیر گذار، فرگه از این نظریه دفاع کرد که دو ارزش صدق-صادق و کاذب-یا ~~آن گونه~~ آن گونه ~~آن گونه~~ آن گونه که فرگه ترجیح داد - صادق و کاذب<sup>۱</sup> - تنها نامزدهایی هستند که ~~به صورت~~ به صورت ~~به صورت~~ به صورت تابعی از طریق اصل ترکیبی ۲۰۳۰۱ به مرجع ~~بخشهای~~ بخشهای ~~بخشهای~~ بخشهای جمله مرتبط هستند و این هم به نوبه خود ~~به صورت~~ به صورت ~~به صورت~~ به صورت تابعی

<sup>۱</sup> - در متن فصل هشتم در ترجمه ی the false , the true کلمه ~~ح~~ پر رنگ شده ~~ح~~ صادق و کاذب ~~مورد استفاده~~ مورد استفاده قرار گرفته است و false , true با اندازه ~~ح~~ معمولی آمده است.

به مرجع ساختار بلندتر که این جمله هاجمله‌ها در آن قرار گرفته اند وگرفته اند، مرتبط می باشد است.

فرگه (9-158:1892) سؤال کرد "اگر ما با جملاتی که برای آنها آنها، مرجع بخش های آنها بخش های آنها متناسب است سر و کار داشته باشیم، 'چه ویژگی به جز به جز ارزش صدق می تواند می تواند پیدا شود که کاملاً به صورت به صورت کلی چنین جملاتی متعلق باشد و با آن جایگزینی های جایگزینی های که ذکر شد، بدون تغییر باقی می مانده ماند؟'<sup>۱۱۲</sup> در این بخش، ما به دقت نظرات او را در مورد صدق و به خصوص شک های به خصوص شک های برآمده درباره ی ضرورت این نتیجه امتحان خواهیم کرد.

(۸۰۲) استدلال فرگه

آلونزو چرچ<sup>۱</sup> (25:1956) شرح ظریفی از استدلالی که فرگه (1892c) برای نظریه اش نظریه اش اقامه کرده ارایه می دهد، ارائه می دهد. او ما را به این نکته دعوت می کند می کند که این جمله صادق را در نظر بگیریم.

(۸۰۱) آقای والتر اسکات مؤلف ویورلی است،

'مؤلف و یورلی مؤلف ویورلی' به همان شخصی ارجاع می دهد می دهد که 'مردی که ۲۹ داستان ویورلی را هم نوشت به آن ارجاع می دهد می دهد؛ با جایگزین کردن یک کلمه به جای به جای دیگری در:.

(۸۰۱) ما جمله ی صادقی بدست می آوریم به دست می آوریم،

(۸۰۲) آقای والتر اسکات مردی است که ۲۹ داستان ویورلی ویورلی را هم نوشت،

که مطابق با اصل مصداقی مرجع ۲۰۳۰۳ می باید دارای همان مرجع (۸۰۱) را داشته باشد. چرچ آنگاه (۸۰۲) را به این صورت بازنویسی می کند می کند که:.

<sup>۱</sup> - Alon20 charuch

(۸۰۳) عددی، که آقای والتر اسکات آن تعداد ~~داستان~~ های داستان‌های ویورلی را هم نوشت، ۲۹ است؛ و این مورد، آنطور آن‌طور که او اظهار می‌دارد، می‌دارد اگر با (۸۰۲) هم معنی هم معنی و مترادف نیست، ”حداقل بسیار نزدیک است چنان که دارای همان دلالت ~~را~~ بودن را ضمانت می‌کنم می‌کند.“ ولی ’طبق جمله ی‌بالا‘ به جای به جای همان عددی قرار می‌گیرد می‌گیرد که عدد استان‌های استان‌های در یوتا، یعنی، بیست و نه.

با جایگزین کردن یک کلمه به جای به جای دیگری در (۸۰۳) می‌رسیم می‌رسیم به:

(۸۰۴) عدد داستان‌های داستان‌های یوتا بیست و نه است.

(مجدداً، صادق) که مطابق با اصل مصداقی مرجع ۲۰۳۰۳، دارای همان مرجع (۸۰۳) می‌باشد است؛ بنابراین هر کدام از (۸۰۱) و (۸۰۴) دارای یک مرجع هستند. همان گونه همان‌گونه که ما (۸۰۱) را در این سری از مراحل برای رسیدن به (۸۰۴) انتقال داریم دادیم، گزاره یا اندیشه یا وضعیت امور بیان شده به طور بیان شده به طور کامل تغییر پیدا کرده اند کرده اند؛ بنابراین چه چیزی در انتقال بی تغییر می‌ماند بی‌تغییر می‌ماند که ما از (۸۰۱) به (۸۰۴) رسیدیم؟ ارزش صدق. همه ی جملات صادق هستند؛ بنابراین چرچ (1956:25) نتیجه می‌گیرد، می‌گیرد:

تکمیل مثال‌هایی مثال‌هایی از این نوع به سرعت به سرعت به این نتیجه منتج می‌شود می‌شود، همه ی آن جملات دارای یک دلالت و اشارت هستند؛ و مثال‌های مثال‌های موازی ممکن است به همان شیوه مورد استفاده مورد استفاده قرار بگیرد که پیشنهاد دهند که همه ی جملات کاذب دارای یک دلالت هستند.

(۸۰۳) شدت بخشیدن به استدلال فرگه

تعداد زیادی استدلال شدت یافته شدتیافته فرگه در ادبیات این مسئله وجود دارد<sup>۳</sup>. در اینجا یک شرح پیشنهاد شده به وسیله ی پیشنهاد شده به وسیله دیوید سون<sup>۴</sup> (1969) وجود دارد. فرض کنید که هر دو جمله ی ی به طور به طور منطقی معادل، دارای یک مرجع هستند و بنابراین ما وسیله ای وسیله ای برای انتزاع طبقه ای طبقه ای داریم.

وقتی 'p' و 'q' دو جمله دلخواه هستند که در ارزش صدق موافقت دارند، به زنجیره و فرمول های فرمول های زیر توجه کنید:

(۵۰۸) و P

$$(۸۰۶) \text{ و } \{x|(x=x \wedge P)\} = \{x|(x=x)\}$$

$$(۸۰۷) \text{ و } \{x|(x=x \wedge q)\} = \{x|(x=x)\}$$

(۸۰۸) q.

(۸۰۵) و (۸۰۶) به صورت به صورت منطقی معادل هستند و بنابراین طبق فرض، آنها آنها دارای یک مرجع هستند.

به طور به طور مشابه برای (۸۰۷) و (۸۰۸) تینر این گونه این گونه هست. باقی می ماند می ماند تا نشان

داده شود که (۸۰۶) و (۸۰۷) دارای مرجع هستند. ما (۸۰۸) را از (۸۰۷) به وسیله ی به وسیله جایگزین کردن

حد مفرد  $\{x|(x=x \wedge P)\}$  ، جای حد مفرد  $\{x|(x=x \wedge q)\}$

بدهت می آوریم به دست می آوریم؛ و چون طبق فرض، 'p'

و 'q' دارای یک ارزش صدق هستند و این دو حدود مفرد دارای یک مرجع هستند؛ بنابراین با اصل مصداقی

۲۰۳۰۳ دو جمله ی ی (۸۰۶) و (۸۰۷) نیز می باید دارای یک مرجع باشند. پس با این فرض که جملات ارجاع می

کنند می کنند، هر دو جمله ای جمله ای که دارای یک ارزش صدق هستند می باید دارای یک مرجع باشند.

فرمول سازی دارای خاصیت ایجاز ~~می باشد~~ است ولی همچنین استراتژی استدلال را روشن هم ~~می کند~~ می کند. دو جمله را در نظر بگیرید که دارای یک ارزش صدق هستند ولی ~~گزاره های گزاره های~~ متفاوتی را بیان ~~می کنند~~ می کنند. پس تغییر شکل دادن این ~~گزاره ها~~ گزاره ها به ~~اینهمانی ها متضمن اینهمانی ها~~ متضمن توصیفات معین برای همان شیء است که ~~هر چند هر چند~~ قابل جایگزینی یکی ~~به جای به جای~~ دیگری با حفظ ارزش صدق ~~می باشد~~ است، برگزیدن شیء به ~~شیوه های شیوه های~~ مختلف در ~~گزاره های گزاره های~~ مختلف ~~می باشد~~ است. قرار است که مرجع در سراسر استدلال حفظ شود. جایگزینی کلمات هم مرجع هیچ ~~مکلی مکلی~~ را پدیدار ~~نمی کنند~~ نمی کند.<sup>۴</sup>

این فقط تغییر شکل است که ~~می~~ باید با دقت انتخاب شود ~~به طوری که به طوری که~~ مرجع را بتوان حفظ کرد. تقریر دیویدسون، جمله ~~ی~~ (۸۰۵) به جمله ~~ی~~ منطقاً معادل (۸۰۶) تغییر شکل داده است؛ در تقریر چرچ جمله ~~ی~~ (۸۰۱) به جمله ~~ی~~ تقریباً مترادف (۸۰۲) تغییر شکل داده است. ما احتیاج نداریم در اینجا خودمان را با این تفاوتها ~~تفاوتها~~ مشغول سازیم.

(۸۰۴) یک استفاده ~~ی~~ ~~مسئله دار مسئله دار~~ از استدلال

فرگه

فرگه (1893c) در درجه اول با تعمیم تمایز معنا/مرجع به جملات و شناسایی کردن و توجیه کردن انتخابش از ارزش صدق ~~ها به عنوان مرجع ها~~ صدقها ~~به عنوان مرجع ها~~ سر و کار داشت. او نصف ~~مقاله اش مقاله اش~~ را به امتحان کردن ~~مثال های مثال های~~ نقض شایع اختصاص داد، در هر مورد نشان ~~می دهد~~ می دهد که تغییر مرجع درون عبارت موصولی اتفاق افتاده است.<sup>۵</sup> فرگه استدلالی را که ما امتحان کرده ~~ایم کرده ایم~~ تا نشان بدهیم ~~که~~ مرجع



تغییر کرد، ~~را~~ استفاده نکرد. او باور داشت که استفاده ~~می~~ معمولی از عبارات موصولی آن را برجسته ~~می~~ کند ~~می~~ کند و به دست ~~می~~ آورد ~~می~~ آورد.

فرگه (1892c:153) گفت: "اگر کلمات در شیوه ~~می~~ معمولی به کار رفته باشند آنچه یک نفر قصد صحبت کردن راجع به آن را دارد، مرجع ~~می~~ باشد آن‌ها است. اما آن ~~می~~ تواند نمی‌تواند همچنین ~~این~~ این‌گونه باشد که یک نفر بخواهد که درباره ~~می~~ خود کلمات یا معنای آن‌ها" حرف بزند. وقتی یک فرد کلمات را درون ~~علامت‌های نقل قول~~ علامت‌های نقل قول محصور ~~می~~ کند ~~می~~ کند، آن شخص راجع به کلمات صحبت ~~می~~ کند ~~می~~ کند. فرگه (1892c:154) ادامه داد: "در ~~نقل قول غیر مستقیم~~ نقل قول غیر مستقیم، " قول غیر مستقیم"، 'یک فرد درباره ~~می~~ معنی صحبت ~~می~~ کند ~~می~~ کند. مثلاً، از ~~علائم~~ علائم شخص دیگری. این کاملاً واضح است که در این شیوه از صحبت کردن کلمات دارای مرجع مرسوم خود نیستند ولی به آنچه معنای ~~آن‌هاست~~ آن ~~ها است~~، اشاره ~~می~~ کنند ~~می~~ کنند. [Bedeuten] توصیف فرگه از استفاده ~~می~~ ما از ساختارهای ~~نقل قول غیر مستقیم~~ نقل قول غیر مستقیم<sup>۱</sup> مطمئناً ناصحیح است. وقتی ما ~~می~~ گوییم ~~می~~ گوییم، فرگه فکر کرد که کانت درباره ~~می~~ جایگاه معرفت شناسانه ~~می~~ جملات ریاضی در اشتباه بود<sup>۱۱</sup> این کانت است که فرگه نتیجه ~~می~~ گیرد ~~می~~ گیرد مرتکب اشتباه شده است. او فیلسوفی بود که فرگه راجع به او صحبت ~~می~~ کرد ~~می~~ کرد نه (در هیچ شیوه ~~سراسری~~ سراسری ~~استی~~ استی) معنای نام ~~می~~ و آنچه فرگه درباره ~~می~~ او [کانت] فکر کرد ~~می~~ نه درباره ~~می~~ معنای نام را گزارش ~~می~~ کنیم ~~می~~ کنیم. در خوانش و تقدیر شیئی از ادعای ~~موجهه~~ موجهه، ضرورتاً تعداد سیارگان بیشتر از ۷ است، این

<sup>۱</sup> - ratio obliqua

جمله راجع به عدد است (عدد سیارگان) - نه راجع به معنای توصیف؛ این آن عدد است (۹ سیاره وجود دارد) که ضرورتاً بزرگتر-بزرگتر از ۷ است. توصیف فرگه از استفاده ی ما از این ساختارهای نقل قول غیر مستقیم نقل قول های غیر مستقیم (می گوید می گوید که.....) - و همین طور همین طور توصیف او از استفاده ی ما از ساختارهای نقل قول نقل قول مستقیم<sup>۱</sup> (می گوید می گوید "....")، کاملاً ناکافی است. این یک پایه ی سست است که بر مبنای آن یک تئوری ساخته می شود می شود.<sup>۲</sup>

توجه کنید - این نظریه که او با آن موافقت می کند می - کند به وسیله ی به وسیله اصول منطقی بر او تحمیل نشده است. این یک انتخاب از اوست، یک ملاحظه ی مستقل از استعمال می باشد است. ترکیبی بودن به نحو منطقی نیاز دارد تا چنان باشد که مرجع کل رابطه و نسبت مستقیم با مرجع بخش های بخش ها داشته باشد. تصمیم فرگه با ترکیبی بودن در یک ردیف است. مرجع جمله در یک جمله ی موصولی تابعی از مرجع های مرجع های کلمات تشکیل دهنده ی تشکیل دهنده آن می باشد است، با ابزار اضافی همراه با این واقعیت که مرجع از مرجع مرسوم معمولی به معنای مرسوم و معمولی تغییر می کند می کند.

استراتژی بدیل راسل (۱۹۰۵) یک انقلاب متضمن یک ارزیابی مجدد از شکل گرامری می باشد است چون تشریح و تجزیه ی استاندارد مرجع جمله دیگر مرجع ترکیب را تابع مرجع های بخش ها نمی سازد مرجع های بخش ها نمی سازد.

این ما را به استفاده ی مسئله دار کو این مسئله دار کوا این (1953a) از استدلال فرگه جهت شک کردن بر انسجام منطق موجهات - موجهات مسور راهنمایی می کند می کند.

<sup>۱</sup> - oratio recta

اجازه بدهید نماد معمول  $\square$  را برای ضرورت به کار ~~می~~  
~~بریم~~ ~~بیریم~~ و فرض کنید که (a) وقتی منطقاً  $p, q$  معادل  
 هم هستند،  $\square p$  و  $\square q$  دارای یک ارزش صدق هستند. و (b)  
 جایگزینی الفاظ هم مرجع درون دامنه  $\mathcal{E}$  ارزش صدقی را  
 حفظ ~~می کند~~ ~~می کند~~. تقریباً هیچ دلیلی نیست که به فرض  
 اول شک کنیم. فرض دوم قابل شک است، در حقیقت این  
 همان فرضی است که کواین در نهایت رد ~~می کند~~ ~~می کند~~.  
~~کو این کو این~~ بر مبنای این دو فرض استدلال ~~می کند~~ ~~می کند~~.  
~~کند~~ که معلوم خواهد شد که  $\square$  یک عملگر تابع-صدقی  
 است.

برای استدلال ~~کو این، کو این~~ ما فقط احتیاج داریم هر  
 مرحله از شروع دیوید سون را با یک  $\square$  شروع کنیم:

$$\square p \text{ و } (809)$$

$$\square \{x | (x = x \wedge p)\} = \{x | (x = x)\} \text{ و } (8010)$$

$$\square \{x | (x = x \wedge q)\} = \{x | (x = x)\} \text{ و } (8011)$$

$$\square q . (8012)$$

~~همان طور همان طور~~ که قبلاً دیدیم چون (808) و (806) ~~به~~  
~~طور به طور~~ منطقی معادل هم هستند، با فرض (a) (809) و  
 (8010) ~~می~~ باید دارای یک ارزش صدق باشند. ~~به طور به~~  
~~طور~~ مشابه نیز برای (8011) و (8012) ~~همین گونه می~~  
~~باشد همین گونه است~~. ما (8011) را از (8010) با  
 جایگزین کردن حد مفرد  $\{x | (x = x) \wedge q\}$  ~~به جای به جای~~  
 $\{x | (x = x) \wedge p\}$  هم مرجع با آن ~~به دست به دست~~ آوردیم؛  
 بنابراین با فرض (b)، (8010) و (8011) ~~می~~ باید دارای  
 یک ارزش صدق باشند. ما نتیجه  $\mathcal{E}$  خودمان را داریم:  
 وقتی  $p$  و  $q$  دارای یک ارزش صدق هستند،  $\square p$  و  $\square q$  نیز  
 دارای یک ارزش صدق هستند. یعنی  $\square$  یک عملگر تابع-

صدقی ~~می باشد است~~. ولی □ ~~به طور به طور~~ آشکار یک عملگر تابع - صدقی نیست. زیرا، ~~هر چند هر چند~~ این جمله ی زیر دارای یک ارزش صدق هستند:

(۸۰۱۳)  $9 > 7$

(۸۰۱۴)  $7 > \text{تعداد سیارگان}$

این دو جمله زیر دارای یک ارزش صدق نیستند:

(۸۰۱۵) □  $9 > 7$

(۸۰۱۶)  $7 > \text{تعداد سیارگان}$  □

بنابراین، با رفع تالی، فرض ~~مسئله دار مسئله دار~~ در استدلال، (b)، باید رد شود: ~~موقعیت های اشغال شده به وسیله ی~~ ~~موقعیت های اشغال شده به وسیله~~ حدود مفرد موجود در دامنه ی □، در واژگان ~~شناخته شده ی شناخته~~ شده کواین، ابهام ارجاعی دارند، کواین (1953a) با استفاده از معیار جانشین پذیری درباره بودن فرگه، به نقص قابلیت جایگزینی اشاره ~~می کند می کند~~ و بیان ~~می کند می کند~~ که امکان فهم  $\varphi x$  □ یک جمله ی باز اصیل ~~به طور به طور~~ محض درباره ی یک شیء یک مورد غیر قابل اعتماد ~~غیر قابل اعتماد~~ و شک ~~آلود شک آلود~~ است. اما در (۸۰۱۵) یک ابهام وجود دارد. از یک طرف، آن ~~می تواند می تواند~~ جهت ~~جمله ای جمله ای~~<sup>۱</sup> خوانده شود، که ضرورت یک جمله را بیان ~~می کند می کند~~. این خوانش و تقریری است که کواین به (۸۰۱۵) نسبت ~~می دهد می دهد~~. از طرف دیگر، آن ~~می تواند می تواند~~ جهت شیئی خوانده شود که تأیید ~~می کند می کند~~ یک شیء ضرورتاً دارای یک خاصیت ~~می باشد است~~. این قرائت و خوانشی است کواین از آن ~~چشم پوشی می کند چشم پوشی می کند~~ ( ~~به مانند به مانند~~ فرگه). بر مبنای این خوانش، ~~شیوه ای شیوه ای~~ که عدد

<sup>۱</sup>-referentially opaque  
<sup>۲</sup>-de dicto

به آن شیوه مشخص ~~می شود نا مربوط می شود نامربوط~~ با صدق این ~~ادعاست ادعاست~~.

در مورد (۸۰۱۵) ~~قرائت های قرائت های~~ جهت جمله (جمله ~~ای جمله ای~~) و جهت شیء (شیئی) در ارزش صدق با هم یکی هستند. ولی در مورد (۸۰۱۶) این چنین نیست<sup>۸</sup>. این ابهام در یک خطای استراتژیک در استفاده ~~ی~~ کوااین از استدلال فرگه نقش بازی ~~می کند می کند~~ و تأکید دارد: فردی که جهت شیء را کاملاً معقول ~~می یابد می یابد~~ از این استدلال نتیجه ~~می گیرد می گیرد~~ که نحو منطقی که کوااین به کار ~~می گیرد می گیرد~~ باید اشتباه باشد و این آن چیزی است که مدافعین اخلاقی منطق موجهات نتیجه ~~گرفته اند گرفته اند~~. این دو خوانش معقول وجود دارند که در ارزش صدق تفاوت دارند، (۸۰۱۶) آشکارا مبهم است: بنابراین وقتی عملگرهای موجهه اضافه ~~می شوند می شوند~~ نمادگذاری منطقی مرتبه-اول ~~سنتی سنتی~~ ناکافی است.

یک نحو جدید ~~مورد نیاز می باشد مورد نیاز است~~<sup>۹</sup>. از این ~~رو فرض های از این رو~~ نحوی که در استدلال کوااین ساخته شد - ~~به خصوص، به خصوص~~ اینکه آیا یک اصطلاح یک ساختمان منطقی ~~جزئی جزئی~~ از دیگری است یا نه - ~~غیر قابل اعتماد غیر قابل اعتماد~~ هستند.

چگونه این ملاحظات با استدلال کوااین در مورد (۸۰۱۲) - (۸۰۹) برخورد و تصادم پیدا ~~می کنند می کنند~~؟ دو نوع از جایگزینی در این استدلال وجود دارد. از یک طرف، ما یک جمله را ~~به جای به جای~~ دیگری که ~~به طور به طور~~ منطقی معادل با آن است، ~~جایگزین می کنیم،~~ برای به دست آوردن (۸۰۱۰) از (۸۰۹) ~~جایگزین می کنیم،~~ و مجدداً - برای به دست آوردن (۸۰۱۲) از (۸۰۱۱). از طرف دیگر، ما یک حد مفرد را ~~به جای به جای~~ دیگری که دارای همان

مرجع است، جایگزین می‌کنیم می‌کنیم که از (۸۰۱۰) به (۸۰۱۱) برسیم. هر نحوی که نهایتاً پذیرفته شود، قرائت جمله ای جمله ای باید جایگزین جملات منطقاً معادل را مجاز بداند ولی نه ضرورتاً حدود مفرد هم مرجع را. قرائت شیئی باید جایگزینی حدود مفرد هم مرجع را مجاز بداند ~~داد~~ ولی نه ضرورتاً جایگزین جملات معادل منطقی را<sup>۱۱</sup>.

کواین کاملاً درباره ی خوانش جمله ای جمله ای جمله صحیح است، که در اصطلاح او، وضوح ارجاعی ندارد. اما سازگاری ضمیمه کردن □ به جملات باز بی عیب بی عیب است. البته، هنوز مشکل فنی اتصال فنی اتصال دو خوانش در یک سیستم صوری باقی می مانده می ماند<sup>۱۱</sup>. ولی این مهم است که تشخیص دهیم که کواین خوانش جهت شی ای شیئی را که به صورت به صورت ارجاعی شفاف و روشن است، حذف نکرد. او به سادگی به سادگی از آن چشم پوشی چشم پوشی کرد.

البته، فرگه فقط یک خوانش جهت جمله از موجهات موجهات را تصدیق کرد و خوانش جهت جمله را تصدیق نکرد<sup>۱۲</sup>. برای کواین تکیه کردن به استدلال فرگه فقط ماندن درون قالب موجهه ای موجهه ای است که فرگه تأسیس کرد. این یک راز خواهد بود که کواین چنین به سختی به سختی بر فرگه از سوی گودل<sup>۱</sup> بسیار تأکید می کند، می کند چون گودل آن را درون یک متنی مطرح کرد که در آن او این باور را بیان کرد که تئوری توصیفات راسل راهی خارج از این نتیجه فرگه که جملات به جای به جای ارزش صدقشان قرار می گیرند می گیرند، فراهم می کند می کند. در هر صورت در هر صورت ما نشان خواهیم داد که حدس گودل صحیح است.

<sup>۱</sup>-Godel

(۸۰۵) روشی خارج از استدلال فرگه

ما دیده ~~ایم دیدیم که چگونه می توانیم می توانیم~~ از تبیین راسل راجع به توصیفات استفاده کنیم تا این را حفظ کنیم که □ یک متنی را تولید ~~می کند می کند~~ که تابع صدقی نیست: مرحله ی بعدی درصدد نشان دادن چگونگی رویکرد راسل از توصیفات است که ~~می تواند می تواند~~ تواند حفظ کند که: ~~می تواند می تواند~~

(۸۰۱۷) 's' به - ارجاع ~~می کند می کند~~،

یک متن تابع صدقی نیست. فرگه بر روی نحوه عمل خودش با توصیفات معین ~~به عنوان به عنوان~~ اسم خاص، یعنی ~~به عنوان به عنوان~~ ثوابت فردی تکیه ~~می کند می کند~~.

نحوه عمل بدیل راسلی، استدلال فرگه را ~~به طور قطع به طور قطع~~ طور قطع مسدود ~~می کند می کند~~، به همان شیوه ~~ای شیوه ای~~ که نشان دادیم استدلال کواین را مسدود ~~می کند می کند~~.

ما استدلال فرگه را در اشکال مختلف دیده ~~ایم دیدیم~~ جمله ~~ی خبری دارای یک مرجع است~~ بگذاریم بگذارید به همین صورت ادامه دهیم. پس ~~به طور قطع به طور قطع~~ این صادق خواهد بود: <sup>۱۳</sup>

(۸۰۱۸) 's' به s ارجاع ~~می کند می کند~~،

فرض کنید که این صادق باشد:

(۸۰۱۹) 's' و 'T' دارای یک ارزش صدق هستند.

فرگه از (۸۰۱۸) و (۸۰۱۹) همراه با برخی مراحل ~~متضمن متضمن~~ متضمن جایگزینی توصیفات معین هم مرجع، نتیجه ~~می گیرد می گیرد~~ گیرد می گیرد:

(۸۰۲۰) 's' به T ارجاع ~~می کند می کند~~.

حال برای استنتاج کردن (۸۰۲۰) از (۸۰۱۸) و (۸۰۱۹) باید استدلال کنیم که متن (۸۰۱۷) تابع ارزشی است. ولی فرگه واقعاً فرض ~~می‌کنند~~ می‌کند که آن تابع ارزشی است به خاطر اینکه جایگزینی مناسب بر روی توصیفات معین را انجام ~~می‌دهد~~ می‌دهد.

اگر (۸۰۱۷) یک متن تابع ارزشی است، نتیجه ~~ی~~ فرگه ~~به صورت پیش یا افتاده‌ای~~ ~~به صورت پیش یا افتاده‌ای~~ در ~~می‌آید~~ می‌آید: هر جمله ~~ی~~ صادقی ~~به جای به جای~~ همان چیز قرار ~~می‌گیرد~~ می‌گیرد و همچنین هر جمله ~~ی~~ کاذبی نیز ~~همین‌طور همین‌طور~~ است. از طرف دیگر ~~اگر~~ (۸۰۱۷) یک متن تابع ارزشی نیست، نتیجه ~~ی~~ فرگه ~~به صورت پیش یا افتاده‌ای~~ ~~به صورت پیش یا افتاده‌ای~~ کاذب است. در بنا کردن استدلال فرگه، تمرکز ما بر روی اصل مصداقی برای مرجع ۲۰۳۰۳ شاید ~~یک~~ کمی نامناسب بوده است. چون ~~همان‌طور همان‌طور~~ که در بخش ۲۰۵ متذکر شدیم، اصل جایگزینی مخصوص برای مرجع ۲۰۵۰۱ که ~~بر روی روی~~ آن بنا شده ~~است~~، کاذب است. جایگزینی اصطلاحات هم مرجع ارزش صدق را حفظ ~~می‌کنند~~ می‌کند فقط اگر این جمله درباره شیء ارجاع شده باشد. این تصحیحی بود که ما در مورد اصل جایگزینی ~~تصحیح شده~~ ~~تصحیح شده~~ ۲۰۵۰۴ انجام دادیم. آنچه ما یاد ~~می‌گیریم~~ ~~می‌گیریم~~ آن است که درباره بودن ارتباط نزدیکی با تابع ارزشی بودن دارد. استدلال فرگه دوری بود. فرگه ~~نمی‌توانست نمی~~ ~~توانست نمی~~ ~~توانست~~ بپذیرد که توصیفات درباره ~~ی~~ آنچه ~~آنها به~~ ~~آنها به~~ ~~طور~~ ~~آنها به‌طور~~ معمولی ارجاع ~~می‌کنند~~ می‌کنند، باشد اگر (۸۰۱۷) یک تابع ارزشی نباشد؛ چون در آن صورت مرجع تغییر خواهد کرد. ولی آن به ~~علت آن این علت~~ است که او توصیفات را ~~به عنوان به عنوان~~ اسم خاص ~~بر گرفت~~ ~~بر گرفت~~.



اما، راسل، یک تبیین جایگزینی برای این مورد فراهم می‌کنند<sup>۱۴</sup>. همان‌طور همان‌طور که قبلاً نشان داده‌ایم داده‌ایم، راسل فکر کرد که این اشتباه است که یک جمله را به‌عنوان به‌عنوان یک نام بدانیم: او گفت یک جمله به‌جای به‌جای یک شیء قرار نمی‌گیرد، می‌گیرد آنطور که یک نام به‌جای به‌جای حامل خود قرار می‌گیرد می‌گیرد با یک توصیف معین به جای شیئی که آن را به نحو منحصر به فردی منحصر به فردی توصیف می‌کنند. قرار می‌گیرد یک جمله شامل یک نام یا توصیف معین در بیشترین بخش درباره‌ی آن شیء خواهد بود؛ ولی یک فرد نمی‌تواند نمی‌تواند از یک جمله به‌منزله‌ی به‌منزله اینکه خودش راجع به چیزی است، صحبت کند. با این حال، با این حال اجازه بدهید وسواس راسل را برای اهداف استدلال کنار بگذاریم و به فرض فرگه توجه کنیم. آنچه فرض شده آن است که یک جمله به‌جای به‌جای چیزی قرار می‌گیرد می‌گیرد ولی راسل نیازی ندارد که فرض کند که (۸۰۱۷) یک تابع ارزشی هست است. فرگه باید آن را ثابت کند. این وظیفه ی استدلال فرگه هست.

راسل دارای یک داستان درباره‌ی ی توصیفات است که استدلال فرگه را مسدود می‌کنند می‌کنند. اجازه بدهید 's' جمله ی 'K', G است، باشد، که 'k' یک توصیف می‌باشد است. بر مبنای تبیین راسل از توصیفات، دو روش فهم از جمله،

(۸۰۲۱) 's' ارجاع به  $G, k$  است می‌کنند می‌کنند،

یک خوانش و تفسیر با دامنه کوچک وجود دارد که عبارتند عبارتند از:

(۸۰۲۲) 's' به  $(k) \langle \lambda_x.G_x \rangle$  ارجاع می‌کنند می‌کنند،

و یک خوانش و تفسیر بزرگ-دامنه نیز وجود دارد که عبارت است از:

(۸۰۲۳)  $\langle s' . \lambda_x \rangle$  به  $G_x$  ارجاع می‌کنند (k).

بر مبنای خوانش دامنه-بزرگ، روشی که ما در آن شی‌ای شینی را بر می‌گزینیم بر می‌گزینیم هیچ تفاوتی نمی‌کنند؛ ولی بر مبنای خوانش یا تفسیر دامنه-کوچک یک تفاوتی دارد، اگر آن شیء وجود داشته باشد. جایگزینی الفاظ هم مرجع، صدق را در (۸۰۲۳) حفظ می‌کنند؛ ولی در (۸۰۲۲) حفظ نمی‌کنند، درست همانطور همانطور که در مورد موجهه موجهه بود. این باور که توصیفات درباره ی آنچه هستند که آنها آنها به طور معمولی به آنها آنها ارجاع می‌کنند، در حقیقت، تحمیل خوانش و تفسیر دامنه-بزرگ بر توصیف است: این چرایی آن است که جایگزینی توصیفات هم مرجع صدق را حفظ می‌کنند.

ولی، البته، همیشه تفسیر دیگری از توصیفات وجود دارد، خوانش کوچک-دامنه که به خاطر اینکه متن تابع ارزشی نیست، جایگزینها جایگزینها را مسدود می‌کنند؛ بنابراین راسل قادر است تا تبیین کند چرا جایگزینی ها جایگزینیها بدون پذیرش اینکه این متن تابع ارزشی است، کار می‌کنند.

استدلال فرگه، همان طور همان طور که ما آن را دوباره سازی دوباره سازی کردیم، به طور عمده بر مبنای فهم فرگه از توصیفات معین به عنوان به عنوان اسم خاص است. محمول های محمول های متفاوت داخل این توصیف جذب شده اند، شده اند و بنابراین این تفاوت نادیده گرفته شده است، چون در سطح مرجع، دو توصیف برای شیء واحد قابل تعویض هستند، صدق را حفظ می‌کنند. قاعده ی جایگزینی فرگه که حاکم بر توصیفات است به طور مؤثر

به طور مؤثر با توصیفات به عنوان به عنوان ثابت فردی رفتار می کند می کند. راسل (1905) دارای یک قاعده ی جایگزینی متفاوت است.

جایگزینی ها جایگزینی ها به توصیفات معین به طور به معنی به طور با معنی بستگی دارد که آیا این متن که در آن جایگزینی صورت گرفته است، تابع ارزش باشد یا خیر. چون در یک متن که تابع ارزشی نیست، اهمیت تفاوت در محمولاتی که برای مشخص کردن فرد مورد استفاده مورد استفاده قرار گرفته، نشان داده شده است. سؤالات بسیاری وجود دارد که به وسیله ی به وسیله این نتایج درباره ی ارتباط بین استدلال فرگه و دو تئوری توصیفات ایجاد می شود می شود - تئوری های تئوری های فرگه و راسل- ولی پیگیری آنها آنها ما را به دور دست ها بی دور دست ها می برد می برد. در اینجا نتیجه ی مهم آن است که استدلال فرگه آن گونه ای آن گونه که ناگزیر می نموده می نموده است، نیست.

#### ۸۰۶) صدق و ادعا

راسل به گرفتن جملات به منزله ی نام های به منزله نام- های ارزش صدق معترض بود. در یک نامه به فرگه در تاریخ ۲ فوریه ۱۹۰۳، راسل (1903a:155-6) می گوید می گوید:

«من مقاله ی شما را در معنا و مفهوم خوانده ام، خوانده ام ولی من هنوز در مورد تئوری ارزش-صدق شما در شک هستم، ی کاش فقط به خاطر آنکه به نظر من پارادوکسیکال می رسد می رسد. من باور دارم که یک حکم یا حتی یک تفکر، تفکر چیزی است که آنقدر آنقدر خاص می باشد است که تئوری اسم های اسم های خاص کارایی در مورد آن ندارد.»

در نامه ی دیگری ی به تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۰۴، او به این موضوع برگشت. با صحبت از این گزاره که مون بلاند<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>-mont blanc

بیشتر از ۴۰۰۰ متر ارتفاع است، راسل (1903a:169) می‌گوید برای من معنای یک گزاره، صدق نیست. بلکه یک جمله ی مرکب خاص است که (در مورد فرض شده-فرض شده) صادق است. ناخشنودی راسل از سوی بلک<sup>۱</sup> (1954:229-30) این گونه-این گونه بیان شده است:

ما ممکن است فرض کنیم که اگر A و B علایمی-علایمی از یک شیء هستند جایگزینی یکی به جای به جای دیگری در هر جمله خبری هرگز منجر به چیزی بی معنی نمی شود بی-معنی نمی شود. این فرض به وسیله ی به وسیله فرگه مورد سؤال و بحث قرار نگرفته است. اجازه بدهید A جمله ی "سه عدد اول است"، باشد و B عبارت "صادق" باشد. حال "اگر سه عدد اول است پس دارای هیچ عاملی نیست"، یک جمله ی خبری با معنای معنا-است؛ B را به جای به جای جایگزین کنید به یک جمله ی بی معنی می رسیم بی معنی می رسیم، "اگر صادق، پس سه هیچ عاملی ندارد."

آخرین شکل کلمات استفاده ی بیشتری ندارد از "اگر هفت پس سه هیچ عاملی ندارد" یا در واقع در واقع هر شکل از کلمات شامل یک عبارت به شکل و قالب "اگر x آنگاه...". که "X" به وسیله ی به وسیله یک علامت جایگزین شده است. از این رو، از این رو مطابق با فرض ما، A, B علایمی-علایمی از یک چیز نیستند-- که آن چیزی است که ما در صد در صد اثبات آن بودیم.

بلک (1954:229) این استدلال را "یک ابطال با کفایت از نظریه ی فرگه که جملات علایمی-علایمی از ارزش های ارزش-های صدق هستند"، در نظر می گیرد می گیرد. اما در منطق به صورت به صورت امر معمولی در آمده-آمده است

<sup>۱</sup>-Black

که با یک جمله ~~به عنوان به عنوان~~ نامی از یک ارزش صدق رفتار شود و ~~حتی حتی~~ نام یک ارزش صدق ~~به عنوان به عنوان~~ یک ثابت که جایگاه جمله را اشغال ~~می کند می~~ ~~می کند~~ معرفی ~~می~~ شود.<sup>۱۵</sup> با فرض سادگی، شکوه<sup>۱۶</sup> و پرثمر بودن این رفتار و تعامل، ~~جذاب جذاب~~ است بگوییم که بلک، ~~بی معنایی بی معنایی~~ را تولید نکرده است. بلکه صرفاً ایجاد حیرت کرده است. استدلال او نه یک ابطال از نظریه ~~ی~~ فرگه را تشکیل ~~می دهد می دهد~~ و نه دلالت ~~می کند می کند~~ که ایضاح بیشتر به چیزی که باعث شود ما نظریه ~~ی~~ فرگه را رد کنیم، راهنمایی خواهد کرد.

بخشی از این حیرت از این واقعیت ~~نشأت نشأت~~ ~~می گیرد می گیرد~~ که در زبان طبیعی، حدود مفرد و جملات متعلق به ~~مقوله های مقوله های~~ نحوی مختلف هستند. فرگه ~~آنها آنها~~ را به مقوله ~~ی~~ نحوی یکسانی نسبت ~~می دهد می دهد~~: او ~~آنها آنها~~ را اسم خاص Eigennamen ~~می نامد می نامد~~. ما هیچ مشکل منطقی در این رویکرد مشاهده ~~نکرده ایم نکرده ایم~~ ولی بخشی از این حیرت از این واقعیت ~~نشأت نشأت~~ ~~می گیرد می گیرد~~ که جملات تصدیق ~~شده اند شده اند~~ ~~در حالی که در حالی که~~ حدود مفرد ~~این طور این طور~~ نیستند. فرگه ~~حرف های حرف های~~ زیادی را در این مورد داشت.

کلماتی مثل 'استدلال'<sup>۱۷</sup> و 'تصدیق'<sup>۱۸</sup> یک ابهام روند محصول را نمایش ~~می دهند می دهند~~. ممکن است منظور ما از یک تصدیق، یا آن چیزی باشد که تصدیق شده است و یا تصدیق کردن آن، باشد<sup>۱۹</sup>. این تمایز نسبتاً راحت مغفول واقع ~~می شود می شود~~. فرگه (Frege 1915:25) آن را ~~به این گونه این گونه~~ بیان ~~می کند می کند~~: 'وقتی چیزی که

<sup>۱۷</sup>- argument  
<sup>۱۸</sup>-assertion

در مورد آن حکمی شده که برقرار است، ~~می توانیم می~~ توانیم همیشه ~~اندیشه ای اندیشه ای~~ را که ~~به عنوان~~ به عنوان صادق تشخیص داده شده است، برگزینیم؛ عمل حکم هیچ بخشی از این شکل و قالب را تشکیل ~~نمیدهند می~~ دهد '۱' در یک جمله ~~ی شرطی~~، نه ~~مقدمه~~ مقدمه و نه تالی تصدیق ~~نشده اند یا~~ حکم ~~نشده اند نشده اند~~ که صادق هستند؛ ~~با این حال، با این حال~~ هر بخش از جمله ~~ی شرطی~~ یک اندیشه ~~ی کامل~~ است، یک گزاره.

فرگه (1893:35) این ~~استفاده های~~ استفاده های غیر تصدیقی از جملات را جهت دلالت کردن پذیرفت: "من قصد ندارم چیزی را تصدیق کنم اگر من صرفاً یک معادله را یادداشت کنم، بلکه . . . . من صرفاً یک ارزش صدق دلالت ~~می کنم می کنم~~، ~~همان طور همان طور~~ که من چیزی را تصدیق ~~نمی کنم نمی کنم~~ اگر من صرفاً یادداشت کنم '۲' بلکه صرفاً به یک عدد اشاره ~~می کنم می کنم~~ '۱' او علامت مخصوص '۱-' را معرفی کرد جهت دلالت کردن به اینکه آنچه در پی ~~می آید آن می آید~~ مورد تصدیق قرار گرفته است. \_\_ '۲=۴-۱' اصلاً یک نام نیست؛ به چیزی دلالت ~~نمی کنند نمی کنند~~ یا حتی وانمود به دلالت به چیزی ~~نمی کنند نمی کنند~~. بلکه '۱-' یک عملگرد بیانی است - ~~بدین بدین~~ بدین وسیله و وسیله تصدیق شده است که - 'که به یک نام از یک ارزش صدق فهمیده ~~می شود می شود~~، جهت ساختن یک تصدیق از اندیشه ~~بیان شده به وسیله ی حماسه ای بیان~~ شده به وسیله حماسه ای که عملگر به آن متصل شده است. طرز عمل علامت '۱-' در فرگه (1893) در تقابل بارزی با طرز عمل آن در ~~فرگه~~ فرگه (1879:54) است. ~~که به~~ طوریه طور واضح بین یک محتوا و حکم به صادق بودن محتوا تمایز ایجاد نشده است، او ادعا کرد که علامت تصدیق یک محمول است:

زبانی را فرض کنید که در آن گزاره و 'ارشمیدس در تسخیر سیراکیوز کشته شد'، به شیوه ~~ی~~ زیر باین- بیان شده است: 'مرگ جابرانه ~~ی~~ ارشمیدس در تسخیر- تشخیص سیراکیوزیک یک واقعیت است'. حتی در اینجا اگر یک نفر بخواهد، موضوع و محمول ~~می~~ تواندمی تواند تمیز داده ~~شوندشود~~ ولی موضوع شامل همه ~~ی~~ محتوا ~~می شود، می شود~~ و محمول فقط جهت اینکه آن را ~~به عنوان-~~ به عنوان یک حکم ظاهر کند، ~~می باشدخواهد بود~~. چنین زبانی فقط یک محمول یگانه برای همه ~~ی~~ احکام دارد. یعنی ~~ی~~ 'یک واقعیت است'... مفهوم نگاری ما مانند یک چنین زبانی است و نماد ۱- محمول عمومی برای همه ~~ی~~ احکام است.

فرگه (1879) فکر کرد که ضمیمه کردن 'این صادق است که' یک اظهار را تبدیل به یک تصدیق ~~می کندمی-~~ کند. این تنها جایی است که ما صادق یا کذب را در مفهوم نگاری پیدا ~~می کنیم می کنیم~~. فرگه (1879) خصوصیات منطقی ادات ربط را در چارچوب ایجاب یا سلب شدن توضیح ~~می دهدمی دهد~~. فرگه (1893) ~~به طوربه طور~~ کامل جنبه ~~ی~~ تصدیقی را از جملات و ~~به خصوص به خصوص~~ از رابطه که عموماً همراه با آن است، انتزاع کرده بود. حال این جملات به ارزش صدق دلالت ~~می کنندمی کنند~~، و ادات ربط در چارچوب ارزش صدق تبیین ~~شده اندشده اند~~. نقش تصدیقی ~~آنها- آنها~~ آنها به علامت مخصوص او '۱-' انتقال یافته است. ~~با اینحال با اینحال~~ جملات غیر تصدیقی صادق یا کاذب هستند. و بنابراین ~~ارزش های ارزش های~~ صدق به ~~؟؟؟؟~~ تعلق ندارند بلکه به دستگاه ارجاعی ~~نماد گذاری-~~ نماد گذاری تعلق دارد. علامت ۱- واقعاً یک ترکیبی از دو علامت است، یک خط عموی '۱' و یک خط افقی '۱-'. آنچه از آن نتیجه ~~می شودمی شود~~ را به نام ارزش صدق

تبدیل ~~می کند، می کند~~ و خط عمودی ~~دلالت می کند~~ به اینکه آنچه نتیجه شده ~~و تصدیق می شود می شود، دلالت می کند~~. خط افقی ~~می تواند می تواند~~ بدون خط عمودی باشد (ولی برعکس نه). '—' یک عبارت مکانی یک موضعی است که به یک نام متصل ~~می شود می شود~~ تا نام یک ارزش صدق را شکل دهد: Δ — '—' **صادق** است اگر Δ **صادق** باشد، از طرف دیگر آن **کاذب** است اگر Δ **صادق** نباشد<sup>۱۱</sup>.

(Frege 1893:38) چون این یک تابع است که اشیاء را به ~~ارزش های ارزش های~~ صدق متناظر ~~می کند می کند~~، ~~به جای به جای~~ یک مفهوم قرار ~~می گیرد می گیرد~~، ~~به جای به جای~~ یک مفهوم که تحت پوشش آن ~~یک~~ شیء مفرد **صادق** وجود دارد، قرار ~~می گیرد، می گیرد~~ یعنی، مفهوم **صادق** بودن یا صادق بودن.

~~به طور به طور~~ معمول، فرگه تابع را برای هر ~~شناسه ای شناسه ای~~ ~~تعریف می کند می کند~~. وقتی ~~علامتت علامتت~~ ~~علامتت~~ افقی به نام یک ارزش صدق ~~می کرد می کرد~~، کل به همان ارزش صدق ارجاع ~~می کند، می کند~~ ولی وقتی علامت افقی به یک نام برای چیزی غیر از یک ارزش صدق ~~می کند می کند~~ شده است، آنگاه کل به کذب ارجاع ~~می دهد می دهد~~. هر ~~چند هر چند~~ جملات و حدود مفرد و معمولی به یک مقوله ~~نحوی نحوی~~ تعلق دارند، همه ~~ی نام نام~~ قابل تصدیق نیستند، بلکه فقط ~~نام های نام های~~ ارزش صدق قابل تصدیق هستند. در این روش، فرگه به تفاوت شهودی که راسل و بلک فکر کردند فرگه فراموش کرده بود، احترام ~~می گذارد می گذارد~~.

(۸۰۷) آیا 'صادق' یک محمول است؟



اگر ما 'Δ-' را به صورت به صورت 'صادق است که Δ می خوانیم می خوانیم'، این مشخص خواهد کرد که 'صادق' یک کلمه ی مفهومی است. و یک نام برای یک شیء نیست. ولی اینچنین اینچنین نیز نیست. با اخذ نشانه مان نشانه - مان از تمایز فرگه (1892b) بین سیاره ی زهره و مفهوم چیزی غیر از زهره نبودن - مفهوم دلالت شده به وسیله ی دلالت شده به وسیله 'زهره = x' ما ممکن است مفهوم صادق بودن را با اینهمان اینهمان بودن با صادق را یکی بدانیم، مفهوم دلالت شده به وسیله ی دلالت شده به وسیله 'x = صادق'. پس ما می فهمیم، می فهمیم:

(۸۰۲۴) این صادق است که ۵ یک عدد اول است،

یک اینهمانی می باشد اینهمانی است،

(۸۰۲۵) ۵ یک عدد اول است = صادق.

بنابراین ی 'صادق' بیشتر از 'زهره' یک کلمه ی مفهومی نیست: (۸۰۲۴) می گوید می گوید که چیزی تحت مفهوم اینهمان اینهمان بودن با صادق قرار می گیرد می گیرد، نه اینکه چیزی تحت مفهوم صادق قرار می گیرد می گیرد.

در واقع، همینکه در واقع همینکه تحلیل تابع/شناسه فرگه ی از جملات را پذیرفتیم، بیهوده است که بر این فرض اصرار کنیم که 'صادق' یک کلمه ی مفهومی است، چون اگر ما سعی کنیم 'صادق' را به عنوان به عنوان یک کلمه ی مفهومی بپذیریم که به یک نام (از هر نوع هستومند) متصل می شود می شود تا نام پیچیده تری پیچیده تری بیافریند. پس چون هر کدام از اینها اینها نام هستند و بنابراین به اشیاء ارجاع می کنند می کنند - کنند، استدلال بخش ۸۰۲ نشان می دهد می دهد که آنها آن -

ها به ارزش صدق ارجاع می‌کنند. می‌کنند یعنی، همینکه همینکه ما سعی می‌کنیم. می‌کنیم صادق را به عنوان به عنوان یک تابع مورد توجه مورد توجه قرار دهیم، ناچار می‌شویم. می‌شویم که ارزش‌های ارزش‌های صدق را به عنوان به عنوان اشیاء در نظر بگیریم؛ بنابراین هیچ نقطه‌ای نقطه‌ای در هر کوشش جهت اینکه آن را یک تابع در نظر بگیریم، وجود ندارد.<sup>۱۸</sup>

این یک نتیجه از نظریه ی فرگه است که (۸۰۲۴) و (۸۰۲۶)  $\delta$  یک عدد اول است،

می‌باید دارای یک مرجع باشد. یعنی یک ارزش صدق. به زبان جدید و معتقد است:

(۸۰۲۷) این گزاره که  $p$  صادق است اگر و تنها اگر  $p$ .

اما فرگه (1892c:158) یک مقدار بیشتری در تبیین اش تبیینش از صدق پیش می‌رود. می‌رود:

«یک فرد ممکن است کوشش داشته باشد. تلاش کند نسبت اندیشه به صدق را مانند نسبت معنا به مرجع (Bedeutung) تلقی نکند، بلکه تلقی نکند بلکه نسبتاً به صورت نسبی آن را نسبت موضوع به محمول بداند. در واقع در واقع یک نفر می‌تواند. می‌تواند بگوید: 'این اندیشه که  $\delta$  یک عدد اول است، صادق است' ولی آزمون دقیق تردقیق‌تر نشان می‌دهد. می‌دهد که هیچ چیز بیشتری از جمله ساده ی '  $\delta$  یک عدد اول است'، گفته نشده است.<sup>۱۹</sup>»

این ادعای یک ادعا است که (۸۰۲۴) و (۸۰۲۶) یک گزاره را بیان می‌کنند. می‌کنند.<sup>۲۰</sup> این ادعای قوی‌تری ادعای قوی تری است از (۸۰۲۷) است و فشار بر روی تئوری او می‌گذارد. گذاشته و وارد می‌کنند. می‌کنند. فرگه (1915:251-2) می‌گوید. می‌گوید:

«این ممکن است ما را به این فکر برساند که کلمه ی 'صادق' اصلاً دارای معنایی نیست. ولی در آن مورد هم یک جمله که در آن 'صادق' به عنوان به عنوان یک محمول به کار رفته است، هم دارای هیچ معنایی نیست. همه ی آن چه آنچه یک فرد می‌تواند. می‌تواند

بگوید عبارت است از: کلمه **ی** 'صادق' یک معنایی دارد که هیچ سهمی نسبت به معنای کل **جمله ای جمله ای** که در آن جمله **به عنوان به عنوان** یک محمول واقعی شده است، ندارد.»

ولی این تئوری هیچ فضایی را باقی **نمی گذارد نمی گذارد** که یک عبارت که دارای معنا باشد، **به این حال** هیچ سهمی نسبت به معنای عبارت **در برگیرنده ی در برگیرنده** آن نداشته باشد. این **موضوع یک** مشکل بارزی برای داستان فرگه درباره **ی** صدق باقی **نمی گذارد نمی گذارد**.

(۸۰۸) تئوری مطابقت صدق

یک شکل **آزار دهنده آزار دهنده** که باقی **می ماند می ماند** **آن این** است که داستان فرگه درباره **ی** مرجع یک جمله **را** اشتباه کرده است. **صادق و کاذب اینها اینها** چه

چیزهایی هستند؟ واقعیات **به طور به طور** مخصوصی کاندیداهای قوی برای اینکه **مرجع های مراجع** جملات باشند، هستند زیرا با صدق گره **خورده انده خورده اند**.

این اعتقادی عمومی است که صدق یک جمله در مطابقت آن با واقعیت است. برای مثال، تارسکی (1944:15) **می**

**گوید می گوید:** "اگر... ما تصمیم بگیریم استفاده **ی** معمولی و مرسوم از اصطلاح 'دلالت **می کند می کند**' را **نه**

**تنهانها تنها** با **به کارگیری به کارگیری** آن برای نام **هانامها** بلکه همچنین برای جملات گسترش دهیم" پس این

جمله **ی** زیرین، نظریه **ی** فلسفی صدق را که او **در صد در صد** دقت بخشیدن به آن بود، **فرمول بندی می**

**کند فرمول بندی می کند:** "یک جمله صادق است اگر آن به یک امر واقع<sup>۱</sup> دلالت کند". با نگاه از این منظر، **به**

نظر خواهد رسید که فرگه تحلیل جملات را کاملاً غلط انجام داده است. فرد مایل **می شود می شود** که بگوید

جمله **به جای به جای** یک ارزش صدق قرار **نمی گیرد نمی**

<sup>۱</sup>-state of affair

گیرد بلکه به جای به جای یک واقعیت (ممکن) قرار می گیرد می گیرد و صدق وقتی می آید می آید که واقعیت (ممکن) که به وسیله به وسیله این جمله ی نامیده شده نامیده شده حاصل شود، جمله ای جمله ای که شامل آن است نامیده شود.

مشکل همراه با این فرض که جملات به واقعیات (ممکن) دلالت می کنند می کنند عبارت است از این، همان گونه همان گونه که ما قبلاً یادآوری کرده ایم، کرده ایم که تمایز روشن و صریح مورد درخواست، در دسترس نیست. چون، با فرض نتیجه ی استدلال فرگه در بخش ۸۰۲، همه ی جملات صادق می باید یک واقعیت را نام گذاری نام گذاری کنند. واقعیات بزرگ، همان طور همان طور که دیوید دیوید سون آن را می نامد می نامد (1969).

گودل (1944:214) بر خصوصیت متافیزیکی مفهوم فرگه از صدق تأکید کرده است، 'یادآوری چیزی شبیه به نظریه ی ایلایای 'واحد' برای فرد است.'

این شباهت به طور قطع به طور قطع برجسته است. چون صدق یا واقعیات بزرگ<sup>۱</sup> یا واقعیات - به نظر می رسد می رسد که یک تمامیت غیر قابل تفرق غیر قابل تفرق دقیقاً مانند آنچه هستی 'پارمنیدیسی' است. می باشد. ولی یک تفاوت خیلی مهم وجود دارد: در حالی که در حالی که پارمیندس هستی و فقط هستی را می پذیرد می پذیرد، به نظر می رسد می رسد فرگه هم هستی و هم عدم هستی را می پذیرد می پذیرد. جملات کاذب هم نام هم نام هستند. آنها آنها نام های کذب

<sup>۱</sup>-Great Reality or Fact

هستند؛ ~~ب~~ بنابراین برای فرگه یک **عدم واقعیت بزرگ** در کنار **واقعیت بزرگ** وجود دارد.

اما ~~بهرحال~~ ~~به~~ هرحال اگر ما هر دو **واقعیت بزرگ** و **عدم واقعیت بزرگ** را داشته باشیم ~~ب~~ پس رابطه ~~ی~~ روشن بین واقعیات و صدق دیگر وجود ندارد. به یاد آورید که واقعیات به خاطر این معرفی شده بودند که صدق را تبیین کنند:

یک جمله را صادق ~~می~~ ~~نامیدند~~ ~~می~~ نامیدند اگر واقعیت (ممکن) این جمله که آن را نامیده، حاصل شود ~~ب~~ ولی ~~ب~~ در این صورت یک جمله ~~ی~~ کاذب، کاذب بودن، ~~به~~ جای ~~به~~ جای **عدم واقعیت بزرگ** قرار ~~می~~ ~~گیرد~~ ~~می~~ گیرد و چون عدم واقعیت بزرگ حاصل ~~می~~ ~~شود~~ ~~می~~ شود این جمله ~~می~~ باید صادق باشد. ~~از این رو این طور می شود از این رو این طور می شود~~ از این رو این طور می شود ~~می شود~~ می شود که اگر یک جمله دارای هر ارزش صدقی است، آن جمله دارای ارزش صدق، صادق است. اما عقیده ~~ی~~ پشت متوسل شدن به واقعیات ~~ب~~ این است که یک جمله به سخن ~~استعاره~~ ~~ای~~ استعاره ای به طرف واقعیت ~~هدف~~ ~~گیری~~ هدف ~~گیری~~ گیری شده است و جمله صادق است اگر به نقطه ~~هدف~~ ~~گیری~~ هدف ~~گیری~~ گیری شده ~~هدف~~ ~~گیری~~ هدف ~~گیری~~ گیری شده ~~برسد~~ و کاذب است اگر به این نقطه نرسد. یک کوشش طبیعی در اصلاح کردن این رویکرد این است که گفته شود ~~که~~ یک جمله صادق است اگر و فقط اگر آن **واقعیت بزرگ** را بنامد ~~ب~~ و کاذب است اگر و فقط ~~ب~~ اگر آن **عدم واقعیت بزرگ** را بنامد ~~ب~~ و این نیز رد ~~می~~ ~~شود~~ ~~می~~ شود.

ما از واقعیت این انتظار را نداریم که هم واقعیت و هم غیرواقعیت را شامل شود.

ما فرض گرفته ایم گرفته ایم که چیزی خارج از حوزه ~~ی~~ جملات (یا ~~اندیشه ها اندیشه ها~~) وجود دارد که به خاطر آنها آن ها گفته می شود ~~می شود~~ که جملات (یا ~~اندیشه ها اندیشه ها~~) صادق هستند. و ما جداً جذاً فرض کرده ایم کرده ایم که صادق آن شیء است. ما تلاش کرده بودیم صدق را با آنچه ذاتاً یک تئوری مطابقت برای صدق بود متناسب کنیم. ولی فرگه صریحاً تئوری مطابقت صدق را رد می کند می کند و صادق قرار نیست که نقش چیزی را بازی کند مثل نقش شمای متافیزیکی کند که دیوید سون و گودل ما را به فکر ~~و داشته اند~~ و داشته اند. فرگه (1918:32) استدلال می کند می کند که "صدق شامل مطابقت معنای [یک جمله] با چیز دیگری نیست. چون در غیر این صورت سؤال از صدق را ~~به صورت نا محدودی~~ به صورت نامحدودی تکرار می کند می کند."

فرگه تئوری مطابقت را ~~به عنوان به عنوان~~ تبیینی از توصیف ما از یک تصویر. با فرض اینکه چیزی را تصویر می کند می کند، ~~به منزله ی~~ به منزله یک تصویر صادق بودن طرح می کند می کند.

«ممکن است از این مورد ~~این گونه این گونه~~ فرض شود که صدق شامل یک تطابقی از یک تصویر با ~~آن چه آنچه~~ آن ترسیم می کند می کند. کند. حال یک تطابق یک رابطه و نسبت است. ولی این علیه استفاده ~~ی~~ کلمه ی 'صادق' است که یک اصطلاح نسبی نیست و شامل هیچ دلالتی به چیز دیگری که چیزی باید با آن مطابق باشد، نیست. اگر من ~~نمی دانم نمی دانم~~ که یک تصویر ~~وسیله ای~~ وسیله ای است جهت نشان دادن کلیسای کولونیا است. پس من ~~نمی دانم نمی دانم~~.

دانم برای تصمیم در مورد صدق آن باید تصویر را با چه چیزی مقایسه کنیم. (frege 1918:326-7)»

مطابق با تئوری مطابقت، ما باید تصور کنیم که یک تصویر را با چیزی که این تصویر قصد نمایش آن را دارد، نظیر کنیم. و اگر این دو مطابق باشند، آنگاه گفته می‌شود می‌شود که تصویر یک تصویر صادقی است. ولی، فرگه خاطر نشان می‌کند، می‌کند که صدق خودش یک نسبت مطابقت نیست؛ بلکه ما می‌باید طرح تطابقی را فرض کنیم که تصاویر را با آنچه آنها قصد ترسیم آن را دارند، مرتبط کند. و بنابراین صدق را برای تصاویر در چارچوب وفاداری آنها و وفاداری آنها به این طرح تطابقی تعرف کنیم. یعنی، ما تعیین می‌کنیم می‌کنیم که آیا یک تصویر خاص صادق است یا نه؟ این کار، به وسیله‌ی به وسیله تعیین کردن اینکه آیا آن تصویر در واقعیت به این چیزی که قصد ترسیم آن را دارد، تطبیق می‌کند می‌کند یا نه؟ ولی در این مورد، فرگه (1918:327) استدلال می‌کند، می‌کند، کوشش جهت تعریف کردن صدق به عنوان به عنوان مطابقت منجر به تسلسل باطل می‌شود می‌شود.

«ولی آیا می‌توانیم می‌توانیم معتقد نباشیم که صدق وجود دارد وقتی مطابقت در یک جنبه خاص وجود دارد؟ ولی کدام جنبه؟ چون در آن چه ما می‌باید انجام دهیم تا تصمیم بگیریم که آیا چیزی صادق است یا نه؟ ما می‌باید مورد تحقیق کنیم قرار دهیم که آیا آن صادق است که یک عقیده و یک واقعیت، به فرض در یک منظر و وجه به خصوصی به خصوصی مطابق هم داده شده اند شده اند و آنگاه ما می‌باید با یک سؤال سؤال از همان نوع روبرو شویم و باز می‌توانیم می‌تواند دوباره شروع شود؛ بنابراین تبیین کوشش شده تلاش شده از صدق به منزله‌ی به منزله تطابق فرو می‌ریزد می‌ریزد»

مشکل آن است که ما یک طرح تطابق نپردازیم و سپس سؤال از صدق را مطرح کنیم: صدق خودش در برپا کردن این طرح فرض گرفته شده است.

این **صادق** و **کاذب** چه چیزهایی هستند؟ وقتی ما صحبت از

~~نام‌ها به عنوان نام‌ها به عنوان عباراتی می‌کنیم می‌کنیم~~ ~~می‌کنیم~~ که به اشیاء ارجاع ~~می‌کند، می‌کنند~~ و ما فرض ~~می‌کنیم می‌کنیم~~ که این ~~نام‌ها~~ را استفاده ~~می‌کنیم می‌کنیم~~ تا درباره ~~ی~~ این موضوعات صحبت کنیم. پس ما باور داریم قادر خواهیم بود که ~~آنها~~ ~~آنها~~ را به روشی شناسایی کنیم. اگر یک جمله ~~ی~~ صادق ~~به جای به جای~~ **صدق** قرار ~~می‌گیرد،~~ فرض ~~می‌کنیم می‌کنیم~~ که این

جمله درباره ~~ی~~ آن است: پس ما ~~نظر~~ ~~می‌اندزیم~~ **نظر انداخته** تا شیء ارجاع شده را پیدا کنیم و بفهمیم که آیا شیء از چنین و چنان نوعی هست که یک جمله را صادق یا کاذب کند یا خیر؟

ولی اشیاء کاملاً با جملات متفاوت هستند. در مورد جملات، به نظر ~~می‌رسد، می‌رسد~~ که اول ما ارزش صدق این جمله و بنابراین شیئی را ~~به جای که به جای~~ آن قرار ~~می‌گیرد، می‌گیرد~~، تعیین کنیم. آیا این ~~می‌تواند، می‌تواند~~

**تواند** درست باشد؟ فرگه ~~این‌گونه این‌گونه~~ فکر ~~می‌کند، می‌کند~~ از نگاه فرگه، جستجو و بررسی خود این اشیاء، **انتزاعی** اشتباه است. این تنها راهی است که او ما را از پیگیری در اصل مشهور متن نصیحت ~~می‌کند، می‌کند~~: 'هرگز دنبال معنای یک کلمه ~~به تنهایی به~~

**تنهایی** نباشید، بلکه فقط در متن یک گزاره دنبال آن بگردید' (frege 1884:x). فرگه به ما یک تبیین بسیار

**مؤثر مؤثر** و دقیق از مرجع ~~را به وسیله از طریق~~ رشد و گسترش اصول ترکیبی آن ~~را~~ ~~ارایه~~ **ارائه** داده است. ولی



باز کردن این اصول ما را دور از شهودات اصلی توصیف شده در بخش ۲ قرار ~~می‌دهد~~ که ~~به جای به جای~~ چیزی قرار گرفتن و درباره بودن را به هم پیوند ~~می‌داد~~ و این ~~سؤال سؤال~~ باقی ~~می‌ماند~~ که آیا اصل متن برای ما مقدار کافی از یک داستان جهت راضی کردن ~~ما~~ فراهم ~~می‌کند~~ که جملات ~~به جای به~~ جای این اشیاء قرار ~~می‌گیرند~~ فرگه نه تنها ~~نه تنها~~ منطق مدرن را گسترش داد بلکه با اصول ترکیبی خودش یک تصویر ~~پر قدرت~~ ~~یر قدرت~~ همراه با طنین متافیزیکی بسیار قوی را توسعه داد. در این بخش ما ~~کم کم~~ بصیرت ~~ها~~ بصیرت ~~ها~~ و ~~بینش های~~ ~~بینش های~~ او را ~~به خصوص به خصوص~~ در مورد مفهوم صدق پیش انداختیم. با استفاده از راسل ~~به عنوان به عنوان~~ زمینه مقایسه آنچه که ما آن را به قدر کافی جالب یافتیم، آن است که این استلزامات متافیزیکی نتایجی نیستند که با ~~تجزیه و تحلیل های منطقی اش~~ ~~تجزیه و تحلیل های منطقی اش~~ ~~تجزیه و تحلیل های منطقی اش~~ به ما تحمیل شود بلکه ~~آنها آن~~ ~~آنها آن~~ ~~آنها آن~~ نقطه شروع کردن بیشتر شبیه ~~فرض های فرض های~~ ~~فرض های فرض های~~ ~~فرض های فرض های~~ است که در آن موتور نحوی فرگه کار ~~می‌کند~~ ~~می‌کند~~ ~~می‌کند~~ تحلیل فرگه او را راهنمایی ~~می‌کند~~ ~~می‌کند~~ ~~می‌کند~~ تا یکی از بهترین ~~تبیین های تبیین های~~ ~~تبیین های تبیین های~~ ~~تبیین های تبیین های~~ سنتی ~~سنتی~~ ~~سنتی~~ ~~سنتی~~ از صدق را انکار کند، تئوری مطابقت و رویکردهای صدقی را که بیشتر در خط ~~مفهوم های مفهوم های~~ ~~مفهوم های مفهوم های~~ ~~مفهوم های مفهوم های~~ حداقلی ~~را هستند~~ ~~را هستند~~ ~~را هستند~~ که امروزه شایع هستند ~~را پیشنهاد می‌دهد~~ ~~را پیشنهاد می‌دهد~~ ~~را پیشنهاد می‌دهد~~. این ~~به خصوص قابل~~ ~~به خصوص قابل~~ ~~به خصوص قابل~~ ملاحظه ~~به خصوص قابل ملاحظه~~ ~~به خصوص قابل ملاحظه~~ ~~به خصوص قابل ملاحظه~~ است زیرا ما معمولاً تئوری مطابقت را ~~به عنوان به عنوان~~ ~~به عنوان به عنوان~~ ~~به عنوان به عنوان~~ یک خدمتکار برای رئالیسم ~~می‌یابیم~~ ~~می‌یابیم~~ ~~می‌یابیم~~. گسست فرگه از این ~~سنت~~ ~~سنت~~ ~~سنت~~ سنت یک چالش را نمایان ~~می‌کند~~ ~~می‌کند~~ ~~می‌کند~~. آیا ما باید فرگه را ~~به عنوان به عنوان~~ ~~به عنوان به عنوان~~ ~~به عنوان به عنوان~~ یک ~~واقع گرای~~ ~~واقع گرای~~ ~~واقع گرای~~

اصیل در نظر بگیریم با اینکه او تئوری مطابقت صدق را رد ~~می‌کند، می‌کند~~ یا آیا این عدم پذیرش تئوری مطابقت بیشتر ~~بنیّه~~ ای بینه‌ای است بر اینکه او در واقع اصلاً ~~واقع‌گرا~~ واقع‌گرا نیست؟<sup>۲۱</sup>

## فصل ۹

### مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم

داستان فرگه درباره ی متن های غیر مستقیم متن های غیر مستقیم عبارات موصولی مانند 'هری باور دارد که' و 'جان گفت که' -- به طور به طور وسیعی شناخته شده شناخته شده هستند و بسیار با نفوذ می باشند. با نفوذ هستند و با این حال با این حال این خلاصه ترین خلاصه ترین طرح است. 'در اینجا آن چیزی که او در 'معنا و مرجع' می گوید می گوید، مطرح می شود می شود':

«در سخن مستقیم یک فرد درباره ی معنا صحبت می کند. مثلاً از اظهارات فرد دیگری صحبت می کند. کاملاً واضح است که در این شیوه از صحبت کردن کلمات مرجع (Bedeutung) مرسوم خودشان را ندارند ولی به آنچه معمولاً معنای آنهاست آنهاست، دلالت می کنند.»

به خاطر داشتن یک اصطلاح کوتاه، ما خواهیم گفت: در سخن غیر مستقیم غیر مستقیم به کلمات به طور غیر مستقیم مورد استفاده به طور غیر مستقیم مورد استفاده قرار گرفته اند اند یا دارای مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم (indirect Bedeutung) خودشان هستند. ما مرجع مرسوم کلمه را از مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم یک کلمه تشخیص می دهیم؛ می دهیم و همین طور همین طور معنای مرسوم را از معنای غیر مستقیم غیر مستقیم آن. مرجع (Bedeutung) غیر مستقیم غیر مستقیم یک کلمه معنای مرسوم آن می باشد است. (frege 1892c:154)

روشی که او در آن تمایز معنا/ مرجع را با مشکل جایگزین پذیری در ستون مبهم به هم پیوند داده است، کاملاً ظریف است. ولی به آن محکمی ای هم که یک نفر فکر می کند می کند، نیست. چون ما آنچه را که مرجع

مرسوم یک عبارت قرار است باشد، را می دانیم می -  
دانیم: مرجع مرسوم شیء است که کلمه به جای به جای آن  
قرار می گیرد می گیرد. ما همچنین آنچه را که قرار است  
 معنای مرسوم یک عبارت قرار است باشد، را می دانیم  
می دانیم: معنای مرسوم تقریباً معنای عبارت است؛ -  
 بنابراین آنچه را که قرار است مرجع غیر مستقیم می  
غیر مستقیم باشد، را میدانیم می دانیم: فرگه به صورت  
به صورت صریح مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم را با معنای  
 معمولی یکی می کند می کند. ولی اما معنای غیر مستقیم -  
غیر مستقیم قرار است چه باشد؟

البته، ما میتوانیم می توانیم از معنای غیر مستقیم  
غیر مستقیم جمله 'گرچه روی فرش است' صحبت کنیم. ما  
 حتی می توانیم می توانیم بگوییم که، در روح فرگه ای  
فرگه ای، معنای غیر مستقیم غیر مستقیم آن جمله شامل  
 نحوه ی تجلی تجلی و ظهور از معنای معمولی آن می  
شود می شود، تفکری که این آن را بیان می کند می کند  
 یعنی، اینکه گرچه روی فرش است. یا حتی ممکن است ما  
 معنای غیر مستقیم غیر مستقیم جمله 'گرچه روی فرش  
 است' را با معنای مرسوم نام آن اندیشه، اینکه گرچه  
روی فرش است؛ یکی کنیم و ما ممکن است آن را به با  
 شیوه ی مختلف معرفی آن اندیشه مقابله کنیم برای  
 مثال، آن اندیشه، که جی. ل. آستین<sup>۱</sup> درباره ی آگاهی  
 فلسفی مدرن در بحث خودش از صدق بیان می کند می کند.  
 کاملاً واضح نیست که ما بتوانیم از این شیوه از صحبت  
 برای سمانتیک سخت سخت بهره ببریم. ولی حتی اگر  
 بتوانیم، این مشکل باقی می ماند می ماند که یک جمله  
می تواند می تواند وارد عبارات موصولی شود و مجدداً  
 وارد شود و همین طور همین طور... نسبت به هر آنچه

<sup>۱</sup>-J.L. Austin

عمق دارد و ما برای در نظر گرفتن این فرو رفتن های رفتن های پی در پی پی در پی، ما به روش کلی عمومی برای تعیین معنای غیر مستقیم غیر مستقیم احتیاج داریم.

یک لغت نامه ی لغت نامه خوب معنای مرسوم از یک کلمه را فراهم می کند می کند و اگر آن مدخل مثال های مثال را های از چیزهایی که نسبت به آن کلمات را به کار می گیرند می گیرند باشد، مرجع مرسوم را نیز فراهم می کند می کند. ولی اما ما انتظار نداریم معنای غیر مستقیمی غیر مستقیمی در مدخل لغت نامه لغت نامه پیدا کنیم. معنای غیر مستقیم غیر مستقیم باید به طور به طور ساختاری متعین تعیین شده باشد: باید روشی برای محاسبه ی معنای غیر مستقیم غیر مستقیم یک کلمه با استفاده ی از معنا و مرجع مرسوم در پیوند با خواص عملگر موصولی وجود دارد. ولی همان طور همان طور که راسل (1905:50) نشان داد، 'هیچ جاده ی جاده عقب گرایی عقب گرایی از دلالت ها دلالت ها به معنا ها معناها وجود ندارد.<sup>۱</sup> در واقع، در واقع گفتن اینکه چگونه باید معنای غیر مستقیم باید غیر مستقیم تعیین شود به عنوان وظیفه ای به عنوان وظیفه ای با مشکل قابل توجه قابل توجه قابل توجه فهمیده شده است.

همان طور همان طور که قبلاً ذکر شد، به نظر می رسد می رسد راسل مشکل را فهمیده است؛ ولی این کارناپ<sup>۱</sup> است که به طور به طور معمول با مطرح کردن موضوع موضوع سلسله مراتب سلسله مراتب نامتناهی برای سمانتیک فرگه دارای اعتبار شده است. کارناپ (1974) فرگه را متهم کرد که نیازمند تعدادی نامتناهی از نام های نام های مجزا برای معناهای غیر مستقیم غیر مستقیم بود.

<sup>۱</sup> - Carnap

دیویدسون نقاط انتقادی بیشتری را مطرح کرد. دیوید سون (1968-9:99) استدلال کرد که چون معنای غیر مستقیم غیر مستقیم یک کلمه نمی تواند نمی تواند یک تابعی از معنای مرسوم آن باشد، فرگه ملتزم به تعدادی نامتناهی از [نمادهای] اولیه سمانتیک شده است، یک لازمه ی محال برای هر زبان طبیعی:

«نه زبان هایی زبان هایی که فرگه به عنوان به عنوان مدل برای زبان طبیعی پیشنهاد می کند می کند و نه زبان هایی زبان هایی که به وسیله ی به وسیله چرخ توصیف شده است پیرو تئوری در معنای توصیف صدق که استانداردهای تارسکی را دارد، نمی باشد نیست. آنچه در این شیوه فرگه برمی گزیند برمی گزیند آن است که هر عبارت ارجاعی یک تعداد نامتناهی از هستومنها دارد که ممکن است به آن ارجاع کند، که به متن بستگی دارد و هیچ قاعده ای قاعده ای که مرجع در متن های پیچیده تر متن های پیچیده تر بر مبنای مرجع در جملات ساده تر آرایه ساده تر آرایه کند، وجود ندارد. در زبان های زبان های چرخ، یک تعداد نامتناهی از عبارات اولیه وجود دارد. این به طور به طور مستقیم امکان تعیین تعیین بخشیدن بازگشتی یک محمول صدق را که شروط تارسکی را برآورده می سازد می سازد، فراهم می کند می کند».

بیشتر فلاسفه جستجوی یک سلسله مراتب سلسله مراتب نامتناهی از معناها غیر مستقیم به عنوان غیر مستقیم به عنوان نفی تئوری در نظر می گیرند می گیرند. دامتا<sup>۱</sup> (1981a:268-9) با بیان صریح اظهار نظر اظهار نظر راسل (1905) و منعکس شدن سلسله مراتب سلسله مراتب استدلال کرده است که تئوری سمانتیک فرگه مجدداً مجدداً شکل خواهد گرفت تا آنجا که هیچ عناای غیر مستقیم معنای غیر مستقیم متمایز از معنای مرسوم وجود نداشته باشد.

«مطابق با نظریه فرگه، یک کلمه یک مرجع بر مبنای خودش ندارد، که به تنهایی مورد توجه مورد توجه قرار گیرد<sup>۱</sup>: آن فقط در متن

<sup>۱</sup> - Dummet

یک جمله دارای مرجع است. این کاملاً هماهنگ با این نظریه است که: هنگامی که یک کلمه یا عبارت فی نفسه فی نفسه دارای یک معنا می باشد است، به هیچ وجه فی نفسه به هیچ وجه فی نفسه دارای یک مرجع نیست: فقط در روند به خصوص به خصوص از یک کلمه یا عبارت در یک جمله دارای یک مرجع می باشد است و این مرجع در پیوند با معنای کلمه و نوع متنی که در آن وجود دارد، مشخص شده است؛ بنابراین معنای یک کلمه ممکن است این گونه می باشد این گونه باشد که آن را تعریف می کند؛ در یک نوع از متن به جای به جای یک شیء قرار می گیرد و در نوع دیگری از متن به جای به جای شیء دیگر قرار می گیرد؛ بنابراین ممکن است ما یک عبارت مورد استفاده - مورد استفاده در یک متن مبهم را دارای همان معنا در یک متن روشن در نظر بگیریم، گرچه دارای مرجع متفاوت...»

با این تصحیح، هیچ چیزی به عنوان به عنوان معنای غیر مستقیم - غیر مستقیم یک کلمه وجود ندارد: فقط معنای آن وجود دارد که آن را جهت داشتن یک معنای متمایز در متن روشن تعیین می کند می کند و در متن های متن های مبهم یک مرجع که با این معنا منطبق می کند می کند؛ بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم که یک عبارت در نقل قول نقل قول مستقیم مضاعف دارای یک معنا یا مرجع متفاوت از آن چیزی است که دارای نقل قول نقل قول مستقیم ساده است می باشد: مرجع آن در نقل قول نقل قول مستقیم مضاعف معنایی خواهد بود که در نقل قول نقل قول مستقیم ساده خواهد داشت و، که همان معنایی است که در متون معمولی دارد که همان مرجعی است که در نقل قول نقل قول مستقیم ساده دارد. این به طور به طور شهودی معقول است: جایگزینی های جایگزینی های یک عبارت در نقل قول نقل قول مستقیم مضاعف که ارزش صدق همه ی جمله را باقی می گذارد می - گذارد - درست مانند نقل قول نقل قول مستقیم ساده آنهايي - آنهايي هستند که معنای واحد دارند.

پس نظریه ی دامت آن است که معنای غیر مستقیم غیر مستقیم یک کلمه فقط معنای مرسوم آن است. در متون معمولی، کلمه به جای به جای مرجع مرسوم خود قرار می گیرد می گیرد ولی در متون غیر مستقیم غیر مستقیم (در هر سطحی از غیر مستقیم غیر مستقیم بودن)، کلمه به جای به جای معنای مرسوم خود قرار می گیرد می گیرد.

اجازه بدهید. نظرات پارسونز (1981) را پی بگیریم<sup>۲</sup> و یک سلسله نامتناهی نامتناهی را صائب بنامیم اگر عباراتی که در معنای مرسوم موافقت دارند در هر سطحی از غیر مستقیم غیر مستقیم بودن آن نیز موافقت کنند؛ در غیر این صورت آن غیر صلب خواهد بود. پارسونز نشان داده است که بازسازی دامت از فرگه معادل با یک سلسله مراتب سلسله مراتب صلب است. در یک سلسله مراتب سلسله مراتب صلب، یک رابطه ی تابعی بین معنای مرسوم و معنای غیر مستقیم غیر مستقیم وجود دارد. چون اگر دو عبارت دارای یک معنای مرسوم باشند، دارای یک معنای غیر مستقیم غیر مستقیم نیز هستند. این قضیه به این معنا را نمی دهند که هر سطح از معنای غیر مستقیم غیر مستقیم با معنای مرسوم اینهمان اینهمان است. ولی این معنا را می دهند می دهند که آن کلمات که دارای یک معنای مرسوم هستند، قابل جایگزینی با دیگری در هر سطح غیر مستقیم غیر مستقیم بودن می باشد است. درون این قالب، نظر دامت می تواند می تواند به عنوان به عنوان کوچکترین سلسله مراتب کوچکترین سلسله مراتب صلب مورد توجه و نظر قرار بگیرد. زیرا نسبت تابعی او فقط اینهمانی اینهمانی است:

معنای معمولی با معنای غیر مستقیم غیر مستقیم اینهمان غیر مستقیم اینهمان است؛ بنابراین همه ی سطوح فرو می ریزند می ریزند به خصوص به خصوص درون اولین سطح.



ولی اما ممکن است سلسله مراتب سلسله مراتب صلب دیگری وجود داشته باشد که برای هر  $i$ ، معنا در سطح نامتمایز از معنا در سطح  $i+1$  باشد. نتیجه ی هیجان انگیز هیجان - انگیز پارسونز آن است که همه ی سلسله مراتب سلسله - مراتب صلب تجزیه و تحلیل های تجزیه و تحلیل های معنایی یکسانی از جملات با محاط کردن های کردن های فراوان نشان می دهند می دهند؛ بنابراین، سلسله مراتب سلسله - مراتب صلب پاسخی به اتهام محال بودن دیوید سون دیویدسون درست می کند می کند. برخی سلسله مراتب ها، سلسله مراتبها محال نیستند. در مورد سلسله مراتب - سلسله مراتب صلب ممکن است معنای نامتناهی غیر مستقیم - غیر مستقیم وجود داشته باشد که به یک عبارت مفروض متصل شده اند شده اند. ولی به علت آنکه معنای غیر مستقیم غیر مستقیم یک تابعی از معنای مرسوم است، ما برای اینکه یک جمله ای جمله ای را با چند عبارت موصولی تو در تو در تو بفهمیم نباید آنها آنها را یاد بگیریم. ما فقط احتیاج داریم معنای مرسوم را بدانیم. در میان سمانتیک های سمانتیک های مطلوب سمانتیک فرگه ای فرگه ای نسبت به موضع دامت همراهی زیادی وجود دارد.<sup>۳</sup> ولی همه با آن موافق نیستند. برخی فرگه ای ها فرگه ای ها ترجیح می دهند می دهند که مستقیماً با مشکلات سرشاخ شوند و انکار می کنند می کنند که سلسله مراتب سلسله مراتب غیر صلب آنطور آنطور که دیویدسون ادعا کرده منجر به محال بودن شود به شیوه ی سلسله ی غیر صلب، به وسیله ی به وسیله چرچ<sup>۱</sup> (1973)، به وسیله ی به وسیله آندرسون<sup>۲</sup> (1980) و همچنین بوسیله

<sup>۱</sup> - Church

<sup>۲</sup> - Anderson

به وسیله ی هایدلبرگ<sup>۱</sup> (1975) مورد حمایت مورد حمایت  
قرار گرفته است. چالش پیش روی آنها آنها تبیین  
ارتباط ساختاری بین معنای غیر مستقیم غیر مستقیم و  
معنای مرسوم می باشد است، با این فرض که آنکه اولی در  
این نظریه به طور شفاف به طور شفاف یک تابع از بعدی  
نیست.

عقیده ی ضروری در پشت یک سلسله مراتب سلسله مراتب  
غیر صلب آن است که عباراتی که دارای معنای مرسوم  
یکسان می باشند هستند ممکن است با این حال در معنای  
غیر مستقیم غیر مستقیم متفاوت باشند. هر چند هر چند  
'female fox', 'Vixen' دارای یک معنای مرسوم هستند، یک  
فرد ممکن است نداند که آنها آنها دارای این معنای  
مشترک هستند؛ بنابراین این عبارات قابل جایگزین به  
جای به جای دیگری در هر عبارت موصولی که یک بار حروف  
موصولی در عبارت اصلی جاگرفته هستند ولی ضرورتاً  
وقتی در عبارت موصولی قرار گیرد، قابل جایگزینی  
نیست. کسی که به سلسله مراتب سلسله مراتب غیر صلب  
باور دارد می تواند می تواند معنای مرسوم نسبت را که  
به تفسیر سمانتیک یک جمله ی عبارت موصولی را از  
نسبت ساخته شده به وسیله ی ساخته شده به وسیله برخی  
از معناهای غیر مستقیم غیر مستقیم تشخیص می دهد. کسی  
که به سلسله مراتب سلسله مراتب صلب معتقد است باور  
دارد که مشکل است مشخص شود که عدم توفیق در  
جایگزینی را باید به کدام سطح از غیر مستقیم  
غیر مستقیم بودن باید نسبت داد: هر دلیلی که او برای  
این فرض در نظر بگیرد که دو عبارت در معنای غیر  
مستقیم غیر مستقیم فرق می کنند می کنند (در هر سطح)  
دلیلی است برای این فرض که آنها آنها در معنای

<sup>۱</sup> - Heidelberg

مرسوم فرق می‌کنند می‌کنند. راه حل راه حل او باید همه ی تفاوت‌ها تفاوت‌ها را به سطح اول معنای مرسوم باز گرداند. اگر یک نفر می‌تواند می‌تواند معنای مرسوم تعبیر 'Vixen', 'female fox' را بداند، با این حال با این حال تشخیص نمی‌دهند نمی‌دهد که آنها آنها دارای یک معنا هستند؛ بنابراین آنها آنها دارای یک معنا نیستند.<sup>۴</sup>

ما متمایل شده ایم که تمایل داریم باور کنیم که دامت به طور به طور صحیح نقطه ی بحرانی را به عنوان به عنوان نقطه ای نقطه ای که معنای مرسوم از معنای غیر مستقیم غیر مستقیم تشخیص داده شده، است شناسایی کرده است. چون به محض اینکه غیر مستقیم غیر مستقیم بودن تثبیت شود، هیچ مشکل بیشتری به وسیله ی به وسيله سطوح عمیق تر غیر مستقیم بودم عمیق تر غیر مستقیم بودن معرفی نشده است. اما به هر حال به هر حال دو روش منطقی کاملاً متمایز وجود دارد که در آنها آنها سطوح عمیق تر غیر مستقیم عمیق تر غیر مستقیم بودن باید مورد بررسی مورد بررسی قرار گیرد. این به طور به طور وسیع مورد شناسایی قرار نگرفته است. مباحثه ی ما آن است که دامت این دو تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل را خلط کرد و در تدبیر به دار آویخت، که فرو پاشی فرو پاشی تمایز معنا/مرجع است<sup>۵</sup>، به دار آویخت. منبع این اختلاط، در بعد بزرگ مقایسه ای مقایسه ای است که در اصل به وسیله ی به وسيله فرگه بین ساختارهای نقل قول غیر مستقیم نقل قول غیر مستقیم و نقل قول نقل قول مستقیم مورد بررسی قرار گرفت. در اینجا یک قیاس وجود دارد، ولی خوانش ناصحیح فرگه از یکی، خوانش دیگری را نیز

~~مشوّب~~ ~~مشوب~~ کرده است. ما ساختار ~~نقل قول~~ نقل قول مستقیم را در فصل ۱۰ ~~مورد بررسی~~ مورد بررسی قرار خواهیم داد و در این فصل بر روی ساختمان ~~نقل قول~~ نقل قول ~~غیر مستقیم~~ نقل قول غیر مستقیم تمرکز خواهیم کرد. بعد از تجدید نظر کردن تئوری فرگه در بخش ۹۰۲ و ۹۰۳، ما هر شاهد متنی را برای ~~سلسله مراتب~~ سلسله مراتب سلسله-مراتب نامتناهی را در بخش ۹۰۴ خواهیم آورد. پیشنهاد دامت در بخش ۹۰۵ معرفی شده است و یک بازسازی از استدلال راسل در بخش ۹۰۶ توسعه و بسط یافته است. ~~بالاخره~~ بالاخره در بخش ۹۰۷ ما دو خوانش را شناسایی ~~می کنیم کرده~~ و نشان ~~می دهیم~~ می دهیم که اگر ما دو ~~تجزیه و تحلیل~~ تجزیه و تحلیل را ~~به طور به طور~~ جداگانه تثبیت کنیم، تفسیر دامت کار ساز خواهد بود.

(۹۰۲) داستان معنا/مرجع

اجازه بدهید با تحکیم داستان درباره ~~ی~~ معنا و مرجع شروع کنیم. یک اسم خاص ~~مثلاً~~ 'مارگات تاجر' هم دارای یک معنا و هم یک مرجع ~~می باشد است~~. مرجع این نام خودش این زن است: او کسی است که شما درباره ~~ی~~ او صحبت ~~می کنید~~ می کنید یعنی اگر شما دوست ~~بدارید داشته باشید~~، ~~وقتی به طور به طور~~ معمولی این نام را در مکالمه استفاده ~~می کنید می کنید~~ [به آن فرد ارجاع ~~می دهد می دهد~~]. از طرف دیگر، معنای این نام ~~به صورت به صورت~~ خیلی کلی ~~هر آن چیزی است که شما را قادر می سازد می سازد~~ آن فردی را که در مورد او سخن ~~می گویید می گویید~~: به جا آورید، بازشناسید، تشخیص دهید یا مشخص کنید. این معنایی که شما به نام متصل ~~می کنید می تواند~~ می کنید می تواند اولین زن ~~نخست~~ وزیر نخست وزیر بریتانیای کبیر باشد ~~یا می~~

تواندمی‌تواند 'بیوه‌ی سردنیس تاجر' باشد یا می‌تواندمی‌تواند چیز دیگری باشد.

تحلیل فرگه از: -

(۹۰۱) مارگات تاجر یک پژو را می‌راندمی‌راند،

آن است که نام 'مارگات تاجر' با محمول ' ( یک پژو می‌راندمی‌راند' ترکیب می‌شودمی‌شود تا یک جمله‌ی خبری را تشکیل می‌دهد.

فرگه یک جمله‌ی خبری را به‌عنوان به‌عنوان یک نام مرکب مورد‌توجه مورد‌توجه قرار می‌دهدمی‌دهد. تحلیل و

تجزیه - تجزیه و تحلیل سمانتیک (۹۰۱) در دو بخش می‌آیدمی‌آید. از نقطه‌نظرنقطه‌نظر مرجع (Bedeutung) -،

'مارگات تاجر' به یک زن خاص ارجاع می‌کند و ' (

یک پژو را می‌راندمی‌راند' به یک مفهوم ارجاع می‌کند، می‌کند و نام مرکب به ارزش آن تابع برای شناسه

ارجاع می‌دهدمی‌دهد؛ - بنابراین (۹۰۱) یک نام از یک

ارزش صدق است. از نقطه‌نظرنقطه‌نظر معنا، 'مارگات

تاجر' یک معنا از آن زن را بیان می‌کندمی‌کند، ' (

یک پژو را می‌راندمی‌راند' یک تابع - معنایی را بیان می‌کندمی‌کند و این دو برای تشکیل معنای جمله

ترکیب می‌شوندمی‌شوند، تا معنای کل جمله را شکل می‌

دهند، این اندیشه یا گزاره که مارگات تاجر تاجر یک

پژو را می‌راندمی‌راند.

این اندیشه که مارگات تاجر..... $s(pb)$

معنا

↑

$s(p) s(b)$

↑ ↑

Pb

↓

$r(p)r(b)$

$r(pb)$

صدق یا کذب

مرجع

شکل ۹۰۱

ما  $r(\eta)$  را برای مرجع  $\eta$  و  $s(\eta)$  را برای معنای  $\eta$  مورد استفاده-مورد استفاده قرار می دهیم می دهیم. ما آکولاد را برای ترکیب کردن مناسب معناها معناها یا مرجع ها مراجع مورد استفاده-مورد استفاده قرار می دهیم می دهیم. حال 'مارگات تاجر' را به 'b' و 'p' ( یک پژو را می راندمی راند' به 'p' مخفف می کنیم می کنیم. تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل سمانتیک (۹۰۱) در طرح ۹۰۱ ارایه ارائه شده است.

در اینجا یک خلاصه ای خلاصه ای از اصولی که بر تئوری سمانتیک فرگه حاکم است، ارایه شده است ارائه شده که ما حول این نقطه به بررسی خواهیم پرداخت. فرگه معنا را در یک شیوه های شیوه های مختلفی معین و مشخص می کنیم می کند: به عنوان به عنوان معنای قراردادی، به به عنوان عنوان ذخیره می عمومی شناخت مصداق، نحوه تجلی و ظهور، و به عنوان به عنوان یک شیوه بازشناسی یک شیء بیابید بیابید بر این تمایزات و ابهام های ابهام های ناشی از آنها آنها تأکید نکنیم.

واقعیات اساسی این است که معنای یک [جمله-ی] مرکب از معنای بخش‌های بخش‌های گوناگون آن [جمله-ی مرکب] است. <sup>۲۰</sup>

اصل ۳۰۶۰۳ (اصل ترکیبی بودن معنا)

$$s(\theta(\alpha)) = s(\theta)[s(\alpha)],$$

و معنای یک جمله تنها به وسیله-ی به وسیله معنا بخش‌های بخش‌های آن تعریف می‌شود می‌شود.

اصل ۳۰۶۰۴ (اصل مصداقی بودن معنا) اگر

$$s(\theta(\alpha)) = s\left(\theta\left(\frac{\alpha}{\beta}\right)\right) \text{ آنگاه } s(\alpha) = s(\beta)$$

این دو اصل رابطه-ی بین معنای یک بخش و معنای یک جمله-ی مرکب را به دست می‌آورند می‌آورند.

حال اجازه بدهید نگاه کنیم به رابطه-ی بین معنای یک عبارت و مرجع آن نگاه کنیم. یک لفظ به آنچه معنای آن، آن را متعین می‌کند می‌کند، ارجاع می‌کند، می‌دهد؛ بنابراین، هر چند هر چند ما از یک ارجاع لفظ صحبت می‌کنیم می‌کنیم، این معنای آن لفظ است که کار می‌کند می‌کند. ما حتی می‌توانیم می‌توانیم بگوییم که این معنای لفظ است که ارجاع می‌کند می‌کند:

اصل ۳۰۶۰۱ (معنا مرجع را متعین می‌کند می‌کند)

$$r(\eta) = r(s(\eta))$$

اصل ۳۰۶۰۱ یک بخش از نظریه-ی فرگه را بیان می‌کند می‌کند که معنا، مرجع را تعیین می‌کند می‌کند؛ دیگری، یکتایی و منحصر به فرد منحصر به فرد بودن مرجع، یعنی این واقعیت که  $r$  یک تابع است و فرض شده است به وسیله-ی به وسیله:

اصل ۳۰۶۰۲ (مرجع یک تابع است)، اگر  $s(\eta) = s(\zeta)$ ، آنگاه

$$r(\eta) = r(\zeta)$$

اصل اصول ۳۰۶۰۱ و ۳۰۶۰۲ که معنا و مرجع را به هم مرتبط و وصل می‌کنند، می‌کنند به همراه اصول ۳۰۶۰۳ و ۳۰۶۰۴ که بر معنا حاکم هستند، ما را قادر می‌سازند تا دو اصل بنیادین فرگه را که بر معنا حاکم هستند، را استخراج کنیم.

اصل ۲۰۳۰۱ (اصل ترکیبی مرجع) —، برای هر عبارت-تابعی  $\theta(\Omega)$  و هر نام  $r(\theta(\alpha)) = r(\theta)[r(\alpha)]\alpha$  و اصل ۲۰۳۰۳ (اصل مصداقی بودن مرجع)، برای هر عبارت-تابعی  $\theta(\Omega)$  و هر نام  $\alpha$  و  $\beta$  —:

$$\text{اگر } r(\alpha) = r(\beta) \text{، آنگاه } r(\theta(\alpha)) = r(\theta(\beta))$$

اصل ۲۰۳۰۱ می‌گوید می‌گوید که همه ی بخش‌های با معنی بخش‌های با معنی جمله ارجاع می‌کنند می‌کنند. اصل ۲۰۳۰۳ نسبت تابعی بین مرجع یک نام مرکب و مرجع حدود مفرد تشکیل دهنده ی تشکیل دهنده آن را تعریف می‌کنند می‌کنند. یک نام برای فرگه مرکب است. اگر و فقط اگر، — اصل ۲۰۳۰۳ برای آن نام صدق برقرار باشد؛ بنابراین اصل ۲۰۳۰۳ در واقع، همان‌طور همان‌طور که در بخش ۲۰۳ ذکر کردیم، به عنوان به عنوان یک اصل تجزیه و تحلیل کننده تجزیه و تحلیل کننده برای شناسایی کردن بخش‌های با معنی بخش‌های با معنی یک جمله به کار می‌رود می‌رود. اصول ۳۰۶۰۳ و ۲۰۳۰۱ بارها به عنوان به عنوان اصول ترکیبی شناسایی شده اند شده اند. اصول ۳۰۶۰۴ و ۲۰۳۰۳ بارها به عنوان به عنوان اصول ترکیبی شناسایی شده اند شده اند. اصول ۳۰۶۰۴ و ۲۰۳۰۳ بارها به عنوان به عنوان اصول جایگزینی شناسایی شده اند شده اند. این شش اصل قلب داستان معنا/مرجع را تشکیل می‌دهند می‌دهند.



حال اجازه بدهید که به آنچه اتفاق می افتد ~~می افتد~~ نظری بیفکنیم وقتی (۹۰۱) در یک عبارت موصولی، گنجانده می شود ~~می شود~~، نظری بیفکنیم. ~~به عنوان به~~ عنوان مثال:

(۹۰۳) تدکندی باور دارد که مارگات تاجر یک پژو را ~~می راند~~ می راند.

ما ~~می توانیم نمی توانیم~~ می توانیم 'مارگات تاجر' را با هر حد مفرد هم مرجع جایگزین کنیم و ارزش صدق جمله را حفظ کنیم. همچنین ~~می توانیم نمی توانیم~~ می توانیم جمله ~~ی گنجانده~~ شده گنجانده شده را با هر جمله ~~ای جمله ای~~ ی جمله ای که دارای همان ارزش صدق است، جایگزین کنیم و ارزش صدق (۹۰۲) را حفظ کنیم. اصول ۲۰۳۰۱ و ۲۰۳۰۳ ~~رد می شوند~~ وقتی یک جمله ~~ی خبری در یک متن رویکرد گزاره ای گزاره ای~~ ی خبری در یک متن رویکرد گزاره ای گزاره ای گنجانده شود، ~~رد می شوند~~ رد می شوند؛ و چون ~~این ها اینها~~ این ها اینها از اصول ۳۰۶۰۳ و ۳۰۶۰۴ مشتق ~~شده اند~~ شده اند، اصول ۳۰۶۰۳ و ۳۰۶۰۴ نیز ~~رد می شوند~~ رد می شوند.

فرگه ~~می توانست نمی توانست~~ می توانست با رها کردن ~~این گونه این~~ این گونه این موضوع ~~ها~~ ها راضی شود. یکی برای اینکه [در این صورت] او اصل ترکیبی را برای یک رده ~~ی بزرگ از جملات ترک و رها خواهد کرد~~ ی بزرگ از جملات ترک و رها خواهد کرد؛ و اصل ترکیبی بودن یک ایده ~~ی گزیر ناپذیر گریزنایذیر~~ ی گزیر ناپذیر گریزنایذیر برای فرگه بود (~~همان گونه همان~~ همان گونه همان ~~گونه~~ گونه که برای بسیاری فلاسفه امروزه نیز مطرح ~~می باشد است~~ می باشد است). ولی دلیل ~~قطعی تری قطعی تری~~ قطعی تری قطعی تری نیز وجود دارد. فرگه گفته بود که معنای یک جمله ~~ی خبری یک اندیشه یا یک گزاره است~~ ی خبری یک اندیشه یا یک گزاره است: این چیزی است که جمله بیان ~~می کند می کند~~ می کند؛ بنابراین جمله (۹۰۱) این گزاره را بیان می کند ~~که مارگات تاجر یک پژو را می راند~~ که مارگات تاجر یک پژو را می راند. فرگه ~~می باید قادر می بود~~ می باید قادر می بود ~~یک داستان متقاعد کننده متقاعدکننده~~ یک داستان متقاعد کننده متقاعدکننده بگوید که 'بیان ~~می کند~~ می کند'.

کند که ' و می‌گوید می‌گوید که ' یک جمله (یا شخص) را به یک گزاره متصل و مربوط می‌کنند می‌کند یا در غیر این صورت ادعای دیگر او که یک جمله یک گزاره را بیان می‌کنند می‌کند، غیر قابل‌غیرقابل درک خواهد بود. و البته همان داستان برای دیگری افعال رویکرد گزاره ای گزاره ای نقل خواهد شد زیرا این مورد آن نقشی است که افکار یا گزاره قرار است که بازی کنند؛ بنابراین داستانی را که فرگه درباره متن های متون مبهم بیان کرد یک چاره اندیشی چاره اندیشی بعدی نیست یا یک افزوده ای افزوده ای به تبیین پایه ای و اولیه نیست؛ این یک جزء اصلی از این تصویر است. چگونه فرگه به این متون مبهم می‌پردازد می‌پردازد پردازد؟

ما طرح اصلی برخورد او را در بخش ۳۰۶ ارایه ارائه کردیم. حال ما می باید با دقت بیشتری به آن نگاه کنیم. دو قسمت در راه حل راه حل او وجود دارد: اول او می‌گوید می‌گوید که 'که' مرجع کلمات را در دامنه اش دامنه اش تغییر می‌دهد می‌دهد و دوم او مرجع را نسبت به متنی که در آن این لفظ وجود دارد، نسبی می‌کنند می‌کند. مرجع مرسوم جمله گنجانده شده گنجانده شده در (۹۰۲) ارزش صدق آن است؛ ولی آن جمله به ارزش صدقش در آن متن اشاره نمی‌کند نمی‌کند؛ بنابراین جایگزین کردن آن با یک جمله ی معادل احتیاجی به آنکه ارزش صدق (۹۰۲۱) حفظ بشود، ندارد. فقط به علت اینکه دو نام دارای مرجع مرسوم واحد هستند، یعنی مرجع واحد در یک نوع از متن، آنها آنها احتیاج ندارند که در هر متنی که در آنها آنها وجود دارند، مرجع واحد داشته باشند. ولی اگر دو نام دارای مرجع واحد مناسب متنی که در آنها آنها وجود دارند،

باشند؛- بنابراین آنها- آنها در آن متن قابل جایگزینی هستند و مرجع مناسب یک لفظ گنجانده شده- گنجانده شده در یک عبارت موصولی، مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم آن است؛- بنابراین ارزش صدق (۹۰۲) یک تابع از مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم جزء "مارگات تاجر" می باشد است و جایگزین کردن لفظی دیگر به جای به جای "مارگات تاجر" که دارای همان مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم است با ارزش جمله ی (۹۰۲) را تغییر ندهد. ترکیبی بودن حفظ شده است: (۹۰۲) به عنوان- به عنوان اینکه دارای قسمت های قسمت های است که مرجع آنها- آنها جهت تعیین مرجع کل مشارکت می کنند می کنند.

به ما اجازه بدهید به ما  $r_0(t)$ ,  $s_0(t)$  را به ترتیب برای معنا و مرجع مرسوم از  $t$  و  $r_I(t)$ ,  $s_I(t)$  به ترتیب برای معنا و مرجع غیر مستقیم، غیر مستقیم از  $t$  استفاده کنیم<sup>۷</sup> و اجازه بدهیم ' تدکندی باور دارد که ( ) را به صورت به صورت 'k' مخفف مخفف کنیم؛- بنابراین تحلیل سمانتیک فرگه از (۹۰۲) در شکل ۹۰۲ ارائه- ارائه شده است.

اجازه بدهید برخی فرمول بندی های فرمول بندی های دیگر را معرفی کنیم- فقط به جهت ایضاح تحلیل. اول، ما از '⊕' برای 'که' همراه با پرانتز وقتی نیاز به روشن کردن دامنه باشد، استفاده خواهیم کرد؛- وقتی نیاز به روشن کردن دامنه باشد، همراه با پرانتز. نظریه ی فرگه آن است که مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم یک عبارت آن چیزی است که عبارت درون دامنه ی 'که' به آن ارجاع می کند می کند. ما این اصل را به صورت به صورت زیر بیان خواهیم کرد<sup>۱۱</sup>:

اصل ۹۰۲۰۱ (مرجع ~~غیر مستقیم غیر مستقیم~~) ،  
 $r_1(t) = r_0(\Theta(t))$

~~در واقع در واقع~~ اصل ۹۰۲۰۱ ،  $r(t)$  را مرجع ~~غیر مستقیم~~  
~~غیر مستقیم~~ لفظ  $t$  تعریف ~~می کنند می کنند~~: مرجع ~~غیر~~  
~~مستقیم~~ ~~غیر مستقیم~~ مرجع مرسوم یک عبارت درون یک  
 عبارت موصولی ~~می باشد است~~.

$$\begin{array}{c}
 \overbrace{s(k) s(pb)}^{s(kpb)} \\
 s(k) s(pb) \\
 \overbrace{s(k) s(p) s(b)} \\
 \square \quad \uparrow \quad \square \\
 kpb \\
 \square \quad \downarrow \quad \square \\
 r(k) r(p) r(b) \\
 \underbrace{\hspace{10em}} \\
 r(k) r(pb) \\
 \underbrace{\hspace{10em}} \\
 r(kpb) =
 \end{array}
 \left. \vphantom{\begin{array}{c} s(kpb) \\ s(k) s(pb) \\ s(k) s(p) s(b) \\ kpb \\ r(k) r(p) r(b) \\ r(k) r(pb) \\ r(kpb) \end{array}} \right\} \begin{array}{l} \text{این اندیشه که} \\ = \end{array}$$

### صدق یا کذب

شکل ۹۰۲

بعد، ~~ما فرض می کنیم می کنیم~~ که مرجع ~~غیر مستقیم~~  
~~غیر مستقیم~~ ترکیبی بودن است:

اصل ۹۰۲۰۲ (ترکیبی بودن برای مرجع ~~غیر مستقیم~~  
~~غیر مستقیم~~) ،  $r_1(\theta(\alpha)) = r_1(\theta)[r_1(\alpha)]$

این معنی را ~~می دهد می دهد~~ که ~~است~~:

$$r.(\Theta(\theta(\alpha))) = r.\Theta(\theta).r.[(\Theta)(\alpha)] \quad \text{(که)} \quad \text{اصل ۹۰۲۰۳}$$

بنابراین اصول ترکیبی بودن و صدیقی بودن برای  
 پرداختن به عبارات موصولی ضروری هستند ~~است~~:

اصل ۹۰۲۰۴ (اصل ترکیبی برای **که**) ،

$$r(\theta(\Theta(t))) = r(\theta)[r_1(t)],$$

اصل ۹۰۲۰۵ (مصادقی بودن **که**) ،

$$\text{اگر } r(\alpha) = r(\beta) \text{ آنگاه } r(\theta)(\Theta(\alpha)) = r(\theta)(\Theta(\beta))$$

اصل ۹۰۲۰۴ به ما ~~می گوید می گوید~~ که اگر مرجع یک ترکیب (**که**) در مورد یک جمله، ارزش صدق آن خواهد بود) تابعی است از مرجع مناسب این بخش.

اصل ۹۰۲۰۵ ما ~~می گوید می گوید~~ که اگر ما یک لفظ را با دیگری که دارای همان مرجع مناسب برای متنی که در آن این اصطلاح وجود دارد، جایگزین کنیم؛ بنابراین مرجع ترکیب ~~بی تغییری تغییر~~ خواهد ماند. چون گزاره ~~ها و معناها~~ گزاره ها و معناها به طور کلی، به طور کلی قابل جدا کردن هستند، هستومندهای مستقلاً موجود، ما هیچ مشکلی جهت صحبت کردن معنای مرسوم یک جمله، یا چیزی که به همان ~~بر می گردد بر می گردد~~ می آید، یعنی درباره ~~ی مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم~~ یک جمله نداریم. نتیجه ~~می شود می شود~~ که ما برای شناسایی اصول ۹۰۲۰۴ و ۹۰۲۰۵ دقیقاً ~~به عنوان به عنوان~~ اصولی که ~~می خواهیم می خواهیم~~ به مرجع مناسب جزء با مرجع مرکب پیوند بزنیم، هیچ مشکلی نداریم.

(۹۰۳) برخی نکات مبهم

در ~~قصه ای~~ ~~قصه ای~~ که ~~ما می خواهیم می خواهیم~~ شناسایی کنیم نکات مبهمی وجود دارد، ولو اینکه ~~ما نمی توانیم آنها~~ ~~نمی توانیم آنها~~ را ~~به خوبی به خوبی~~ روشن کنیم. حد مفرد 'مارگات تاجر' و 'محمول' (یک پژو را ~~می راندمی راندمی~~ ~~بخش هایی بخش هایی~~ از جمله ~~ی (۹۰۱)~~ هستند: این جمله ~~به وسیله ی به وسیله~~ به هم پیوستگی این موارد ساخته شده است. اما داستان

سمانتیک، ~~یک~~ کمی پیچیده تر پیچیده تر است. از جنبه ی مرجع، راندن یک پژو یک تابع فرض شده فرض شده است که مارگات تاجر را به یک ارزش صدق متناظر می کند. هیچ دلالتی وجود ندارد که مرجع این بخش (یعنی، مارگات تاجر)، ~~یک~~ بخشی از مرجع ترکیب (یعنی، صادق) است.<sup>۸</sup> چگونه موضوعات در سطح معنا قرار می گیرند؟ ما دیده ایم دیده ایم که معنای این محمول با معنای 'مارگات تاجر' ترکیب می شود می شود تا یک اندیشه را شکل دهد. آیا این ترکیب شدن، ترکیب شدن تابع/شناسه است؟ اگر چنین است، هیچ دلیلی جهت این فرض که معنای 'مارگات تاجر' بخشی از این اندیشه بیان شده به وسیله ی بیان شده به وسیله (۹۰۱) است وجود ندارد، بیشتر از آن که آنکه یک دلیل جهت این فرض که مارگات تاجر بخشی از صدق است وجود دارد. و هیچ دلیلی نخواهد بود که فرض کنیم گزاره ی بیان شده ی به وسیله ی بیان شده به وسیله (۹۰۱) یک ساختمان دارد که ساختمان جمله را تشکیل می دهد می دهد. اما، فرگه خوانش و تقریر جزء/کل را اتخاذ کرد. به طوری که به طوری که اندیشه بیان شده بیان شده یک گزاره ساختاری است: معنای حد مفرد و معنای محمول هر دو بخش هایی بخش هایی از اندیشه هستند.<sup>۹</sup>

یک گزاره مرجع (Bedeutung) یک جمله در یک عبارت موصولی است. کدام داستان اینجا برقرار است -- تابع/شناسه یا بخش/کل؟ اگر اولی برقرار برقرار است، هیچ تضمینی وجود ندارد که این جمله درون یک عبارت موصولی ارجاع می کند می کند، همان چیز که به طور به طور مرسوم بیان می کند می کند ولی این بسیار غلط است: گزاره ارجاع شده در (۹۰۲) یعنی، آنکه کندی باور دارد، می باید همان باشد که به وسیله ی به وسیله

(۹۰۱) بیان شده است. همان داستان می باید هر دفعه گفته شود. ما تصمیم گرفته ایم گرفته ایم که این تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل بخشی/کل در سطح معناست؛ بنابراین می باید بخش/کل در سطح مرجع باشد و بنابراین ما این تابع به کار گرفته شده گرفته شده برای این شناسه را نداریم تا یک ارزش بدست به دست آوریم که روش ارجاعی فرض شده فرض شده جهت کار کردن است.

ما این مشکل را در چندین موضع متذکر شده ایم شده ایم مشکل آن است که فرگه دلالت کردن را یک تابع که به صورت به صورت معمولی عمل می کند می کند، در نظر می گیرد می گیرد. در نتیجه در نتیجه او هیچ روشی برای مشخص کردن یک محمول که واقعاً به صورت به صورت معمولی عمل کند، نداشت. در فصل ۵، ما صحبت از معنایی درباره ی مفهوم اسب کردیم و آن را به این واقعیت برگردانیدیم که فرگه ارجاع به یک مفهوم را شکل گیری شکل گیری یک تابع خاص می دانست می دانست. در فصل ۶ و ۷، ما نظریه ی فرگه را در تقابل با این نظر راسل قرار دادیم که ساختار دامنه-محدود او حضور یک محمول را که به طور به طور معمولی عمل نمی کرد نمی کرد، ما مجاز می داشت می داشت. کاپلان<sup>۱</sup> (1989) این را به عنوان به عنوان یک جنبه با اهمیت مهم از تمایز معنا/مرجع معرفی می کند: او به طور به طور استعاری از تابع 'تکثیر شده تکثیر شده در سرتاسر' بودن در سطح مرجع (Bedeutung) صحبت می کند می کند ولی نه در معنا.

مشکل مرتبط تری مرتبط تری در رفتار فرگه با مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم وجود دارد. اگر ما بتوانیم در یک متن به همان چیز بیان شده بیان شده در دیگری رجوع

<sup>۱</sup> - Kaplan

کنیم، چه تمایزی بین ارجاع به چیزی و بیان آن چیز خواهد بود؟

در ~~ساده ترین ساده ترین~~ مورد، (۹۰۱) هیچ اشتباهی در ارجاع 'مارگات تاچرا' وجود ندارد. یعنی، این زن، با معنای این اسم. اما شما انتخاب ~~می کنی می کنی~~ تا این معنا را برگزینی، این ~~به روشنی به روشنی~~ چیزی کاملاً متفاوت از خود این زن است. ما تمایل داریم تا ارجاع و بیان را ~~به وسیله ی به وسیله~~ این انواع متفاوت چیزها متمایز کنیم. ما راهبری فرگه را ~~مدنظر مدنظر~~ داشته ایم ~~داشته ایم~~ و او، ~~همان طور همان طور~~ که در بخش ۵ بحث کردیم، بین ~~اسم ها و محمول ها به وسیله اسم ها و محمول ها به وسیله~~ ~~اسم ها و محمول ها به وسیله~~ ~~اشیائی که آنها آن-~~ ~~ها ارجاع می کردند می کردند~~، تمایز ~~قایل قائل~~ شد. ولی در مواردی که ما ~~مورد توجه مورد توجه~~ قرار ~~می دهیم می دهیم~~، هر زمان یک گزاره داریم؛ ~~بنابراین ما نمی توانیم نمی توانیم~~ برای تفاوت بین ارجاع و بیان کردن رویکردی اتخاذ کنیم که با ~~متوسل متوسل~~ شدن به یک تفاوت در نوع شیء ارجاع شده یا ~~بیان شده بیان شده~~ صورت ~~می گیرد می گیرد~~. آیا ~~می توانیم می توانیم~~ به یک تفاوت در روشی که در آن گزاره به کار گرفته شده است، ~~متوسل شویم اگر ما بتوانیم آن را اینطور این-~~ ~~طور مطرح کنیم؟ مجدداً مجدداً~~ در مورد صریح و ~~بی پرده، بی پرده~~ وقتی ما صحبت از معنا ~~می کنیم می کنیم~~ ~~کنیم~~، یک تابع برای یک شناسه به کار گرفته نشده است. ولی ~~به عنوان به عنوان~~ بخشی از اندیشه ~~بی اثر بی اثر~~ و داخل پرانتز گذاشته شده است؛ ~~بنابراین، شاید این چگونگی است که تمایز باید آنگونه آنگونه~~ فهمیده شود وقتی ~~که~~ برای یک گزاره به کار رفته است: ارجاع دادن به آن، نسبت دادن یک تحلیل تابع/شناسه



است و بیان کردن آن، نسبت دادن تحلیل بخش/کل است. این ما را ~~به طور قطع به طور قطع~~ به یک راه طولانی فهم صحیح آنچه فرگه در این ~~متن ها متون~~ خواهد گفت، می رساند می رساند.

اما، در ~~نقل قول ذکر شده~~ نقل قول ذکر شده در شروع این بخش، فرگه می گوید می گوید که در ~~نقل قول غیر مستقیم~~ نقل قول مستقیم منظور ما صحبت درباره ~~ی~~ معنای عبارات درون عبارات موصولی است. حال، ~~همان طور همان طور~~ که ما در بخش ۸۰۴ خاطر نشان کردیم، ~~آن به طور قطع قطعاً~~ درست به نظر ~~نمی رسد نمی رسد~~ که وقتی ما (۹۰۲) را تصدیق می کنیم می کنیم، ما قصد داریم درباره ~~ی~~ معنا یا معنی نام 'مارگات تاجر' صحبت کنیم. ما زودتر گفتیم که قصد داریم درباره ~~ی~~ مارگات تاجر صحبت کنیم، خود این زن: او کسی است که ما ~~ادعا ادعا~~ کنیم ترکندی باور دارد که یک پژو را ~~می راند می راند~~.

ارجاع کردن در این متن لنگرگاه شهودی آن بسیار بالاتر برده شده است و تقریباً ~~به طور به طور~~ کامل یک امر ~~توصیف شده ی~~ توصیف شده درونی است؛ ~~بنابراین~~ مفهوم نظری برای فرگه ~~بنابراین~~ دور از وضوح می باشد است که چگونه تمایز بین ارجاع کردن و بیان کردن یک گزاره ساخته می شود می شود؟ در واقع، در واقع این دور از وضوح است که آیا یک چنین تمایزی هست یا نه؟<sup>۱۰</sup>

(۹۰۴) ~~سلسله مراتب نامحدود~~ سلسله مراتب نامحدود فرگه در نوشته ~~ی منتشر شده اش~~ منتشر شده اش چیزی درباره ~~ی~~ چگونگی توسعه ~~ی~~ داستان معنای ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم و مرجع ~~که به جمله هایی جمله هایی~~ که به

صورت— به صورت مضاعف و حتی بیشتر در جملات دیگری گنجانده شده اندشده اند، نمی گوید، نمی گوید ولی در نامه ای نامه ای به راسل به تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۰۲ فرگه می گوید می گوید که:—

(۹۰۳) این اندیشه که همه ی اندیشه های اندیشه های متعلق به مجموعه  $M$  صادق هستند، به طبقه  $M$  تعلق ندارد.

مورد دوم از 'M' مرجع مرسوم خودش را دارد. ولی مورد اول 'M' که در بخش ایتالیک آورده شده است، مرجع غیر مستقیم—غیرمستقیم خودش را دارد. او (۹۰۳) را در تقابل قرار می دهد می دهد با:—

(۹۰۴) این اندیشه که این اندیشه که همه ی افکار متعلق به مجموعه  $M$  صادق هستند، به طبقه  $M$  تعلق ندارد.

و او می گوید می گوید:

«چون 'M' معنای مختلفی دارد در دو مورد در [۹۰۳]، می باید یک تفاوت در معنای 'M' در [۹۰۴] باشد.

می تواند می توان گفته شود گفت در قسمتی که دو خط زیر آن کشیده شده  $M$  معنای غیر مستقیمی غیرمستقیمی از درجه ی دوم دارد، در حالی که در حالی که در قسمتی که یک خط زیر آن کشیده  $M$  یک معنای غیر مستقیمی غیرمستقیمی از درجه ی اول دارد. (frege 1980:154) «ی»

به طور به طور واضح، در این نقل قول نقل قول فرگه باور می کند می کند که مرجع این لفظ وقتی به صورت به صورت مضاعف [در دو جمله] گنجانده شده، می باید از مرجع آن وقتی یک بار در جمله گنجانده شده است، متفاوت باشد.

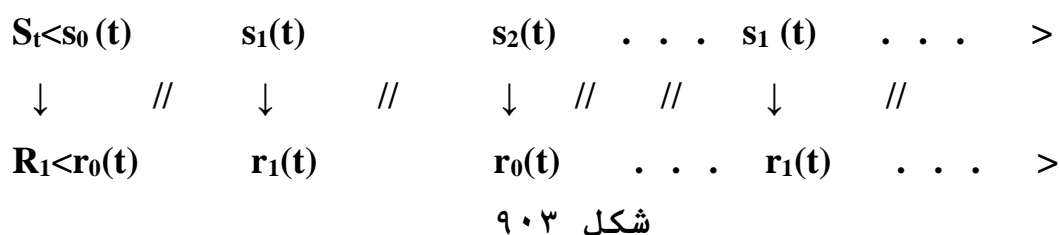
~~همان طور همان طور~~ که در شکل ۹۰۳ نشان داده شد، تصویری از اظهارات فرگه ~~بر می آید بر می آید~~، آن چیزی که بسیاری از فلاسفه فکر ~~می کنند می کنند~~ فرگه به آن اعتقاد داشت.

در حقیقت پارسونز<sup>۱</sup> (1981) آن را نظریه ~~ی ارتودکس می نامد می نامد~~. هر لفظ  $t$  دو زنجیره دارد،  $S_t$ ،  $R_t$ ،  $s_i(t)$  به  $r_i(t)$  ارجاع ~~می کند می کند~~ و برای  $i > 0$ ،  $r_i(t) = s_{i-1}(t)$  هر بار که یک لفظ در عبارت موصولی دیگری گنجانده ~~میشود می شود~~، این ~~مسئله مسئله~~ مرجع آن را به چیزی تغییر ~~می دهد می دهد~~، متمایز از هرچه که آن لفظ در متنی که قبل از این گنجاندن به آن ارجاع ~~می داد می داد~~.

بنابراین، ~~در حالی که در حالی که~~ (۹۰۲)، ~~که یکبار یک بار~~ در یک جمله ~~گنجانده شده گنجانده شده~~ به جای ~~به جای~~ ~~جای~~  $r_1$  (مارگات تاجر) قرار ~~می گیرد می گیرد~~ در (۹۰۵) مادلین آلبرات گفت که تدکندی باور دارد که مارگات تاجر یک پژو ~~می راند می راند~~،

'مارگات تاجر که ~~به صورت به صورت~~ مضاعف [در عبارات موصولی] گنجانده شده ~~است می~~ باید ~~به جای به جای~~ مرجع ~~غیر مستقیم غیر مستقیم~~ متمایزی قرار بگیرد.

اجازه بدهید 'مادلین آلبرایت گفت که ( ) را ~~به صورت 'M' نشان بدهید بدهیم~~ و خلاصه کنیم؛ بنابراین تحلیل سمانتیک فرگه از (۹۰۵) در شکل (۹۰۴) آمده است.



<sup>۱</sup>-parsons

این اندیشه که  
=

$$\begin{aligned}
 & S(Mkp) \\
 & \overbrace{S(M)S_1(kpb)} \\
 & S(M)\overbrace{S_1(k)S_2(pb)} \\
 & \overbrace{S(M)S_1(k)S_2(p)S_2(b)} \\
 & \quad \uparrow \quad \uparrow \quad \uparrow \quad \uparrow \\
 & \quad M \quad K \quad p \quad b \\
 & \quad \downarrow \quad \downarrow \quad \downarrow \quad \downarrow \\
 & r(M)r_1(k)r_2(p)r_2(b) \\
 & r(M)r_1(k)r_2(pb) \\
 & r(M)r_1(kpb) \\
 & r(Mkp) = \quad \text{صادق یا کاذب}
 \end{aligned}$$

کارناپ (1947:130) به داستان فرگه اعتراض کرد. او شکایت کرد که:

«روش فرگه منتهی به ... یک تعداد نامتناهی از هستوندهایی از انواع جدید و ~~نا آشنا نا آشنا~~ منتهی می شود. می شود و اگر ما آرزو کنیم قادر باشیم درباره همه آنها صحبت کنیم، زبان می باید یک تعداد نامتناهی از نام های نامها برای این هستوندها داشته باشد.»

آن گونه که تعدادی از مفسرین اشاره کرده اند، برهانی که او پیشنهاد کرد، آن گونه که یک تعداد از مفسرین اشاره کرده اند، ناقص است. در واقع در واقع استدلال فرگه نیز معیوب است و تقریباً به همان دلیل معیوب است. مشکل استدلال این است که فرگه نمی تواند که نمی تواند یک مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم متمایز درجه ی دوم را اثبات کند. اجازه بدهید ما دوباره (۹۰۳) و (۹۰۴) را بنویسیم به این صورت که، به ترتیب، به ترتیب به صورت زیر بنویسیم:

(۹۰۶) این اندیشه که همه ی اندیشه های اندیشه های متعلق به مجموعه ی  $M_1$  صادق هستند، به مجموعه ی  $M_2$  تعلق ندارند.

و

(۹۰۷) این اندیشه که این اندیشه که همه ی اندیشه های اندیشه های متعلق به مجموعه ی  $M_3$  صادق هستند، به مجموعه ی  $M_4$  تعلق ندارد.

حال فرگه می گوید می گوید که دو مورد از 'M' در (۹۰۶) نمی توانند نمی توانند به یک شیء اشاره کنند. یعنی:  $M_1 \neq M_2$  (۹۰۸) و

همچنین اینکه دو مورد از 'M' در (۹۰۷) نمی توانند نمی توانند به یک شیء ارجاع کنند. یعنی:  $M_3 \neq M_4$  (۹۰۹)

به علاوه، به علاوه:

$M_1 \neq M_2$  (۹۰۱۰) و

چون یکی مصداقی است و دیگری نیست. ولی این نتیجه آنگونه - آنگونه که فرگه فکر می کرد می کرد فوراً گرفته نمی شود، یعنی، نمی شود یعنی:  $M_1 \neq M_3$  (۹۰۱۱) و

جهت ساختن آن نتیجه، به نظر می رسد می رسد او احتیاج دارد که هیچ معنایی نتواند به خودش ارجاع کند، یعنی: برای  $i=0$  یا  $i=1$ :

اصل ۹۰۴۰۱ (هیچ خود ارجاعی)  $V_i(t) \neq S_i(t)$ .

با اصل ۹۰۴۰۱، مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم (یعنی، معنای مرسوم) یک تعبیر از معنای غیر مستقیم معنای غیر مستقیم آن مجزا خواهد بود. چون برای فرگه، معنای مرسوم آن چیزی است که معنای غیر مستقیم می دهد غیر مستقیم ارائه می دهد. جهت استنتاج سلسله مراتب

سلسله مراتب، فرگه واقعاً نیازمند چیزی قوی تر قوی تر از اصل ۹۰۴۰۱ است تا شکاف در این استدلال را پر کند. یعنی یک سلسله اصل غیر خود ارجاع. یعنی  $r_j(t) \neq S_i(t)$  برای هر  $i, j$ . ولی جمله ی ساده تر ساده تر این فرض، اهداف تفسیری ما را بهتر حمایت خواهد کرد.<sup>۱۳</sup>

روشن نیست که آیا فرگه واقعاً به چیزی مثل اصل ۹۰۴۰۱ متعهد بود یا خیر؟ قوی ترین قوی ترین شاهد و بنیّه بینه ای که او داشت در استدلالی بود که ما از نامه ی او به راسل بررسی کردیم. به نظر می رسد می رسد او برای توجیه، تمایزی که می خواهد می خواهد اصلی از این نوع را فرض می گرفت می گرفت. همچنین شایان ذکر است که یک اصل غیر خود ارجاع در هماهنگی با این عدم پذیرش او از نظریه ی مرجع مستقیم است که ما در بخش ۴۰۳ راجع به آن صحبت کردیم. از طرف دیگر همان رابطه ی بسیار خاص که فرد باید به معنای یک عبارت بدهد، فهم معرفت شناسانه ی معرفت شناسانه معنا که کاملاً شبیه به آشنایی بلا واسطه ای ای است که فهم راسل (1917) را از گزاره ی به چنگ آمده ی ما شکل داد، ظاهراً علیه این اصل سخن می گوید می گوید. نیاز به گفتن نیست، آنها یی آنها یی که علاقه مند علاقه مند به سلسله مراتب سلسله مراتب غیر صلب هستند بیشتر متمایل هستند تا اصل ۹۰۴۰۱ را به فرگه نسبت دهند. در حالیکه در حالی که آنها یی آنها یی که علاقه مند علاقه مند به سلسله مراتب صلب سلسله مراتب صلب هستند کمتر متمایل دارند تا اصل ۹۰۴۰۱ را به فرگه نسبت دهند.

تا آنجا که دامت معنای غیر مستقیم غیر مستقیم را به عنوان به عنوان چیزی که به جای به جای خودش قرار می گیرد می گیرد مورد توجه مورد توجه قرار می دهد می دهد، طرحش او را در گروه دوم قرار می دهد می دهد.

متأسفانه - اعتراض کارناپ فلسفه را به یک راه عجیب و نامربوط تنزل داد. این وظیفه به این ترتیب قرار دارد: اول - فهمیدن اینکه کدام اصول فرگه ای فرگه ای چنین سلسله مراتب سلسله مراتب نامحدودی را ایجاد می کنند - این به صورت به صورت یک مشکل درآمد زیرا استدلال کارناپ برای سلسله مراتب سلسله مراتب رد شد. به لینسکی<sup>۱</sup> (1971) و فربس<sup>۲</sup> (1978) نگاه کنید - و دوم فهم اینکه کدام اصول می توانند می توانند کنار گذاشته شوند تا از این سلسله نامتناهی اجتناب شود. نگاه کنید به فوربس (1987).

موضوع سلسله مراتب سلسله مراتب نامتناهی کارناپ از تعداد معناها یا تعداد اسامی که ما احتیاج داریم بر نمی خیزد بر نمی خیزد. این موضوع آن است آیا شیوه ای شیوه ای معین - شاید الگوریتمی - از تعیین معنای یک عبارت که در عبارات موصولی گنجانده شده است، وجود دارد یا خیر؟ - حتی اگر متوجه شویم که به طور به طور نامحدود معناها غیر مستقیم مورد نیاز غیر مستقیم مورد نیاز وجود دارد، ما نمی توانیم وحشت زده نمی - توانیم وحشت زده باشیم اگر قواعدی برای محاسبه ی عنصر  $i$ -ام جمله ی  $st$  داشتیم. فرض کنید  $S_0(t)$ ، معنای مرسوم  $t$  است و، ما می خواهیم قادر باشیم می توانیم  $S_1(t)$  را تعیین کنیم، معنای غیر مستقیم غیر مستقیم  $t$  و آنگاه جهت تعیین کردن  $S_2(t)$ ، معنای غیر مستقیم غیر مستقیم غیر مستقیم مضاعف  $t$  و الی آخر.

این مشکلی بود که راسل (1905) ملاحظه کرد: معنای مرسوم یک لفظ را فرض کنید، معنای غیر مستقیم غیر مستقیم آن را محاسبه کنید. چگونه می توان می توان

<sup>۱</sup> - Linsky

<sup>۲</sup> - Forbes

این کار را انجام داد؟ معنای مرسوم آن چیزی فرض شده است که معنای غیر مستقیم غیر مستقیم به آن ارجاع می‌کند. می‌کند؛ بنابراین، ما مورد سؤال قرار گرفته ایم گرفته ایم که معنا را از مرجع محاسبه کنیم: ما مورد سؤال قرار گرفته ایم گرفته ایم تا یک جاده ی قابل برگشت قابل برگشت از دلالت به معنا را ایجاد کنیم. نه فقط آنها می‌باید نه فقط آنها باید یک معنای منحصر به فرد باشد منحصر به فرد باشد (چون یک تابع است)، بلکه تا حدودی ما قادر خواهیم بود که آنچه را که این معنا به سادگی به وسیله ی به سادگی به وسیله مرجع آن افاده می‌کنم می‌کند، بفهمیم. حالا اگر ما این عقیده را بپذیریم که هیچ جاده ی جاده برگشتی وجود ندارد، پس ما هیچ شیوه ی منظمی منظمی از فهمیدن موارد در توالی st را در دست نخواهیم داشت: در واقع، در واقع ما دارای به طور نامحدودی تعداد زیادی تعداد نامحدود و بسیار زیادی از اولیه های اولیه های سمانتیک هستیم، آنگونه آنگونه که دیویدسون می گوید می‌گوید. این یک موقعیت آسان برای یک داستان تئوری نیست. روش آشکار برای فائق آمدن بر این مشکل آن است که معنای مرسوم یک لفظ، برای صحبت کردن نیز خودش را آشکار می‌کند، می‌کند. این مسیری است که دامت بر می‌گزیند بر می‌گزیند.

(۹۰۵) فرو ریختن سلسله مراتب فرو ریختن سلسله مراتب

ما در توصیف توالی  $S_i$  در شکل ۹۰۳، فرض کردیم که  $S_i$  منحصر به فرد بود منحصر به فرد است. ما به سادگی به سادگی سادی تحت تأثیر راهنمایی فرگه قرار گرفتیم وقتی زمانی که او از معنای غیر مستقیم غیر مستقیم یک لفظ صحبت می‌کرد می‌کرد. آیا این فرض توجیه شده است؟ آیا می‌توان می‌توان بیشتر از یک معنا برای معنای فرض



شده - فرض شده در نظر گرفت؟ به نظر می رسد می رسد دلایل قوی برای این گونه این گونه فکر کردن وجود دارد. به طور به طور مطمئن یک معنا می تواند می تواند می تواند به شیوه های شیوه های مختلفی نشان داده شود، درست به مانند به مانند هر شیء، برای مثال ستاره شامگاهی می تواند می تواند.

برای مثال به دو اینهمانی اینهمانی زیر توجه کند: (۹۰۱۲) این گزاره که جورجونه<sup>۱</sup> به خاطر اندازه اش اندازه اش بسیار مشهور بود یا این گزاره که جورجونه به خاطر اندازه اش اندازه اش بسیار مشهور بود.

و (۹۰۱۳) این گزاره که جورجونه به علت اندازه اش اندازه اش بسیار مشهور بود = این گزاره که به وسیله ی به وسیله جمله ی (۲) در 'مرجع و موجهه موجهه'<sup>۱</sup> کواین بیان شده است.

این دو جمله به وضوح به وضوح در معنا با یکدیگر فرق می کنند می کنند و استدلال آن این است که ما یک گزاره را به دو شیوه ی مختلف فهمیده ایم فهمیده ایم:

اول، به شیوه ای شیوه ای که بسیار ارجاعی مستقیم به نظر می رسد می رسد یعنی آن گونه آن گونه که این گزاره که جورجونه به علت اندازه اش اندازه اش بسیار مشهور بود و دوم تا حدودی غیر مستقیم غیر مستقیم، به آن صورت که این گزاره به وسیله ی به وسیله (۲) در 'مرجع و موجهه موجهه'<sup>۱</sup> کواین بیان شده است. ما دو شیوه ی مختلف فکر کردن درباره ی یک گزاره داریم. ولی شهود واضح فرگه ای فرگه ای که معناها مانند سایر اشیاء می تواند می تواند به شیوه های شیوه های مختلف تجلی و ظاهر شوند، نمی تواند نمی تواند ما را

<sup>۱</sup> - Giorgione

مجاب کند تا صحبت از معنای غیر مستقیم غیر مستقیم از یک لفظ را کنار بگذاریم. اگر این فکر معنای غیر مستقیم غیر مستقیم یک لفظ کار می کند، می کند پس اگر بیشتر از یک معنا برای معنای داده شده داده شده وجود داشته باشد، نمی تواند نمی تواند بیشتر از یک معنای غیر مستقیم غیر مستقیم داشته باشد:

اگر ما دارای معنای مرسوم یکسان باشیم، می باید دارای همان معنای غیر مستقیم غیر مستقیم باشیم. دامت (1981b) استدلالی را که او استدلالی از فهم معنای غیر مستقیم غیر مستقیم را که مورد دفاع قرار گرفته است، بیان می کند می کند. اجازه بدهید فرض کنیم که 'شبهه به' دارای همان معنای مرسوم 'شبهت داشتن به' باشد، به طوری که ی توانیم به طوری که می توانیم یک را وقتی در عبارت موصولی گنجانده شده است به جای به جای دیگری یا همان معنا جایگزین کنیم؛ وقتی در عبارت موصولی گنجانده شده است. بنابراین: (۹۰۱۴) بری<sup>۱</sup> فکر می کند می کند که هاروارد شبهه به آکسفورد است،

و

(۹۰۱۵) بری فکر می کند می کند که هاروارد به آکسفورد شبهت دارد،

باید دارای یک ارزش صدق باشند. با این حال با این حال اگر این دو عبارت در معنای غیر مستقیم غیر مستقیم با هم فرق می کنند کنند آنگاه: -

(۹۰۱۶) آیرتون<sup>۲</sup> می داند می داند که بری فکر می کند می کند کند که هاروارد شبهه به آکسفورد است.

و

<sup>۱</sup> - Barry  
<sup>۲</sup> - Ayrton

(۹۰۱۷) آیرتون ~~می داند می داند~~ که بری فکر ~~می کند می~~ کند که هاروارد شبیه به آکسفورد است، احتیاج ندارد که دارای همان ارزش صدق باشد. دامت (1981b:92) ادعا ~~می کند می کند~~ که 'ولی این مخالف با شهود است.'

«تنها موردی که به نظر ~~می رسد می رسد~~ معقول باشد تا بگویم که آیرتون ~~می دانست می دانست~~ که بری فکر کرد که هاروارد شبیه آکسفورد بود، ولی ~~نمی دانست نمی دانست~~ که او فکر ~~می کند~~ آنها می کند آنها شبیه به هم هستند، آن است که در آن آیرتون درباره ~~ی~~ معنای کلمه ~~ی~~ 'شبهه' در اشتباه یا دچار غفلت باشد.»

ولی اگر ما این را ~~به عنوان به عنوان~~ یک مثال نقض معقول بپذیریم؛ بنابراین ما ~~همین طور همین طور~~ مجبور خواهیم شد انکار کنیم که این از فکر بری نتیجه ~~میشود می شود~~ هاروارد شبیه آکسفورد است که او فکر ~~می کند می کند~~ آنها آنها شبیه به هم هستند و اگر ما این را انکار کنیم، تمام تئوری ~~فرگه ای فرگه ای~~ درباره ~~ی~~ معناها ~~به عنوان مرجع های غیر مستقیم~~ ~~به عنوان مراجع غیرمستقیم~~ را رد خواهیم کرد.

یعنی هر دلیلی که ما برای این فرض داشتیم که دو لفظ در معنای ~~غیر مستقیم غیرمستقیم~~ تفاوت داشتند ~~به طور به طور~~ برابر یک دلیل برای این فرض خواهد بود که آنها آنها در معنای مرسوم متفاوت بودند؛ بنابراین اگر دو لفظ دارای یک معنای مرسوم هستند، آنها آنها همچنین ~~می باید دارای معنای غیر مستقیم غیرمستقیم~~ واحد نیز باشند. یک عدم شباهت و قیاس بسیار روشن بین این مورد و مورد ستاره ~~ی~~ شامگاهی/ستاره ~~ی~~ صبحگاهی ادعا شده است.

مطمئناً یک نفر ~~می تواند می تواند~~ بداند که 'ستاره ~~ی~~ شامگاهی' به چه چیزی ~~ارجاع می کند~~ و ~~بداند~~ 'ستاره ~~ی~~

صبحگاهی' به چه چیزی ارجاع می‌کنند بدون اینکه بدانند که آنها-آنها یک چیز هستند. از طرف دیگر، اگر یک نفر معنای کلمه  $\alpha$  را بداند و یک نفر معنای کلمه  $\beta$  را بداند، بنابراین اگر این همان معنا باشد، نمی‌تواند می‌تواند غیر از این باشد که او می‌داند می‌داند که این، همان است. تفاوت ادعایی که بین معنا و مرجع 'ستاره-ی شامگاهی' نمی‌تواند می‌تواند بین معنا و معنای غیر-مستقیم غیر-مستقیم 'ستاره-ی شامگاهی' پیدا شود. و این به آن معناست که برخلاف ستاره-ی شامگاهی به نظر می‌رسد می‌رسد ما دارای آشنایی مستقیم بلا واسطه با معنای 'ستاره-ی شامگاهی' می‌باشیم هستیم. مقایسه کنید:-

(۹۰۱۸) این گزاره که جورجونه به خاطر اندازه-اش اندازه-اش بسیار معروف بود،

با

(۹۰۱۹) گزاره-ای گزاره‌ای که به وسیله-به وسیله جمله ی (۲) در 'مرجع و موجک-موجهه' کواین بیان شده است.

(۹۰۱۸) به سادگی-به سادگی یک دال-دال محض نیست<sup>۱۴</sup>، مشخص-کننده-ی مشخص-کننده یک شیء، یک گزاره-ی شخصیه شخصیه، در هر جهان مکنی. چون (۹۰۱۸) در برگیرنده-ی در برگیرنده یک توصیف صلب را از این گزاره نمی‌باشد نمی‌باشد. بلکه-بکه-بلکه به نظر می‌رسد می‌رسد به طور-می‌رسد به طور مستقیم ارجاعی باشد. این مسیری است که پیشنهاد دامت ما را به سوی آن سوق میدهد میدهد. اینکه در این متون غیر-مستقیم غیر-مستقیم، به معنای عبارات به صورت-به صورت مستقیم ارجاع شده است، آن معناها خودشان را نسبت به ما بدون میانجی نشان می‌دهند می‌دهند.

این چگونگی راهنمایی دامت به سوی نظریه ای نظریه ای است که معنای مرسوم یک لفظ به همان معنای غیر مستقیم غیرمستقیم آن می باشد است. چون این استدلال را در نظر بگیرید برای نشان دادن اینکه اگر (۹۰۱۴) و (۹۰۱۵) دارای یک ارزش صدق باشند؛ بنابراین (۹۰۱۶) و (۹۰۱۷) هم باید دارای یک ارزش صدق باشند. ما می توانستیم می توانستیم فقط معنای این ادعا ادعا را بفهمیم که (۹۰۱۶) صادق است در حالی که در حالی که (۹۰۱۷) کاذب است به وسیله ی به وسیله این فرض که آیرتون درباره ی معنای کلمه 'شبهه' اشتباه کرده بود. یعنی ما فرض کردیم که او تشخیص نداد که غیر مستقیم غیر مستقیم معنای غیر مستقیم 'شبهه' = معنای غیر مستقیم غیرمستقیم 'همانند است'.

حال، اگر (۹۰۲۰) صادق است؛

(۹۰۲۱) مرجع غیر مستقیم غیرمستقیم 'شبهه' = مرجع غیر مستقیم غیرمستقیم 'همانند است'،

می باید صادق باشد؛ و اگر (۹۰۲۱) صادق است،

(۹۰۲۲) معنای مرسوم 'شبهه' = معنای مرسوم 'همانند است'،

می باید صادق باشد؛ بنابراین ما می توانیم نمی توانیم بفهمیم. همینکه همینکه فرض کردیم او درک نمی کند نمی کند که (۹۰۲۰) صادق است او چگونه بدون عدم قدرت بر تشخیص اینکه (۹۰۲۲) صادق است، بتواند توانسته از درک آن عاجز باشد؛ هیچ روشی وجود ندارد که ما خطا را به (۹۰۲۰) نسبت دهیم بدون نسبت دادن آن به (۹۰۲۲)؛ بنابراین هیچ روشی وجود ندارد که ما بتوانیم سهم معنای سطح بالاتر را تمیز دهیم.

(۹۰۲۳) معنای غیر مستقیم غیرمستقیم 'شبهه'

از معنای سطح پایین تر، پایین تر:

(۹۰۲۴) معنای 'شبيه' .

همان دلایل که دامت را به لزوم و شرط هدایت کرد که (۹۰۲۰) صادق بود وقتی (۹۰۲۲) صادق بود است او را به این لازمه راهنمایی کرد که (۹۰۲۳) و (۹۰۲۴) یک چیز هستند.

در اینجا جزییات این تحلیل سمانتیک برای جمله می اصلی ما یعنی (۹۰۱) وجود دارد. (۹۰۱) معنای مرسوم خود را بیان می کند و به مرجع خودش ارجاع می کند می. کند ولی وقتی داخل جمله جمله ۹۰۲ گنجانده شود به معنای مرسوم خود ارجاع می دهد می دهد. 'تدکندی' باور دارد که ( ) داخل چیزی گنجانده نشده است؛ بنابراین به مرجع مرسوم خود ارجاع می کند می کند. یک تابع که این اندیشه را که تدکندی باور دارد که مارگات تاچر یک پژو را می راند می راند با یک ارزش صدق متناظر می کند می کند. تصویر سمانتیک برای (۹۰۲) همان است که قبلاً در طرح (۹۰۲) بود. ولی تصویر سمانتیک برای (۹۰۵) تا حدودی متفاوت از طرح ۹۰۴ است. ما در عوض به طرح ۹۰۵ می رسیم می رسیم. عدم پذیرش دامت از معنای غیر مستقیم غیر مستقیم، همان گونه همان گونه که ما آن را نشان داده ایم داده - ایم، هم ارز است با یکی گرفتن شناسایی کردن معنای غیر مستقیم غیر مستقیم و معنای مرسوم، هم ارز است. در متون مصداقی، یک عبارت به مرجع مرسوم خودش ارجاع می کند؛ می کند ولی در عبارات موصولی، مهم نیست که چند بار عبارت در جملات دیگر گنجانده شده باشد، این عبارت به معنای مرسوم خودش ارجاع می کند می کند. برای راسل حال زمان آن است که مطالب دیگر را بیان کند.

این اندیشه که مادلین .... =

$$S(Mkpb)$$

$$\overbrace{S(M)S_1(kpb)}$$

$$S(M)\overbrace{S_1(k)S_2(pb)}$$

$$S(M)S_1(k)\overbrace{S_2(p)S_2(b)}$$

↑    ↑    ↑    ↑

$M$      $K$      $p$      $b$

↓    ↓    ↓    ↓

$$r(M)r_1(k)\underbrace{r_2(p)r_2(b)}$$

$$r(M)r_1(k)r_2(pb)$$

$$\overbrace{r(M)r_1(kpb)}$$

$$r(Mkpb) = \text{صادق یا کاذب}$$

شکل ۹۰۵

۹۰۶) مطلب دیگر راسل

راسل (1905) ادعا کرد که اگر ما سعی کردیم کنیم که یک رابطه و نسبت منطقی بین معنا/مرجع پیش ببریم، تبیین فرگه از متون غیر مستقیم غیر مستقیم به ناهنجاری‌های ناهنجاری‌های سمانتیک منتج خواهد شد. به خصوص، به خصوص او ادعا کرد که دو جمله: ی، (۹۰۲۵) مرکز ثقل منظومه ی آسمانی یک نقطه است،

و

(۹۰۲۶) معنای 'مرکز ثقل منظومه شمسی' یک نقطه است، اینگونه اینگونه فهمیده میشود می‌شود که همان گزاره را بیان می‌کنند می‌کنند. البته، این دو یک گزاره را بیان نمی‌کنند نمی‌کنند؛ آنها آنها حتی دارای یک ارزش صدق نیستند. چون، مادامیکه مادامیکه (۹۰۲۵) صادق است، (۹۰۲۶) قطعاً کاذب است: یک معنا یک نقطه نیست. هر دو جمله درست ساخت و بامعنی بامعنی هستند. بامعنی بامعنی حتی برای فرگه، چون در موقعیت‌های موقعیت‌های متعدد متعدد، همان همان طور همان طور که ما در بخش ۳۰۶ مستند ساختیم، او صریحاً معناها را از سایر چیزها، مثل عقاید، تمایز داد.

حال اجازه بدهید سعی کنیم که استدلال راسل را بازسازی کنیم. هر کدام از جملات زیر صادق و معلوم هستند:

(۹۰۲۷) 'مرکز ثقل منظومه شمسی یک نقطه است'، این گزاره را که مرکز ثقل منظومه ی شمسی یک نقطه است، را بیان می‌کنند می‌کنند.

(۹۰۲۸) 'معنای 'مرکز ثقل منظومه شمسی' یک نقطه است، این گزاره را که معنای 'مرکز ثقل منظومه شمسی' یک نقطه است، را بیان می‌کنند می‌کنند.



حال چون در یک متن ~~غیر مستقیم، غیر مستقیم~~، مرجع یک لفظ به معنای آن تغییر ~~می یابد، می یابد~~ در: (۹۰۲۹) این گزاره که مرکز ثقل منظومه ~~ی شمس~~ یک نقطه است،

عبارت مرکز ثقل منظومه ~~ی شمس~~ به معنای آن ارجاع ~~می کند، می کند~~ یعنی: ~~ی~~

(۹۰۳۰) معنای 'مرکز ثقل منظومه شمس'

و در

(۹۰۳۱) این گزاره که معنای 'مرکز ثقل منظومه شمس' یک نقطه است،

عبارت 'معنای 'مرکز ثقل منظومه شمس' ' به معنای آن ارجاع ~~می کند، می کند~~ یعنی: ~~ی~~

(۹۰۳۲) معنای 'معنای 'مرکز ثقل منظومه شمس' ' .

پیشنهاد دامت آن است که معنای ~~مکرر~~ تکرار شده فرو ~~می ریزند، می ریزند~~. ~~به یاد آورید نقل قول ذکر شده نقل- قول ذکر شده دامت~~ در بخش ۹۰۵ را ~~به یاد آورید~~ که ~~دامت می گوید، می گوید~~:

«بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم که یک عبارت ~~مورد استفاده، مورد استفاده~~ در ~~نقل قول نقل قول~~ مستقیم مضاعف دارای یک معنای یا یک مرجع متفاوت از آن است که در حالت ~~نقل قول نقل قول~~ مستقیم ساده دارد: مرجع آن در ~~نقل قول نقل قول~~ مستقیم مضاعف معنایی خواهد بود که ~~آن در نقل قول نقل قول~~ مستقیم ساده دارد، که همان معنایی است که در متون معمولی دارد، که همان مرجعی است که در ~~نقل قول نقل قول~~ مستقیم ساده دارد.»

بنابراین به نظر خواهد رسید (۹۰۳۰) و (۹۰۳۲) یک چیز هستند و بنابراین ~~گزاره های گزاره های~~ (۹۰۲۹) و (۹۰۳۲) یکی هستند. ~~به ما اجازه بدهید به ما~~ اصل دامت ~~را این گونه این گونه~~ کدگذاری و تدوین کنیم: ~~ی~~

اصل ۹۰۶۰۱  $\Theta(\theta(\alpha)) = \Theta(\theta(\alpha))$  (زوال  $\Theta$ ) .

اما اصل ۹۰۶۰۱ به همراه اصول ۹۰۲۰۱ و ۹۰۲۰۳ استدلال  
راسل را قادر خواهد کرد که تقویت و پشتیبانی شود.<sup>۵</sup>

ما فرض ~~می‌کنیم، می‌کنیم~~:

(۹۰۳۳) 'مرکز ثقل منظومه شمسی یک نقطه است' بیان ~~می‌کند، می‌کند~~ (مرکز ثقل منظومه شمسی یک نقطه است). ~~⊕~~ که

از این با اصل ۹۰۲۰۳ نتیجه ~~می‌شود، می‌شود~~ که

(۹۰۳۴) 'مرکز ثقل منظومه شمسی یک نقطه است' بیان ~~می‌کند، می‌کند~~ (یک نقطه است) ~~⊕~~ (مرکز ثقل منظومه شمسی)

~~⊕~~ بعد، ما این امر پروضوح را فرض ~~می‌کنیم، می‌کنیم~~:

(۹۰۳۵) ' (مرکز ثقل منظومه شمسی) ~~⊕~~، یک نقطه است،

بیان ~~می‌کنیم، می‌کند~~ (مرکز ثقل منظومه شمسی) ~~⊕~~ | ~~⊕~~ یک  
نقطه است) و مجدداً، ما اصل ۹۰۲۰۳ را ~~مورد استفاده،~~

~~مورد استفاده~~ قرار ~~می‌دهیم، می‌دهیم~~ تا برسیم به:

(۹۰۳۶) ' (مرکز ثقل منظومه شمسی) ~~⊕~~ یک نقطه است، بیان

~~می‌دارد، می‌کند~~ (یک نقطه است) ~~⊕~~ (مرکز ثقل منظومه ~~⊕~~  
شمسی) ~~⊕~~ ~~⊕~~ حال، از اصل ۹۰۶۰۱، ما داریم،

(۹۰۳۷) (مرکز ثقل منظومه ~~⊕~~ شمسی) ~~⊕~~ = (مرکز ثقل  
منظومه شمسی) ~~⊕~~

بنابراین:

(۹۰۳۸) (مرکز ثقل منظومه ~~⊕~~ شمسی یک نقطه است) ~~⊕~~ ~~⊕~~ = ~~⊕~~

(مرکز ثقل منظومه ~~⊕~~ شمسی) یک نقطه است).

بنابراین نتیجه ~~ای~~ حاصل ~~می‌شود، می‌شود~~. چون ~~اینها~~

~~اینها~~ همان گزاره‌ها گزاره‌ها هستند، دو جمله ~~⊕~~،

(۹۰۳۹) مرکز ثقل منظومه شمسی یک نقطه است،

و

(۹۰۴۰) ~~⊕~~ (مرکز ثقل منظومه ~~⊕~~ آسمانی) یک نقطه است،

همان گزاره را بیان ~~می‌کنیم، می‌کند~~.<sup>۱۶</sup>

راسل تأیید شد!

(۹۰۷) تأملات درباره ~~ی~~ این استدلال

اصل (۹۰۶۰۱) (زوال ~~ی~~) ~~می گوید می گوید که~~ مهم نیست که یک عبارت چقدر در عبارات موصولی گنجانده شود، معنای آن تعبیر و بنابراین مرجع آن-همان باقی ~~می ماند می ماند~~. دامت پیشنهاد کرد این اصل برای ملاحظه ~~ی~~ راسل که بیان کرد ~~که~~ هیچ جاده ~~ی~~ برگشتی از مرجع به معنا وجود ندارد، ~~می باشد است~~. ولی ~~به طور به طور~~ آشکار این اصل تمایز معنا/مرجع را ویران ~~می کند می~~ ~~کند~~. اگر یک نفر سعی کرد که چنین ~~جاده ای جاده ای~~ را به پیش برود، درست ~~همان گونه همان گونه~~ که راسل گفت، اتفاق خواهد افتاد.

اجازه بدهید طرح ۹۰۳ را ساده کنیم، که ما در آنجا برای یک  $t$  رابطه ~~ی~~ بین  $st$ ، زنجیره معناها و  $Rt$  زنجیره ~~مرجع ها مرجع ها~~ را معرفی کردیم. اجازه بدهید فرض کنیم که ما فقط دارای دو مورد در هر زنجیره هستیم، معنا و مرجع ~~غیر مستقیم غیر مستقیم~~ و مرسوم. حال ~~همان طور همان طور~~ که ما در شکل ۹۰۶ ~~می بینیم می~~ ~~بینیم~~، ~~می فهمیم می فهمیم~~ که آن مرجع دوباره ظاهر ~~می شود می شود~~؛ ~~یکبار یکبار~~ در زنجیره  $Rt$  و یکبار مجدداً در رابطه ~~ی~~ بین مواردی در ~~ی~~ زنجیره  $St$  و مواردی در زنجیره ~~ی~~  $Rt$  که ~~بوسیله به وسیله~~ فلش رو به پایین ظاهر کردیم. ~~به علاوه به علاوه~~ ما یک مفهوم نسبی شده در زنجیره  $Rt$  را ~~می بینیم می بینیم~~ و یک مفهوم نسبی نشده ~~به وسیله ی فلش ها به وسیله فلش ها~~ در پایین شکل ۹۰۶ ~~به طور به طور~~ آشکارا ~~گمراه کننده گمراه کننده~~ است. دو نسبت ارجاعی ~~می~~ باید به یکی تقلیل یابند. دو روش که این کار را انجام ~~می دهد می دهد~~ وجود دارد.

یک روش این است که مرجع غیر مستقیم  $r_1(t)$ ,  $T$  را بودن مرجع مرسوم معنای غیر مستقیم غیر مستقیم  $r_0(s_1(t)), t$  در نظر بگیریم. این کار دو نسبت ارجاعی را به این فلش تقلیل می دهد می دهد، آن گونه آن گونه که در طرح ۹۰۷ نشان داده شده است. دیگری تقلیل دادن دو نسبت ارجاعی به مواردی در زنجیره پایین تریابین تر است، آن گونه آن گونه که در طرح ۸ نشان داده است. بر مبنای نظریه ی اول که در طرح ۹۰۷ ارایه ارائه شد، ما فرض می کنیم می کنیم که مرجع مرسوم معنای غیر مستقیم غیر مستقیم  $t$ ، مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم است. معنا مسامحتاً متن مورد نظر مورد نظر را مشخص می کند می کند ولی در این صورت معنای مرسوم و معنای غیر مستقیم غیر مستقیم  $t$  می باید مجزا باشد به طوری که به طوری که مرجع مرسوم و مرجع غیر مستقیم غیر مستقیم  $t$  مجزا هستند. به نظر میرسد می رسد این تصویری باشد که فرگه در ذهن داشت در نقل قولی نقل قولی که ما در بخش ۹۰۴ مورد بررسی مورد بررسی قرار دادیم، این تصویری باشد که فرگه در ذهن داشت.

$$\begin{array}{ccc}
 S_t \langle S(t) S_1(t) \rangle & & \\
 \downarrow & & \downarrow \\
 R_t \langle r(t) r_1(t) \rangle & & 
 \end{array}$$

شکل ۹۰۶

$$\begin{array}{ccc}
 S_t \langle S(t) & S_1(t) & \rangle \\
 R_t \langle r(S(t)) & r(S_1(t)) & \rangle
 \end{array}$$

شکل ۹۰۷

$$\begin{array}{ccc}
 S_t \langle S(t) & S(t) & \rangle \\
 R_t \langle r(S(t)) & r(S(t)) & \rangle
 \end{array}$$

شکل ۹۰۸

این یک تصویر اُرتدوکس است، ~~یکی~~ یعنی تصویری که منتهی به بسیاری معناهای ~~مجزا می شود~~ مجزا می شود. این مرجع فارغ از متن تصویر شده در شکل ۹۰۷ است که دامت با پیشنهادش رد ~~می کند~~ می کند.

از طرف دیگر در طرح ۹۰۸، مرجع ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم  $t$  نیست. این مرجع ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم  $t$  است، یعنی آنچه  $t$  در یک متن خاص به آن ارجاع ~~می کند~~ می کند.  $r_1(s_0(t_1))$  به مرجع ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم فقط در یک متن ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم ارجاع ~~می کند~~ می کند. فقط در یک متن ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم مرجع ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم به سادگی ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم یک متنی را طرح ~~می کند~~ می کند که در آن کاربرد کلمه تغییر کرده است. ما ~~نمی توانیم~~ نمی توانیم بگوییم در یک متن ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم، معنا، چه چیز را متعین ~~می کند~~ می کند.

ما فقط ~~می توانیم~~ می توانیم آن را در آن متن استفاده ~~می کنیم~~ می کنیم؛ بنابراین طرح ۹۰۸ یک مرجع حساس به متن را ترسیم ~~می کند~~ می کند و این آن مرجعی است که دامت ~~می پسندد~~ می پسندد. اگر ما بتوانیم به مرجع ~~غیر مستقیم~~ غیر مستقیم در یک متن ~~غیر گنجانده شده~~ غیر گنجانده شده [در یک جمله] ارجاع دهیم؛ ~~بنابراین~~ بنابراین.

$$r_1(s_0(t_1)) = r_0(s_1(t))$$

صادق خواهد بود و تمایز بین معنا و مرجع فرو ~~می ریزد~~ می ریزد. ~~آن~~ این دقیقاً چیزی است که اصل ۹۰۲۰۱ اجازه ~~می دهد~~ می دهد انجام دهیم. این چگونگی فرو ریختن تمایز در بخش قبل است. دامت برای خوانش دوم استدلال ~~می کرد~~ می کرد ولی در انجام این کار، او نیاز داشت از این معنا طوری سخن بگوید که گویی اولین

خوانش از دو خوانش و قرائت ~~قابل دسترس~~ قابل دسترس بود.

در انتخاب تصویر شکل ۹۰۸- دامت این نظریه را انتخاب ~~می‌کنند~~ می‌کنند که این روش ~~که~~ در آن این مورد فهمیده شده است. ولی استدلالی که او جهت شناسایی کردن معنای مرسوم و ~~غیر مستقیم غیرمستقیم~~ مورد استفاده - ~~مورد استفاده~~ مورد استفاده قرار داد نیازمند آن بود که او قادر به شناسایی معنای ~~غیر مستقیم غیرمستقیم~~ غیر مستقیم از بیرون متن ~~غیر مستقیم غیرمستقیم~~ غیر مستقیم باشد. هر حق انتخابی ~~فی نفسه~~ فی نفسه سازگار است ~~اما~~ اما مشکل وقتی ایجاد ~~می‌شود~~ می‌شود که هر دو انتخاب شوند. ~~تعمیر~~ اصلاح کاملاً جدی این تئوری ~~مورد نیاز~~ مورد نیاز است، هم جهت جلوگیری از فهمیدن معنای ~~به عنوان به عنوان~~ به عنوان یک تابع ~~به طور به~~ به طور ~~طور~~ طور جانشین، از فهم این عبارات درون متن از ارجاع به چیزی.

## فصل ۱۰ Through to Quotation Marks

(۱۰۰۱) مقدمه

ما معمولاً از زبان جهت صحبت کردن درباره اشیا غیر از خود زبان استفاده می‌کنیم می‌کنیم. البته، ما می‌توانیم زبان را به جهت صحبت درباره خودش نیز استفاده کنیم. ساختمان نقل قول نقل قول ساده دقیقاً برای این هدف تعبیه شده بود، جهت اینکه از چنین اشتباه زبانی در امان باشد. این ساختمان مشخصه مشخصه مهمی دارد که همان عبارت نامیده شده درون نسج جمله ای جمله ای که جهت صحبت درباره آن مورد استفاده مورد استفاده قرار گرفته، است یافته شده است؛ بنابراین جهت برای جلوگیری کردن از ابهام، این ساختمان خودش مسئولیت مسئولیت ابهام را بر عهده می‌گیرد تا در جایی وضوح را بیمه کند.

ابداع نقل قول نقل قول ساده محصور کردن یک کلمه یا عبارت که ما دوست داریم درباره آن صحبت کنیم در علائم نقل قول ساده است. این ابداع در دوره ی مدرن به وسیله ی به وسیله فرگه (1892c:1534) معرفی شده که استراتژی او به کار گرفتن نقل قول نقل قول مستقیم و نقل قول غیر مستقیم نقل قول غیر مستقیم به یک شیوه مشابه بود:

اگر کلمات به روشی معمولی به کار گرفته شوند، آنچه یک نفر قصد می‌کنم می‌کند تا درباره آن صحبت کند، مرجع (Bedeutung) آن است.

اما ممکن است اینطور اینطور باشد که فردی دوست داشته باشد تا درباره ی خود کلمات یا معنای آنها آنها ها صحبت کنید. برای مثال این اتفاق می‌افتد وقتی وقتی می‌افتد که کلمات فرد دیگری نقل قول شده اند نقل قول شده اند؛ بنابراین اول کلمات خود فرد به کلمات

متکلم دیگری اشاره می‌کنند (bedeuten) و تنها در این دومی [کلمات متکلم دیگر] دارای مرجع معمول خودشان هستند. پس ما نشانه‌های نشانه‌ها را در نشانه‌ها داریم. در نوشتن، کلمات در این مورد در علایم نقل قول‌ها محصور شده‌اند. از این رو، از این رو یک کلمه بین علایم نقل قول می‌گیرند علایم نقل قول نباید به عنوان به عنوان اینک دارای مرجع (Bedeutung) معمولی است، انگاشته شود.

این نقل قول نقل قول بلافاصله بعد از نقل قولی نقل قولی که ما فصل ۹ را با آن آغاز کردیم، آمده و مفهوم و مرجع مرسوم و غیر مستقیم غیر مستقیم را معرفی کرده است.

استفاده می‌کنیم معمولی از علایم نقل قول، آن است که ما در آثار افسانه‌ای افسانه‌ای، آثار غیر افسانه‌ای افسانه‌ای و روزنامه‌ها روزنامه‌ها استفاده می‌کنیم می‌کنیم. برای باز تولید باز تولید کلمات دیگری و دلالت کردن به آن که کلمات باز تولید شده باز تولید شده همان کلمات مورد استفاده به وسیله مورد استفاده به وسیله شخص مورد نظر مورد نظر هستند. بر خلاف برخلاف آنچه فرگه می‌گوید می‌گوید، فرد کلمات را نام نمی‌نامد نمی‌نامد یا به آنها آنها اشاره نمی‌کنند نمی‌کنند. به ما اجازه بدهید به ما تعبیر O- نقل قول نقل قول را برای نقل قول نقل قول معمولی و P- نقل قول نقل قول را برای نقل قول نقل قول فلاسفه به کار ببریم.

وقتی ما تکرار نقل قول نقل قول را مورد ملاحظه مورد ملاحظه قرار دهیم، تفاوت بین این دو قرار داد قرار داد آشکارترین است. ما در استفاده می‌معمولی



ما ممکن است جمله ی جان را در مودر مورد جمله ی هازلد نقل قول نقل قول کنیم:

(۱۰۰۱) جان گفت، 'هارولد گفت 'من شرایط توافق را می پذیرم می پذیرم' .

در (۱۰۰۱) ما دقیقاً کلمات کلمات جان را تکرار کردیم و قصدش را به تکرار دقیق کلمات هازلد و نه فقط نه فقط تعبیر کردن منتقل کرده ایم کرده ایم. حال جمله ی (۱۰۰۱) را با جمله ی زیر، مقابل هم قرار می دهیم، می:  
دهیم:

(۱۰۰۲) جان گفت ' 'من شرایط توافق را می پذیرم می پذیرم می پذیرم' .

جمله ی (۱۰۰۲) یک مثال پارادایمی از یک تکرار علایم نقل قول نقل قول بر مبنای ابداع نقل قول نقل قول است. ولی دارای هیچ شباهتی با نقل قول نقل قول O- نیست. ما ممکن است سعی کنیم (۱۰۰۲) را به چنین روشی بخوانیم که جان قرار است که کلمات دیگر را نقل کند، کلماتی که به نوبت به نوبت متضمن متضمن یک نقل قول نقل قول مخصوص می باشند هستند. ولی، به عنوان نقل قول به عنوان نقل قول O-، اینطور اینطور فهمیده می شود می شود که کلمات اصلی را به طور به طور مستقیم نقل قول نقل قول می کند می کند و فقط یک جهت ساده از علایم نقل قول نقل قول نیاز نیاز نیاز است. ما با P- نقل قول می توانیم نقل قول نقل قول می توانیم نقل قول بیرونی را به همه ی نقل قول نقل قول های نقل قول های درونی تعمیم بدهیم. برای نقل قول نقل قول O این گونه این گونه نیست.

به ما اجازه بدهید به ما سعی کنیم نقل قول نقل قول بیرونی را به همه ی علایم نقل قول نقل قول های نقل قول های درونی تعمیم بدهیم (با '+') که به جای به جای پیوستگی و

ارتباط قرار می‌گیرد می‌گیرد در (۱۰۰۱) می‌رسیم می‌  
رسیم به:

(۱۰۰۳) جان گفت، 'هارولد گفت'، + 'من شرایط  
توافق را می‌پذیرم می‌پذیرم.'

ولی در این صورت نقل قولی نقل قولی که به صورت به-  
صورت مضاعف در جمله گنجانده شده به نقل قولی نقل-  
قولی که تنها یک بار در جمله گنجانده شده، تبدیل  
می‌شود می‌شود.

(۱۰۰۴) جان گفت، 'هارولد گفت' + 'من شرایط  
توافق را می‌پذیرم می‌پذیرم'.

با نقل قول نقل قول -P، تفاوت سطوح نقل قول نقل قول به  
روشی محسوب می‌شود می‌شود که با نقل قول نقل قول -O  
آنطور آنطور محسوب نمی‌شود نمی‌شود چون وقتی ما یک  
تعبیر را در علامت های نقل قول علامت های نقل قول محصور  
می‌کنیم می‌کنیم، یک نام جدید را می‌آفرینیم می-  
آفرینیم که به نوبت به نوبت می‌تواند، به وسیله ی  
می‌تواند به وسیله محصور شدن آن در علائم  
نقل قول مورد ارجاع قرار گیرد. ولی با نقل قول نقل-  
قول -O، عبارت های نقل شده عبارت های نقل شده نامیده  
نشده اند نشده اند. مهم است که تأیید کنم چگونه کاملاً  
این تکرار علائم نقل قول علائم نقل قول در عمل معمولی  
نقل قول نقل قول بیگانه است.

حال، ساختمان های نقل قول ساختمان های نقل قول مستقیم  
که به عنوان نقل قول های به عنوان نقل قول های -O  
فهمیده شد، شبیه به ساختمان های نقل قول غیر مستقیم  
ساختمان های نقل قول غیر مستقیم هستند.

مطابق با علائم نقل قول علائم نقل قول در ساختمان نقل  
قول نقل قول مستقیم، عملگر 'که' از ساختمان نقل قول

نقل قول غیر مستقیم غیر مستقیم است. و بر مبنای این فهم مشخص میشود می شود که دامت (1981b) که در این پیشنهاد که تکرارها مطابق با اصل ۹۰۶۰۱ کاملاً برحق بوده است، فرو می ریزد می ریزد ولی ما می باید روشن کنیم که بر مبنای این خوانش، هیچ ارجاعی به معنای نامیدن، این شیء درون عبارت مناسب، وجود ندارد. و بنابراین هیچ نام مرکب تابعی وجود ندارد که به وسیله ی به وسیله جبر تابع/شناسه ای شناسه ای فرگه مورد بررسی مورد بررسی قرار گرفته باشد.

~~علایم نقل قول نشان های~~ علائم نقل قول نشان های متنی هستند. نه عبارت-تابعی. دو متن از یکدیگر متمایز و شناخته شده اند شناخته شده اند: درون علایم نقل قول علائم نقل قول و بیرون علایم نقل قول علائم نقل قول.

کلمات مشابهی در هر کدام از متون واقع می شوند، می شوند ولی با کاربردهای مختلف. هیچ معنای متصل شده به تکرار علایم علائم متنی وجود ندارد و بنابراین هیچ مجموعه ی نا محدودی نامحدودی از اولیه های اولیه های سمانتیک جهت نگرانی وجود ندارد.

فرگه بر حق بود که مقایسه ای مقایسه ای بین ساختمان های نقل قول غیر مستقیم ساختمان های نقل قول غیر مستقیم و نقل قول نقل قول مستقیم انجام داد. ولی او در این مورد که فرض کرد که در هر دو مورد مطلب داخل متن بیان شده بیان شده، نامیده شده است. در اشتباه بود. اصل ۹۰۶۰۱، ⑤ زوال متعلق به دامت. به طور به طور واضح به وسیله ی به وسیله مقایسه ی با O- نقل قول نقل قول مطلوب و معقول است. ولی هیچ چیزی بر مبنای این تفسیر نامیده نشده است؛ بنابراین نظریه ی فرگه که معنای یک نام در یک متن غیر مستقیم

غیرمستقیم به جای به جای چیزی قرار می‌گیرد می‌گیرد،  
غیر مطمئن غیر مطمئن است.

از طرف دیگر، اگر ما با P- نقل قول نقل قول سر و کار داشته باشیم اصل ۹۰۶۰۱، ۵ زوال، به طور به طور کامل غیر معقول غیر معقول است. چون در مورد P- نقل قول نقل، قول، تکرارها بسیار به وضوح به وضوح مهم هستند. ما هرگز اینکه 'بوستون' همان 'بوستون' است را به عنوان به عنوان یک قرارداد نقل قولی نقل قولی بسیط اخذ نکرده ایم؛ نکرده ایم و ما هرگز، به وسیله ی به وسيله مقایسه و قیاس، اینکه ' ۵ ۵ (بوستون) می باید همان ۵ (بوستون) باشد را به عنوان به عنوان اصلی درباره ی عبارات موصولی اخذ نکرده ایم نکرده ایم. لازمه ی O- نقل قول نقل قول آن است که آنها آنها مثل هم باشند: لازمه P- نقل قول نقل قول آن است که متفاوت باشند. این ناتوانی در متمایز ساختن این دو بود که منتج به فرو ریختن تمایز معنا/مرجع در فصل قبلی گردید.

در این فصل ما قصد داریم که به P- نقل قول نقل قول نگاهی بیندازیم و توجه کنیم. ما استدلال خواهیم کرد که هرچند تعداد بی نهایت بی نهایت زیادی نام ایجاد شده ایجاد شده وجود دارد، تعداد بی نهایت بی نهایت زیاد [اصول] اولیه برای یادگیری وجود ندارد. نقطه بحرانی بین یک متن معمولی و متن نقل قولی نقل قولی است، و هیچ مشکل بیشتری با متن های نقل قولی متون نقل قولی که چند بار درون هم قرار گرفته اند گرفته اند، وجود ندارد، زیرا زمانیکه زمانی که ما داخل وارد متن نقل قول می شویم نقل قول می شویم، مرجع یک نام نقل قولی نقل قولی یک تابع است از درون آن چه آن چه نقل شده است. ما این را در بخش ۱۰۰۵ شرح خواهیم

داد و در بخش ۱۰۰۶ درباره اهمیت ~~اهمیت~~ اهمیت زمینه و متن، اندیشه و تأمل خواهیم کرد.

ولی قبل از آنکه به آن نقطه برسیم، در برخی نظریه ~~نظریه~~ نظریه درباره نقل قول ~~نقل قول~~ نقل قول ساده دقت می کنیم ~~می کنیم~~ می کنیم. تجزیه و تحلیل ~~تجزیه و تحلیل~~ تجزیه و تحلیل فرگه از این متن هامتون ~~متن هامتون~~ متن هامتون یک تأثیر فوق العاده ~~فوق العاده~~ فوق العاده بر روی ~~بر روی~~ بر روی فلسفه ~~فلسفه~~ فلسفه ای داشته ~~ای داشته~~ ای داشته است که به دنبال فهمی از ابداع نقل قول ~~نقل قول~~ نقل قول ساده بوده ندیده اند، داشته است. اما با تأکید بسیار، مجدداً ~~مجدداً~~ مجدداً خلط بین دو نوع از نقل قول ~~نقل قول~~ نقل قول در این شیوه به کار رفته است. به عنوان ~~به عنوان~~ به عنوان یک نتیجه، یک وسیله که برای استفاده بسیار راحت بوده است، و بنابراین در تسهیل ارتباط فارغ از خطا بسیار مؤثر بوده است به سیاهچاله فلسفی ~~فلسفی~~ فلسفی تبدیل شده است.

ما در بخش ۱۰۰۲ با تئوی نام بی ساختار ~~بی ساختار~~ بی ساختار<sup>۱</sup> کواین نقل قول ~~نقل قول~~ نقل قول را شروع می کنیم ~~می کنیم~~ می کنیم. ما در بخش ۱۰۰۳ با تئوری برهانی<sup>۲</sup> دیوید سون ~~دیوید سون~~ دیوید سون را در مورد نقل قول ~~نقل قول~~ نقل قول ادامه می دهیم ~~می دهیم~~ می دهیم. در بخش ۱۰۰۴ تئوری اینهمانی ~~اینهمانی~~ اینهمانی پارسونز ~~پارسونز~~ پارسونز را در مورد نقل قول ~~نقل قول~~ نقل قول بررسی ~~بررسی~~ بررسی می کنیم ~~می کنیم~~ می کنیم که با این حال ~~با این حال~~ با این حال در تشخیص و تمایز دو نوع از نقل قول ~~نقل قول~~ نقل قول که ما شناسایی و معرفی کردیم، ناتوان است. ما ~~ما~~ ما در دو بخش پایانی ما ~~ما~~ ما از آنچه خوانش و تقریر صحیح قرارداد نقل قول ~~نقل قول~~ نقل قول ساده فرگه ~~فرگه~~ فرگه ای می دانیم ~~ای می دانیم~~ ای می دانیم، دفاع می کنیم ~~می کنیم~~ می کنیم.

(۱۰۰۲) کواین: نام های بی ساختار ~~نام های بی ساختار~~ نام های بی ساختار نام های بی ساختار

ما در زندگی هر روزه ~~هر روزه~~ هر روزه روزمره ~~روزمره~~ روزمره به سهولت یک شیء را از نام آن تشخیص می دهیم ~~می دهیم~~ می دهیم ولی در فلسفه جایی که

<sup>۱</sup> - structureless Name Theory

<sup>۲</sup> - Demonstrative theory

موضوع ما خود زبان است، شانس وقوع خطا و خلط افزایش می یابد می یابد. جهت حفاظت در مقابل چنین اشتباهی، کواین هوشیاری و مراقبت را تجویز می کند می کند و او با وسواسی بسیار زیاد تبعیت و طرفداری از قرارداد نقل قول نقل قول ساده را تصدیق می کند می کند: هر وقت که بخواهیم راجع به یک کلمه صحبت کنیم، می باید آن کلمه را در علایم نقل قول محصور کنیم.

در یک قطعه که نسل هانسلها، دانشجویان منطق ملزم به حفظ آن بوده اند بوده اند از فصل ۱، بخش ۴ از کتاب منطق ریاضی<sup>۱</sup> با عنوان 'کاربرد در مقابل ذکر کردن'<sup>۲</sup>، کواین (1951:23-4) این قرارداد را توضیح می دهد می دهد. با توجه به سه جمله: ی،

(۱۰۰۵) بوستون پر جمعیت یر جمعیت است،

(۱۰۰۶) بوستون دو سیلابی است،

(۱۰۰۷) 'بوستون' دو سیلابی است. ی،

او می گوید:

دو تای مورد اول سازگار هستند و در واقع در واقع (۱۰۰۵) صادق است و (۱۰۰۶) کاذب است. بوستون یک شهر است نه یک کلمه. ی، و در حالی که در حالی که یک شهر ممکن است پر جمعیت یر جمعیت باشد، فقط یک کلمه دو سیلابی است. گفتن اینکه اسم-مکانی مورد بحث مورد بحث دو سیلابی است، ما باید نه خود اسم را بلکه یک اسمی از آن را مورد استفاده مورد استفاده قرار دهیم. یک اسم یا عبارت دیگر معمولاً به وسیله ی به وسیله قرار دادن عبارت نامیده شده در علایم نقل قول ساده شکل می گیرد می گیرد، کل، که نقل قول نقل قول نامیده می شود می شود، به درون آن دلالت می کند می کند. این

<sup>۱</sup>-Mathematical Logic

<sup>۲</sup>-use Versus Mention

ابزار در (۱۰۰۷) ~~مورد استفاده~~ مورد استفاده قرار گرفته است. که مانند (۱۰۰۵) صادق است. (۱۰۰۷) شامل یک اسم از کلمه دو سیلابی ~~مورد بحث~~ مورد بحث است، درست ~~همان طور همان طور~~ که (۱۰۰۵) شامل یک نام از شهر ~~پر جمعیت مورد بحث~~ پر جمعیت مورد بحث است.

(۱۰۰۷) درباره ~~ی~~ یک کلمه است که (۱۰۰۵) شامل ~~می~~ شود؛ می شود و (۱۰۰۵) اصلاً درباره ~~ی~~ هیچ ~~کلمه ای~~ کلمه - ای نیست بلکه درباره ~~ی~~ یک شهر است. در (۱۰۰۵) اسم- مکانی ~~مورد استفاده~~ مورد استفاده واقع شده است. و در این شیوه این شهر ذکر شده است؛ در (۱۰۰۷) یک ~~نقل قول~~ مورد استفاده ~~نقل قول~~ مورد استفاده قرار گرفته است. و اسم- مکانی ذکر شده است. ما  $X$  را ~~به وسیله ی~~ به وسیله استفاده ~~از ی~~ یک اسم  $X$  ذکر ~~می کنیم؛ می کنیم~~ و یک جمله درباره ~~ی~~  $X$  شامل یک اسم  $X$  ~~می شود؛ می شود!~~

کاملاً ناخوشایند است که کواین این دو موضوع را به هم گره زده است: از یک طرف خلط کاربرد/ذکر و از طرف دیگر، قرارداد ~~نقل قول~~ نقل قول ساده. ~~نتیجه ای نتیجه~~ - ای که از موعظه ~~ی~~ او ~~می توان می توان~~ گرفت ~~آن این~~ است که تبعیت افراطی از ~~قرار داد~~ قرار داد ~~نقل قول~~ نقل قول ساده، از استفاده ~~کردن~~ و بیان ~~کردن~~ یک کلمه واحد جلوگیری به عمل ~~می آورد؛ می آورد~~ ولی، ~~همان گونه~~ همان گونه که او به صراحت ~~می گوید؛ می گوید~~، ~~نقل قول~~ نقل قول به درون خودش دلالت ~~می کند؛ می کند~~؛ بنابراین یک کلمه واحد ~~مورد استفاده~~ مورد استفاده هم ~~قرار~~ گرفته و هم ذکر شده است. به نظر ~~می رسد؛ می رسد~~ شر در واقع شر در واقع در جزئیات است.

کواین ~~می گوید؛ می گوید~~ می گوید 'ما' می باید برای گفتن اینکه اسم- مکان ~~مورد بحث~~ مورد بحث دو سیلابی است، از یک اسم آن...، نه خود آن اسم اشاره کنیم. این ~~مورد یک~~

توصیه ~~ی~~ کواین (1951:23) را که در شروع قسمتی که این ~~نقل قول نقل قول~~ از آن آورده شده بیان ~~می کند می کند~~ ~~که را به خاطر می آورد به~~ ...'' یک جمله راجع به یک ~~شیء می~~ باید شامل اسم شیء شود نه خود شیء<sup>۱</sup>. چرلج<sup>۱</sup> (2-61:1956) ~~می گوید می گوید~~ 'به همان شیوه یک کلمه در ~~علائم نقل قول~~ ساده ~~به عنوان به~~ ~~عنوان~~ یک کلمه ~~ی~~ متفاوت مورد ~~معان نظر~~ ~~معان نظر~~ قرار ~~می گیرد می گیرد~~''.

تارسکی (1944:16) نیز یک نکته ~~ی~~ مشابه را بیان ~~می کند می کند~~:

ابداعات اساسی با توجه به استفاده ~~ی~~ هر زبانی نیازمند آن است ~~که~~ در هر اظهاری و بیانی که درباره ~~ی~~ یک شیء ~~می کنیم کنیم~~، این نام شیء است که ~~می~~ باید به کار رفته شود و نه خود شیء. ~~در نتیجه در نتیجه~~ اگر ما دوست داریم چیزی راجع به یک جمله بگوییم، برای مثال ~~ی~~ اینکه آن جمله صادق است، ~~می~~ باید اسم جمله را استفاده کنیم و نه خود جمله را.

همه ~~ی~~ ~~آنها آنها~~ معتقدند:

اصل ۱۰۰۲۰۱ (عدم خود-ارجاعی کواین) یک اسم ~~می~~ باید از ~~شیء شیئی~~ که آن را ~~نام گذاری می کند نام گذاری می~~ ~~کند~~ متمایز باشد.

ولی اصل ۱۰۰۲۰۱ ~~به طور به طور~~ واضح و آشکار کاذب است. برهان استنادارد ~~قضیه ی تمامیت قضیه تمامیت~~ ~~هنکین<sup>۲</sup>~~ برای منطق مرتبه-اول<sup>۲</sup>، ثوابت تئوری مرتبه اول را ~~به~~ ~~جای به جای~~ خود ~~آنها آنها~~ قرار ~~می دهد می دهد~~: اسم و شیء ~~اینهمان اینهمان~~ هستند. تارسکی از تبیین سازگار صدق برای یک زبان طبیعی مأیوس شد زیرا او

<sup>۱</sup>-church

<sup>۲</sup>-Henkin



هیچ شیوه ~~ای شیوه‌ای~~ جهت حذف خود-ارجاعی در زبان‌های زبان‌های طبیعی ~~نمی‌دیده‌می‌دید؛~~ بنابراین این تعجب آور تعجب‌آور است که تارسکی در [مقاله‌ی] ' قرار داد بنیادی<sup>۱</sup> باور ~~می‌کنند می‌کند~~ که- اسم و شیء ~~می‌باید~~ متمایز باشند. در یک زبانه طبیعی که شامل و متضمن متضمن ضمیر او الفاظ ~~نمایه‌ای می‌شود نمایه‌ای می‌شود~~ ~~شود~~، تقریباً ~~غیر ممکن غیر ممکن~~ است که خود--ارجاعی را حذف کنیم. هیچ چیزی مانع از گفتن آن ~~نمی‌شود نمی‌شود~~ ~~شود~~ که فرد بیان کند: ~~۲~~

(۱۰۰۸) این یک ضمیر است،

در چیزی که این مورد به آن اشاره ~~می‌کند می‌کند~~ به کلمه ~~ی~~ 'این' است.<sup>۳</sup>

ولی اصل ۱۰۰۲۰۱ در مورد ابزار ~~نقل قول نقل قول~~ ساده ~~آنطور آن‌طور~~ که کواین ~~هم~~ آن را مشخص کرد، ~~هم~~ کاذب است. ~~به~~ جمله ~~ی~~ (۱۰۰۹) " یک علامت ~~نقل قول نقل قول~~ است.

توجه کنید ~~۲~~ اگر (۱۰۰۹) موفق به گفتن چیز صادقی باشد ~~۲~~ آنگاه شیء نامیده شده ~~به~~ ~~هیچ عنوان مجزا به~~ ~~هیچ عنوان مجزا~~ از آن اسم نیست ~~۲~~ بلکه یک بخش بسیار روشن و مشهود آن است. منظور ما ~~نقل قول نقل قول~~ وسطی نیست، وضعیتی که یک موضوع خیلی ~~مورد بحث مورد بحث~~ است (یعنی ~~۲~~ آیا ~~ماده ی نقل شده~~ ~~ماده نقل شده~~ بخشی از اسم است یا نیست) ~~۲~~ بلکه ~~نقل قول های احاطه کننده~~ ~~نقل قول های احاطه کننده~~ ~~مورد استفاده~~ ~~مورد استفاده~~ که اینجا ~~مورد استفاده~~ ~~مورد استفاده~~ قرار ~~گرفته اند گرفته اند~~، ~~مورد استفاده~~ ~~مورد استفاده~~ ~~نظر مورد نظر~~ است ~~۲~~ ~~باید~~ بازگشت به قطعه ~~نقل قول نقل~~ ~~قول~~ بالا به ما اجازه بدهید ~~نظری~~ به آنچه کواین درباره ~~ی~~ 'درباره' ~~می‌گوید می‌گوید~~، ~~نظری~~ بیفکنیم:

<sup>۱</sup>-fundamental convention

'' (۱۰۰۷) درباره ~~می~~ یک کلمه است که (۱۰۰۵) شامل ~~می~~ شود؛ ~~می~~ شود و (۱۰۰۵) اصلاً درباره ~~می~~ هیچ ~~کلمه~~ ~~ای~~ ~~کلمه~~ ~~ای~~ نیست. بلکه درباره ~~می~~ یک شهر است. در (۱۰۰۵) اسم- مکانی ~~مورد~~ ~~استفاده~~ ~~مورد~~ ~~استفاده~~ قرار گرفته است. و در این شیوه و روش شهر ذکر شده است.؛ در (۱۰۰۷) یک ~~نقل~~ ~~قول~~ ~~مورد~~ ~~استفاده~~ ~~نقل~~ ~~قول~~ ~~مورد~~ ~~استفاده~~ قرار گرفته است. و اسم- مکان ذکر شده است. '' این مانند همان نوع صحبت است که در آزمون چرچ- لانگفورد در بخش ۴۰۴ یافتیم. همچنین نوعی صحبت است که ~~مسئول~~ ~~مسئول~~ تصور غلطی است که یک کلمه را یا ~~مورد~~ ~~استفاده~~ ~~مورد~~ ~~استفاده~~ ~~می~~ ~~داند~~ ~~می~~ ~~داند~~ یا مورد ذکر و نه هر دو با هم.

کواین ادعا ~~می~~ ~~کنند~~ ~~می~~ ~~کند~~ که (۱۰۰۵) اصلاً درباره ~~می~~ هیچ ~~کلمه~~ ~~ای~~ ~~کلمه~~ ~~ای~~ نیست. بلکه مطمئناً، 'درباره' به ~~طور~~ ~~به~~ ~~طور~~ امکانی ~~نمی~~ ~~توانند~~ ~~می~~ ~~توانند~~ چنین کاربرد ~~ناشیانه~~ ~~ای~~ ~~ناشیانه~~ ~~ای~~ را ~~اتخاذ~~ ~~اتخاذ~~ کند. چرا (۱۰۰۵) درباره ~~می~~ کلمه نیست؟ یک خارجی که نه در حال فراگیری انگلیسی است: '' 'بوستون' چه معنایی ~~می~~ ~~دهد~~ ~~می~~ ~~دهد~~؟ ''-، (۱۰۰۵) جواب مناسبی خواهد بود. ~~برای~~ پاسخ دادن به این شیوه، ما درباره ~~می~~ بحث راجع به کلمه صحبت ~~می~~ ~~کنیم~~ ~~می~~ ~~کنیم~~ و در آن معنا، ~~ما~~ درباره ~~می~~ کلمه مثل و شبیه شهر صحبت ~~می~~ ~~کنیم~~ ~~می~~ ~~کنیم~~. زیاد آسان نیست که بگوییم که (۱۰۰۷) درباره ~~می~~ شهر مثل کلمه صحبت ~~می~~ ~~کنند~~ ~~می~~ ~~کند~~. این به خاطر آن نیست که این عبارت جهت دلالت به کلمه به کار رفته است. بلکه آن به خاطر محمول نسبت ~~داده~~ ~~شده~~ ~~داده~~ ~~شده~~ به آن ~~می~~ ~~باشد~~ ~~است~~:

دو سیلابی بودن ~~جنبه~~ ~~ای~~ ~~جنبه~~ ~~ای~~ از شهر نیست. در هر صورت، با فرض مسامحه که ما کلمه 'درباره' را ~~مورد~~

~~استفاده~~ ~~مورد استفاده~~ قرار ~~می دهیم می دهیم~~، به نظر ~~می رسد می رسد~~ صحیح نباشد که بگوییم (۱۰۰۷) درباره ~~ی~~ کلمه است و درباره ~~ی~~ شهر نیست. و به نظر ~~نمی رسد نمی~~ ~~رسد~~ صحیح باشد بگوییم که (۱۰۰۵) درباره ~~ی~~ شهر است و درباره ~~ی~~ کلمه نیست. اما این را انکار ~~نمی کنیم نمی~~ ~~کنیم~~ که در (۱۰۰۷) این کلمه است. نه شهر که دو سیلابی ~~باشد~~ گفته شده است، انکار هم ~~نمی کنیم نمی~~ ~~کنیم~~ که در (۱۰۰۵) آن شهر است. و نه کلمه. که گفته شده ~~است~~ پرجمعیت است.

استدلال کواین (1951:26) که ~~اسم های نقل قولی اسم های~~ ~~نقل قولی~~ هیچ ساختمان منطق مهمی ندارند آشکارا دارای یک طرح ~~فرگه ای فرگه ای~~ است<sup>۴</sup>:

معنای کل [اسم-نقل-~~قولی نقل قولی~~] به معنای کلمات ~~تشکیل دهنده~~ ~~تشکیل دهنده~~ بستگی ندارد. اسم شخصی درون اولین کلمه جمله پنهان ~~میشود می شود~~ ~~شود~~:

(۱۰۰۱۰) 'Cicero' شش حرف دارد،

برای مثال. منطقاً بیشتر منسوب و مربوط به جمله نیست تا به فعل 'let' که در آخر کلمه پنهان ~~می~~ ~~شود می شود~~ ~~در واقع در واقع~~ در غیر این صورت ~~اینهمانی~~ ~~اینهمانی~~ tully با Cicero به ما اجازه ~~ی جابه جا جابه~~ ~~جا~~ کردن این ~~نام های نام های~~ شخصی را ~~می داد می داد~~. در متن ~~نقل قول نقل قول~~ مثل هر متن دیگری ~~می توانیم~~ ~~می توانیم~~ این را ثابت کنیم. از صدق (۱۰۰۱۰) به کذب ~~ثابت کنیم~~ ~~ثابت کنیم~~:

(۱۰۰۱۱) 'tully' شش حرف دارد،

در حقیقت. این فقط کاربرد تحلیل تابع/شناسه ~~می باشد~~ ~~است که~~ ما در بخش ۲۰۵ ~~به عنوان به عنوان~~ یک پارادایم از تحلیل شیوه ~~ی فرگه~~ راجع به آن بحث کردیم.

<sup>۴</sup> - منظور این است که در letter کلمه ~~ی~~ let قرار گرفته است.

کو این کواین به اصل‌های اصول ۲۰۳۰۱ و ۲۰۳۰۲ فرگه متوسل می‌شود، می‌شود و روند توضیح داده‌شده داده‌شده در بخش ۲۰۳ برای نسبت دادن یک ساختمان تابع/استدلال به اسم-نقل قولی نقل قولی نتیجه می‌گیرد می‌گیرد. به علت آنکه جایگزینی، مرجع را حفظ نمی‌کند نمی‌کند کواین دوست نداشت فرض کند اسم-نقل قولی نقل قولی عبارات تابعی مرکب ساخته شده می‌باشد است<sup>۵</sup>. دو جمله‌ی (۱۰۰۱۰) و (۱۰۰۱۱) در ارزش صدق متفاوت هستند برخلاف صدق: -

(۱۰۰۱۲) tully=Cicero.

اصول ۲۰۳۰۱ و ۲۰۳۰۳ نیازمند هستند که نام 'cicero' که در (۱۰۰۱۲) حاضر می‌شود می‌شود در (۱۰۰۱۰) حاضر نشود. نقش پیش فرض پیش فرض برای 'cicero' در زبان انگلیسی ارجاع به یک مرد خاص است. این کلمه نمی‌تواند وقتی در علامت نقل قول نقل قول قرار می‌گیرد می‌گیرد، نمی‌تواند آن نقش را باز می‌کند. به مانند 'cicero' آن نقش را بازی کند؛ بنابراین مطابق نظر کواین، آن نام در آنجا واقع نمی‌شود نمی‌شود. کواین (1953b:169) مورد '۹' در '۱۹' را یک 'اتفاق املائی' می‌نامد می‌نامد. نامد، درست مانند وقوع 'cat' در 'cattle' و به این دلیل تئوری او به عنوان به عنوان تئوری نام بی ساختاری- ساختار مشهور و شناخته شده شناخته شده است. یک اسم-نقل قولی نقل قولی به یک اسم ساده غیر قابل تحلیل غیر قابل تحلیل تبدیل می‌شود می‌شود.

کواین یک 'ویژگی خلاف قاعده' را نسبت به تبیین خودش از اسم‌های اسم‌های-نقل قولی نقل قولی تصدیق می‌کند می‌کند. هرچند تفسیر و تعبیر سمانتیک از یک اسم-نقل قولی نقل قولی آن است که آن 'به [نقل قول نقل قول]

<sup>۵</sup>-or thographic accident

داخلی ~~اش داخلی اش~~ دلالت ~~می کند می کند~~ (Quine 1951:23) ، از نظر تحلیل منطقی هر ~~نقل قول نقل قول~~ کاملی ~~می باید به عنوان به عنوان~~ یک کلمه یا نماد مفرد ~~مورد توجه مورد توجه~~ قرار گیرد. که اجزاء آن ~~بیش تریش تر~~ از ~~سیلاب ها سیلاب ها~~ محسوس ~~نمی شوند نمی~~ ~~شوند~~.

(Quine 1951:26) ولی ~~نا هنجاری نا هنجاری~~ فرد، ناسازگاری دیگر فرد است: از یک طرف ~~کواین ادعا می کند می کند~~ که اسم ~~نقل قولی نقل قولی~~ به ~~نقل قول نقل~~ ~~قول داخلی اش داخلی اش~~ اشاره ~~می کند می کند~~ ولی از طرف دیگر او انکار ~~می کند می کند~~ که اسم ~~نقل قولی نقل~~ شامل اسم ~~نقل قول شده می شود نقل قول شده می شود~~. موقعیت کواین ~~غیر قابل دفاع غیر قابل دفاع~~ است.

فرگه معتقد بود که هم درون و هم بیرون متن ~~نقل قولی نقل قولی~~، این همان کلمه است. ولی توابع مختلفی در هر یک انجام ~~می شود می شود~~. کواین در ~~خاطر نشان خاطر نشان~~ کردن اینکه مرجع اسم ~~نقل قول نقل قول~~ 'cicero' یک تابع از مرجع درونی آن نیست، بر حق است؛ ولی او قطعاً در اینکه مرکب بودن اسم ~~نقل قولی نقل قولی~~ را انکار کند، در اشتباه است. انجام چنین کاری او را در موضع ناسازگاری قرار ~~میدهد می دهد~~. ما ~~می باید با~~ فرگه موافقت کنیم که یک نام هم درون و هم بیرون علامت ~~نقل قول نقل قول~~ قرار دارد؛ بنابراین ~~می باید~~ اشکال دیگری از ترکیب غیر از ترکیب تابع/شناسه که قبلاً ذکر شد، وجود داشته باشد.

(۱۰۰۳) ~~دیوید سون دیویدسون~~: ~~نام های نام های~~ ضمیری دیویدسون (۱۹۷۹) بالاترین انتقاد را نسبت به رویکرد کواین در رابطه با قرارداد ~~نقل قول نقل قول~~ ساده دارد. ~~نه~~ به خاطر ناسازگاری که قبلاً ذکر کردیم بلکه

به عبارت ناتوانی ظاهری ظاهری کواین در تبیین اینکه چگونه ما می توانیم می توانیم به شکلی شبیه قانون مرجع، یک اسم نقل قولی نقل قولی را تشخیص دهیم. دیوید سون دیویدسون مخصوصاً به وسیله ی سلسله مراتب به وسیله سلسله مراتب نامحدود نام های نام های اولیه سمانتیکی که به نظر می رسد می رسد لازمه ی تئوری کواین است، آشفته شده است. به هر حال، به هر حال مانند کواین، او یک قابلیت آزاد از متن را فرض می کند می کند - کند. کلیه طرز عمل دیویدسون (1979:90) دست برداشتن از این فرض است که 'مواد نقل قول نقل قول بخشی از نحو با اهمیت معنایی یک جمله [می باشد است] ' ' .  
او ادامه می دهد می دهد:

طبیعی است که فرض کنیم که کلماتی که بین مرزهای یک جمله ظاهر می شوند می شوند، بخش های بخش های معقول جمله هستند؛ و در مورد نقل قول ها، نقل قول ها ما توافق کردیم که کلمات درون علائم نقل قول - قول به ما کمک می کنند می کنند تا به آن کلمات ارجاع دهیم. با این حال با این حال آنچه من پیشنهاد می دهم می دهم آن است که کلمات درون علائم نقل قول - نقل قول علائم نقل قول، از یک نقطه نظر نقطه نظر معنایی، اصلاً بخش های بخش های جمله نیستند. این در حقیقت خلط کردن است که راجع به آنها به عنوان آنها به عنوان کلمات صحبت کنیم. آنچه در علامت نقل قول نقل - قول ظاهر می شود می شود یک نوشته است، نه یک طرح و شکل، و آنچه ما به آن احتیاج داریم که تا به ما برای ارجاع کمک کند، طرح و شکل آن است. در تئوری من، که ممکن است ما آن را تئوری برهانی نقل قول نقل - قول بنامیم، نوشته های نوشته های درون نه اصلاً به چیزی ارجاع می کند می کند و نه بخشی از عبارتی است

هستند که آن به چیزی ارجاع می‌دهد. می‌دهد بلکه این علائم نقل قول است که همه ی ارجاع را انجام می‌دهند، می‌دهند و آنها آن‌ها به ارجاع یک طرح و شکل کمک می‌کنند، وسیله ی اشاره به چیزی که آن شکل دارد. بر مبنای تئوری برهانی، نه نقل قول نقل قول به عنوان یک کل (نقل قول ها به علاوه نقل قولها به علاوه داخل آن) و نه داخل آن به تنهایی، به تنهایی مگر به صورت به صورت تصادفی، یک حد مفرد نیست، حد مفرد علائم نقل قول است، که می‌تواند اینطور اینطور خوانده شود 'عبارتی که یک نمونه از آن اینجاست'، برای توصیح شیوه ای شیوه - ای که به آن شیوه اکنون می‌توان می‌توان گفت به تصویر کشیده شدن در واقع در واقع مستلزم آن است: 'این تعبیر ما شکل و طرح در اینجا به تصویر کشیده شده است.'<sup>۱</sup> برخورد دیوید سون دیویدسون با علائم نقل قول علائم نقل قول هم طراز هم طراز با طرز برخورد او کنار هم قراردادن<sup>۱</sup> نقل قول غیر مستقیم نقل قول غیر مستقیم است.

دیویدسون (1968-9) معتقد است که: -

(۱۰۰۱۳) جان گفت که باران می‌بارد می‌بارد می‌بارد

باید اینگونه اینگونه فهمیده شود: -

(۱۰۰۱۴) جان گفت که باران می‌آید می‌آید می‌آید.

کلمه "که" به گزاره ی بیان شده به وسیله ی بیان شده به وسیله جمله بعدی اشاره می‌کنند. علائم نقل قول علائم نقل قول بیشتر مثل همان تابع "که" به کار می‌رود، می‌رود به علاوه به علاوه اینکه کلماتی که به عنوان به عنوان بخشی از اشاره مورد استفاده قرار می

<sup>۱</sup> - Paratactic: یعنی چند تا کلمه یا جمله را بدون حرف ربط کنار هم ردیف کردن.

گیرند مورد استفاده قرار می‌گیرند دقیقاً همان کلمات به کار رفته هستند؛- بنابراین نقل قول نقل قول مستقیم:-

(۱۰۰۱۵) جان گفت 'باران می‌آید می‌آید'

اینگونه- اینگونه فهمیده شده است:-

(۱۰۰۱۶) جان به صورت به صورت حرف به حرف گفت که- باران می‌آید می‌آید.

دیویدسون می‌گوید می‌گوید که نقل قول نقل قول یک طرح و شکل انتزاعی را نمایش می‌دهد، می‌دهد که یک مورد از آن ارائه شده است. این خیلی مشترک است با تبیین کاپلان (1989) از ضمائر بسیار مشترک است. کاپلان معتقد است که وقتی یک ضمیر مثل این یا آن با یک توصیف کامل شود، همان گونه همان گونه که 'این مرد در آن گوشه' یا 'آن کتاب که شما هفته قبل خواندی'، توصیف کامل کننده کامل کننده بخشی از گزاره های بیان شده - گزاره های بیان شده نیست، بلکه بخشی از آن چیزی است که محتوا را تعیین می‌کند؛ این به صورت به صورت نحوی- نه به صورت به صورت معنا شناسانه بخشی از جمله است.

دیویدسون دیویدسون (1979:85) تبیین خودش را به مانندیه مانند یک بخش فرعی از آنچه او تئوری تصویری نقل قول می نامد نقل قول می نامد، بیان می‌کند:

تئوری تصویری نقل قول نقل قول یادآوری کننده یادآوری- کننده تئوری متون مبهم فرگه و آنچه او آن را تلویحی oblique می نامیم می نامید مانند آن متونی که به وسیله ی- به وسیله 'ضرورتاً' ایجاد شده اند شده اند یا 'جان باور داشت که ..... و 'گالیله گفت که ..... ' و به همین ترتیب.....



شبهات ~~عمده ای~~ عمده ای وجود دارد که در هر دو مورد وسيله ی وسیله زبانی قرار است یک متن که درون آن کلمات نقش های نقش های ارجاعی جدید را بازی می کند می کند کند، را بیافریند.

این مفهوم هیچ گاه به طور مناسبی از یک متن که مرجع را تغییر می دهد می دهد، هیچ گاه به طور مناسبی توضیح داده نشده است و فرگه خودش درباره ی آن بدگمان بود: این قطعاً به خودش اجازه ی عمل مستقیم در یک تئوری صدق را نمی دهد نمی دهد. مشکل همراه با تئوری تصویری، همان گونه همان گونه که همراه با طرز عمل فرگه از متون مبهم به طور کلی به طور کلی آن است که به کلمات یا عبارات در متون مخصوص آنها آنها نسبت داده می شود می شود توابعی از مرجع های آنها مراجع آنها در متون معمولی و عادی نیستند و بنابراین عبارات خلق کننده خلق کننده -متنی خاص (مانند علایم نقل قول علایم نقل قول یا کلمات 'گفت که') نمی تواند به عنوان نمی تواند به عنوان عبارات تابعی مورد نظر مورد نظر باشد.

ولی دیویدسون (1979:45) باور دارد که تئوری تصویری به بازنگری نیاز دارد:

در نقل قول نقل قول، آنچه به ما اجازه ارجاع می دهد ارجاع می دهد به یک عبارت معین و قطعی که ما ممکن است آن را یک طرح و شکل انتزاعی اتخاذ کنیم، ارجاع دهیم می دهد و این واقعیت است که ما در مقابل خود، روی صفحه یا در فضا چیزی داریم که آن طرح و شکل دارد - یک مورد، نوشته یا گفته شده گفته شده، تئوری تئوری - تئوری تصویری هیچ شیوه ای شیوه ای جهت آوردن یک نوشته یا گفته داخل تصویر ارایه نمی دهد ارائه نمی دهد. این فقط می تواند می تواند با توصیف کردن، نامیدن یا خاطر نشان

خاطرنشان کردن مورد مرتبط و مناسب انجام شود. و هیچ مکانیزی برای این هدف معرفی نشده است.

برای ~~دیوید سون همان طور دیویدسون همان طور~~ که دیده ایم دیده ایم، ابزار برای ~~خاطر نشان خاطر نشان~~ کردن مورد متناسب. فرد، ~~علایم نقل قول~~ علائم نقل قول است. بر مبنای تئوری برهانی یک اسم - ~~نقل قولی نقل قولی~~ به چیزی غیر از ~~نقل قول نقل قول~~ درونی اشاره می کند. ~~می کند~~ کند: چیزی که ~~به وسیله ی نقل قول به وسیله نقل قول~~ درونی تصویر شده است. ~~به طوری که به طوری که~~ یک نفر ~~به صورت تحت اللفظی به صورت تحت اللفظی~~ آنچه را مورد دلالت قرار گرفته است، ~~نمی بیند نمی بیند~~ - آنچه یک نفر ~~تحت اللفظی تحت اللفظی~~ می بیند می بیند یک صدق غیر قابل ~~غیر قابل~~ اشتباه شبیه آنچه دلالت شده است. ~~راه~~ حل دیوید سون راه حل دیویدسون دو جهت دارد:

• اول، او تمایز بین نقل قول درونی و دلالت اسم - ~~نقل قولی نقل قولی~~ را ~~به صورت به صورت~~ هستی شناسانه مشخص ~~می کند می کند~~. آنچه دلالت شده است یک نوع است. نه یک مورد. و آنچه درون ~~علایم نقل قول~~ علائم نقل قول وجود دارد و یک مورد است. و یک نوع نیست. ولی به علت اینکه این یکی، یک مورد از نوع است. یک تصویر کامل از آن چیزی است که آن اسم - ~~نقل قولی نقل قولی~~ نقل قولی نقل قولی است که به آن ارجاع ~~می کند می کند~~. دیویدسون این حقیقت را که این دو متفاوت ~~می باشند هستند~~ با ~~یک~~ تبیینی که چرا یک ما را قادر ~~می سازد می سازد~~ تا دیگری را دریابیم، ~~را~~ با هم ترکیب ~~می کند می کند~~.

• دوم، تفاوت هستی شناسانه ~~به وسیله ی به وسیله~~ یک تفاوت تابعی تکمیل شده است: مورد موجود در داخل ~~نقل قول نقل قول~~ به شیوه ~~ی معمولی اش معمولی اش~~

به کار نمی‌رود نمی‌رود. آن به وسیله‌ی علایم نقل قول مورد اشاره به وسیله علائم نقل قول مورد اشاره قرار می‌گیرد می‌گیرد که بنابراین به طور به طور مؤثر مؤثر از میان بخش های بخش های سمانتیکی خارج می‌شود می‌شود.

هر دوی این نکات مشکل ساز مشکل ساز هستند. اول، تمایز بین نوع و مورد بد فهمیده شده است. تبیین او از انواع جمله ای جمله ای است و بنابراین همه ی بخش های بخش های علایم نقل قول را علایم نقل قول را جهت شفاف سازی شفاف سازی تکرار کنیم. توجه کنید: -

(۱۰۰۱۷) "Harry".

(۱۰۰۱۷) به یک نوع (طرح و ریخت ریخت) انتزاعی دلالت می‌کنند می‌کنند که خودش یک نقل اسم - نقل قولی نقل قولی است. و نقل قول نقل قول داخلی آن درست به مانندیه - مانند اسم - نقل قولی نقل قولی که این بخش از آن می باشد است، انتزاعی است خواهد بود؛ - بنابراین این دلالت آن اسم - نقل قولی، نقل قولی می باید بسیار شبیه چیزی باشد که نقل قول نقل قول درونی نیست. این یک تمایز هستی شناسانه بین نوع و نمونه نیست که او احتیاج دارد. بلکه یک تمایز بین یک نوع و یک مورد مورد از آن است. یعنی - او تفاوت متنی را به عنوان به عنوان یک تفاوت هستی شناسانه نشان گذاری می‌کند نشان گذاری می‌کند. این اشتباه است. به عنوان به عنوان نتیجه، او به طور به طور کامل از نقش علایم نقل قول علائم نقل قول جهت تغییر مرجع عبارت واقع شده واقع شده در درون چشم پوشی می‌کند چشم پوشی می‌کند. علایم نقل قولی علائم نقل قولی برای او به تنهایی به مانند به تنهایی مانند خط کش خط کش و شاهین ترازو عمل می‌کنند می‌کنند. این ناکافی

است. این واقعیت که جمله ~~ی~~ دوم در (۱۰۰۱۶) ~~مورد~~ اشاره ~~مورد اشاره~~ واقع شده، مانع ~~نمی شود نمی شود~~ که نقش معمول خود را ایفا کند. مدل ~~دیوید سون دیویدسون~~ برای P- ~~نقل قول نقل قول~~، O- ~~نقل قول نقل قول~~ است. و این ~~مورد آن طور آن طور~~ که ما در مواضع مختلف ذکر کرده ~~ایم کرده ایم~~، یک خلط کشنده است. ~~دیوید سون، دیویدسون~~ مانند ~~کو این کو این~~ نیاز دارد که نام و شیء نامیده شده متمایز باشند. او این ادعا را که مورد درونی ~~علایم نقل قول~~ ~~علائم نقل قول~~ همان موردی است که به آن ارجاع ~~می شود می شود~~، را رد کرد. چون اگر ~~آنها آنها~~ یکی بودند، هیچ احتیاجی نبود که درون ~~نقل قول نقل قول~~ چیزی را تصویر کند. اجازه بدهید به ما نام 'جان' را درون ~~نقل قول~~ درونی در: ~~۳~~

(۱۰۰۱۸) 'Harry'

قرار دهیم و این ادعا را که ~~۳~~:

(۱۰۰۱۹) John='Harry'

~~مورد توجه~~ ~~مورد توجه~~ قرار دهیم.

فهم استاندارد از ~~قرار داد نقل قول~~ ~~قرار داد نقل قول~~ ساده - ~~تبیین فرد از اینکه چگونه کار می کند می کند~~، هرچه ~~می خواهد می خواهد~~ باشد - این است که (۱۰۰۱۹) صادق است. وقتی همه چیز گفته شده است و انجام شده است، به نظر ~~نمی رسد نمی رسد~~ ~~سون دیویدسون~~ بتواند این را بگوید.

نظریه ~~ی~~ دیویدسون ناسازگار است. تبیین تصویری او ~~ویران شده~~ ~~ویران شده~~ است. ~~۳~~ کار ابزار ~~ردیف سازی~~ ~~ردیف سازی~~ - ~~سازی~~ او به این بدل ~~می~~ شد که ضرورتاً مستلزم مفهومی از دلالت مستقل است، دقیقاً دیدگاهی که او ~~در~~ ~~صددرد~~ بود تصویر کردن را از آن متمایز کند. ~~۳~~

و عدم رضایت او در مورد اخذ علائم نقل قول به عنوان علائم نقل قول به عنوان مشخص کننده مشخص کننده - متن، بلکه فقط به عنوان به عنوان یک خط کش، خط کش هیچ توضیحی برای نشان دادن نشانه وجود ندارد، که تا او احساس نیاز کند تا یک داستان معقول بسازد؛ بنابراین واضح است که برای معنا دادن قرارداد نقل قول نقل قول - ساده، ما باید این فهم از نقل قول های نقل قول های ساده را به عنوان مشخص های به عنوان مشخص - های متنی گسترش بدهیم.

(۱۰۰۴) پارسونز: اسم های فرگه ای اسم های فرگه ای کواپن و دیویدسون انکار کردند که نام های نام های واحدی هم درون و هم بیرون علائم نقل قول علائم نقل قول قرار می گیرند می گیرند. در عوض فرگه، دقیقاً نقطه نظر نقطه نظر مقابل را دارد. پارسونز (1982:317) منظر فرگه ای - فرگه ای را فرض می گیرد می گیرد که 'یک کلمه واحد ممکن است در متن های متن های مختلفی ظاهر میشود، شود و آنچه آن را بیان می کند می کند یا به آن ارجاع می کند می کند بستگی به متنی که در آن مورد استفاده - مورد استفاده قرار گرفته است، دارد.

ولی نقش علائم نقل قول علائم نقل قول چیست؟ پارسونز دو پیشنهاد می دهد می دهد: (a) علائم نقل قول علائم نقل قول عبارات - متنی هستند؛ (b) نه علائم نقل قول علائم نقل قول - قول و نه علائم نقل قول علائم نقل قول به همراه عبارت درون آن، تشکیل یک عبارت ارجاعی را نمی دهند نمی - دهند. ما این دو بدلیل - پیشنهاد را به نوبت به نوبت بررسی می کنیم می کنیم.

تعدادی از فلاسفه از یک تئوری سبک فرگه ای فرگه ای از نقل قول نقل قول را حمایت کرده اند کرده اند. برای

مثال، رایسناخ<sup>۱</sup> (1947:335)، ~~می گوید می گوید که علایم نقل قول~~ علائم نقل قول 'یک نماد را به یک اسم از آن نماد تبدیل ~~می کند می کند~~ یعنی ~~علایم نقل قول~~ علائم نقل قول یک متن را که در آن عبارات ~~به طور به طور~~ مستقل حضور دارند، یعنی دلالت به خودشان ~~می کنند می کنند~~ کنند:

~~علایم علایم علایم~~ علائم که ~~به وسیله ی به وسیله~~ ابزار ~~نقل قول ها~~ نقل قول ها ساخته شده است از یک نوع بسیار مخصوص هستند. در ~~آنها آنها~~ آنها شیء ~~به عنوان به~~ عنوان نماد خودش به کار رفته است و عملکرد ~~نقل قول~~ هنا نقل قول ها شامل دلالت بر این استفاده ~~ی غیر معمول~~ غیر معمول است. ما ممکن است یک استعمال مشابه را برای ~~نام های نام های~~ نام های سایر اشیاء فیزیکی ~~را~~ معرفی کنیم؛ بنابراین ممکن است ما هر زمان چیزی راجع به ~~شن می نویسیم می نویسیم~~، ~~شن های شن های~~ شن های را مکانی که اگر ~~شن نمی گذاشتیم به وسیله ی~~ نمی گذاشتیم به وسیله کلمه ~~ی شن~~ 'شن' اشغال شده است، قرار دهیم. به خاطر دلالت کردن به اینکه یک ~~لکه ی لکه~~ لکه شن ناخواسته در برگه ~~ی ما نیست~~، بلکه یک بخش از زبان ما و نام شن است، ما مجبور نیستیم ~~علایم نقل قول~~ علائم نقل قول را در سمت راست و چپ لکه ~~ی شن~~ قرار دهیم. ~~متأسفانه~~ متأسفانه چنین خط ~~مشی ای مشی ای~~، ~~هر چند هر چند~~ شاید برای شن مناسب باشد، اغلب به مشکلات جدی ~~مفتح منتج~~ منتج خواهد شد، برای مثال اگر ما ~~می خواستیم می خواستیم~~ این روش را برای اشاره به ~~شیر ها شیرها~~ و ببرها استفاده کنیم. [چه اتفاقی ~~می افتاد می افتاد~~]. به این دلایل تکنیکی است که روش ~~علایم نقل قول~~ علائم نقل قول

<sup>۱</sup>-Raichen bach

به معرفی ~~علامت های علامت ها~~ علامت های علامتها محدود شده است. (Reichenbach, 1974, 10).

سرل<sup>۱</sup> (1986:76) استدلال ~~می کند می کند~~ که در یک ~~نقل قول~~ نقل قول 'کلمه خودش ~~ارایه~~ ارائه شده است و بنابراین درباره ~~ی~~ آن صحبت شده است. و اینکه آنچه ~~به وسیله~~ به وسیله ~~علائم نقل قول~~ علائم نقل قول به آن دلالت شده است باید ~~به عنوان رایه شده~~ به عنوان ارائه شده در نظر گرفته شود نه ~~به عنوان به عنوان~~ اینکه به صورت ~~به صورت~~ قراردادی برای ارجاع به کار رفته باشد.

کاپلان (1969:119-21) هم یک دیدگاه سبک-فرگه ~~ای فرگه ای~~ از این قرارداد را توسعه داد. این به نظر ~~می~~ رسد بر خوانش اولیه ~~ی پیشنهاد شده ی پیشنهاد~~ شده پارسونز منطبق باشد: ~~علائم نقل قول به عنوان~~ علائم نقل قول به عنوان اسم-تابعی (Funktionsnamen) به درد می خورند، که ~~دلالت دارند~~ بر یک تابع که درون ~~[نقل قول نقل قول]~~ را به یک نام از درون آن ~~[نقل قول]~~ [نقل قول] متناظر ~~می کند می کند~~ دلالت دارند. این به ~~عنوان به عنوان~~ تئوری اینهمانی نقل قول اینهمانی نقل قول ساخته شده است.

بر مبنای خوانش دیگر، ~~علائم نقل قول به عنوان~~ علائم نقل قول به عنوان یک شکل از ~~علامت گذاری~~ علامت گذاری به کار ~~می رود می رود~~ و نه هرگز ~~به عنوان به عنوان~~ اسم-تابعی: ~~علائم نقل قول به علاوه~~ علائم نقل قول به علاوه یک ~~نقل قول نقل قول~~ نقل قول نقل قول درونی یک قطعه ~~ی نحوی نه یک حد مفرد~~ را ~~نشانه گذاری می کند~~ نشانه گذاری می کنند. ما استدلال و بحث خواهیم کرد که هر دوی این ~~خوانش~~ هاخوانشها اشتباه هستند. ~~تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل~~ پارسونز (1982) از یک خلط O- نقل قول نقل قول و P- نقل

<sup>۱</sup> - Searle

قول نقل قول رنج می بردمی برد. خوانش و قرائت اول تکرار علایم نقل قول علائم نقل قول را نمی پذیرد نمی پذیرد و بنابراین آن یک تبیین ناکافی از P- نقل قول نقل قول است. خوانش دوم یک تئوری سازگار از P- نقل قول قول نقل قول است. ولی در آن مورد، علایم نقل قول علائم - نقل قول اگر ممکن باشد آن را اینطور اینطور بیان کنیم، به عنوان به عنوان یک حرف از حروف الفباء معرفی شده اندر شده اند: آنها آنها با عبارت نقل قول نقل قول ترکیب می شوند می شوند تا یک نام از آن عبارت را شکل دهند. این وضعیتی است که ما فکر می کنیم معقول ترین می کنیم معقول ترین است. یعنی P- نقل قول می نقل قول باید همراه با آنچه که به عنوان به عنوان تئوری املائی نقل قول نقل قول شناخته شده است، فهمیده شود. که علایم نقل قول علائم نقل قول اصلاً عبارت- تابعی نیستند. این در بخش بعدی فرمول بندی فرمول بندی خواهد شد.

علایم نقل قول علائم نقل قول اسم هستند.

پارسونز ما را به توجه کردن به جمله زیر دعوت می کند، می کند:

(۱۰۰۲۰) ماری گفت 'یوهان پیروز خواهد شد'.

'M' جمله ی 'ماری گفت' را خلاصه می کند می کند، 'J' جمله 'یوهان پیروز خواهد شد' و 'Q' علایم نقل قول علائم نقل قول اطراف جمله ی 'J' را خلاصه می کند می کند؛ بنابراین جمله ی (۱۰۰۲۰) به صورتی صورت MQJ و نماد سازی می شود نماد سازی می شود. به علاوه به علاوه  $r(\eta)$ ، مرجع مرسوم  $\eta$  را خلاصه می کند می کند،  $s(\eta)$ ، معنای مرسوم  $\eta$  را خلاصه می کند می کند و  $s_q(\eta)$

<sup>۱</sup> - spelling theory of quotation



آنچه پارسونز 'معنای نقل قولی نقل قولی  $\eta$  می نامدمی-  
نامد، خلاصه می کندمی کند.  
با فرض علایم نقل قول به صورت اسم های علائم نقل قول  
به صورت اسم های-تابعی، پارسونز (1982:318) تجزیه و  
تحلیل تجزیه و تحلیل نحوی از (۱۰۰۲۰) را در شکل ۱۰۰۱  
ترسیم می کندمی کند.<sup>۹</sup>

$$\begin{array}{r}
S[MQJ] \quad = \quad \text{این اندیشه که مری گفت ...} \\
\overbrace{s[M](s[QJ])} \\
\text{معنا} \\
s[M]s[Q](sq[J]) \\
\uparrow \quad \uparrow \quad \uparrow \quad \uparrow \\
\quad \quad \quad MQJ \\
\downarrow \quad \downarrow \quad \downarrow \quad \downarrow \\
r[M]r[Q](J) \\
\text{مرجع} \\
\overbrace{r[M](r[QJ])} \\
r[MQJ] \quad = \quad \text{صدق یا کذب}
\end{array}$$

### شکل ۱۰۰۱

در اینجا بحث پارسونز (1982:319-20) از طرح ۱۰۰۱ وجود دارد:

ما ~~می دانیم می دانیم~~ که همه ~~ی~~ جمله به یک ارزش صدق ارجاع ~~می کند، می کند~~ یعنی،  $r[MQJ]$  یک ارزش صدق است. و ما ~~می دانیم می دانیم~~ که ارزش صدق آن  $r[M]$  متناظر با  $r[Q]$  ~~می باشد. است~~ ولی  $r[M]$  کدام تابع است و  $r[Q]$  کدام شیء ~~می باشد است~~؟

من هیچ استدلالی را ~~نمی شناسم نمی شناسم~~ که پاسخ مفروضی را در اینجا به ما تحمیل کند.

از طرف دیگر ~~من می توانم فقط می توانم فقط~~ فکر یک جواب معقول و ساده را داشته ~~باشیم باشم~~: اینکه  $r[M]$

تابعی است که آن جملات را که مری گفت به صدق و هرچیز

دیگری را به کذب متناظر ~~می کند می کند~~ و اینکه  $r[Q]$

جمله ~~ی~~ ”یوهان پیروز خواهد شد“ است. یعنی، ”مری

گفت“ به مفهومی که مصداق آن دقیقاً شامل آنچه مری

گفت ~~می شود می شود~~، ارجاع ~~می کند می کند~~ و اسم علامت-  
نقل قول نقل قول:

”یوهان پیروز خواهد شد“

به این جمله ~~ی محصور شده محصور شده~~ درون ~~نقل قول~~  
هانقل قولها ارجاع ~~می کند می کند~~.

دیگرام نشان ~~می دهد می دهد~~ که  $r[QJ'] = r[Q'](J')$ ،  
و ما فرض ~~کرده ایم کرده ایم~~ که  $r[QJ'] = J'$ . همچنین ما  
داریم که  $r[Q'](J) = J'$  یعنی  $r[Q']$ ،  $J'$  را به خودش  
متناظر ~~می کند می کند~~ ولی این یک مورد خاص نیست؛  
جمله ~~ی دیگرام شده~~ انتخاب شده بود تا ~~دلالت کننده ی~~  
دلالت کننده این باشد که همه ~~ی چنین جملاتی چگونه کار~~  
~~می کند می کند~~؛ بنابراین در همه ~~ی موارد~~  $r[Q']$  هر  
جمله ~~ی فرضی یا عبارت را به خودش متناظر خواهد کرد~~.  
~~به طور به طور~~ خلاصه، مرجع مرسوم 'Q' آن تابعی است که  
همه ~~ی عبارات زبان را به خودشان متناظر می کند می~~  
کند؛ این تناظر ~~اینهمانی اینهمانی~~ است.

~~به طور به طور~~ خلاصه و در جمع ~~بندی جمع بندی~~، ~~علائم نقل~~  
قول به علاوه ~~علائم نقل قول به علاوه~~ نقل درونی 'QJ' یک  
نام ترکیبی است: ~~علائم نقل قول~~ علائم نقل قول 'Q' به  
جای به جای یک تابع قرار ~~می گیرند می گیرند~~، ~~نقل قول~~  
نقل قول درونی 'J' ~~به جای به جای~~ یک شناسه قرار ~~می~~  
گیرد می گیرد و ترکیب 'QJ' ~~به جای به جای~~ ارزش آن تابع  
برای شناسه قرار ~~می گیرد می گیرد~~. این نحوه ~~فرگه ای~~  
فرگه ای کلاسیک است.<sup>۱۰</sup>

ولی ادعای پارسونز که مرجع مرسوم 'Q' متناظر  
~~اینهمانی تعریف شده اینهمانی~~ تعریف شده روی مجموعه  
عبارات زبان است، نادرست است. اجازه بدهید P مجموعه  
~~ی عباراتی در زبان انگلیسی باشد~~؛ بنابراین تناظر

اینهمانی اینهمانی تابع خواهد بود،  $f = p \rightarrow p$  به طوری  
که به طوری که برای هر  $X$  در  $f(x) = (x), P$ . اجازه بدهید 'I'  
به جای به جای این تابع اینهمانی اینهمانی قرار  
 بگیرد. یعنی  $r[I'] = f$ .

بنابراین هر دو اینها اینها صادق هستند:

(۱۰۰۲۱) 'تاریکی ناقوس روز زوال را به صدا در آورد،  
 = ('تاریکی ناقوس روز زوال را به صدا می  
آورد در میاورد) I

و

(۱۰۰۲۲) چون تاریکی ناقوس روز زوال را به  
 صدا در آورد = (اولین سطر مرثیه ی گری) I  
 (۱۰۰۲۳) اولین خط مرثیه مرثیه ی گری = 'تاریکی ناقوس  
 روز زوال را به صدا در آورد،  
 چون.

این تابع می باید هر دو آنها آنها را به یک چیز  
 متناظر کند. ولی  $-Q$  تابع پارسونز قرار است اینطور  
اینطور کار کند:

'تاریکی ناقوس روز زوال را به صدا در آورد' =  
 ('تاریکی ناقوس روز زوال را به صدا در آورد') Q  
 و

(۱۰۰۲۵) 'اولین خطر مرثیه ی گری' = (اولین  
 سطر مرثیه ی گری) Q

نتایج کاملاً متفاوت هستند. I و Q اگر توابع هستند،  
 توابع مختلفی هستند.

اشتباه در این استدلال بلافاصله در طرح ۱۰۰۱ روشن و  
 قابل دیدن است: هیچ چیزی وجود ندارد که نقش علایم  
نقل قول علائم نقل قول را به عنوان تعریف کننده های به  
عنوان تعریف کننده های متنی بدست به دست آورد.  
 پارسونز فرض می کند می کند که جمله ی واقع درون علایم

~~نقل قول به جای~~ علائم نقل قول به جای خودش قرار می گیرد می گیرد.

ولی این ~~علائم نقل قول~~ علائم نقل قول فرض شده است که موجب می شوند می شوند مورد درون ~~علائم نقل قول~~ علائم نقل قول مرجعش را تغییر می دهد.

در طرح ۱۰۰۱ ما یک پیکان رو به پایین را از دورترین حرف سمت راست در 'MQJ' به 'J' می یابیم می یابیم. پیکان ما راجع به مرجع حرف ~~می زند می زند~~ می زند می زند: 'J' به 'J' ارجاع ~~می کند می کند~~ می کند می کند ولی این بسیار سریع است: پیکان می باید به طرف  $r['J']$  باشد، یعنی مرجع مرسوم حرف و

$$r['J'] = 'J' \quad (10026)$$

کاذب است. ولی، البته ~~علائم نقل قول~~ علائم نقل قول مرجع را تغییر ~~داده اند داده اند~~ داده اند داده اند. شاید ما بتوانیم یک ~~مخفف مخفف~~ مخفف مخفف جدید را برای 'مرجع نقل قولی نقل قولی'  $x$  معرفی کنیم یعنی،  $r_q[x]$  معرفی کنیم. این مفهوم ما از مرجع ~~غیر مستقیم غیر مستقیم~~ غیر مستقیم غیر مستقیم خواهد بود که موازی با مفهوم ~~غیر مستقیم غیر مستقیم~~ غیر مستقیم غیر مستقیم یا معنای ~~نقل قولی نقل~~ نقل قولی نقل ~~قوی~~ قوی است که پارسونز معرفی می کند می کند؛ بنابراین آنچه پارسونز در ~~دیگرام می خواهد می خواهد~~ دیگرام می خواهد می خواهد این است که مکانی از طرف 'J' به  $r_q['J']$  نشانه برود، چون:

$$r_q['J'] = 'J' \quad (10027)$$

صادق است. ولی حتی با این ~~نمادگذاری~~ نمادگذاری، آنچه از ~~دیگرام از دست می رود می رود~~ دیگرام از دست می رود می رود دلالتی است که 'Q' چیزی انجام ~~می دهد می دهد~~ می دهد می دهد که این تعبیر در مرجع 'J' از مرجع مرسوم آن را به مرجع ~~نقل قولی نقل قولی~~ نقل قولی نقل قولی آن را تحمیل می کند می کند.

دردسر وقتی ایجاد ~~می شود می شود~~ می شود می شود که ما سعی کنیم یک تفسیر معنایی برای ~~علائم نقل قول تکرار شده~~ علائم نقل قول تکرار شده

قول تکرار شده بیابیم. به تفسیر معنایی خاص از 'QQJ' توجه کنید. موضوع این است که آیا دارای توابع تکرار شده در اینجا هستیم یا خیر.

جانشین و بدیل ۱. ما فرض می‌کنیم می‌کنیم که 'J' به خودش ارجاع می‌کند می‌کند زیرا به وسیله ی علایم نقل قول به وسیله علائم نقل قول محصور شده است. نقل قول نقل قول درونی، جای به جای تابع اینهمانی اینهمانی قرار می‌گیرد می‌گیرد؛ بنابراین  $r[‘QJ’]=r[‘Q’]$   $r_q[‘J’]=r[‘Q’](‘j’)=‘J’$  سیس بعد، ما بر مبنای این به وسیله ی نقل قول های به وسیله نقل قول های بیرونی عمل می‌کنیم می‌کنیم. 'QJ' فقط به جای به جای 'J' قرار می‌گیرد می‌گیرد یعنی، 'QJ'='J'؛ بنابراین، ما متوجه می‌شویم می‌شویم 'J' به جای به جای خودش درون متن خارجی ترین نقل قول های خارجی ترین علائم نقل قول ها قرار می‌گیرد می‌گیرد و بنابراین  $‘QJ’=‘QJ’=‘J’$ . به عبارت دیگر، نقل قول های نقل قول های تکرار شده فرو می‌ریزند می‌ریزند.

بدیل و جانشین ۲. به 'QQJ' توجه کنید، آنچه درون خارجی ترین علایم نقل قول خارجی ترین علائم نقل قول واقع می‌شود می‌شود چون آن داخل علایم نقل قول علائم نقل قول وجود دارد در نتیجه مرجع نقل قولش را دارد. ما می‌یابیم در می‌یابیم که آن به جای به جای  $r_q[‘QJ’]$  قرار می‌گیرد می‌گیرد. حال این فقط خود تعبیر 'QJ' است. ولی ما درصدد ساختن علایم نقل قول علائم نقل قول در 'QJ' هستیم. آنها به عنوان آنها به عنوان عبارت تابعی در آنجا عمل نمی‌کنند نمی‌کنند چون آنها آنها درون نقل قول های نقل قول ها واقع شده اند شده اند. این به آن معناست که 'QJ' اصلاً یک جمله ی مرکب نیست ی.

مطابق با این ادعاهای اصلی بیان شده، 'QJ' یک ترکیب است؛ بنابراین ما در یک تناقض گرفتار ~~آمده ایم آمده~~ -  
ایم.

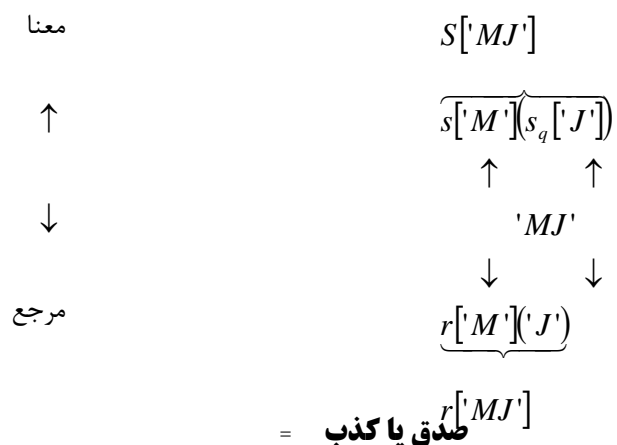
بدیل یا جانشین<sup>۳</sup>. به 'QQJ' توجه کنید. چون 'QJ' درون دامنه ~~ی بیرونی ترین علایم نقل قول بیرونی ترین علایم نقل قول~~ قرار ~~می گیرد می گیرد~~، به خودش دلالت ~~می کند می~~ -  
کند و اگر آن به خودش دلالت ~~می کند کند~~، درون 'Q' مانند تابع ~~اینهمانی اینهمانی~~ عمل ~~نمی کند نمی کند~~؛ -  
بنابراین طرح درونی یک اسم مرکب نیست. ~~بنابراین و~~ این نتیجه را ~~می دهد می دهد~~ که آنچه 'QQJ' دلالت ~~می کند می کند~~ یک اسم مرکب نیست. ~~بنابراین و~~ به 'QJ' دلالت ~~نمی کند نمی کند~~، که چیزی است که پارسونز آن را ادعا ~~می کرد می کرد~~.

~~اینها اینها~~ فقط ~~بدیل های بدیل های~~ هستند که ما برای خودمان جهت فهم ~~شیوه ای شیوه ای~~ که در آن ~~نقل قول های نقل قول های~~ تکراری کار ~~می کنند می کنند~~ باز کرده ~~ایم کرده ایم~~. یا تکرارها با دادن جواب غلط فرو ~~می ریزند می ریزند~~ یا اگر فرو نریزند، ما را به یک تناقض ~~می رسانند می رسانند~~.

~~علایم نقل قول علایم نقل قول~~ اسم نیستند ما بعداً این امکان را که آنکه علایم نقل قول علایم نقل قول نام نباشند، ~~را~~ بررسی خواهیم کرد (یا اسم خاص (Eigennamen) یا اسم-تابعی).

پارسونز (1982:320-8) ~~می گوید می گوید~~:  
اگر ~~علایم نقل قول علایم نقل قول~~ اسم نیستند؛ -  
بنابراین، اعتقاد به این طبیعی است که ~~اسم های نقل قول اسم های نقل قول~~ علامت [مانند "Damn"] نیز نام نیستند. ~~گرچه آنها آنها~~ شامل ~~نام های نام های~~ ارجاعی

~~به عنوان بخش هایی می شوند به عنوان بخش هایی می شوند.~~  
 (این یک صورت عکس عجیب از تئوری کواین است.)  
 بنابراین در ~~تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل~~ معنایی یک جمله، ما تماماً ~~اسم های نقل قول اسم های نقل قول~~-  
 علامت ~~چشم پوشی چشم پوشی~~ خواهیم کرد: توابع دیگر به ~~طوریه طور~~ مستقیم بر روی محتوایشان عمل ~~می کنند می~~-  
~~کنند.~~ برای مثال، در ~~تجزیه و تحلیل تجزیه و تحلیل~~  
 کردن 'مری گفت، جان برنده خواهد شد' ما اصلاً از 'Q'  
 استفاده نخواهیم کرد....  
 این اندیشه که مری گفت ... =



شکل ۱۰۰۲

پارسونز (1982:32) این موقعیت را در طرح ۱۰۰۲ تصویر ~~می کند می کند~~ و این عقیده که ~~نقل قول درونی به علاوه~~  
~~ی علایم نقل قول نقل قول درونی به علاوه~~ علائم نقل قول  
 یک قطعه است، دارای اهمیت بیشتری ~~نیست~~ از اهمیت  
~~نحوی نیست:~~  
 (۱۰۰۲۸) و بوستون،

~~می تواند نمی تواند~~ صحیح باشد. چون ~~نقل قول نقل قول~~  
 درونی ~~به علاوه ی علایم نقل قول به طوریه علاوه~~ علائم  
~~نقل قول به طور~~ ثابتی یک موقعیتی را اشغال ~~می کنند می~~-  
~~کنند~~ که در غیر این صورت ~~به وسیله ی به وسیله~~ یک حد



مفرد پر خواهد شد. آيا این گونه این گونه خواهد بود که فضای قالب جمله ی - یک اسم است یا به وسیله ی به وسیله یک نام خاص مانند 'بوستون' قابل جایگزینی است یا به وسیله ی به وسیله یک قطعه جمله ی تماماً غیر گرامری مانند (۱۰۰۲۸). این نامعقول است. اگر جمله ی

(۱۰۰۲۹) 'بوستون' یک نام است،

کاذب است؛ بنابراین این جمله از نظر گرامری درست ساخت درست ساخت است؛ و اگر این جمله به صورتیه صورت گرامری درست ساخت است، بنابراین می یس باید صادق باشند. چون توانایی پر کردن دقیقاً چنین قالب های جمله ای قالب های جمله ای و نتیجه دادن جمله های جمله های های خوش ساخت خوش ساخت از نظر گرامری آن چیزی است که باعث شود یک چنین عبارتی را یک اسم بنامیم. تمایز اسم-تابعی (Funktionsnamen) / اسم خواص به طوریه طور خالص در چارچوب روشی که در آن تعبیر، همراه هم در جهت ساختن کل های کل های سازگار، درست ساخت و درست ساخت گرامری ما هم جمع می شوند می شوند.

چون - یک اسم است' یک اسم-تابعی funktionsnamen است؛ بنابراین، تئوری معنایی فرگه ای فرگه ای اقتضای آن را دارد که 'بوستون' یک اسم خاصی (Eigennamen) باشد.

دیاگرام در طرح ۱۰۰۲ جمله ی جمله ی پارسونز را که به صورت به صورت اصلی بد ما ارایه ارایه شده بود، به نمایش و جلوه می دهد می دهد. در میانه ی دیاگرام ما "MJ" را می یابیم، می یابیم که مخفف مخفف جمله ی 'مری گفت جان پیروز خواهد شد' است. ولی تبیینی که برای جمله جمله ای که ما تبیینی برای آن نیاز داریم عبارت است از 'مری گفت 'جان پیروز خواهد شد'.

هیچ تبیینی برای این جمله ارایه - ارائه نشده است. در عوض ما طرح ۱۰۰۳ را به عنوان به عنوان تفسیر صحیح ارایه می دهیم ارائه می دهیم. علایم نقل قول علائم نقل - قول اسم نیستند و این بوسیله ی بوسیله این واقعیت که ما خط میانه ای - میانه ای را که در طرح ۱۰۰۱ داشتیم از دست می دهیم می دادیم، نشان داده می شود می - شود. بلکه، علایم نقل قول علائم نقل قول همراه با نقل قول نقل قول درونی همراه هستند تا یک نام از نقل قول - نقل قول درونی را شکل بدهند.

$$\begin{array}{c}
 \overbrace{s[M'](J')} \\
 \text{معنا} \\
 s[M'](s_q[J']) \\
 \uparrow \quad \uparrow \quad \uparrow \\
 \quad \quad \quad 'MQJ' \\
 \downarrow \quad \downarrow \quad \downarrow \\
 \underbrace{r[M'](J')} \\
 \text{مرجع} \\
 r[MQJ] = \\
 \text{صدق یا کذب} = \text{شکل ۱۰۰۳}
 \end{array}$$

این اندیشه که مری گفت ... =

تکرار علایم نقل قول علائم نقل قول باید معنا دار - معنادار باشد. در حقیقت، این است که یک بخش اصلی از قرارداد، نقل قول نقل قول ساده است. کواین (1951:24) قطعه ی نقل شده قطعه نقل شده در بخش ۱۰۰۱ را این گونه این گونه ادامه می دهیم می دهد: طرز رفتار قبلاً گفته شده است (۵-۱۰) تا (۷-۱۰) خودش با ذکر عبارات پر کرده است، با این وجود با این وجود بدون نقل قول ها نقل قول ها. از اینها به واسطه اینها - به واسطه اطناب اجتناب شده است. اما به عنوان به - عنوان تمرین در علایم نقل قول علائم نقل قول افزودن یک تعدادی نظریه که متضمن آنها آنها باشد، مفید است.

'بوستون پر جمعیت یر جمعیت است' درباره ی بوستون است و شامل 'بوستون' می شود می شود؛  
'بوستون دو سیلابی است'، درباره ی 'بوستون' است و شامل 'بوستون' می شود می شود. 'بوستون' به 'بوستون' دلالت می کند می کند که به نوبت به نوبت به بوستون دلالت می کند می کند. برای ذکر بوستون ما استفاده می کنیم یا یک هم معنی آن را 'بوستون' و برای ذکر 'بوستون' ما 'بوستون' یا یک هم معنی هم معنی از آن را از آن استفاده می کنیم می کنیم.  
'بوستون' شامل شش حرف و دقیقاً یک جفت از علایم نقل قول می شود علائم نقل قول می شود؛ 'بوستون' شامل ۶ حرف و بدون علامت نقل قول می باشد نقل قول است؛ و بوستون شامل ۸۰۰۰۰۰ نفر می شود می شود.

در عوض ما قادر هستیم که درباره ی خود قرار داد نقل قول قرارداد نقل قول صحبت کنیم. جهت انجام چنین کاری، ما یک قطعه ی مخصوص از زبان یعنی یک کلمه را که در علایم نقل قول علائم نقل قول محصور شده است، نشان می دهیم می دهیم و درباره ی آن صحبت می کنیم می کنیم. برای مثال یک اسم که در میان نقل قول نقل قول مضاعف قرار گرفته، مانند:

'بوستون' (۱۰۰۳۰)

آنچه درون بیرونی ترنی علایم نقل قول بیرونی ترین علائم نقل قول قرار گرفته است، ذکر شده است نه اینکه مورد استفاده مورد استفاده قرار گیرد. درونی ترین درونی ترین علامت به عنوان علایم داخلی به عنوان تعریف کننده های تعریف کننده های متنی به کار نمی روند نمی روند. مطمئن باشید، درونی ترین درونی ترین علامات از کار افتاده اند، افتاده اند ولی بیرونی ترین بیرونی ترین علامات یک متنی را که در

آن هر چیز درونی نمایش داده شده است، برپا کرده اند کرده اند: نقل قول های نقل قول های داخلی ساده نشان داده شده اند، شده اند و به عنوان به عنوان هر چیزی داخل آنها آنها است؛ بنابراین آنچه درون علائم درونی وجود دارند به طور به طور کامل برای ما روشن است. ما تکرار توابع نداریم که منتج منتج به زوال نقل قول های نقل قول های تکراری شود؛ از طرف دیگر، از کار افتادن نقل قول های نقل قول های درونی ابهام داخلی آنها آنها را به ما کننداره نمی کند.

#### (۱۰۰۵) یک صورت گرای صورت گرای

اجازه بدهید  $v$  واژگان یک زبان باشد و شامل همه اتم های اتم های باشد که عبارات پیچیده تریجیده تر از طریق آنها آنها ساخته می شود می شود.  $v$  شامل ثوابت فردی، متغیرها، نمادهای تابعی، نمادهای محمولی، نمادهای منطقی و علائم نقطه گذاری، شامل نقل قول نقل قول چپ ( $L_q$ ) و علامت نقل قول نقل قول راست ( $r_q$ ) می شود می شود.<sup>۱۱</sup> هر زنجیره  $v$  متناهی از عناصر  $v$  یک عبارت از  $v$  است.

مجموعه اسم های اسم های نقل قولی نقل قولی،  $\varepsilon^p$ ، کوچکترین کوچکترین مجموعه  $v$  عبارات ساخته شده به وسیله ساخته شده به وسیله قاعده  $v$  زیر می باشد است.<sup>۱۲</sup> تعریف (۱۰۰۵۰) (اسم-نقل قول نقل قول) برای هر عبارت  $e \in v^n$ ، زنجیره  $\langle L_q, e, r_q \rangle$  یک اسم-نقل قول نقل قول است. این، مجموعه  $v$  اسم-نقل قول نقل قول را از بالا به پایین مشخص می کند، آنگونه آنگونه که کوچکترین کوچکترین مجموعه  $v$  ایجاد شده ایجاد شده، تعریف بازگشتی را مورد استفاده مورد استفاده قرار می دهد. می دهد (۱۰۰۵۰۱).

به طوریه طور بدیل، ما می توانیم می توانیم این مجموعه را از پایین به بالا مشخص و معین کنیم. اجازه بدهید  $\varepsilon$  مجموعه ی عباراتی باشد که شامل اسم های نقل قولی نباشد اسم های نقل قولی نیست. هر عنصر  $e \in \varepsilon$  یک زنجیره متناهی  $\langle e_1, e_2, \dots, e_n \rangle$ ، با  $e_i \in V$  برای  $1 \leq i \leq n$  و به طوری که به طوری که یا  $e_1 \neq L_q$  یا  $r_q \neq e_n$ . اجازه بدهید  $\varepsilon^{(1)}$  مجموعه عبارات همراه یک جفت علایم نقل قول نقل قول ساده حول آنها آنها باشد: اگر  $e \in \varepsilon^{(1)}$  در این صورت  $e = \langle L_q, e', r_q \rangle$ ، که  $e' \in \varepsilon$ . مجموعه  $\varepsilon^{(1)}$  شامل فقط اسم های نقل قولی شکل گرفته اسم های نقل قولی شکل گرفته همراه با یک جفت از نقل قول های نقل قول های ساده می باشد. است ولی ما می توانیم می توانیم یک جفت از نقل قول های نقل قول های ساده را حول هر کدام از آنها این جایگزین کنیم جهت تولیدی تولید عناصر  $\varepsilon^{(2)}$  جایگزین کنیم؛ بنابراین  $e' \in \varepsilon$ ،  $e'' \in \varepsilon^{(1)}$ ،  $e''' \in \varepsilon^{(2)}$  و  $e'''' \in \varepsilon^{(3)}$ . به طوریه طور واضح ما می توانیم می توانیم به این شیوه به طورنا محدودیه طور نامحدود حتی اسم های نقل قولی پیچیده تری اسم های نقل قولی پیچیده تری بسازیم. مجموعه  $\varepsilon$  ما از اسم های نقل قولی اسم های نقل قولی،  $\varepsilon^{(1)}$ ، اجتماع همه  $\varepsilon$  این ساختارها ساختارها خواهد بود:

$$\varepsilon^{(i)} = \cup \varepsilon^{(i-1)} \quad \text{و} \quad i > 1$$

به نظر می رسد معنا شناسی اسم های نقل قولی می رسد معنا شناسی اسم های نقل قولی به همان اندازه خوش رفتار خوش رفتار است. به صورت به صورت ساده، معنا شناسی اسم های نقل قولی معنا شناسی اسم های نقل قولی معمولاً اینطور اینطور بیان شده که اسم-نقل قولی نقل-نقل

قولی به داخل خودش دلالت می‌کنند می‌کند. یک جمله ی صوری-ترصوری‌تر از این اصل معنایی عبارت است از: اصل ۱۰۰۵۰۱ (تعریف اسم-~~نقل قول~~ نقل قول) برای هر عبارت  $\langle L_q, e, r_q \rangle, e \in V^n$  دلالت می‌کند e را دلالت می‌کند. برخلاف تحذیر مشهور راسل (1905) که "هیچ جاده ی جاده برگشتی از دلالت به معنا وجود ندارد"، یک تناظر یک به یک یک به یک به یک  $Q_1$  تناظر می‌کنند می‌کند.  $\varepsilon \rightarrow \varepsilon^{Q_1}$  که هر عبارتی در  $\varepsilon$  اسم-~~نقل قول~~ نقل قولی آن همراه می‌کنند می‌کند.

عکس  $\varepsilon \rightarrow \varepsilon^{Q_1^{-1}}$  یک تابع دلالت کننده دلالت کننده است: آن هر اسم-~~نقل قول~~ نقل قولی را به عبارتی که نام گذاری می‌کند نام گذاری می‌کند، متناظر می‌کنند می‌کنند. مجدداً، مجدداً یک تناظر یک به یک یک به یک  $\varepsilon^{Q_2} \rightarrow \varepsilon^{Q_2^{-1}}$  از عبارات نقل قولی ساده به عبارات نقل قولی قولی-مضاعف و عکس آن  $\varepsilon^{Q_2} \rightarrow \varepsilon^{Q_2^{-1}}$  وجود دارد. به طور به طور آشکار تعداد نامتناهی از این توابع وجود دارند. ولی ما می‌توانیم آنها می‌توانیم آنها را تحت یک دستورالعمل یکسان کنیم. اجازه بدهید  $\Gamma$  مجموعه ی الفاظ  $\varepsilon$  باشد.  $\Gamma \rightarrow \varepsilon^Q$  زیرا هر اسم نقل قولی نقل قولی یک لفظ است. گرچه ممکن است آن چیزی که این به آن دلالت می‌کنند می‌کند، اینطور اینطور نباشد [یک لفظ نباشد]

یک تابع را تعریف می‌کنیم، می‌کنیم: از اسم های نقل قولی اسم های نقل قولی به مدلول آنها آنها به این ترتیب  $D_Q: \mathcal{F} \rightarrow I$ . برای هر  $e \in \varepsilon^{Q_i}$ ،  $e \in \mathcal{F}$ ،  $i \in I$  وجود دارد که  $e \in \varepsilon^{Q_i}$ ؛ بنابراین  $D_Q(e) = \varphi_i^{-1}(e)$

$Q_i$  ترکیب را ~~می پذیرد~~ می پذیرد چون:

$$\wp_2^{-1}(' ' \text{ن} \text{ه} ' ' ) = ' ' \text{ن} \text{ه} ' '$$

$$\wp_1^{-1}(' ' \text{نه} ' ' ) = ' \text{نه} ' \text{ و}$$

$$\wp_1^{-1}(' ' \text{نه} ' ' ) = ' \text{نه} ' \text{ و}$$

ما داریم

بنابراین  $D$ ، ~~تکرار پذیر~~ تکرار پذیر است:

$$D_Q(D_Q(e)) = \wp_{i-1}^{-1}(Q_i^{-1}(e))$$

تعریف ۱۰۰۵۰۱ و تفسیر سمانتیکی برای آن که در اصل ۱۰۰۵۰۱ ~~به طور به طور~~ واضح و کافی به ~~آن ها آن ها~~ پرداخته شده است، ساختار نقل قولی نقل قولی را برای ما معین ~~می کند می کند~~. آن یک روش عمومی شکل دهی شکل-دهی اسم را ایجاد ~~می کند می کند~~ که فقط تفسیر سمانتیکی را که ما ~~می خواهیم را می خواهیم~~ می رساند. تبیین ~~ارایه شده~~ ارائه شده از ساختمان نقل قول نقل قول ساده بسیار شفاف و سازگار است که یک امر شگفت آور شگفت آور است که کسی ~~به واسطه ی آن را به~~ واسطه آن متحیر شود.

(۱۰۰۶) ~~نشانه های نشانه های~~ فلسفی

تعریف ۱۰۰۵۰۱ ~~مشکل ساز مشکل ساز~~ نیست. ~~اسم های نقل قولی~~ اسم های نقل قولی صرفاً ~~به صورت به صورت~~ نحوی متعین ~~شده اند شده اند~~: یک عبارت اسم نقل قولی نقل قولی است اگر و فقط اگر. یک علامت ~~نقل قول نقل قول~~ چپ به عنوان ~~به عنوان~~ دورترین مورد سمت چپ در زنجیره جمله دارد و یک علامت نقل قول نقل قول ~~راست~~ راست ~~به عنوان به عنوان~~ دورترین مورد سمت راست در رشته و توالی جمله وجود دارد. اما، اصل ۱۰۰۵۰۱، بحث ~~و مفصّلی مفصّلی~~ نیاز دارد.

'Lq'، 'r<sub>q</sub>' نام‌هایی نام‌هایی از همان عبارات مخصوص هستند، به ترتیب‌ترتیب علامت نقل قول نقل قول چپ و علامت نقل قول نقل قول راست.

این عبارات- علامت نقل قول نقل قول چپ و علامت نقل- عبارات خاص در زبان هستند. ولی ما معین و مشخص نشده ایم که آن علائم چه هستند: 'علامت نقل قول نقل قول چپ' و 'علامت نقل قول نقل قول راست' به طور به طور تابعی عبارات را متعین می کنند، متعین می کنند ولی آنها در ظاهر آنها آنها را متعین نمی کنند می کنند. روش‌هایی روش‌هایی وجود دارد که این دو عبارت را تحقق می بخشد می بخشد. ما می توانیم نقل قول های می توانیم نقل قول های ساده و راست و چپ را به کار ببریم؛ ما می توانیم نقل قول های می توانیم نقل قول های مضاعف چپ و راست را استفاده کنیم؛ ما می توانیم گوشه های نقل قولی می توانیم گوشه های نقل قولی را به کار ببریم. ما می توانیم می توانیم از آکاد راست و چپ استفاده کنیم. از طرف دیگر 'e' یک متغیر است که روی عبارات حرکت می کند می کند. این یک مورد از اصل ۱۰۰۵۰۱ است: ۱۳

(۱۰۰۳۱) 'نه' به 'نه' دلالت می کند می کند.

اما این یک موردی از اصل ۱۰۰۵۰۱ نیست:

(۱۰۰۳۲) '۹' به '۹' دلالت می کند می کند.

چون 'e' یک متغیر است که روی عبارات حرکت می کند می کند می کند، می باید به وسیله ای به وسیله نام یک عبارت جایگزین شوند و نه نام یک عدد:

بنابراین 'نه' یک مورد جایگزین متغیر متغیر نیست.

این بسیار مهم است که ما جمله ای جمله ای مثل (۱۰۰۳۱) را از جمله ای جمله ای مثل (۱۰۰۳۲) تشخیص

دهیم. نقص چنین کاری منتج به خلط و سردرگمی سردرگمی در مورد قرارداد نقل قول نقل قول ساده می شود می شود.



جمله  $\epsilon$  (۱۰۰۳۱) یک صدق منطقی است، یا حداقل از منطق تکمیل نشده با اصل ۱۰۰۵۰۱ ~~می باشد است~~. جمله  $\epsilon$  (۱۰۰۳۲) یک صدق منطقی نیست. اینکه عبارت 'نه' دلالت ~~می کند می کند~~ چه برسد به اینکه این عبارات به یک عدد دلالت ~~می کند می کند~~ نه به یک سگ، ~~نمی تواند نمی تواند~~ یک موضوعی از منطق باشد. اینکه این عبارت دلالت ~~می کند می کند~~ و کاملاً موضوع کاربرد ~~قرار دادی قرار دادی~~ ما است، که ~~به وسیله ی به وسیله~~ حقایق راجع به جهان کامل شده است.

~~مادامیکه مادامیکه~~ درباره  $\epsilon$  دلالت ~~اسم های نقل قولی~~ ~~اسم های نقل قولی~~ صحبت ~~می کنیم می کنیم~~، به نظر ~~میر سدی رسد~~ زیاد ~~مشکل آفرین مشکل آفرین~~ نباشد؛ اما اگر ~~ما سعی می کنیم کنیم~~ یک لفظ معمولی در  $(I-\epsilon^Q)$  را با دلالت آن مرتبط کنیم، هیچ روش ~~نظام مندر نظام مندی~~ جهت توصیه وجود ندارد. در این مورد  $D_Q$  ~~به سادگی به سادگی~~ تعریف نشده است. دامنه  $\epsilon$   $D_Q$  ~~مجموعه ای مجموعه ای~~ ~~مجموعه ای از اسم های نقل قولی اسم های نقل قولی~~ است،  $\epsilon^Q$ . دامنه آن مجموعه  $\epsilon$  الفاظ است،  $I$  در (۱۰۰۳۲) ما یک عنصری از ~~مجموعه مجموعه~~  $(I-\epsilon^Q)$  را اتخاذ ~~می کنیم می کنیم~~ ~~می کنیم~~ و آن را به چیزی متناظر ~~می کنیم می کنیم~~ که کاملاً ~~غیر متعین غیر متعین~~ است. ولی ~~یک توهم~~ است که فرض کنیم روش ~~نظام مندر نظام مندی~~ اصل ۱۰۰۵۰۲ این را به ~~ما می دهد می دهد~~. ما ~~می توانیم می توانیم~~  $D_Q$  را با یک انبوهی از ~~انتساب های انتساب های~~ فردی تحلیل کنیم.

۱. 'یک' به یک دلالت ~~می کند می کند~~،
۲. 'دو' به دو دلالت ~~می کند می کند~~،
۳. 'سه' به سه دلالت ~~می کند می کند~~،

و الی آخر. ولی‌اما ما باید این انتساب‌ها انتساب‌ها را یک‌به‌یک‌یک‌به‌یک انجام دهیم؛ هیچ مورد نظام‌مندی نظام‌مندی درباره‌ی این مسئله وجود ندارد.

این واقعیت که یک کلمه واحد هم درون و هم بیرون علامت نقل‌قول‌نقل‌قول قرار می‌گیرد به‌سادگی می‌گیرد - سادگی از دست رفته ستاست. این تحکیم DQ یک مورد همانقدر همانقدر غیر نظام‌مندی نظام‌مندی است که اگر ما می‌خواستیم انتساب‌های می‌خواستیم انتساب‌های زیر را بسازیم، غیر نظام‌مندی نظام‌مندی بود:

۱. آنتونی به دو دلالت می‌کند می‌کند،

۲. چالز به دو دلالت می‌کند می‌کند،

۳. ویلیام به سه دلالت می‌کند می‌کند،

و الی آخر.

مادامیکه مادامیکه ما در خطوط این قالب، لفظ واحدی را قرار می‌دهیم می‌دهیم:

(۱۰۰۳۳) '---' به --- دلالت می‌کند می‌کند،

به نظر خواهد رسید که ما به یک صدق می‌رسیم می‌رسیم. ما بر روی وضوح این حقیقت به کرات کرات در مواضع مختلف تأکید کرده ایم‌کرده ایم.

کاپلان<sup>۱</sup> (1960:25) در واقع‌درواقع از مواردی از (۱۰۰۳۳)،

مثل (۱۰۰۳۲) به‌عنوان‌به‌عنوان "تقریباً تحلیلی" صحبت

می‌کند می‌کند ولی به‌طور قطع آنها نمی‌توانند به‌طور قطع آنها نمی‌توانند -

همترادفها به‌وسیله ی‌ مترادف‌ها به‌وسیله مترادف‌ها به‌وسیله مترادف‌ها

جهت رسیدن به یک صدق منطقی تحلیلی باشند. حتی وقتی

با تعریف ۱۰۰۵۰۱ و اصل ۱۰۰۵۰۱ کامل شده اندشده اند.

البته مشکل است یک موقعیتی را مجسم کنیم که در آن

یک نفی چنین ادعایی برای مثال نست.

<sup>۱</sup>-kaplan

(۱۰۰۳۴) 'سیسرو' به سیسرو دلالت ~~نمی‌کنه‌نمی‌کند~~،  
صادق باشد. ولی (۱۰۰۳۴) به نظر ~~نمی‌رسد~~ ~~نمی‌رسد~~ که یک  
کذب تحلیلی باشد. بلکه چیزی بیشتر از ~~دستور عملی~~  
~~مورمی~~ دستور العمل موردی باشد که (۱۰۰۳۵) P، ولی من  
آن را باور ندارم.

این ~~در واقع در واقع~~ یک موقعیت معمایی است. ولی ~~اینها~~  
~~معماهایی~~ ~~هستند~~ ~~اینها~~ معماهایی هستند که در ورای  
~~حوزه ای حوزه~~ این کتاب قرار ~~گرفته اند~~ گرفته اند.